محبوس سنت هلن

تیره روزی بنوبه خود دارای محاسن
است اگر من در روی تخت سلطنت
میمردم دنیا آنطور که باید مرا نمی
شناخت وتاریخ من درای او حکم مبهمی
واداشت ولی در سایه این بدبختی آن
طوری که هستم قضاوت خواهم شد و
اسارت سنت هلن فصول تاریخی مرا
تصفیه و تکمیل کرده و این سنگستان
تیره پایگاه رفیعی خواهد شد که مرا
بعالمیان نشان خواهد داد

« گفتهٔ ناپارت ـ دسامبر ۱۸۱۸ در »
«سنت هلن»

قیمت ـ هفت ریال



مطبعهٔ سیروس



گراور فوق کپیه تابلوی نقاشی دلاروش نقاش معروف میباشدکه برای نمایاندن سیمای ناپلئون بناپارت در جزیره سنت هلن تصویر نموده است برادر همین نقاش در روزیکه جنازهٔ ناپلئون را با تشریفات زیادی در کاخ انوالید پاریس دفن میکردند قطعه ذیل راسرود :

اعلیحضرت تا مقدر بودکه فرانسه بشما تعلق داشته باشد و بهمین جهت یك مرتبه دیگر وارد پایتخت خودشدید - دردفعات قبل با غریو جنگ و ناقوس خطر ورودمینمودید - ولی این مرتبه ناقوسهای شورش و غرش توپ به گوش نرسید- معذالك جلال و طمطراق شما زیادتر بود وشانزده اسب سفید عرابه سلطنتی شما را می کشید - این دفعه برای همیشه امپراطور فرانسه هستید و

مجموعه ششم از انتشارات روزنامهٔ کوشش

محبوس سنت هلن

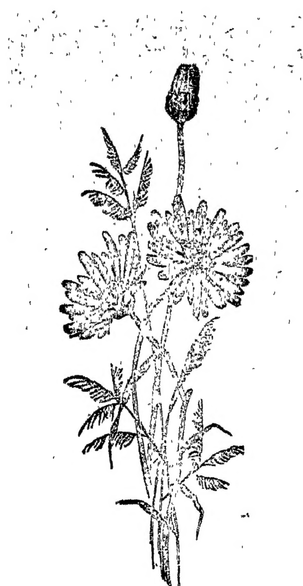
تیره روزی نوبهٔ خود دارای محاسن است اگر من در روی تخت سلطنت میمردم دنیا آنطور که باید مرا نمی شناخت و تاریخ من برای او حکم معمی را داشت ولی درسایه این بدبختی آن طوری که هستم قضاوت خواهم شد و اسارت سنت هلن فصول تاریخی مرا تصفیه و تکمیل کرده و این سنگستان پایگاه رفیعی خواهد شد که مرا نشان خواهد شد

«ناپلئون بناپارت در دسامبر ۱۸۱۸ در «سنت هلن»

ایام حبس ناپلئون در سنت‌هلن هرچند آلوده بتاثر وحزن بوده و مغزی که دنیا را برای خود تنك میدیده نمیتوانسته در یك جزیره بی نام و نشانی زیست کند لیکن برای او فرصتی بوجود آمده است که شرح زندگانی خویش را که مورخین بحث زیادی در آن نموده و شاید اختلافاتی هم میان آنان بوده است خودبنویسد و تجارب زندگانی خویش را یادداشت کند وبحقایق اعتراف نماید

ایام حبس ناپلئون برجستگیء خاصی درفلسفه تاریخ دارد زیرادر طی این رشته موضوعات ازنظر علم‌الاجتماع وتاریخ تحت تحلیل ومطالعه در میاید

این رشته مطالعات در روز نامه کوشش طبع شد و از نظر توجه ورغبت قارئین محترم مادرتکمیل این قسمت سعی نمودیم واینك بصورت یك جلد تاریخ جداگانه درآورده هدیه خوانندگان مینمائیم



بطرف سنت هلن

در پلیموث



ولین روزی که بناپارت در سفینه جای گرفت شروع بتنظیم
زندگانی خود کرد ازصبح تاظهر دراطاق خودبود وبتنهائی
صرف نهار نمود مقارن ساعت یك بعدازظهر لباس پوشیدو
روی صحنه کشتی آمد درآنجا با کاپیتن کشتی شروع بصحبت کرد و
طبیب اومارا وژنرالهای فرانسوی نیز طرف خطاب او قرارمیگرفتند
رویهمرفته لباسی راکه دربر داشت همان لباسی بود که درتویلری
پوشیده بود (تویلری عمارت سلطنتی فرانسه بود که ناپلئون در آن
اقامت گزیده بود) وقتی که ناپلئون روی صحنه کشتی ظاهر شد همه
بپاس احترام وی کلاهها از سر برداشتند و وقتی که بطرف او میرفتند
کلاهها را در دست بطرف پائین فرود می آوردند غالبا ناپلئون
سر برهنه در مقابل آفتاب روی تنوئی که ماتیلاند در روی صحنه
کشتی تعبیه نموده بود می نشست وچندین ساعت بدون تکلم بهمین
حالت باقی میماند کتابی در دست داشت ولی آن را نمیخواند بطور
کلی مردان فعالی که از میدان فعالیت محروم گردیده اند دچار یك
نوع رخوت و سستی شده و در دریای احلام فرو میروند گاهی از
اوقات بامریکا فکر میکرد و در آنجا کوچ نشین ها و شبانان و
زارعینی را بنظر میاورد که در فضای دریا پنهان گردیده اند گاهی از
اوقات به نظر میاورد که در

و در عین حال اسمش در روزگار شروع به اعتلاء و بزرگ شدن نموده فقدان او بر حیات مملکت فرانسه سنگینی میکند و آن مملکت را دچار اختلال مینماید ولی افسوس دیگر مبانی زمامداری ندارد و از سلطنت بری شده است

سفینهٔ که حامل ناپلئون بود خیلی بکندی و آهستگی [illegible] میکرد و غالبا درمقابل امواج دریا مقاومت شایانی [illegible] معلوم شد که امیرال هوتان امیرالبحر انگلیسی [illegible] سفینه که حامل ناپلئون بطرف پلیموت بود [illegible] داده که [illegible] تا دولت انگلستان تواند راجع [illegible] اتخاذ کند باین طریق روز ۲۳ ژوئیه ۱۸۱۵ سفینه از [illegible] ساحل فرانسه بود عبور نمود درآن وقت یك [illegible] را فراگرفته بود روز تازه طالع [illegible] متعجب شدند زیرا دیدند ناپلئون ازاطاق خود خارج شده و [illegible] بطرف دماغه کشتی رفت واز صاحب منصب کشیك سؤال کرد [illegible] که از خلال مه نمودار است دماغهٔ [illegible] و پس از [illegible] جواب مثبت دوربینی طلب نموده [illegible] کشتی تکیه داد دوربین را بطرف ساحل راست نموده تمام [illegible] و [illegible] برتران که از رفقای تبعید ناپلئون [illegible] در [illegible] زبان جاری نمیکردند اوقیانوس ساحل فرانسه [illegible] کرده بود که دیگر ساحل فرانسه و [illegible] بهمین حالت ایستاده پس از آنکه کشتی [illegible] محو شد یکمرتبه ناپلئون از دیوار کشتی [illegible] گرفت و به قفا در آغوش [illegible] با وفایش درافتاد ومارشال برتران اورا [illegible]

برد وقتیکه سفینه وارد دریای مانش شد باد موافقی شروع بوزیدن کرد هر لحظه سایر سفاین با سفینه بناپارت تقاطع میکردند شب سنگستانهای انگلستان درفروغ بیرنگی مرئی گردید در ساعت هشت صبح (بلروفون) یعنی سفینهٔ حامل ناپلئون در دریای مقابل تورپای لنگر انداخت

فرامین شدیدی صادر شده بود که هیچ کس حق ندارد ازسفینه پیاده شود ولی (گاسپار گورگود)آجودان مخصوص ناپلئون که او هم یکی از همراهان امپراطور است و مراسله از طرف ناپلئون برای نایب السلطنهٔ انگلستان برده بود در اینجا از ساحل بطرف سفینه آمده و وارد کشتی شد معلوم گردید که او اجازه نداده اند که مراسله ناپلئون را [illegible] ولی در عرض یکساعت جراید انگلیسی همراه آورده بود که درستون [illegible] از محل تبعید ناپارت بحث میکردند بعضی [illegible] قصر دمبارتون و بعضی قلعه سنت ژرژ [illegible] در جزیره سنت هلن در قعر اقیانوس اطلس تصور میکردند [illegible] مسئله مسلم است که فکر تبعید [illegible] ارانفکاری است که در وهلهٔ آخر بطور [illegible] دور [illegible] شد زیرا درپاریس تصور میکردند که ناپلئون [illegible] محبوس خواهد نمود حتی مترنیخ وزیر [illegible] ۱۸ دو مراسلهٔ که بماری لوئیز زوجه [illegible] که بر طبق مقاوله که [illegible] بناپارت در قلعهٔ سنت ژورژ واقع [illegible]

سنت [illegible]

این اسم [illegible] کنگره وین برای ناپلئون تلفظ شده

بود تااحیانا او را ازجزیره الب که محبس اولی ناپلئون بود بجزیره سنت هلن منتقل نمایند

آیا کلمهٔ سنت هلن در روح ناپلئون یك یاد بود های قدیمی را بجوش و خروش نمی آورد ؟

آری در سال ۱۷۸۸ موقعی که ناپلئون یك محصل فقیری بود و در اوکسون تحصیل می کرد و [illegible] اساس در موقع درس جغرافیا یاد داشت [illegible] می داشت روی [illegible] خرد [illegible] بود [illegible] سنت هلن جزیره کوچك ! [illegible] پس [illegible] بدون [illegible] که بدان فکر کند بقیه صفحه یاد داشت [illegible]

سنت هلن !

مثلا ندفرماندهسفینه [illegible] دیوانگی را مر[illegible] خواهند [illegible] قایق ها کوچك است [illegible] دور باو سلام می دهند این [illegible] انگلستان را [illegible] میکرد باین جهت [illegible] تقاضا نمود [illegible] ناپلئون را در [illegible] آن گذشته [illegible] قدیم انگلیسی [illegible] ستان اجزه در [illegible] که در مقابل [illegible] کرده [illegible] که ساکنین [illegible] داشته [illegible] که برای [illegible] بیشتر [illegible] بیاورند تا در

خلال این احوال با دول متحدهٔ خود برای محـل تبعید ناپلئون مشغول مشورت شود

انگلستان بقدری از رأفت متحدین خود وحشت داشت کـه روز ۲۵ ژوییه ۱۸۱۵ لرد با تهورست وزیر مستعمرات بامـدیران کمپانی هند شرقی که خط کشتی رانی امریکائی و افریقا در دست او بـود شروع بمذاکره کرد این کمپانی صاحب جزیره سنت هلن بود تا در موقع مقتضی کمپانی مزبور از طرف تاج وتخت انگلستان دارای اختیارات کامله باشد

در بندر نظامی پلیموت یکعده زورقهای مسلح در اطراف کشتی بلرفون مشغول پاسبانی و قراول بودند دو کشتی مـوسوم به (لیفای) و (اوروتاس) درطرفین سفینه بلرفون لنگر انداختند امپراطور ورفقایش از لنگر انداختن این دو کشتی تفال سوئی زدند تصورات و حـدسیات یکی بعداز دیگری بانها روی میاورد متلاند فرمانده کشتی بلرفون که بساحل رفته بود مراجعت کرده با صورت درهمی بدون اینکه تکلم کند باطاق خود رفت این عدم تکلم او بیشتر بناپارت و هـمراهانشرا متوحش کرد روز۲۷ ژوییهٔ سال ۱۸۱۵ متلاند تمام صاحبمنصبان‌را که جزوخدمت شخصی امپراطور بودند منتقل بکشتی لیفای نمود دراینموقع امیرالبحر (کیت) وارد بندر پلیموت شد این شخص فـرمانده کل قوای بحری انگلستان بود ناپلئون بمحض ورود امیرالبحر (کیت) از او تقاضای ملاقات نموده بود مشارالیه جوابا معذرت خواسته و گفت که این دو روزه منتظر وصول حکم لندن هستم این شخص یك پیر مرد جلـیل القدری بـود و جزو طبقهٔ عالیهٔ اشراف انگلستان بشمار میرفت و از آن گذشته یکنوع احساس حق شناسی هم نسبت بناپارت داشت زیرا بناپارت شخصا در جنك واترلو برادر زاده امیرالبحر کیت موسوم به کاپیتن الفنستن را که مجروح شده بود مواظبت کرد امیرالبحر کیت در آن موقع میخواست بجبران

آن خدمت بناپلئون خدمت نماید ولی از طرفی بواسطه تصمیمات کابینهٔ انگلستان تشویش داشت باین جهت در روابط خود با بناپارت از حدود رسمی تجاوز نکرده و ملاقاتش از ناپلئون خیلی مختصر بود

اندکی بعداز خاتمه ملاقات بناپارت و امیرالبحر کیت چندین کشتی مملو از سربازان مجروح و اسرای فرانسوی که در جنك واترلو اسیر ومجروح شده بودند وارد بندرپلیموت شدند ولی حاکم نظامی بندر ورود سفاین مزبور را از نظر بناپارت مستور داشت

ساواری یکنفر از رفقای تبعید ناپلئون معلوم نبود که بچه وسیله توانست با سرساموئیل رومیلی قاضی انگلیسی رابطه پیدانماید سیرساموئیل رومیلی یادداشتی برای ساواری فرستاد که خطاب بامیرالبحر شده بود و امر داده بود که ناپلئون را از سفینه بساحل پیاده کنند ولی در همین موقع لرد کیت امیر البحر را یك روز تمام از رؤیت سفاین خود محروم کردند دریا بیش از پیش مملو از زورق هائی شده بود که کنجکاوان انگلیسی را سوار کرده بود لاس کاس که او هم نیز یکی دیگر از رفقای تبعید ناپلئون بود در یادداشت های خود مینویسد که در آن روزها تمام اهالی انگلستان بطرف بندر پلیموت میشتافتند ولی قراولان هم بشدت هرچه تمامتر مشغول پاسبانی بوده وحتی درمواقع شب پاسبانان شلك تفنك میکردند

این روزها که سفینه بلرفون در بندر پلیموت لنگر انداخته بود برای بناپارت و همراهان تبعیدش روزهای تاریك و غم افزائی بشمار می رفت در این بندر دائماً آبها و امواجی که از طرف دریا می آمد سفینه را بتکان می آورد در میان زورق ها عدهٔ زیادی از انگلیسیان مرد و زن و بچه تماشای بناپارت می آمدند و هر وقت بناپارت به بازوی یکی از رجالهای خود تکیه داده و روی صحنه کشتی ظاهر

می‌شد بچه‌ها دستمال تکان داده و در دریا هورا می کشیدند یکنفر انگلیسی دراین قبیل موارد کاریکاتوری از بناپارت ساخته شکم بزرك و لباس گشاد او را سنجیده و میگوید بی شباهت به کبوتر بزرگی نبود ناپلئون روزها در بندر پلیموت کتاب میخواند غالبا بروی صفه دراز می کشید ولی خواب بچشمش نمی آمد - چندان بمقدرات خود اهمیتی نمیداد متلاند فرمانده سفینه بلرفون هر روز صبح بطرف خشکی میرفت و از آنجا با یك بسته روزنامه مراجعت می کرد رویهمرفته هر روز بیش از روز دیگر معلوم میشد که محل تبعید ناپلئون جزیره سنت‌هلن خواهدبود رفقای ناپلئون خیلی‌شبیه بشکارهائی شده بودند که گرفتار دام بشوند و حتی بعضی ازآنها رسم وفاداری نسبت به بناپارت را فراموش کرده بودند گورگود یکی ازهمراهان با وفای بناپارت مینویسد روزی نزد متلاند فرماندهٔ سفینهٔ بلرفون در بندر پلیموت وارد شدم دیدم مادام برتران زوجه مارشال برتران که یکی از همراهان ناپلئون بودند از متلاند خواهش میکنند که اسم شوهر اورا ادارهٔ امیر البحری جزو همراهان ناپلئون ثبت ننمایدمن بزوجه برتران اعتراض کرده و به متلاند گفتم که برتران هرگز به چنین افتضاحی تن در نخواهد داد همان روز زوجه برتران که می ترسید این حرکتش واضح و عیان شود در موقع نهار مبتلا بیحران شدید اعصاب شده و برای استراحت رفت

روز سی ویکم ژوئیه سال ۱۸۱۵ در ساعت یازده صبح لرد کیت امیر البحر انگلستان باتفاق سرهانری بونبری معاون وزارت بحریه وارد کشتی بلرفون شده و آن دو را باطاق امپراطورهدایت کردند بناپارت در حضور ژنرال برتران ایستاده وآنها را پذیرفته و این دو نفر برای اولین مرتبه بناپارت را بنام ژنرال خطاب نمودند

علت ورود این دو بسفینه بلرفون برای این بود که میخواستند تصمیم کابینهٔ انگلستان را در مورد ناپلئون باو ابلاغ کنند این اعلام حتی بصورت یادداشتی نبود که خطاب بناپلئون تدوین شده باشد بلکه فقط یك مراسله عادی بود که ازطرف اولین لرد امیر البحری بلرد کیت نوشته شده بود و سیرهانری بونبوری معاون وزارت بحریه ترجمه فرانسه این مراسله را بشرح ذیل برای بناپارت قرائت نمود این نکته هم ناگفته نماند که ترجمه مراسله روی یك قطعه کاغذ محقری نوشته بود:

« نظر باینکه ژنرال بناپارت مایل است هر چه زود تر تصمیم دولت انگلستان را در مورد خود بداند جناب‌شما اطلاع ذیل را به او ابلاغ خواهید کرد:

« چون برخلاف میثاق اتحاد انگلیس با متحدین اوست که یك مرتبه دیگر وسیلهٔ برای اختلال صلح اروپا دردسترس بناپارت گذاشته شود علیهذا آزادی او محدود و اقامتگاه آتی او در سنت هلن تعیین شده است این جزیره آب و هوای خوبی دارد و موقعیت محلی هم موجب حصول هرنوع اطمینانی است »

ناپلئون این اطلاع را بدون اینکه قطع کند وبدون اینکه هیچ یك از خطوط وعضلات صورتش تکان بخورد استماع نمود

خود سیرهانری بونبوری که ازصبر و مقاومت ناپلئون دراستماع مراسله بی حوصله شده بود قرائت مراسله را بدین ترتیب ادامه داد

« بین اشخاصیکه باتفاق ژنرال بناپارت بانگلستان آمده بودند باو اجازه داده میشود که باستثنای ژنرال ساواری و لالماند سه نفر صاحبمنصب انتخاب نماید که باتفاق جراحش و دوازده نفر نوکراورا تا سنت هلن بدرقه کنند تمام این اشخاص درموقع اقامت خود در جزیره سنت هلن محکوم به محدودیت هائی بوده و بدون اجازه

دولت انگلستان حق خروج از جزیره را ندارند و نیز کنتر آمیرال سیرجورج کوکبروز فرمانفرمای کل کاپ مامور است ژنرال بناپارت و همراهانش را بجزیره سنت هلن ببرد »

سیر هانری بونبوری که قرائت مراسله را بپایان رسانید سکوت کرد پس از آن ناپلئون با صدای عادی خود که گاهگاهی نوسان سختی هم در آن پدیدار میگردید بدون این که آرامش را از دست بدهد برعلیه این اطلاع اعتراض کرد واظهار نمود که وی مهمان دولت انگلستان است نه محبوس اوو بسنت هلن نخواهد رفت بجای تدفین در این جزیره و یادریك قلعه نظامی مرك را ترجیح میدهد وسپس تامینی که از طرف هوتام و متلانـد بنام دولت انگلستان باو داده شده بود برخ لرد کیت وسیرهانری بونبوری کشید

لرد کیت که از این اعتراض در زحمت و حتی منفعل بود از ناپلئون تقاضا کرد که اعتراض خود را بصورت کتبی در آورد و وی اعتراض مزبور را بـه وزاری نایب السلطنه انگلستان تسلیم خواهد کرد وپس از این کلام سلامی داده و از اطاق خارج شد در اطاق دیگر مادام موتتولون بود لرد کیت موضوع سنت هلن را بمشارالیها اطلاع داد و وی فریادی کشید لرد کیت سعی کرد تا او را آرام نماید وسپس باتفاق سیرهانری بونبوری بطرف زورق خود رفتند.

ناپلئون پس از رفتن آنها صاحب منصبان مهم خود را نزد خویش طلبیده و حکم را به آنها ابلاغ کرد لالماند وساواری که استثناء شده ومستثنی شدن آنها بمنزله بالای دار رفتن بود بشدت اعتراض کردند و امپراطور گفت که به رفتن سنت هلن رضایت نخواهدداد زیرا این نوع تبعید یك مرك قطیعانه است ژنرال گورگود آجودان

امپراطور که فوق‌العاده عصبانی بود فریاد برآورد آری اعلیحضرت مرگ برای ما بهتر از تسلیم به این حکم است

بروبم و آتش به انبارباروت کشتی بیندازیم چندنفر ازصاحبمنصبان هم صدای خود رابا صدای گور گود ا بازنمودند ولی دیگران سکوت اختیار کرده به فکر فرو رفتند ناپلئون به استثنای برتران همهٔ آنها را رخصت داد و قرار شد که لالماند و ساواری مراسلهٔ به لرد کیت و وزرای انگلستان نوشته ومواعید سابقه را بیادآنهاآورده و بگویند که متلاند گفته بود ما در زیر بیرق انگلستان مامنی برای خود بچنگ خواهیم آورد .

ناپلئون با این که تعهد نموده بود که روحی بالاتر ازموقعیت خود نشان بدهد ولی برای مدت قلیلی این اراده ضعیف گردید زیرا بناپارت هم یك نفر بشر و ناچار بود نسبت به کسی که امید رفتاری جوانمردانه تراز او داشت شکایت کند روی بمتلاند فرمانده سفینه بلرفون کرده و گفت سنت هلن ! اصلا اسم آن مرا متنفر می نماید در جزیره سنت هلن محبوس شدن و قطع مراوده باتمام قاره های کره ارض و تمام آنهائیکه در نظر من عزیزند موضوعی است که به مراتب تسلیم ببوربون ها رابدان ترجیح میدهم (بوربون خانواده سلطنتی قدیم فرانسه بود که بعدازناپلئون درفرانسه پادشاهی رسیدند) در این موقع یادآور گردید که هر کس که مرا نام ژنرال خطاب نماید بمن فحش داده است بعدا گفت تبعید کردن من در آنجا ! شمابهتر بود که حکم قتل مرا صادر میکردید زیرا ممکن نیست شخصی با مزاج و عادت من بتواند در چنین آب و هوائی زندگانی نماید .

امروز هم بناپارت مثل هر روز روی صحنه کشتی آمده به

گردش مشغول شد و مدتی با دوربین بجمعیتی که در قایق ها بودند تماشا میکرد ولی گردشش زیاد طول نکشید وارد اطاق خود شده و مارشان حاجب خود را خواست حاجب آمد بناپارت گفت که خیال استراحت دارد البسه را از تن کند و مارشان در کندن لباس باو کمك کرد پس از آن در بستر خوابیده و ازمارشان تقاضا نمود که فصل زندگانی کاتون را در کتاب پلوتارك که روی میز گذاشته شده بود از برای او بخواند مارشان اطاعت کرده ولی در عین حالی که لبانش کلمات کتاب را ادا مینمود از بناپارت سؤال کرد که در قفای پرده تخت خواب چه میکند زیرامارشان میدانست که ناپلئون همواره یك سم مهلکی را همراه دارد وخائف بود که مبادا بناپارت برای فرار از این زندگانی خود را هلاك نماید در یك لحظه تشویش مارشان بقدری زیاد شد که از قرائت صرف نظر کردبناپارت درقفای تخت خواب گفت بخوان !

مارشان مجددا شروع به قرائت کتاب کرد باین طریق نیمساعتی کتاب میخواند و بمرك کاتون خاتمه داد پس ازخاتمه سر گذشت او بناپارت از جای بر خاسته ورب دوشامبر خود را از تن بدر کرد ناپلئون تنها کسی بود که هنوز خون سردی خود را حفظ کرده بود اطرافیان یعنی رفقای تبعیدش همگی پریشان احوال بودند ژنرال لاس کاس که تا اندازهٔ خود را مسئول آوردن ناپلئون بروی سفینهٔ بلرفون میدانست یك مرتبه پیر شده بود مادام برتران بزبان فرانسه و انگلیسی نایب‌السلطنه انگلیس را فحش میداد لاکاند و موتولون و گورگود سعی میکردند متلاند فرمانده سفینه بلرفون را از احتمال انتحار بناپارت خائف کنند تا این خبر بگوش امیرالبحر کیت و وزرای انگلستان برسد وبمتلاند میگفتند که مطمئن باشید امپراطور

بسنت هلن نخواهد رفت این آدم یك انسان جدی است وقطعا خودرا
خواهد کشت تا مجبور نباشد علی رغم گفته خود عمل کند

متلاند بدون اینکه پیپ خود را از زیر لب کنار کند مـی
گفت آیـا خود بناپارت گفته است کـه انتحار خواهد کرد ؟
موتولون که ازهمراهان ناپلئون است میگفت نه ! ولی امپراطور گفته
است که به سنت هلن نخواهد رفت واین معنایش باانتحار یکی است
و حتی موتولون و گورگود و لالماند می گفتند کـه اگر ناپلئون
بخواهد به سنت هلن برود ما سه نفراز او ممانعت خواهیم کرد خود
متلاند فرمانده سفینه بلرفون در یادداشت های خود کـه فعلا موجود
است مینویسد کـه در آن موقع روحیه ژنرال های بناپارت بقدری
دچار تهییج شده بود کـه می گـفتند اگر بناپارت بخواهد بسنت
هلن برود او را خواهیم کشت و من هم جوابا گـفتم درانگلستان
برای قاتلین دارمجازات کمیاب نیست‌ولی ظاهرا این سه ژنرال جواب
مرا نفهمیده اند !

پس از این تهییجات و انفجارات اولیه کم کم شروع کردند
بفکر کردن- فرانسویان همراهان ناپلئون می گـفتند اولا به بینیم
سنت هلن چه نوع مکانی است : و برای کسب اطلاع از هر
کتاب و نقشهٔ کـه به چنگشان میافتاد می خواستند استفاده کنند
در جواب سؤال ژنرال های ناپلئون وسایر فرانسویان ملاحان جواب
می دادنـد کـه سنت هلن ! سنت هلن بهشت روی زمین است و
ژنرال لاس کاس هم کـه چندین جلـد کـتاب راجع باین جزیره
خوانده بود می گفت کـه جـای بدی نیست کوهستانش مرتفع و
مستور از اشجار قشنك است درخت‌های خرما وآبنوس وصمغ عربی
درآن جا فراوان است دردشت هایش از هر نوع تولات و میوه‌جات

فراوان و جویهایش صاف و شفاف می باشد درجنگلهایش شکاروطیور بسیار و دریایش مملو از ماهی است نه درنده در جزیره است و نه خزنده تنها حیوان موذی آنجاموش است وبس !

باین طریق بر حسب ظاهر جزیره سنت هلن یك مکمن فرح بخشی میباشد ولی اطرافیان بناپارت چندان در صدد نبودند که باین صحبتها گوش شنوائی بدهند ژنرال ساواری از همان زمانی که انگلیسها او را از مرافقت بناپارت ممنوع نمودند چنان کینهٔ نسبت به فوشه که او را در دربار ناپلئون به ذروهٔ رفعت رسانید بهمرسانده است که حدو حصر ندارد بر تران دائما موردلطمهٔ زنش قرار گرفته زیرا زنش میخواهد در انگلستان باقی بماند و بهمین جهت در رفتن به سنت‌هلن تردید دارد حتی مادام برتران درخفیه برای وزرای انگلستان نوشته بود که نگذارندشوهرش ناپلئون راتعقیب نماید ء ء مادام برتران این بود که در موقع حبس ناپلئون درجزیره الب که او وشوهرش برتران همراه بناپارت بودهاند یکی ازبچه‌های اودرآن جزیره ازدستش رفته‌ونمیخواهد که صحت و سلامت اطفال دیگر خودرا بمعرض خطر بیندازد این زن بقدری از رفتن بسنت هلن خائف بود که شب درب اطاق بناپارت راگشوده و با چشمهای اشکبار از بناپارت استدعا کرد که شوهرش را همراه خود نبردبناپارت فقط بتادیه این جواب اکتفا نمود که اگر گراند مارشال برتران بخواهد شریك منفی او باشد مختار است زن بلا فاصله باطاق خود مراجعت کرد و پس از مشاجرات دیگری که باشوهرش در حضور مادام دو مونتولون بعمل آورد چنین وانمود کرد که میخواهد ازپنجره گشاده خود را بدریا بیندازد برتران زوجه‌اش را گرفت و از پرت شدن ممانعت کرد ژنرال ساواری که از روی صحنهٔ کشتی این منظره را مشاهده میکرد روی به‌برتران کرده واخنده

گفت ولش کن ! ده ، ولش کن ببینیم خودرا بدریا می اندازد یانه !
ولی برتران چون شوهرمهربانی بود بگفته ساواری اعتناء نکرده و زوجه خودرا رها ننمود بالاخره گراند مارشال قول داد که بیش از یکسال از اروپا دور نشود و در روز های آخر مادام برتران علناً مخالفت میکرد وحتی این زن جسارت را بجائی رسانده بود که یکروز درحضور عدهٔ گفت آخر شوهر عزیز ! این مرد (مقصودش ناپلئون بود) که نجیب‌زاده نیست ! بدبختانه متلاند فرمانده سفینه بلرفون این خبر را باطلاع بناپارت رسانید

اعتراض امپراطور

بالاخره بناپارت حتی بژنرال گورگود گفت که بسنت‌هلن نخواهدرفت و کاملا تصمیم جازمی اخذ نموده بود ولی در ضمن مطلع بود که کینه دولت انگلیس تا کجا خواهد کشید و چون از مردمان رآلیست بود و حقایق اشیاء را مورد توجه قرار میداد بخیال افتاد صاحبمنصبانی را که میخواهد همراهش باشند انتخاب نماید از لاسکاس که جراید انگلیسی را برایش ترجمه میکرد سؤال نمود که خوب ! بعد ها مشغولیت ما در این نقطه دور افتاده چه خواهد بود ؟ لاسکاس جواب داد اعلیحضرتا ما بیاد بود زندگانی گذشته خود را مشغول خواهیم کرد ناپلئون گفت آری و هر کدام خاطرات خود را خواهیم نوشت آری ایستی کار کرد کار بهترین طریق گول زدن وقت است از آن گذشته هر کسی باید مقدرات خود را طی نماید عقیده من که این طرز است ! لاسکاس در خاطرات خود مینویسد امپراطور بعداز این حرف یك حالت استراحت و بشاشی بخود گرفت که وصف ندارد و این بشاشت فقط ازاین لحاظ بود که میدانست بعدها بیکارنخواهد بود
روز چهارم اوت سال ۱۸۱۰ از طرف امیرالبحری انگلستان

بمتلاند فرمانده سفینهٔ بلروفون امرداده شد که عنان عزیمت رابطرف (استارت پونت) منعطف نماید و در آنجا منتظر کشتی نور تمبرلاند باشد که بسرعت در پرتسموت آن را تجهیز و مسلح میکردنــد تا ناپلئون و همراهانش را بسنت هلن ببرد لرد لیورپول و همکا رانش بیش‌ازپیش از تهاجم مردم بپلیموت در اضطراب بودند و بطوری که پیش بینی می نمودند بناپارتی که مدت پانزده سال مورد خشم‌وغضب انـگلستان بــود اینك محبوب آنها شده بود در سفینه بــلروفون تمام صاحبمنصبان و ملاحان انگلیسی قائل شده بودند که در مورد بناپارت قوانین میهمان نوازی را نقض مینمایند وحتی لرد کیت امیرالبحرمیگفت عجب آدم غریبی است اگــر این شخص نیم ساعت با نایب السلطنه انـگلستان مـکالمه نماید درهمین مدت بهترین دوستان او خواهدشد!

از آن گذشته خوف و وحشت توسل بناپارت‌بقانون قدیمی(هاباس کور بوس) دائما رجال انگلیس را مرعوب میداشت و میدانستند جز در ناف دریا جای دیگر بناپارت بانها تعلق نخواهد داشت

متلاند فرمانده سفینه بلروفون در موقعی که دریاامواج‌و کف‌آلود بود بادبان بر افراشت بطوری که تمام مسافرین مریض شدند دوسفینه تونان و (اوروتاس) هم اسکورت سفینه بلروفون گردیدند ،

روز ۵نوامبر سال ۱۸۱۵ بناپارت آن اعتراض معروف را که داستانش درتمام اروپا پیچید وتمام‌قلوبی‌را که سابقا نسبت ببناپارت‌خصومت داشتند باو رام نمود بامیرالبــحر کیت تسلیم کرد این اعتراض‌این‌است:

«من دراینجا باحضورخدا وبشر برعلیه تضییقی که برمن‌رواداشتند وبرعلیه نقض مقدس ترین حقوق من که شخصیت وآزادی من بوده و آنرا سلب کردنداعتراض میکنم من‌محبوس نبوده بلکه میهمان انگلستان هستم در همان ساعتی که قدم بعرشهٔ سفینهٔ بلوروفون گذاشتم وارد کانون

ملت انگلستان گردیدم حال اگر دولت انگلستان در ضمن صدور حکمی که برای فرماندهٔ سفینه بلروفون ارسال داشت دامی هم برای من گسترد شرافت خود را مخدوش و آبروی بیرق خویش را ریخته است من تاریخ را بشهادت میطلبم تاریخ چه خواهد گفت؟ تاریخ میگوید که یك دشمنی پس از بیست سال نبرد و مبارزه با انگلستان در موقع بیچارگی برای تحصیل مامنی خودرا تحت حمایت قانون انگلستان کشید این دشمن برای اعتماد و احترامی که نسبت بانگلستان داشت چه برهانی بزرگتر از این میتوانست ارائه بدهد « درپایان این اعتراض امضای بناپارت مشاهده میشود که از عرصهٔ کشتی بلروفون در دریا ترقیم شده بود

این استرحام که پس ازیك قرن و کسری هنوز هم لحن سخت خود را از دست نداده است در نظر ناپلئون برای لرد لیور پول وسایر همکارانش تاثیری نداشت بناپارت میدانست که آنها قلیل‌القدرتر ازاین هستند که بدانند درساعات بزرك زندگانی رجال تاریخی تنها سیاستی که عاقلانه و محتاطانه وغیرقابل خدشه وماهرانه میباشد همانا جوانمردی است لردهای انگلستان نه قلب داشتند و نه چشم سراپای آنها از کبر و نخوت و کینه و حسادت انباشته شده بود ولی ما نبایستی امروز هم آنها را متهم به خلف وعده بنمائیم زیرا درواقع دولت انگلستان هیچگونه وعده به بناپارت نداده بود اگر مت‌لاند فرمانده سفینهٔ بلروفون در ضمن مذاکرات خود با بناپارت و ژنرال لاس‌کاس قول هائی داده بود وی یك جنبه و پرستیژی نداشت که قولش بتوانسد ما فوق های او را متعهد نماید ولی لرد های لیرپول همواره میتوانستند که محبوسیت میهمانی را که از آنها میهمان نوازی خواسته است تغییر بدهند آنها یك عذر و بهانه دارند و آن این است :

بناپارت نزدیك بود انگلستان را بــه پرتگاهی سوق بدهد انگلستان از یك جنك بزرگی با حال فقر و فاقه و فلاکت خارج

شده بود ولی در عین حال سیادت بر قارهٔ اروپا را هم ازاین جنك
به چنك آورده بود انکلستان دراین مورد میتوانست اورا پذیرائی
نموده و سپس بزنجیری وی را مقید نماید که بعدها برای
انگلیس خطری نداشته باشد ولی لورد لیورپول ولرد با تهورست که
حکمرانان ناقص العقلی بودند چنان قیافه به بناپارت نشان دادند که ازچنان
ملت بزرگی بعید بود

در کشتی نور تمبرلاند



کشتی بلروفون که وارد دریای (استارپونت) شد
ورودش مصادف باطوفان گردیده وامواج آب کشتی را بتزلزل درمی
آورد ناپلئون از این طوفان در رنج و تعب بود تمام این روز ها را
در اطاق خود بوده نه در موقع نهار ونه درموقع شام از اطاق خارج
نشده بود غذای مختصری را که صرف میکرد تهیه میکردند وتوسط
مارشان حاجب او نزدش میبردند ولی در عین حال مارشال بر تران و
ژنرال ساواری ولاسکاس را بحضور می پذیرفت ویك روز که در کالری
کشتی مشغول گردش بود گردن بند هورتانس راکه در یك نوع
همیانی پنهان شده بود به لاسکاس سپرده و گفت این را برای من
نگاهدارید لاسکاس هم فورا همیان را در زیر جلیقه خود پنهان کرد
روز یکشنبه ٦ اوت ۱۸۱۵ در ساعت ۹ صبح یك سفینه بزرگی از
افق پدیدار شد وقتی که سفینه نزدیك شد معلوم شد که کشتی
نور تمبرلاند است .

این سفینه دوسفینه کوچکتردیگررا که مملوازسپاهیان بودندهمراه خود داشت اندکی بعد امیر البحر کیت نزد ناپلئون آمده و کنتر آمیرال سیر جورج کوکبرون را که مامور بردن بناپارت بسن هلن بود باو معرفی نمود کوکبرون در جنك ترافالکار تحت ریاست نلسون همان امیر البحر معروف انکلیس جنك کرده وهمین شخص بود که سفاین امریکا راسوزانده و درسال ۱۸۱۳ واشنکتن را مسخر نموده بود روبهمرفته یك ملاح مستحکم وقدری مغرور وخشن بود و آن اطوار ونزاکت امیر البحر کیت را نداشت معذلك با این ظواهر خشن صادق القول و نجیب وقابل معاشرت بوده است مجددا درمقابل کوکبرون بناپارت امپراطورفرانسه شکایت خودراتجدید کرد بجای جواب دادن خلاصه تعلیمات لرد باتهورست را برای انتقال او از سفینه بلروفون به نورتمبرلاند به وی تسلیم کزدند مقرر گردیدکه اثاثیه سفر « ژنرال بوناپارت » و صاحب منصبانش باکمال دقت تفتیش شود پول و جواهرات و نفایس و هرگونه اسلحه بایستی تسلیم سرجورج کوکبرون بشود

ناپلئون صورتی از صاحب منصبان و اشخاصی که بایستی همراه او باشند بخط مارشال برتران به امیر البحر کیت تسلیم کرد در این صورت ابتدا نام برتران و بعد موتولون و بعد « پلانات دوفای » که بناپارت را میخنداند نوشته شده بود وبالاخره نام لاسکاس را تحریر نموده بودند چون گورگود باین طریق محروم از همراهی میگردید نزد امپراطور رفته و بقدری گریه کرد که بالاخره ناپلئون نام « پلانات دولافای » را حذف نموده و نام اورا نوشت . انکلیسها مایل نبودند که لاسکاس همراه بناپارت باشد از آن گذشته مقرر شده بود که صاحب منصبان همراه ناپلئون زیاد تر از سه نفر نباشند ولی بالاخره لرد کیت رضایت داد که لاسکاس را بعنوان یکنفر مستخدم کشوری

قبول نموده و پسر جوانش امانوئل هم همراه او نزد ناپلئون باشد یکنفر طبیب و جراح هم همراه ناپلئون بود در موقعی که میخواستند اثاثیه فرانسویان‌را تفتیش‌نمایند برتران قسمت زیادی از وجوه طلائی که از پاریس همراه آورده بودند و در حدود دویست و پنجاه هزارفرانك میشد بفرانسویان داد که زیر لباسهای خود و در میان جلیقه و کمر بند پنهان کنند و نیز مقداری الماس و مبلغ زیادی اوراق بها دار را پنهان نمودند بطوری که برتران به کوکبرون گفت که صندوقهای امپراطور بیش از چهار هزار ناپلئون پول ندارد این چهارهزار ناپلئون را انگلیسها ضبط کردند و فقط هزار و پانصد ناپلیون باقی گذاشتند که برای حقوق مستخدمین صرف شود . تفتیش تحقیر آمیز اثاثیه تحت نظر کوکبرون بوسیلهٔ منشی او کلودر انجام گرفت ویکنفرمفتش کم لك هم حضور داشت

صاحبمنصبان فرانسوی علی رغم غرغری که کردند ناچار شدند که اسلحهٔ خودرا تسلیم نمایند فقط شمشیربناپارت را نگرفتندلاسکاس این‌مزیت را برای خویش کسب کرد که بامیرالبحر کوکبرون‌اطمینان داد که حاضر بقبول این حقارت یعنی تسلیم شمشیر نیست ساواری‌در خاطرات خود منویسد که برتران با یك هیجانی کوکبرون را طرف صحبت قرار داد که این نجیب زاده قدیمی را متأثر کرد

قبل از اینکه بناپارت از کشتی بلروفون خارج شود از آنهائی که بجای میماندند خدا حافظی کرد در یك اطاق بزرگی که در قفای‌اطاق بناپارت بود همه جمع شدند و یکی‌یکی بترتیب درجات از حضور امپراطور گذر کردند بعضی از آنها گریه میکردنـد و بعضی‌دیگر دست بناپارت‌را می‌بوسیدند خود ناپلئون باچندکلمه مختصر و هیجانی که از قلب سرچشمه میگرفت بانها جواب میگفت ساواری

باهق‌هق بزانوهای امپراطور افتاد و بناپارت اورا از جای بلند کرده در آغوش کشید و نیز لالماند را هم بوسید پول طلائی که بساواری داده بودند که پنهان نماید بخودش بخشید و محتویات پول کشتی دانمارکی جزیره اکس راهم که بنا بر گفته گورگود در حدود سی هزار فرانك بود بدو عطا کرده و پس از آن از متلاند فرمانده سفینه بلوروفون وسایر افراتش خدا حافظی کرده با قدمهای محکم بطرف زورقی که اورا بکشتی نور تمبرلاند میبرد حرکت کرد اینجا برای آخرین مرتبه در باره بناپارت احترامات شاهانه را مجرا داشته یعنی طبل سلام زدند و قراولان پیش‌فنك کردند تمام عملجات در دو صف ایستاده و کلاهها را از سر برداشته و هورا کشیدند و حتی متلاند فرمانده سفینه بلروفون بواسطه این احترام که در مورد بناپارت بعمل آورده بودند طرف بازخواست وزرای انگلستان قرار گرفت ناپلئون درموقعی که از میان بازماندگان عبور میکرد تبسم مینمود لرد کیت که در قفای امپراطور حرکت میکرد ظاهراً از گریه صاحبمنصبان فرانسوی متعجب شده شده بود ولی لاسکاس باو جواب داد که میلرد شما ملاحظه میکنید در اینجا هرکس که گریه میکند همانهائی هستند که بجای میمانند و همراه امپراطور نمیروند امپراطور وارد زورق شده و پس از او مادام برتران و مونتولون وارد زورق شدند و سپس دونفر ژنرال یعنی ژنرال مونتولون و بعداً لرد کیت امیر البحر انگلیس وارد زورق گردیدند بناپارت بدواً در زورق بپا ایستاده و بعد با حرکت پاروزنان زورق او بحرکت افتاد بناپارت برای آخرین دفعه سلامی بکشتی بلوروفون کرده و نزد امیر البحر کیت نشسته و با کمال ملایمت با او شروع به سخن گفتن کرد در چند تیر رس تفنك سفینه نورتمبرلاند که بایستی بناپارت را بسنت هلن ببرد بادبانهای بزرگ زرد خود را

به‌آسمان بر افراشته و باد در میان بادبانها افتاده و صداها از آن بر میخاست هوا تاریك و قدری خنك بود پاروزنان پارو های خودرا با حرکت منظمی بالا و پائین میبردند در روی سفینه بلروفون همه کس مشاهده میکرد ومیدیدولی بناپارت چشمها را بلند نمینمود دوساعت بعد از ظهر بسفینه نور تمبرلاند رسیدند

بناپارت تا زمانیکه از کشتی بلروفون خارج نشده بود با او مثل یکنفر میهمان وامپراطور رفتار میکردند ولی وقتیکه وارد کشتی نور تمبرلاند گردید دیگر او را محبوس دولتی دانسته و احتراماتی که دربارهٔ او بجا میا ردند احتراماتی بود که‌در مورد یك‌نفر ژنرال متقاعد انگلیسی‌بجامیاورند امیرالبحر سیرجورج کوکبرون فرمانده‌کل سفینهٔ‌نورتمبرلاند که‌یك‌ملاح پیروجدی‌است‌ومعنی‌امروفرمانروائی‌رامیداند بدون ضعف و فتورفرامین را اجری میکند بناپارت در بدو امر از تغییرات آداب و رسوم تعجب کرد ولی بعدا روی به لاسکاس نموده وگفت هرطور که میخواهند مرا بنامندولی‌نمیتوانند شخصیت‌خودم را از دستم‌بگیرند بمحض اینکه وارد کشتی نورتمبرلاند شدند امیرالبحر کوك‌برون آنها را بسالون کشتی راهنمائی کرده و روس فرمانده‌سفینه نور تمبرلاند و صاحب منصبان کشتی و چند نفر از نجیب زاده هائی که معلوم نیست به چه جهت برای باز دید کشتی آمده بودند به بناپارت معرفی نموده بناپارت با ده نفراز این نجیب زاده ها که‌عضو مجلس مبعوثان بودند در مقابل یکی ازدهانه‌های توپ صحبت میکرد و مجددا رفتار تحقیر آمیز ونا مناسبی راکه درمورد او روا داشته بودند گوشزد نموده روی به‌آنها کرده‌وگفت‌آقایان: شما مرا محبوس کردید بدانید که بیرق‌انگلستان‌را خاضع نمودید آنها جواب دادند که دولت‌انگلستان تعهدی باشما نکرده‌بود که‌آنرا نقض نماید فقط حفظ‌منافع

انگلیس چنین اقتضا میکرد که نگذارند شما دیگر بفرانسه مراجعت کنید بناپارت گفت شاید آنچه که شما کردید محتاطانه بوده ولی حتما دور از رسوم جوانمردی میباشد این رفتار شما مثل رفتار یك دولت کوچك آریستوکراسی و اشرافی است و بر خلاف شعائر عظمت یك ملت آزاد میباشد من که بخاك شما آمده بودم می خواستم مثل یکی از افراد عادی زندگانی کنم نجیب زاده ها که ازاین گفتار متاثر شده بودند جواب دادند که شما در فرانسه طرفداران زیادی دارید و اگر دیر یا زود بفرانسه نزدیك بودید باولین اعلام شما جواب مثبت داده و شما را بفرانسه مراجعت میدادند بناپارت باقوت هرچه تمامتر جواب داد که خیر ! کاریر من تمام شد !

عزیمت !

در موقعی که میخواستند بادبانها را برافرازند در اطراف سفینه نورتمبرلاند که از ترس جواسیس خارجی تحت حفاظت کاملی قرارداده شده بود یك زن و یك طفل ویك نوکر که در قایقی نشسته بودند تا بهر قیمتی که شده امپراطور را به بینند با زورق های دولتی مصادم شده وفورا غرق شدند برای نجات آنها قایق ها را وارد دریا کردند طفل و زن مستخلص شده ولی نوکر بیچاره غرق شد این حادثه در اطرافیان ناپلئون یك حس بدبینی را ایجاد کرد معذالك لنگر را بلند کرده صدای حرکت طناب ها و بادبانها بر سایر صدا ها فائق آمده بود فرانسویان هر یك اطاق و منزل خود را اشغال کردند ولی منازل آن ها خیلی نا راحت تر از سفینهٔ بلروفون بود گرچه کشتی نور تمبرلاند یك سفینهٔ بزرك و قشنگی بود ولی بقدری در تجهیز سفینه عجله بخرج داده بودند و بقدری جمعیت در این سفینه موجود بود (درحدود۱۰۸۰جمعیت نفر که منجمله پنجاه وسومین فوج

پیاده نظام انگلیسی بود که بایست ساخلو سنت هلن باشند) که در تمام مدت حرکت (روس) فرمانده سفینه بدون جهت سعی میکرد که انتظامی در امور سفینه برقرار نماید انگلیسها نواقص تجهیزات را بواسطه قلت فرصت نتوانستند در پورتسموت تکمیل کنند بلکه در راه تکمیل می کردند و باین جهت مسافرین خیلی در زحمت بودند در قفای دکل موخر یعنی روی صحنه بالائی کشتی چندین اطاق بزرك تمام عرض کشتی را اشغال نموده و بمنزله سالون غذاخوری شده بود درقعر این اطاق یك سالون تنگتری وجود داشت که بین دو اطاق سه متر در چهار متر واقع شده بود اطاق طرف دست راست از طرف بناپارت واطاق دست چپ از طرف امیرالبحر کوکبرون اشغال شده و ناپلئون تقاضا کرده بود که سالون را برای اطاق کارش به او واگذار نمایند ولی امیرالبحر ازبرتران خواهش کرد که به بناپارت توضیح بدهد که سالون کشتی متعلق بتمام صاحب منصبان میباشد و خود کوکبرون هم اعضای شخصی ندارد - در بالای اطاق کوکبرون در یك اطاق کوچکتری برتران و زنش و یك کلفت و چهار طفل انباشته شده بودند مونتولون و زنش اطاق گلوور منشی کوکبرون را اشغال نموده بودند گرچه دراین اطاق بیش از چهار نفر نبودند ولی یك لولهٔ توپ از وسط اطاق عبور می نمود که خیلی اسباب زحمت شده بود گورگو دولاسکاس وپسرلاسکاس نزدیك بود در یك زاویه تنگی خفه بشوند و هر وقت که میتوانستند در سالون و یا در روی صحنهٔ کشتی میخوابیدند در اطاق بناپارت برای اجتناب از صدمات سفینه یکتخت خواب معلق افراشته بودند ولی بناپارت این تخت خواب را استعمال نمیکرد و بهمان تخت - خواب سفری خود که پرده های تافته سبز داشت و دوشکش انباشته از لاس ابریشم بود اکتفا میکرد مارشان حاجب بناپارت با دو لحاف

روی زمین میخوابید مارشان موفق شده بود که چندقاب عکس بدیوار های اطاق ناپلئون آویزان نماید ناپلئون که بزندگانی سفری معتادبود از هیچ چیز شکایت نداشت عدم وجود راحتی وتجمل او رامعذب نمینمود آنچه که بیش ازهمه ناپلئون را در زحمت میداشت موضوع حفظ حیثیت وعنوان وی بودزیراناپلئون میخواست عملاعنوان امپراطوری خود را بهر قیمتی که شده است بدیگران تحمیل نماید خیلی سعی کردند که اورا ژنرال بناپارت بنامند ولی تاآخرین روز دنیا کماکان امپراطور ناپلئون باقی خواهد ماند .

در شبهای اولیه که مشغول صرف شام بودنـد امپراطور بطوع صرف غذا را تحمل میکرد ولی در شب چهارم قبل از تمام شدن میز غذا بر خاسته و برای هوا خوری روی صحنهٔ کشتی رفت برتران و لاسکاس هم او را تعقیب کردند امیرالبحر کوك برون را این حرکت ناگوار آمد معذالك سعی میکرد که همواره در سر میز بزبان فرانسه صحبت بشود و تمام اغذیه که مورد تمایل بناپارت میباشد باو تقدیم گردد بالاخره کاسهٔ صبر کوکـبرون لبریز شده و گفت من تصور می کنم ژنرال بناپارت قصهٔ لرد چستر فیلد رانخوانده است ولی مادام برتران که ازغضب بجوش آمده بود فورا جواب داد :

آقای امیر البحر فراموش نکنید که شما با کسی سر و کار دارید که تمام پادشاهان عالم از حضور در سر میز غذای او مباهات میکردند . کوکبرون خود را جمع آوری کرده و گفت: واقعا بنظرم راست میگوئید . با این وصف کوکبرون نسبت بناپلئون رفتار منصفانه کرده و مطابق میلش غذا را مختصر میکردند مثلا درموقعی که سایرین مشغول صرف کباب بودند برای امپراطور قهوه میاوردند و وقتیکه امپراطور از سر میز غذا بر میخاست کوکبرون از جای

بر خاسته و همانطور در حال قیام بود تا وقتیکه امپراطور از سالن غذا خوری خارج شود مملوك‌علی که یکی از همراهان بناپارت بوده درخاطرات خود مینویسد که میز غذای سفینه نور مبرلاند مربع‌شکل بود آن طرفی که مقابل سالون بود امیر البحر و امپراطور مینشستند امیرالبحر در سمت راست ناپلئون قرارداشت و در سمت چپ ناپلئون مادام برتران و مادام موتولون بودند و نیز در سر میز غذا کماندان روس فرمانده سفینه نور تمبرلاند و کانل بنگام و کلور منشی امیر-البحر کوك برون و دکتر اومارا طبیب ناپلئون و دکتر واردن‌طبیب کشتی نورتمبرلاند حضور داشتند هر روز یکنفر صاحبمنصب فوج پیاده نظام پنجاه و سوم انگلیسی که در کشتی بودند ویکنفر صاحب-منصب کشتی در سر میز غذا بترتیب حضور بهم میرساندند درآغاز حرکت و روزهای اول سفر اسکادر مزبور یعنی کشتی نورتمبرلاند که حامل امپراطور بود و هشتادقطعه توپ داشت وبیرق امیرالبحری را زده بود و کشتی وانه و سیلان و برسفال و پنج کشتی دیگر که حامل آلات حرب و آذوقه بودند و رویهمرفته نهفروند کشتی‌میشدند از دریای مانش گذشته ووارد اقیانوس اطلس شدند درمدخل‌اقیانوس اطلس هوا طوفانی و دریا متلاطم و ناپلئون از این حیث راحت نبود سایر فرانسویان را هم تلاطم دریا منقلب کرده بود بناپارت صبحها در اطاق خود بوده در ساعت ۹ و یا ده با رب دوشامبر در اطاق خود صرف چاشت نموده و مارشان غذای او را میداد و پس از آن دکتر خود « اومارا » را بحضور پذیرفته با زبان ایتالیائی با او صحبت می کرد و سپس یکنفر از صاحبمنصبان خود یعنی لاسکاس را احضار می نمود که اخبار صحنهٔ کشتی را باطلاع او برساند و بداند که درجه قطعهٔ هستند وسفاینی بنظر میرسد یا نه و سپس روی یك صندلی‌راحتی

که در اطاقش گذارده شده بود نشسته کتاب میخواند و یا اینطور وانمود مینمود که مشغول کتاب خواندن است زیرا بناپارت علاوه بر شش صندوق آکاژو که کتابخانهٔ صحرائی او را تشکیل میداد درحدود چندین صد جلد کتاب هم از کتابخانهٔ رامبویه همراه آورده بود. کاهگاهی بزبان فرانسه کلماتی که ناشی از حزن و اندوه بود برزبان میراند مثلا روز یازدهم اوت سال ۱۸۱۵ به گورگود گفت :

بهتر این بود که از مصر خارج نمیشدم اگر در آنجا باقی میماندم با فرانسویان و اعرابی که بمن گرویده بودند پادشاه مشرق زمین شده و هندوستان را میگرفتم حیف که فرانسویان نظریه مرا نفهمیدند »

سه‌ساعت بعدازظهر لباس میپوشید ووارد سالن شده با گورگود شطرنج میباخت و گاهی با برتران و بامونتولون شطرنج بازی مینمود وبهمین حال باقی بود تا زمانی که امیر البحر بیاید وخبر حاضرشدن شام را باو بدهد در موقع صرف غذا صحبت میکرد هر وقت که با یکنفر از صاحبمنصبان انگلیسی مثل روس که فرانسه نمیدانست‌شروع بصحبت میکرد لاسکاس سمت ترجمانی را احراز مینمود غالب‌اوقات با لحن آهسته با امیر البحر کوکبرون صحبت میکرد صحبت آنها معمولا مسائل بحری بود و حتی گاهی هم صحبت از جنگهای گذشته خودش بمیان می‌آمد ولی چون روح رآلیست داشت میخواست از مسائل جاریه صحبت کند مثلا بحریهٔ فرانسه را بـا بحریه انگلستان میسنجید از مساعی خود که برای پیشرفت بحریه فرانسه بکار برده و تدارکاتی که جهت دفاع از سواحل کرده بود دم میزد و بعد طرح قدیم خودرا که برای تهیهٔ یك بحریه‌عظیم ترسیم‌نموده بود ذکر کرده و یاد آور میشد که معاهده پاریس این طرح مرا واژگون نمود

گاهگاهی بناپارت مسائل مربوط بخطوطی که درسر راه کشتی بودند مطرح میکرد از جمعیت و اوضاع افریقا سئوالاتی میکرد از تجارت چین و هندوستان تحقیقات مینمود پس از صرف شام روی صحنه راه میرفت تا وقتی که فلق فرود آید این قدم زدن را باتفاق لاسکاس و گران مارشال برتران انجام میداد وآنهم در مواقعی که مارشال‌برتران نزد زوجهٔ خود که از حرکت کشتی در عذاب بود نمیرفت گاهگاهی از آغاز زندگانی خود و ازخانواده خویش وموفقیتهای‌خود وحتی از جنك واترلو صحبت میکرد و در اینموقع بفکر فرورفته و میگفت آه اگر این ایام برمیگشتند!

هرشب امیرالبحر کوکبرون بملاقات‌امپراطور آمده وامپراطور گردش خود را در طی طرح مسائل نظامی و سیاسی با او باتمام میرسانید گاهگاهی که میخواست یکه وتنها بماند میرفت و روی یکی ازتوپ ه ی دماغهٔ کشتی‌مینشست دقایق وساعتها بدون حرکت‌درآنجا نشسته بافق نگاه میکرد و هیچ کس جرئت نداشت که این سکوت او را در هم بشکند.

پس از این که شب فرد می‌آمد بناپارت بسالون مراجعت می کرد و پیشنهاد می نمود که بازی بیست و یك بنمایند بازی بیست‌و یك‌یکی ازبازی‌های محبوب بناپارت بود اوایل امردرمالمزون یعنی در همان منزلی که قونسول‌اول بود این بازی را می نمود و در کشتی نورتمبرلاندهر دوری یك‌سکهٔ طلاندر می بست در این موارد خیلی عشق داشت که شانس خودرا آزمایش نماید گاهی ده دوازده ناپلئون طلا هر شب میباخت یك شب در حدود هزار و سیصد فرانك از امیرالبحر برده و دیگر بازی نکرد کوکبرون احساس کرد که‌دیگر ناپلئون نمی‌خواهد زیادتر از او پول برده باشد اگر حریفانی بودند

که با بناپارت در سفینه بازی کنند احتمال داشت که امپراطور دراین سفر بحری معادل شصت هزار لوئی پول طلا ببرد یکروز یکی از صاحب منصبان انگلیسی یاد آور شد که روز پانزدهم اوت روزتولد بناپارت است . در این موقع بناپارت چهل و شش سال داشت بااین زندگانی عجیب و پر ازماجرا جوئی و حوادث تازه چهل وشش‌سال از سن او گذشته بود صبح آنروز تمام فرانسویان یکی یکی نزد او آمده و تبریك عرض کردند بناپارت خیلی متعجب شد زیرا در عید تولد چهل و پنجمین سال خود نیز در جزیره الب محبوس بود در آنجا هم روز پانزدهم اوت با تشریفات مخصوصی برگذار گردید آن مرتبه مستخدمین وهمراهان زیادی داشت ولی این مرتبه‌اطرافیان و همراهانش معدود است همانشب اطرافیان معدود اوموقعیکه بناپارت ازروی میز غذا بر خاسته به صحنهٔ کشتی رفت سلامتی او جام‌شراب خود را نوشیدند و دراین باده گساری انگلیس ها هم با کمال‌نجابت شرکت نمودند .

دریا در این موقع آرام و هوا مساعد شده است در سرراه سفینهٔ نور تمبرلاند وسایر سفائن من تبعهٔ او سفاین دیگری هم پیدا میشوند ولی امیرالبحر کوکبرن با آنها رابطهٔ بوجود نمی آورد مسافرین تصورات عجیب و غریبی میکنند شایعاتی جریان دارد که چهارسفینه فرانسوی برای استخلاص بناپارت بادبان برافراشته‌اند سفینه نور تمبرلاند باکمال بطوء راه‌میپیماید زیرا باد دریا خیلی سبك است و غالبا باد میافتد سفینه مثل اسب نابق رن با کمال آرامی در سطح اقیانوس اطلس شیار سفیدی رسم مینماید بناپارت غالبا از قفای سفینه این شیار سفید رنك را می نگرد و ملاحظه مینماید که تا بکلی از نظرش محو نگردد با رنك دریا یکسان نخواهد شد

دکل پیشانی کشتی را میبیند که باحرکت سفینه بالا رفته وپائین آمده زوایای متعددی در فضا رسم میکند کشتی چوبی مثل ویولون طنین دار میباشد صدای کشتی و غرش باد در بادبانها و صدای سوت طناب ها که از املاح پوشیده شده وسکوت و صمت آب و آسمان تمام این حرکات وتظاهرات مختلفهٔ عناصر بناپارت رایك عوالمی میبرد که بیشك آنچه راکه حوادث و مقدرات بشری برای او بوجود آورده است از نظرش نهان مینماید . برنارد نوکر مارشال برتران با یکی ازعملجات کشتی در گیرشده ومارشال اورا تنبیه سخت نمود چند نفراز عملجات انگلیسی بطناب آویخته شده و بحکم امیرالبحراز دکل حلق آویز گردیدند بناپارت از این حرکت اظهار تنفر نموده و با شدت راجع باین موضوع باکوکبرون صحبت میکند ادام برتران ومادام موتولون که بواسطه خوبی هوا روی صحنه کشتی آمده اند البسهٔ ظریفی پوشیده و از حسن وجاهت با یکدیگر رقابت مینمایند اطفال مارشال برتران روی صحنه کشتی وسط پاهای عمله جات بازی کرده و به آن ها انس گرفته اند آنها دو پسرندموسوم بهانری و ناپلئون و یك دختر ششماهه مسماة بهور تانس و هر سه خیلی ملیح وجالب محبت هستند و چون اطفال سربازند یعنی پدرشان تمام عمر را در سربازی طی کرده است مشق های جنگی میکنند روی توپها میپرند در موقعی که یکمرتبه میدوند صحنه کشتی را بتزلزل در می آورند و فریاد ها و قهقه های بلندی از حلقوم خود خارج میسازند سك امیر البحر موسوم به (توم پیپ) که یك سك پشم آلودی است با عوعو در قفای اطفال دویده با آن ها بازی میکنند بناپارت این اطفال را تماشا میکند اصولا بناپارت اطفال را دوست میدارد و اطفال که حضور اورا احساس میکنند از بازی خود دست بر نمی دارند

یك روز که مارشال برتران با امپراطور مشغول صحبت کردن بود یك مرتبه هورتانس دختر برتران دویده و دست ناپلئون را گرفته و برای او داستان طفلانه حکایت میکند برتران ازاین حرکت سرخ شده و میخواهد طفل را جدا نماید ولی بناپارت هورتانس را در آغوش کشیده و با تبسم ومسرت به حکایت کودکانه او گوش میدهد وقتی که بناپارت روی صحنه کشتی مشغول گردش است از صاحب منصبان و حتی از عملجات کشتی راجع بعملیات بحری سؤالاتی نموده و از اطلاعات خویش آن ها را متعجب میسازد برای مترجمی خود دکتر اومارا و یا یك نفر از ملاحان جزیره ایونین و یا مالت را انتخاب مینماید یك روز با یك نفر ازمباشرین عملجات شروع بصحبت کرده و این ملاح صاف و صادق مورد پسند و لطف او واقع شده ودر موقعی که می‌خواست اوراترك کند باو گفت فردابیائیدبامن شام بخورید

این دعوت موجب زحمت بیچاره مباشر عملجات شد در وهله اول تصور کردند شاید مترجم اشتباه نموده و یا با او شوخی کرده ولی برای او توضیح دادند که ناپلئون بدون توجه بامتیاز طبقاتی مردم لیاقت و کفایت آنها را تقدیر مینماید مباشر عملجات گفت فرضا هم که بخواهم دعوت را قبول کنم امیرالبحر و کماندان روس قبول نخواهند کرد که من با آنها در یك میز غذا صرف نمایم امپراطور جواب داد خیلی خوب دراینصورت من وشما در اطاق خودمان غذاخواهیم خورد سیر جورج کوکبرون اندکی بعد به بناپارت ملحق شده و بناپارت قضیه‌را باطلاع او رسانید گرچه بدوا امیرالبحر از این دعوت یکه خورد ولی بعدا گفت که هر کس از طرف ژنرال بحضور در سر میز دعوت شود از رعایت اسلوب و رسوم طبقاتی معفو است و بهمین جهت مباشر عملجات را احضار نموده و بدو گفت کــه فردا

درسرمیز شام حاضر شود ازاین روزبعد ملاحان سفینه نورتمبرلاند و سربازان فوج پنجاه وسوم بحیثیت حقیقی امپراطوری بردند

امیرالبحر کوکبرون ازاین محبوبیتی که بناپارت بین سربازان و عملجات کشتی حاصل نموده خائف گردید و شاید نزد خودفکر میکرد که بناپارت عملجات را بر علیه او بشوراند این بود که یك نفرصاحب منصب بدرب اطاق امپراطور گماشت کم کم عملجات دیگر بناپارت را ژنرال نخوانده بلکه بین خود اورا امپراطورمی خواندند برای این که حرکات بادبانها و طنابها که از طرف عملجات بعمل میاید در موقع گردش بناپارت موجب مزاحمت او نشود هر جا که میرفت چشمان درخشان آنها او راتعقیب میکرد . نسبت به همراهان امپراطورهم منتهای احترام وامرعی میداشتند اطفال مارشال برتران‌را همه دوست می داشتند کوکبرون و کماندان روس از این رفت و آمدها وجلب قلوبها خائف بودند ولی جرئت جلوگیری نداشتند به تدریج کو کبرون و روس هم احساساتشان در مورد بناپـارت تغییر کرد دیگر کوکبرون آن زندان بان اولی نبود و در روز نامـه سفر خود که هنوزهم باقی است بااحترام زیادی نام ژنرال! را ادا می کرد کم کم برای سر نوشت اوتاسف میخورد و از رافت و ملاطفت و قریحه و استعداد او تمجید و تحسین می نمود یك روز امیر البحر کوکبرون بگورگود گفت خیلی خوب شد که ژنرال بناپارت خود راتسلیم دولت انگلیس نمود زیرا یك روز ممکن است که یك اسکادر سفاین انگلیسی بسنت هلن رفته و او را از آنجابه فرانسه مراجعت بدهـد هر شب که بناپارت در موقع گردش با کوکبرون دوستانه صحبت میکردچهره امیرالبحر ازمسرت میشکفت هر شب با کمال دقت صحبتهای محبوس خود را در روز نامه سفر

قید میکرد داماد او کماندان روس شایدبیش از خود امیرالبحر برای تسهیل مسافرت بناپارت و همراهانش سعی می نمود ولی بدبختانه هر وقت میخواست بـا امپراطور صحبتی نماید نا چار بود که بلاسکاس متوسل شود زیرا یك کلمه فرانسه نمی دانست سیر جورج بنکام و تمام صاحب منصبان فوج پنجاه وسوم پیاده نظام انگلیسی درهرمورد خودرا درمقابل ناپلئون وهمراهانش مهربان ومحترمانه نشان میدادند

روز بیست و سوم اوت ۱۸۱۵ کشتی نورتمبرلاند به پیشگاه جزیرهٔ مادر رسید یك بادگرم افریقائی مقداری شن و ریك بروی صحنه کشتی ریخت درجه حرارت بالا رفت ودریا به تلاطم درآمد همان شب اسکادر سفاین بناپارت درمقابل فونچال لنگر انداخت آن روز را بناپارت از اطاق خارج نشده بود و در موقع شام خیلی در فکر بود ظاهرا قرب جوار زمینی کـه پیاده شدن در آن برای بناپارت ممنوع است اسارت اورابهتر بخاطرش آورده بود وقتی که از سر میز بر خاست بروی صحنه کشتی رفته و بـا دور بین خود جزیره سنگستانی مادر و منازلی را که در میان نخل هـای خرما ساخته شده بود معاینه میکرد شب دریا خیلـی هیجان داشت احتمال داشت که امواج دریا سفاین را به خشکی بیندازند دو سفینه ازسفاین کوچك اسکادر ازسایر سفاین دور افتاده بودند کشتی نورتمبرلاند زوزه می کشید دو دکل کوچك آن در هم شکست در صبح باد طوفانی شروع به وزیدن کرد باهزار زحمت قونسول انگلیسی مقیم فونچال موسوم به مسیو فلیچ به سفینه آمد مردمان مادر می گفتند که ازده سال باین طرف چنین بادی درمادرسابقه نداشته است طوفان تمام شیشه های مساکن مادرراشکست و برك درختان انگور رابرد قدری که باد تخفیف پیدا کرد سفاین را از گـاو و گوسفند و

طیور و آذوقه و بقولات و میوجات و آب و شراب انباشتند ناپلئون امروز بخلاف روزهای دیگرصبح زود ازخواب برخاسته لباس پوشیده وروی صحنه کشتی آمده مشغول تماشای آمد ورفت حاملین آذوقه بود ظهر همان روز اسکادر بناپارت کم کم مجتمع شده و بطرف سنت هلن حرکت کرد آنروز هم بشدت گرم و سپس باد خنك وزیدن آغاز کرد و مسافرین و عملجات کشتی نفسی کشیدنددریا آرام شد و نورتمبرلاند با تمام باد بانها و با حرکت سریع آغاز بحرپیمائی نمود بهمان نسبتی که کشتی بطرف جنوب پیش میرفت روز ها کوتاه شده و شب زودتر فرامیرسید مذاکرات روی صحنه کشتی و شب نشینی ها کوتاه شده و چون بناپارت خیلی مایل بود که جزایر کاناری راببیند امیرالبحر سفاین را از میان مجمع‌الجزایر راند ولی چون مه غلیظی سطح دریاراپوشانده بود هیچ یك از کشتی نشینان نتوانستند قله تنریف را که درموقع صافی هوا ازشصت فرسخ دیده میشود مشاهده نمایند دو روز بعداز آن از مدار راس‌السرطان گذشتند وماهیهای طیار ازهرطرف پرواز میکرد دراینجا بازامواج دریا شدت میکرد بناپارت مجدداً کسالت بهمرسانده وباهمین کسالت سر میز غذا حاضر شده ولی بسرعت صرف غذا نموده و برای استراحت رفت و دیگر شب ها بجای بازی بیست و یك بازی ویج را می نمود زیرا در بازی بیست و یك هر شب میزان برد وباخت زیاد تر میشد مقرر بود که در جزیره راس‌الاخضر برای تجدید آب توقف نمایند ولی باددر آن جا خیلی شدت داشت کوکبرون تصمیم گرفت از این باد استفاده نموده و به سرعت طرف جنوب برود امیرالبحر ازخوف تصادف باکشتی های فرانسوی که موجبات تسهیل فرار بناپارت را فراهم نمایند حاضر نشد که از راه مغرب به

طرف سنت هلن برود در صورتی که در آن راه برای سفینه باد مناسب فراوان بود این بود که در طول سواحل افریقابطرف جنوب رفته و تا اواسط خلیج گینه پیش رفت متدرجا اوقات دریا در نظر فرانسویان طولانی می آمد و حتی با ثبات ترین آنها مثل برتران کج خلق میشدندبناپارت برای گذراندن اوقات باتفاق لاسکاس شروع باموختن زبان انگلیسی کرد قریب دو سه روزی درسهایش را حاضر میکرد و بعد صرف نظر نمود لاسکاس را هم این انصراف بدنیامد زیرا بیشتر مایل بود که ناپلئون را بحرف بیاورد و رئوس برجسته انقلاب را از ناپلئون بشنود و چون ناپلئون هم میداند که مخاطبش چندان بتاریخ انقلاب فرانسه آشنا نیست اینست که اوقات یکنواخت خود را صرف حکایت تاریخ انقلاب فرانسه برای لاسکاس مینماید ، علاوه بر این لاسکاس تا آنجا که قدرت دارد مشغول چیزنوشتن است بناپارت صفحهٔ از خاطرات اورادریافت نموده و گفت این سطور فاقدمشخصات است اینست که لاسکاس قلم بدست گرفته وبناپارت شرح جنگهای ایتالیارا برای او املاء میکند.

روز نهم سپتامبر سال ۱۸۱۵ بوناپارت لاسکاس را در اطاق خود بحضور طلبید دستها را بپشت گذارده از یکطرف اطاق بطرف دیگر قدم بر میداشت و اولین جنك تولون ر برای لاسکاس املاء مـی کرد اندکی پس از عبور از جزایر راس‌الاخضرطوفان سختی‌بروز نمود دریا از کف‌امواج‌سفید شده و با از خلال دکلها میوزید امواج آب برای حمله ور شدن بسفاین بال میامدند بعضی از امواج از این طرف صحنه بان طرف صحنه ریخت و دو باره بدریا سرازیر می شدند باران سیلابی شروع بنزول نمو هوا سنگین ومظلم شده وبناپارت خیلی کسل بود

غالبا در اطاق خود روی تخت خواب افتاده بود بیکاری او را درهم می شکست وقتی که بسوابق خود مراجعه می کند تنها یك دوره را با این درجه بیکاری مطابق می بیند و آنهم دوره بود که بوسیله کشتی ژونون به مصر میرفت درآن موقع برای تفریح ووقت گذراندن علمائی را بنام انستیتوی علمی مصرهمراه خودداشت ولی امروز کاری جز نوشتن خاطرات خود ندارد همیشه هم که نمیتوان خاطرات ویاد بودهای گذشته را نوشت گاهگاهی مداد را روی زمین گذاشته در گذشته فرومیرود از میان آنها قطعات مشعشع را بدست آورده و مـی نویسد گاهی برای رفقای جنگی قدیم خود تاسف میخورد از برای این یك ترحم و دیگری را تقدیر نموده و میگوید که واقعاً ژنرال کاوزل و رمنوال ژرارد وعده های زیادی میدادند ژنرال برندوت سخت سر غریبی است این پسره یك کاسکونی تمام عیاریست یقین بدانید که این پایه نمی ماندو بالا میرود- حرارت باران- باد - یکی بعدازدیگری میاید چندین شب دریا یك پارچه آتش و مملو از حیوانات فسفوری شده بود بطوری که نورتمبرلاند درمیان این دریـای آتش یك شیار آتشینی می گشود سیارات آسمان مطابق حرکات و روش سفینه قدری دیر و یازود طلوع و غروب میکردنـد ناپلئون که بروی توپ کشتی تکیه داده بود بستاره ها نگاه میکرد او ازعلم نجوم چندان بهره نداشت که کواکب رابشناسد ولی‌همین قدر تشخیص‌میداد که ستارهٔ اقبال‌او درظلمت فرو رفته است به‌همان نسبتی که سفینه‌بطرف خط استوا پیش میرفت درآسمان ستاره‌های تازه پدیدار می گردید ولی کواکبی که وی هر شب برؤیت آنها معتاد بود و در افق سعادت او طلوع نموده بود این جا دیده نمیشد ...

اوه ای کواکب نورانـی فرانسه ! آیا یك مرتبه دیگر شما را

خواهد دید ؟ از این جهت شاید شبهای بـدون ستاره و مه آلود را بر دیگر شبها ترجیح میداد

مادام بر تران در اطاق خود کسل است و شربت میخورداگر احیانا یك‌مرتبه مریض شود دومرتبه‌اورا فصدمی کنند ناپلئون بگور گود میگوید اگر یکمرتبه بمیرد برای‌او راحت تر است تا روزی دو مرتبه فصدش کنند شاید هم ناپلئون هنوز مادام برتران را به سبب آن جملهٔ که‌درسطور قبل‌یادآورشدیم نه‌بخشیده بود شاید هم اورا برعلیه‌مادام بر تران خشمگین‌نموده‌بودند درعوض‌مادام‌دومو‌نتولون‌خودرا خیلی‌مهربان جلوه‌میدادوی غمگین‌نبوده ویاظاهرا خودرا بشاش‌نگاه‌میداشت‌البسه‌خوب میپوشید و خصوصادرروشنائی چراغهای‌شب‌جلوه زیادی‌می‌نمودروز ۲۳ سپتامبر کشتی نور تمبر لاند ساعت دوارده ظهر از خط استوا گذشت دراین روز شعائر مخصوص عبور از خط استوا را بجای آوردند یعنی هر کسی که تا کنون از خط استوا عبور نکرده است بایستی این شعائر در مورد او بجای آورده شود صاحب منصبان برای فرار ازاین‌شعائر پول میدادند ولی تمام افراد فوج پنجاه وسوم را در قایقها انداخته‌وآب بر سرشان میریختند تنها خانمها مستثنی بوده و در سطحه کشتی‌مشغول تماشای این منظره بودند اطفال هم هر یك برای فرار از این شعائر یك سکه داده بودند بعضی از ملاحان سئوال کردند که چرا ژنرال بناپارت مورد اجرای مراسم عبور از خط استوا قرار می گیرد امیر-البحر کوکبرون جـواب که ژنرال یکدفعه از خط استوا عبور کرده است بناپارت این روز را دراطاق خود بجای ماند و گور گود شرح شعائر را برای او حکایت کرد و بناپارت خواست صد ناپلئون طلا بعملجات انعام بدهد ولی برتران که همواره صرفه جو بود اظهار داشت که این مبلغ زیاد است عقیدهٔ کوکبرون هم که میخواست

از محبوبیت بوناپارت جلوگیری نماید همین بود و بیش از ۵ ناپلئون صلاح ندانست .

مجددا بوناپارت باتفاق لاسکاس مشغول نگارش خاطرات جنگهای ایطالی بود هر روز در ساعت یازده بناپارت لاسکاس را بحضور میخواند و تحریرات شب گذشته را بازخوان میکردوبناپارت آنرا اصلاح نموده و درتعقیب آن دیکته میکرد تا موقعیکه برای صرف غذا لباس بپوشد

لاسکاس بدبخت که در این مواقع به راحتی جلوس نکرده بود بسختی مینوشت و با اینکه انگشتهایش از خستگی در تعب بود شکنجه را احساس نمینمود ولی وقتی که بوناپارت مشغول لباس پوشیدن می شد وی به اطاق خود میرفت و باتفاق پسرش امانوئل جملاتی را که قلم انداز نوشته بود تصحیح مینمود اینگونه نگارندگی در نظر بناپارت تفریح خوبی محسوب شده و اصلا بشکنجه نویسنده تاریخی خود توجه نمیکرد

ورود بسنت هلن

عبور از اقیانوس اطلس دیگر تمامی ندارد کوکبرون درطول سواحل افریقا باد مناسبی را که میخواست پیدا نکرد غالبا در طلوع صبح و یا اوایل شب باد ضعیفی میوزید کـه کشتی را بجای حرکت دادن بدور خود میگردانید در ارتفاعات کنگو یکمرتبه دریا آرام شد بطریهائی که در اطراف کشتی میانداختند احیاناً مدت چندین روز مثل اینکه در حوض آبی افتاده باشد بجای خود میماند بیست روز تمام بهمین‌طور گذشت و تفریح سرنشینان این بود کـه کاهگاهی یك اره ماهی از آب بیرون میجست و یا طیور بزرگی که ازیك اقیانوس باقیانوس دیگری میپرند وبالهای بزرگی دارند ازبالای سرشان پرواز

میکردند مرغان مزبور بواسطه کوچکی جثه و بزرگی بال تلاش زیادی نکرده و مثل اینست که آسمان آنها را راه میبرد و در هر سه ساعت یکبال میزدند .

کم کم آثار عدم رضایت در عملجات کشتی پیدا شده و فرانسویان شکایت مینمایند فقط بناپارت است که عنان صبر را از دست نمی دهد و برای اینکه سایر همراهان خود را هم تسکین دهد جهت برتران و مونتولون هم دیکته تهیه میبیند

امیر البحر یك سفینه را بساحل افریقا فرستاد که میوه وطیور بیاورد و بانتظار مراجعت سفینه مزبور عملجات اره ماهی میگرفتند این ماهی ها بقدری درشت بودند که پس از آوردن روی سفینه چندین‌نفر مزحمت و باضربت تبر آنها را بحالت احتضار می‌انداختند

یکروز ناپلئون برای تماشای شکار یکی ازاین ماهیها حضور بهمرسانده و از بس خون ماهی بجوراب ساقه بلندش پاشیده شد که ناچار گردید باطاق‌خود مراجعت نموده وجوراب هایش راعوض کند

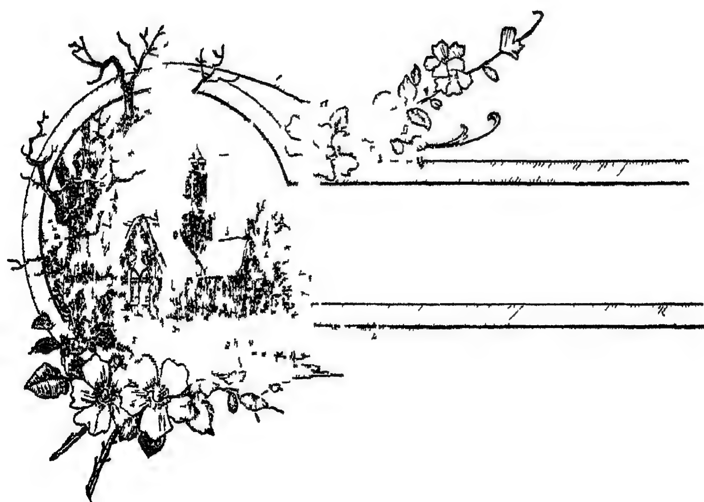
بناپارت مایل شد که گوشت ماهی مزبور را تناول کند ولی‌در سر میز شام نتوانست آن را صرف نماید وظرف غدا را عودت داد درهمین موقع هم نسیمی برخاست و بادبانها را پر کرد دیگر سفینه مستقیما بطرف سنت هلن عنان گشود

فرانسویان روز بروز ر صاحب منصبان کشتی ساعت وصول سنت هلن را استـ مینمایند تا روز چهاردهم اکتبر ازحلقوم دیده‌بان فریاد « لا ـ » . . زمین بر خاست در این موقع خود ناپلئون پشت تلسکوب آمده و تلهٔ کوه دیان را در سنت هلن دید . « این همان کوهی است که بقول تمام سیاحین و مورخین تصویر طبیعی ناپلئون در روی آن نقش شده است ولی از آنجائی که بناپارت ایستاده بود

نمیتوانست که قفای کوه را ملاحظه نماید و ما در فصول آخراین کتاب بازهم راجع به قله‌دیان صحبت میکنیم » ولی فورا شب فرود آمد

روز پانزدهم اکتبر صبح زود بناپارت لباس پوشید تا از روی صحنه جزیره را مشاهده نماید همینکه وارد صحنه شده و دور بین بدست گرفت دیوار بزرگی از دریا سر برآورده بود این دیوار یك سنگستان طویل و دارای سیصد چهار صدمتر ارتفاع بود ،

وقتیکه کشتی وارد خلیج شده و لنگر انداخت باز این کلمه‌از دهان بناپارت خارج شد : ایکاش در مصر باقی میماندم



پیاده شدن از کشتی



ناپلئون میخواست پس از اینکه سیاهی شب فرود آمد از کشتی بساحل پیاده شود تا کسی او را نبیند ولی تمام سکنهٔ جزیره درساحل جمع شده و دوصف طویلی تشکیل داده و هر یك فانوسی در دست داشتند در مقابل نظر آنها ودر مقابل سر گوشی و نجوای اهالی امیرال کوکبرون بناپارت را به تنها مسافرخانهٔ که در قصبه جامستون یا قصبهٔ ساحلی سنت هلن وجود داشت هدایت نمود این مسافرخانه در جوار یك باغ عمومی واقع شده بود که چند سال قبل از این کمپانی هند بوجود آورده و آنرا منزل پورتئوس‌می خواندند مسافرخانه مزبور تمیز و دارای اثاثیه محقری بود امپراطور در یکی‌ازاطاقهای طبقهٔ اول اقامت گزید وبلافاصله برای‌خواب‌رفت اما چون‌خوابش نمیبرد بیدار شده و درمقابل شمعی که دراطاقش گذارده بودند قدری کتاب خواند عدهٔ از اهالی قصبه در پای پنجرهٔ او جمع شده و بناپارت صدای صحبت آنهارا می‌شنید در طلوع صبح ازخواب بیدار شد و امیرال کوکبرون حضور یافت تا عمارت لونگود را که آن طرف جزیره بوده و مخصوص اقامت بناپارت است به امپراطور نشان بدهد .

امپراطور قدری تاخیر کرده و کوکبرون اظهار بی‌صبری‌نمود بطوریکه ناپلئون اطلاع حاصل کرده و گفت آقای امیر البحر آدم خشنی است ! از پله فرود آمده و سوار اسب شد .

اسبی راکه کوکبرون برای بناپارت تهیه کرده اسب عربی‌و سیاهی بود و علی (علی مصری یکی از ملازمین بناپارت بوده‌است.) اسب‌را امتحان کرده‌واز ملایمت و فرمانبرداری آن اطمینان‌حاصل‌نمود

بناپارت باتفاق کوکبرون و برتران و علی از یکتا خیابان قصبه که دو طرفش خانه‌هائی ساخته شده واشجار گرمسیری نمایان وفریاد طوطی‌ها شنیده میشد براه افتاد این جزیره منظره یکی از نقاط هند پرتغالی را داشت‌زنهای زردرنك و یاخرمائی که چشمان عریض وبدون‌فروغی داشتند و اطفال کوچك با جامه های پاره و ژنده که مقابل درب بازی می کردند درحین عبور بناپارت او را تماشا مینمودند از یك کوچه کوچکی که در جوار کوه واقع شده بود خارج شده و بلا فاصله میان سنگلاخ افتادند یك طرف جادهٔ آنها سنگ های کوه و طرف دیگر درخت های بزرگ گرمسیری ودرخت های کاکتوس با میوه های بزرگ قرمز رنك مشاهده می شد این جزیره منظرهٔ مدهش داشت و با اینکه مشجر بود نظر باین که از جزایر آتش فشانی محسوب میشود و بقولی در موقع جدا شدن افریقا از امریکا آتش فشانی اززیر دریا منفجر شده و جزیره را بوجود آورده است‌رویت آن فرح بخش نبود پرتگاه ها و دزوه‌ها و قلل کوه ، توده های مختلف سنگهای قهوهٔ و خرمائی ، که بر اثر نزول باران هزاران ساله صیقلی و یا تیره شده، در قسمت جنوبی جزیره حوضهٔ ساندی‌ـ بای را احاطه نموده بود بهر نسبتی که ناپلئون و همراهانش بطرف بالا میرفتند منظره جزیره تغییر میکرد در بعضی از نقاط شبیه به ایالت پرونس فرانسه و یا جزیره کورس می شد در این نقاط اثری از درخت‌های خرما و موری ۱ در قصبه و اطراف جامستون‌روئیده نمودار نبود در نشیب اراضی این نقاط درخت های زیتون وکاج و بلوط های کوچك و یك نوع درخت بید افریقائی که در ارتفاعات هم میروید سبز شده بود ناپلئون در این نقطه می توانست خود را در یك قطعهٔ اروپائی تصور نماید که در ملیون ها سال قبل از این

جزرومد های اقیانوسی آن را از اروپا به خط استوا آورده است

وقتی که بقله سنگلاخ رسید بچپ تمایل نموده از یك قسمت اراضی کلسی و آهکی عبور کرد که اهالی قصبه آنجا را زمین‌شیطان می نامند در قفای سواران رشته کوه دیان با درخت های سبز خود قرار گرفته و چند قطره ابر بروی کوه سایه انداخته بود در یك‌نقطه موسوم به هوتس‌کات مجددا عنان را منحرف نمـوده و وارد جاده شدند که در ارتفاع هزار قدم قرار گرفته واین جاده مرتفع از دو طرف مشرف به دو گودال بزرك یعنی دو وادی عمیق بود بالاخره بیك سر درب سنگی رسیدند که در مدخل خیابانی بطول ششصدقدم بنا شده واین خیابان منتهی بعمارت‌لونگود یعنی عمارتی که کوکبرون برای ناپلئون معین کرده می شد این‌عمارت در یك فلات کوچك بی علفی‌واقع شده‌بود که جزچند درخت محقر رستنی‌دیگری نداشت در واقع یك کلاته کوچکی محسوب‌میشد که ازچند خانه منفرد ترکیب شده بود در سمت مشرق عمارت جنگلی ازدرخت های صمغ‌روئیده که صفائی نداشت زیرا درخت‌های صمغ این جا اشجار نحیفی‌بودند که بیش از پنج و شش متر طول نداشته و سایه نمی دادند و گل های آنها بطور عجیبی شبیه به ستاره بود در مقابل منزل روی‌علف های خشك چند راس گوسفند با دنبه‌های بزرك‌خود می‌چریدند گرچه این منظره بعدها بناپارت را در زحمت انداخته بود ولـی در حال حاضر تاثیر رضایت بخشی دراو نموده و پس از راه پیمائی درمیان سنگلاخ قدری استواحت میگرد آفتاب میتابید و هوا ملایم و آرام بود کوکبرون بامپراطور گفت که اینجا یکمنزل متناسب و صحی‌است و در تمام ماههای گرم تابستان معاون حکومت جزیره در این خانه مسکن داشته است و پس این که قدری مرمت شد فرانسویها بخوبی

میتواند در اینجا زندگی کنند دیگر کوکبرون از ابراز این مطلب خود داری کرد که همیشه مه زیادی در این نقطه متراکم می شود و که باد های گرم موسمی هرسالی چند ماه میوزد ناپلئون در واقع غیراز اینجا هم نمیتوانست در نقطه‌دیگری منزل کند در جزیره‌منازل حقیقی اصلا موجود نبود بدیهی است درقصبه جامستون هم‌نمیتوانست منزل کند زیرا سبزه و درخت نداشت و در ماههای اول بهار قابل سکونت نبود و دیگر اینکه چون کنار دریا واقع شده بود هرآن بیم فرار بناپارت میرفت یك عمارت دیگر هم موسوم به (پلانتاسیون هوز) در جزیره بود که بحاکم تعلق داشت عمارت مزبور پارك‌مصفا و قشنگی داشته ولی محافظت کردن آن‌مشکل بود واز آن گذشته پس از این که کمپانی هندوستان جزیره سنت هان‌را از دولت‌انگلیس گرفت مقرر شد که (پلانتاسیون هوز) کماکان متعلق بدولت‌انگلیس باشد و دولت انگلستان حاضر نبود که برای خاطر محبوس خوداز این عمارت صرف نظر کند زیرا میخواست محبوس خود را ازلحاظ شان و شوکت مادون یکنفر از مدیران مستعمراتی قلمداد نماید به این نظریه و برای این که او را در محلی جای دهد که فرار از آنجا غیر ممکن باشد اعم از این که محل اقامت خوب یا بد مصفا ویا خشك ـ خوش آب وهوا ویاغیرآن باشد برای او علی السویه بود و چون این محل از ساحل دور بود و اطراف آنرا پسرتکا های متعددی احاطه نموده بوده و مستقیما تحت نظر بنگـا م بود کوچکترین حرکتی که بناپارت و یا دوستان او میکردند با اشاره دست هم ممکن بود که حاکم جزیره خبر دار شود کلنل اسکل تون معاون حکومت جزیره و خانم او که در اینخانه مسکن داشتند به محض اینکه بناپارت از اسب پیاده شد باکمال احترام باستقبال‌او

آمده وسلام دادند بناپارت قدری با آنها گردش کرده و سپس وارد
سالونی‌شد که درآنجابطرزانگلیسی نهارتهیه نموده بودند مادام اسکل
تون که زنی بلند قد و موی خرمائی داشت زبان فرانسه را بخوبی
تکلم می نمود ناپلئون از مصاحبه او مسرور شد و بعد به تماشای
منزل پرداخت این خانه مرکب ازه اطاق کوچك و زوایای‌متعددی
بود بناپارت قدری هم در باغ خانه گردش کـرده اسب خواست در
موقعی که بطرف جامستون مراجعت کرد کوکـبرون کارهائی را که
میخواهد برای وسعت دادن لونگود انجام دهد بر شمرد ولی‌ناپلئون
جواب نمیداد امپراطور این فلات بدون سایه و درخت را با کمال
بی علاقگی می نگریست وعقیدهٔ ابراز نمیکرد گرچه فلات مزبور
رضایت بخش نبود ولی اقلا میتوانست که با درشگه و یـا اسب و
بدون اینکه خطر سقوط در گودال متصور باشد دراین‌جا ها گردش
نماید وچون مدتی درمیان کشتی وبین افرادبحری‌زندگانی کرده بود
میخواست قدری‌هم بخویشتن تعلق داشته و از دیگران بر کنار بوده
باشد باین جهت تنهائی و دور افتادگی محل وی را متوحش نمی
نمود و اقلا میتوانست به خاطرات خود پرداخته قدری چیز بنویسد
ومقداری راه برود ووسعت آسمان را که دوست میداشت تماشانماید

هنوز يك ميل بقصبه جامستون مانده بود کـه بناپارت در حین
مراجعت نظرش در کنار جاده‌بعمارتی افتاد که شبیه بعمارت بومیان‌بوده
وباغ مصفائی اطراف آنرا احاطه نموده بودیك‌خیابانی که طرفین آن
انجیر هندی کاشته شده بود تا عمارت کشیده شده و در کنار عمارت
درپستی‌وبلندی زمین مقدارزیادی درختهای لاکیه‌ودرخت خرما وموز
جنگلی‌وانار ولیموترش موجود ورویهمرفته منظره جالب توجهی‌بوجود
آورده‌بود قدری پائین‌تر آبشار کوچکی‌ازبالای تخته‌سنگی‌فرومیریخت

وآبهای آبشار در حین سقوط بقطرات بخار آب مبدل میشد بوته‌های گل خصوصا گلهای اروپائی مثل گل‌سرخ و گل رشتی و گل آکاملیا نظیر علفهای خودرو از هر طرف روئیده بود این نقطه از جزیره که در میان کوهستان آتش‌فشانی پنهان و بواسطه کوه از دریا مجزا بود بقدری در نظر بناپارت اروپائی آمد که محظوظ شده و تقاضا کرد که آنجا را ببیند

این ملك موسوم به «بریار» و متعلق به ویلیام بالکومب بود که از طرف کمپانی هندوستان در جزیرهٔ سنت هلن نماینده تجارتی محسوب شده وکانل ویلکس حاکم جزیره باو دستور داده بود که هرچیزی که محتاج الیه بناپارت برای اقامت او درجزیره سنت‌هلن باشد جهت امپراطور تهیه نماید

ویلیام بالکومب بقراریکه میگفتند پسر غیرطبیعی نایب السلطنه بوده وپس از اینکه از طرف کمپانی هندوستان سنت‌هلن فرستاده شد هر دو سه سالی یکمرتبه باروپا مراجعت کرد و پولهای گزافی را که در مستعمرات تحصیل کرده بود خرج میکرد مردی بود قطور با موهای شاه بلوطی بشاش و خوش اخلاق و زرنك و در موقعی که بناپارت وارد ملك او شد هنوز در رختخواب بوده و زوجه ودوپسر و دو دخترش از بناپارت پذیرائی کردند .

بناپارت باتفاق آنها از باغ عبور کرده عمارت قشنگی را بنظر آورد که بالای بلندی بنا شده و در شبهای گرم تابستان بعضی از اوقات خانوادهٔ بالکومب در این عمارت از دیگران پذیرائی کرده و مجالس شب نشینی و میهمانی منعقد میکردند

بناپارت تقاضا نمود که آیا ممکن است تا ... مرمت وآماده شدن عمارت لونگود در این نقطه مسکن نماید

بنای مزبور مرکب از یک اطاق بود که بیست پا طول و پانزده قدم عرض و دو درب و شش پنجره داشت ولی تزیینات آن خیلی جالب توجه بود در پائین اطاق هم قهوه خانه که بدو قسمت شده بنا گردیده بود . . . که ناپلئون . . . عمارت . . . اقامت . . . آن شد برای این . . . که از آنجکاوی اهالی قصبه در امان باشد .

خانواده بالکومب تقاضای ناپارت را پذیرفته و حتی عمارت خود را تقدیم کردند ولی بناپارت اظهار داشت که اقامت او درعمارت خصوصی آنها مخل آسایش زندگانی خانواده خواهد بود و بهتر این است که در این اطاق منزل نموده مخل آسایش آنها نشود .

کوکبرون نظر باینکه میخواست در زمان اقامت سنت هلن در این عمارت کلاه فرنگی زندگی کند به بناپارت اصرار کرد که در عمارت خصوصی خانواده . . . در « . . . » اقامت . . . ولی در مقابل اصرار . . . در نظر آورده و بدین طریق امپراطور در کلاه فرنگی اقامت . . . و . . . مارشال برتران . . .

. . .

. . .

در . . . ناپارت در کلاه . . . جای . . . تختخواب . . . خانواده . . . آورده بودند . . . مارشال . . . شد و . . . شام را . . . صرف کرده . . . که همراه ناپلئون . . . در . . . مانده و . . .

. . .

که از . . .

کرده هر دفعه که از جستون بکلاه فرنگی می‌آمدند نزد بناپارت شکایت نموده و بناپارت از این شکایات کودکانهٔ سرداران بی خود می خندید .

و کبرون یکنفر صاحب منصب توپخانه موسوم بکاپیتر گرانلی را با دو نفر و کیل مأمور محبوس خود نمود این عدم عشق بطوری ناپلئون را متغیر کرده بود که هر وقت با مادام برتران گردش میکرد از پذیرفتن کوکبرون امتناع مینمود

بناپارت در وسط باغ صوف [illegible] میکرد [illegible] مارشان راهو بزمین زده و به بناپارت عذر میدادند و بناپارت [illegible] زندگانی جدید درمیان هوای ملایم مالک (بریار) اظهارملالت [illegible] آسایش مینمود

(مالك بریار پس از اینکه [illegible] بالکومب [illegible] آنجا [illegible] فتند از طرف امیرال پلامپن اشغال شد و بالاخره [illegible] [illegible] را از آخرین صاحب آن خریده و باغ مصفا را با درخت [illegible] مشجر نمود [illegible] [illegible] اسمون [illegible] اداره تلگراف در آنجا برقرار شد و مستخدمین [illegible] در آنجا اقامت داوند .

[illegible] فرنگی که چند روزی محل اقامت ناپلئون بود با اینکه ملحقاتی [illegible] [illegible] در دست [illegible] اطلاعی که در [illegible] [illegible] کلاه فرنگی [illegible] [illegible] شده در اندك مدت هیچ چاره برای آن نندیشید [illegible] ریخت)

بیتزی با کرومب

فردا صبح دو نفر که مشغول جاروب کردن اطاق بناپارت بودند از اطاق فرود آمده و زیر دار ست نو صرف ناهار نمود و سر

اتفاق لاسکاس شروع بکار کرد اول دیکته شب گذشته امانوئل پسر کوچك مونولون را تصحیح کرد و بعد دیکته دیگری تا ساعت پنج به لاسکاس گفت و بعدا در اطراف باغ و پستی بلندیهای سنگستانی آن تا موقع صرف شام گردش نمود

در موقع گردش مرتبا با دخترهای بالکومب که مسماة به بیتزی و جان بودند تصادف میکرد اول دخترها از بناپارت میترسیدند ولی کم کم با او انس گرفتند دخترها دامنهای کوتاه و شلوارهای سفیدی که بزانوی آنها چسبیده بود پوشیده بودند

جان شانزده سال داشته و چشمانش زاق و خیلی آرام بود خواهر کوچك او بیتزی بیش از چهارده سال نداشته و با اینکه قشنك بود تربیت نشده بود موهای این دختر همیشه از زیر روبان خارج شده و باطراف گردش میریخت چشمانش آبی تند و درخشان و از دهان قرمز و کوچك او هزاران حرفهای نا مناسب خارج میشد ولی چون دهان او و صاحب دهانش قشنك بود گفته‌های اورا میبخشیدند

اندام و بدن بیتزی در این آب و هوای استوائی رشد و نمو فوق‌العاده کرده ولی روحش روح طفل کوچکی بود جملات و اظهارات بچه گانه بود که از حلقوم یك زن خارج میشد ناپلئون را عموی پیر میخواند و ببازوهای او آویزان شده و برای بناپارت گل و میوه چیده و با زبان فرانسه نسبتاً خوبی سئوالات کودکانه از او کرده و قهقهه میخندید لاسکاس بیتزی را دوست نمیداشت واز حرکات او بدش میامد

لاسکاس دختر را نخراشیده و نتراشیده میدانست ولی ناپلئون با او بازی میکرد و بهمراهان میگفت که من خیال میکنم در بال ماسکه هستم این بازیها قدری ناپلئون را از صحبت های رفقایش که باکمال تشریفات سخن گفته و راجع بجنك و تاریخ گفتگو میکردند

آسوده میشد (این صحبت ها را مارشان پیشخدمت بناپارت ادداشت کرده و پس از فوت بناپارت که باروپا مراجعت کرد صحبتهای مزبور را منتشر نموده و از راه انتشار آن ثروت زیادی تحصیل کرد)

یك دختر دیگری مسماة به لجی که دختر یکی از دوستان خانواده بالکومب بود در روز های اولیه اقامت بناپارت در (مرار) به آنجا آمده و قبلا از [ژنرال بناپارت.] خیلی میترسید و وقتیکه لجی بخانهٔ بالکومب رسید بیتزی دویده و ناپلئون را خبر کرد و بناپارت با موهای افشان و نعرهٔ شدیدی وارد طاق دخترها شد لجی بقدری ترسید که بیك نفس تا آخر پارك دوید

ناپلئون میخواست بهمین طرق بیتزی را هم بترساند ولی بیتزی بجای اینکه بترسد قهقهه میخندید

بیتزی بی اندازه شرور بود بازوی بناپارت را گرفته و باطرف میکشید در موقعی که بناپارت بوسیلهٔ مدم از روی مدالی نقش بر میداشت دست او را تکان داد. وانگشت امپراطور را میسوزانید ولی امپراطور اظهار تغیر نمی کرد حتی کاغذ های بناپارت را از زیر دست او ربوده و فرار میکرد وپس از اینکه قدری امپراطور را می دوانید با قدری نزاکت کاغذ را تقدیم میکرد این دو دختر که در یك محیط زندگانی وسیع ولی بدون تشریفات زندگانی کرده بودند از طرز تشریفات و رفتاری که همراهان امپراطور با او می نمودند فوق العاده متعجب میشدند شام امپراطور با حقارت خود درنظر دختران شکوه مخصوصی داشت درموقع صرف شام (سیپریانی) خوانسالار امپراطور وارد شده و پس از این سر را کاملا فرود می آورد بصدای بلند میگفت شام اعلیحضرت حاضر است و سپس عقبا عقب رفته و به همین حال از درب خارج میشد و امپراطور هم

او را تا زیر دامن ستمو و یاجای دیگری که میز غذا را گذارده بودند تعقیب مینمود

چندروزی که از ورود امپراطور گذشت بناپارت دختران را بشام دعوت کرد غذا بامسرت صرف شد ناپلئون بدختران گفت که من از غذای روتسف ویلوم پودینك شما خوشم نمی آید بیتزی پس از اینکه باطاق خود مراجعت کرد در صدد انتقام بر آمد و کاریکاتوری تهیه کرد که یك نفر فرانسوی بلند قد و لاغر را نشان میداد که دهان فراخ خود را باز کرده و قورباغهٔ روی زبان دارد وزیر کاریکاتور نوشت (شام یك فرانسوی) و به امپراطور نشان داد امپراطور از این حرکت خندید و برای تنبیه او مثل سوری که گوش همپاره اندازان خود را می کشید گوش او را هم کشید

بالکومب زن او که امید استفاده زیادی از بناپارت داشتند در هرموقع نسبت بامپراطور ازاظهار حدت واداى احترامات خودداری نمی کردند و امپراطور هم دوستانه باآنها رفتار میکرد زن بالکومب قدری بژوزفین زوجه سابق امپراطور شبیه بود و ناپلئون از همان روز اول این موضوع را درك کرده بود بعضی اوقات زن و شوهر او حرکات بیتزی متوحش شده او را همراه برده و تهدیدش می کردند که دیگر با این سبکی رفتار نکند و بیتزی با قیافه مظلومی مراجعت میکرد ولی یك لحظه بعد باز شروع بدیوانگی مینمود

قبل از شب بناپارت قدری بالاسکاس یا یکی از سرداران خود گردش میکرد و معمولا روز را با خانوادهٔ بالکومب بشب میرسانید واین در صورتی بود که اشخاص بملاقات خانواده بالکومب نیامده باشند اوایل شب لاسکاس بعمارت بالکومب میرفت که از بودن امپراطور در آنجا اطمینان حاصل نماید در آنجا خانواده بالکومب

و امپراطور بازی ویج میکردند ولی یکمرتبه چند روز مجبور شد که از کلاه فرنگی خود خارج نشود زیرا در موقع غروب آفتاب سرما خورده بود برنشهای بناپارت خیلی حساس بود و این چندروزه تحریك شده و سرفه میکرد و بدین جهت مطابق معمول خودخوش اخلاق و سر حال نبود

گاهگاهی بناپارت برادران بیتزی را که کوچك بودند روی زانوی خود گذارده و همان طوری که سابقا پسرش در رویزانویش باصلیبها و مدالهای او بازی میکرد برادران بیتزی هم با مدالهای امپراطوری بازی میکردند برادر بزرك او موسوم به الکساندر یك روز یك پاکت ورق گنجفه را پیدا کرد که مطابق معمول عکس کیفو مغولها روی آن کشیده بود طفل عکس‌را بطرف امپراطور دراز کرده و گفت نگاه کنید ! بونی ! این شما هستید !

بناپارت این حرف را نفهمید و بیتزی برای او توضیح داد که بونی [illegible] است که انگلیسیها [illegible] الکساس گفت که بونی یا بونی پارت بمعنای آدم استخوانی را میدهد ناپلئون خندیده و دستهای کوچك حاق و انگشتان ظریف خود را نشان داده و گفت من که استخوانی نیستم بیتزی خیلی تعجب کرد که این دستهای کوچك چگونه قبضه شمشیر را گرفته است امپراطور برای اثبات مدعای یك سرنیزه تفنگی را از جعبه بیرون آورده بیتزی اسلحه قشنك را بدست گرفت و اتفاقا [illegible] که انتقامی از امپراطور بگیرد زیرا امپراطور بزبان فرانسه به بیتزی متلکه میگفت و در تکمیل این زبان او را کمك میکرد و همین امروز بپدر و مادر بیتزی اطلاع داده بود که دختر آنها تکالیف خود را بخوبی انجام نمی دهدوپدر ومادر که از این قضیه [illegible] دخترا تهدید کردند که اگر

تکالیف درسی خود را انجام ندهد سختی تنبیه خواهد شد

بیتزی که از این تغییر ملول بوده و عامل اصلی آن را امپراطور میدانست شمشیر را از غلاف بیرون کشید و بالای سر ناپلئون با شمشیر بازی میکرد ناپلئون تدریج عقب می رفت تا بپای دیوار رسید بطوری که دیگر نمی توانست عقب برود دختر شرور ببناپارت گفت که استغفار کن! میخواهی تر بکشم جان که خواهر بیتزی بود نزد خواهر دویده خواهش کرد که بناپارت را نکشد بیتزی خیلی تحریک شده شانه ها را بالا انداخت بالاخره بهمین ترتیب بناپارت را در مقابل شمشیر نگاهداشت تاوقتی که دستش خسته شد، وشمشیر بزمین افتاد لاسکاس که در این موقع حضور داشت جرئت نکرد که مداخله به نماید و پس از این که شمشیر بزمین افتاد ناپلئون به آهستگی بینی او را فشار داد

همان شب اطفال بالکومب را دور خود جمع کرده و تصویر پسر خود را که همراه آورده بود بانها نشان داد پسر او روی بیرق فرانسه خوابیده بود و بالای سرش ... چهار ... مسیح ... عکس و ... بودند که خدایا پدر من و فرانسه را نگاهدار ناپلئون از اینکه دید اطفال بالکومب عکس پسراورا میپسندند ظاهرا خیلی خوشحال شده بود

ناپلئون هر روزه شروع بدرس و بحث میکرد در یکی از این روزها مجلس بالی از طرف کوکبرون تشکیل داده شد، وامپراطور را دعوت کرده بودند امپراطور روی به بیتزی کرده و گفت مادموازل شما امشب در این مجلس بال چه لباسی خواهید پوشید بیتزی بطرف اشکاف خود دویده رخت خود را که بعقیده او بهترین لباسها محسوب شده و ایسی در مجلس بال بپوشد آورده و تقدیم ناپلئون کرد بناپارت پیراهن

را دیده و تعریف کرد و در همین موقع شروع بازی کردندحریف امپراطور (جان) و حریف لاسکاس بیتزی بود هروقت که امپراطور با دخترها بازی میکرد شرط نمی بست ولی این مرتبه روی به‌بیتزی کرده و گفت مادموازل من یك ناپلئون نذر می‌بندم « ناپلئون‌مسکوك طلای عهد ناپلئون بوده که تا مدتی بعد ازآن رواج داشت » بیتزی بیش از یك پاگود پول نداشت (پاگود مسکوك مستعمراتی انگلیس بوده که آنوقت در سنت‌هلن رایج و معادل ده فرانك فرانسوی‌بوده است) این پاگود تمام ثروت بیتزی را تشکیل میداد و گفت منهم پاگود خودرا شرط میبندم

ناپلئون سعی میکرد که حواس بیتزی را پرت کند ومرتباورق های خودرا به « جان » نشان میداد بیتزی امپراطور را تهدیدمیکرد که بازی نخواهم کرد امپراطور کماکان ورقها را بجان نشان میداد بطوری که بیتزی متغیر شده بازوی بناپارت را تکان داده و او را متهم بتقلب نمود .

بناپارت که بقهقهه افتاده و اشك در چشم او جاری بود گفت که من تقلب نکردم بلکه شما تقلب کرده اید و با اینکه میخواستید پول مرا ببرید باختید و باید پاگود را بدهید

دخترك ازاین حرف آتش گرفته و گفت یك شاهی هم نخواهم داد بناپارت هم یکمرتبه از جای برخاسته پیراهن بیتزی را برداشته و فرار کرده و باطاق خود رفت بیتزی هم در قفای او دوید و پس از اینکه بدرب اطاق رسید و آنرا مسدود دید التماس کرد که پیراهن را پس بدهد بیتزی میترسید که مبادا امپراطور پیراهن را مچاله کرده و گل پارچه آنرا ضایع کند ولی امپراطور به الحاح و التماس او اعتنائی نکرد بالاخره بیتزی بمنزل خود رفته و با چشمان

اشك آلود بخواب رفت .

فردا صبح بیتزی امیدوار بود که پیراهن را پس بگیرد ولی نتوانست به بناپارت نزدیك شود زیرا هردفعه که بکلاه فرنگی نزدیك میشد [illegible] اصطلاح میدادند که نباید امروز مصدع امپراطور بشود بیتزی [illegible] شده [illegible] .

[illegible] کالسکه آوردند بیتزی [illegible] کالسکه نشسته و در این موقع بناپارت ظاهر شد که پیراهن را روی بازو گرفته بود بسرعت نزدیك کالسکه آمد و گفت مادموازل بیتزی پیراهن خود بگیرید بشرط اینکه بعد ها عاقل باشید و فراموش نکنید که در مجلس بال بایستی با گورگود برقصید بیتزی که اسم گورگود را شنید لب و دهان خود را منقبض کرد زیرا گورگود را دوست نمیداشت واورا مردی زشت میدانست از آن گذشته گورگرد بیتزی را بنظر بچهٔ کوچکی نگاه میکرد .

[illegible] در کنار کالسکه بیتزی تا منتهای جادهٔ بزرك رفته در آنجا توقف نموده و سئوال کرد آن خانهٔ که در منتهای کاوگاد بنظر میرسد متعلق به کی است ؟

[illegible] گارد که در عقب امپراطور میامد جواب داد منزل ماژور هودگسون است . امپراطور با لاسکاس بطرف آن منزل رفتند [illegible] موسوم به (مالدی و یاهوز) بود ماژور هودگسون پذیرائی گرمی از ناپلئون کرده و در موقع مراجعت اسبهای خـود را جهت امپراطور و لاسکاس و صاحبمنصب گارد مهیا نمود (این ماژور هودگسون مردی بلند قد [illegible] و در حـدود شش قدم ارتفاع قامت او بود بناپارت [illegible] (هرکول) نموده بود

[illegible] جانستون بوده و قسمت زیادی

از عمر خود را در جزیره سنت هلن گذرانده و حتی در موقع مرگ امپراطور هم در مراسم تشییع و تدفین او حضور داشت .

امیر البحر کوکبرون امپراطور را در مجلس دل خوددعوت نموده بود ولی امپراطور نباید برتقین آمدانبود بعدالك بتمام همراهان خود دستور داد که در آن مجلس حاضر شوند زیرا برای زندگانی محدود آنها وسیله تسلائی بود از آن گذشته بر حسب گذشته ناپلئون ناپـارت الزام داشت که باکوکبرون بکنار بیاید و کمی او را از خود نرنجاند

امیر البحر کوکبرون

از بدو ورود ناپارت بجزیره سنت هلن سکوت طامی در جزیره اعلام گردیده و دو سفینهٔ جنگی بزرك در حومه تسبه لنگر انداخته و دو (بریك) که یکنوع از سفاین جنگی قرن هیجدهم و نوزدهم بود در طرفین جزیره کشیك میدادند از روز هفدهم اکتبر کلنل ویلکس حکمران جزیره بتمام سکنه بومی و اروپائی قدغن نموده بود که بعـد از ساعت ۹ بعد از ظهر بدون اسم شب حق عبور و مرور ندارند و تمام قایق های صید ماهی بایستی قبل از غروب آفتاب بساحل بیایند و هیچیك از سفاین خارجی بدون اجازه مستقیم بسفاین کشیك حق رابطه با جزیره را نداشته و کشتی هـای مظنون در معرض شلیك توپخانه جهازات قرار خواهند گرفت .

ناپلئون از این سخت گیریها خشمناك شده و به رفقای خود گفت که در مراسلاتی که برای اروپا میفرستند جدا از طرز رفتار انگلیسها شکایت کنند حتی شفاهاً بر تحریك لاس‌کاس به گورگاند مارشال برتران دستور داد که نزد امیر البحر کوکبرون از این رفتاراعتراض نماید گورگود برتران را منصرف نموده و برتران حاضر به این

اعتراض نشده و بامپراطور گفت که چنین اعتراضی مادون مقام اعلیحضرت است .

ناپلئون حسب الظاهر از اعتراض صرفنظر کرده ولی کرارا موضوع را مطرح میکرد بالاخره برتران از اصرار امپراطور ابروان را در هم کشید و امپراطور به برتران گفت که خیلی ساده هستید گراند مارشال برتران از این حرف متغیر شده و بناپلئون گفت اعلیحضرتا شما خبط میکنید که عرایض مرا نمی پذیرید .

برتران که همواره نزد بناپارت محجوب و احترامات شاهانه‌را همواره مرعی میداشت این جمله را با صدای بلند ادا کرد بطوری که‌بناپارت بابهت وحیرت باو نگریسته و گفت گمان میکنم درپاریس چنین حرفی را بمن نمی زدید و در آنجا نظریات من همیشه صائب بوده است .

بناپارت در دنبالهٔ این جمله کلمات ذیل را هم ادا کرد : عنقریب کشتی ورموت بسنت هلن آمده و اجازهٔ مراجعت هر یك از شما ها را خواهد آورد .

گور گود گفت اعلیحضرتا آنهائیکه راضی بهمراهی امپراطور شده اند با هر نوع مصائبی خواهند ساخت و حتی اگر امپراطور آنها را جواب بگوید پادشاه خود را ترك نخواهند کرد .

بالاخره دیگران موقتا از حضور رفتند و برتران و ناپلئون تنها ماندند و با یکدیگر آشتی کردند و همان شب گور گود وبرتران که معمولا شبها بجامستون مراجعت میکردند نزد بناپارت صرف شام نمودند و در ضمن شام صحبتهای زیادی راجع باینکه بناپارت بفرانسه مراجعت نماید موفقیت های عظیمی در انتظار او است نموده و بناپارت روی بگور گود کرده و گفت شما جوان هستید ! و من

میخواهم راجع بعشق های جوانی خودمان و راجع به زنها با شما صحبت کنم .

زنها زندگانی مرا خیلی شیرین و نمکین کردند ولی حیف که در آن اوقات برای استفادهٔ ازصحبت آنان وقت نداشته‌وکارهای‌زیادی در پیش داشتم حالا که پیر شده ام اگر روزی خود را روی تخت سلطنت ببینم هر روزی دو ساعت را صرف صحبت زنها خواهم کرد مادام دو شاتل مادام دورویکر مادام دومنتسکیو چیزهائی‌بمن آموختند که بدون آنها درك نمیکردم

ناپلئون مجددا موضوع اعتراض را مطرح کرده و برتران بگفته های امپراطور اطاعت نموده روز پنجم نوامبر ۱۸۱۵ یک اعتراض مدون و شمردهٔ برای کوکبرون فرستاد که لاسکاس با آن موافقت نمی کرد ولی امیر البحر با خشونت به این اعتراض جواب داده و گفت شما مرا مجبور میکنید که رسما بگویم که من در این جزیره هیچ امپراطوری را نمیشناسم و هیچ کسی را که واجد این مقام بوده و با کشتی نور تمبرلاند باین جزیره آمده باشد قبول ندارم ناپلئون از وصول این جواب گفت یقین دارم آنچه را که من گفتم برتران باو ننوشته است

دو روز بعد سیرژورژ بنگام با ماژور مهرزن که هر دو انگلیسی بودند بملاقات بناپارت آمدند و بناپارت خشونت خود را مکتوم نموده و گفت کوکبرون واقعا یك سك ماهی تمام عیاری است ! حتی میخواست سه راس اسبی را که کوکبرون در اختیار او گذارده بود پس بفرستد ولی بعدا غضب او تسکین یافت گرچه امیرالبحر بناپارت‌را رنجانده ودلخسته نموده‌بودولی بناپارت قلباحرکات او را با نظر تحسین مینگریست

زنها

در واقع هفته های اولی را که ناپلئون در کلاه فرنگی و ملك بریار گذارند باو خوش گذشت در این موقع بناپارت حالت کسی را داشت که از قله کوهی سقوط نمرده و پس از وصول بدوره از زنده ماندن خود مسرور شده و با زندگانی جدید انس بگیرد ناپلئون باکمال علاقه کار میکرد وصبر و شکیبائی همراهان خود را تایید می نمود

همراهان بناپارت از زندگانی قصبه جامستون که محلی تنك و محدود و تحت نظر انگلیس ها بود بستوه آمده بودند گور گود از همه کس و همه چیز شکایت میکرد برتران و موتولون برای احراز ریاست اداره نمودن خانه بناپارت با یکدیگر رقابت می نمودند اداره‌خانه بناپارت عبارت از صدور اوامر و خرید لوازم و تنظیم صورت حساب بود زندگانی مادی آن ها دستخوش عدم انتظام بوده غذا ها نا مناسب و خوراکی ها خوب نبود چهار پایان وسایر ماکولات را از برزیل ویا از دماغه امید افریقا می آوردند و با این حالت درطی راه چهار پایان رنجور و خوراکها ضایع می شد مثلا آرد بو میگرفت و نان آن بوی کفك میداد چهارپایانی که وارد جزیره می شدند بایستی چند ماهی در مراتع جزیره بچرند تا گوشت آنها قابل اکل باشد فقط چیزی که درجزیره‌فراوان بود ماهی و پرنده و بقولات بوده و این هم برای سلیقه و ذائقه فرانسویانی که با مطبخ امپراطوری فرانسه انس گرفته بودند کفایت نمیکرد زنها بیش از مردها در زحمت و ناراضی بودند در عمارت (بورتئوس) واقع در قصبه جامستون که محل اقامت همراهان بناپارت بود به زن ها بد میگذشت مردها بعد از صبحانه به طرف

بریار و نزد بناپارت میرفتند و شب مراجعت میکردند زوجه برتران و زوجه مونتولون مجبور بودند که کنار پنجره نشسته و یا به اطفال خود رسیدگی کرده و منتظر شوهر های خود باشند و پیراهن و لباسهای خودرا اصلاح نمایندحرارت قصبه برای مزاج مادام دومونتولون مناسب نبود مادام دومونتولون باردار هم شده ولی با این وصف مثل مادام برتران که همواره در خشم و غضب بود از همه چیزشکایت نمی کرد عصرها زنها در قصبه جامستون رفته و وارد یك دکان یهودی می شدند که خرید نمایند این یهودی موسوم بسلیمان بوده و دکانش بقدری محقر بود که حتی سنجاق هم در آن یافت نمی شد زنها لوازم و احتیاجاتی همراه خود برنداشته بودند زیرا قبل از این که از بندر پلیموت واقع در انگلستان با کشتی نورتمبرلاند حرکت کنند اجازه خرید پارچه و غیره بانها داده نشده بود

مادام برتران و مادام مونتولون که از حیث اخلاق و عادت و تربیت با یکدیگر اختلاف داشتند نمی توانستند با یکدیگر دوستی کنند غالبا با یکدیگر جدال میکردند و هر دو هم یکدیگررا بد اخلاق میدانستند و پس از یك جدال مطول احیانا یکی در روزی با یکدیگر آشتی میکردند زنها با اهالی قصبه آشنائی بهم رساندند خانم (برتنوس) که خانم مهماندار آن‌ها بود و دختر او ودختر دیگری بنام کنیپ که دوست خانواده برتنوس بوده و در تمام قصبه بواسطه قشنگی به (غنچه گل) ملقب شده بود با زنهای فرانسوی دوست شدند با اسکلتون معاون حکومت جزیره و زوجه او و با ویلکس حاکم جزیره و زوجه او دوستی پیدا کردند

خانم ها در مجلس ضیافت بال کو کبرون حضور بهم رساندند مادام مونتولون در یاد داشتهای خود می نویسد که آن شب تمام

وجوه مستعمراتی جزیره در این بال حضور داشته و تمام خانمهای صاحب منصبان مستعمراتی دامن سفید و کرست قرمز در برداشتنددو خانم فراسوی یعنی مادام موتولون ومادام برتران هم با توالت‌ظریفی وارد این مجلس شده و تمام حضار را متعجب و مبهوت کردندمادام مونتولون گردن بندی ازالماس و یاقوت داشت که خیلی موردتحسین وقع شد آن شب خانمها خیلی رقصیدند زنهائیکه ضیافت های مهم امپراطوری فرانسه را دیده و خوشی های زیادی نموده بودند آن شب با کمال صفا و سادگی از شب نشینی و بال کوکبرون استفاده نموده و سرگرم تفریح شدند

گورگود و سایر مردهای فرانسوی در بال مزبور حضور داشتند گورگود نخواست با بیتزی که پیراهن کذای خود را پوشیده بود برقصد ولی در عوض دختر حاکم جزیره و دختر ملقب به (غنچه گل) در وجود او خیلی تاثیر کردند حتی در یك مورد بیاد عشق و عاشقی هم افتاد ولی در موقع صرف شب چهره که صندلی او در محلی مادون مقامش واقع شده بود عشق و عاشقی را فراموش کرد گورگود فقط یکوسیله تسلی داشت و آن این بود که لاسکاس هم مثل او درمحلی مادون مقام خود نشسته بود

فردا صبح حضرات بکلاه فرنگی آمده و بناپارت شرح‌دیشب را از آنها سؤال کرد گورگود خواست نیشی ببرتران بزندو گفت که برتران در محلی مادون مقام خود نشسته بود و روی به بناپارت کرده و اظهار نمود که خیلی خوب شد که اعلیحضرت شما باین بال تشریف نیاوردید یقین بدانید که اگر تشریف میاوردید اهالی احمق جزیره اعلیحضرت را با عنوان تو خطاب میکردند.

بناپارت گفت آری من که ببال نرفتم عمل صوابی کردم ولی

یقین بدانید که اگر در انجا بودم تمام اهالی جزیره نظیر یکی از مجامع فرانسوی با من رفتار میکردند .

در ملك بریار چادر بزرگی برای بناپارت زده بودند که بتواند درآنجا صرف نهار کرده و یا کار کند درروز۲۹ نوامبر ۱۸۱۵ کور کود هم بملك بریار آمده ومسکن نمود وبرای او چادر کوچکی درجوار چادر بناپارت بوپا کردند .

در این موقع خبر محکومیت « بدویر » و «مارشال برون» در فرانسه بیناپارت رسید و در حضور کور کود اظهار تاثر کرد موتولون ازقصبه جامستون رسید و گفت اعلیحضرتا تمام فرانسه بحرکت درآمده و بقراری که میگویند یك قشون صد و پنجاه هزارنفری تشکیل داده شده و ازهرطرف تقاضای مراجعت امپراطور را مینمایند و انگلستان متوحش شده و قوای چریك خود را جمع آوری مینماید

گرچه این خبر بکلی کذب و بچگانه بود ولی باز هم قلب بناپارت را بحرکت در آورده و بناپارت را وارد دریای احلام و تخیلات نموده و گفت :

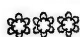
در این موقع است که حبس برای من خیلی دشوار میباشد حالا کیست که در رأس این نهضت واقع شود ؟ آیا اوژن خواهد بود ؟ نه ! خصائل فرماندهی در او موجود نیست آیا سولت است ؟ نه ! او فقط برای جمع آوری مهمات قشون لیاقت دارد ! . تنها من هستم که میتوانم این نهضت را اداره کنم آری کلوزل هم هست شاید کلوزل بتواند در رأس این نهضت قرار بگیرد زیرا او هم قوت وهم وسیله دارد در تمام فرانسه من فقط از این یکنفر خائف هستم !

لاسکاس کفت چه بهتر از این ! اگر او موفقیت حاصل کند اعاده اعلیحضرت بتویلری (درپاریس) دیگر سهل است

بناپارت کفت شما تصور میکنید که کاورل تا این اندازه احمق است که جای خودرا بمن واگذار کند ؟ خیر مردم همیشه کذشته‌را برای حال حاضر فراموش میکنند

پس‌ازاین جملات بناپارت رشته افکار آرامی را درپیش کرفت برتران پیشنهاد کرد برای اینکه مشکلاتی با انکلیسها در پیش نیاید عنوان جدیدی مثل کت لیون را برای خود انتخاب نماید و یادآور شد که لوئی هیجدهم هم در منفای خود نام کنت دلیل را انتخاب کرده بود .

گور کود کفت اینکونه تغییر نام در انظار مضحك خواهدبود کرچه بدواً امپراطور این پیشنهاد را قبول نکرد ولی بعدها توجهی بطرف آن نمود .



در اوایل ماه دسامبر آمیرال کوکبرون به ملك بریار آمده و به بناپارت اطلاع داد که تعمیر عمارت لونکود خاتمه یافته است و ناپلئون هر وقت مایل باشد میتواند بانجا نقل مکان نماید

بناپارت این خبر را با رضایت تلقی کرد زیرا متدرجا از بریار خسته شده بود در بریار بواسطه کوههای اطراف هوا کرفته بود و چون اغلب چندروز باران نازل‌می‌شد اثرات رماتیسمی دربناپارت بوجود میامد بادهای سختی میوزید و غالبا باد چادر گور کود را میخوابانید بناپارت‌میکفت این کوهائی که اطراف بریار را احاطه کرده مرا در محبس مضاعفی جای داده‌است ولی لونکود اقلا در محلی واقع شده بود که اطرافش باز ومثل بریارد درکلوکاه قرار نکرفته بود

بناپارت به کور کود و برتران کفت که بروند و ملك لونکود و عمارت آنرا بازدید کرده و ملاحظه نمایند که تعمیرات خاتمه یافته

است یا نه در موقع مراجعت برتران و کور کود کفتند که هنوز اطاقها بوی رنك میدهد و بناپارت از این رایحه خیلی متنفر بود

معذالك بواسطه عجلهٔ که در نقل مکان داشت دو روز بعد یعنی در دهم دسامبر ۱۸۱۵ پس از این که در باغ ملك بریارصرف نهار کرد کوکبرون را پذیرفته و قرار عزیمت داده شد بیتزی دختر بالکومب از حرکت بناپارت خیلی غمگین بود و بنا پارت میگفت عزیزم گریه مکن البته شما غالبا به لونکود نزد من خواهید آمد خانم صاحب خانه بواسطه کسالت در اطاق خود بود و بناپارت در کنار تختخواب او نشسته از مهمان نوازی او تشکر نموده و یك انفیه‌دان طلا باو هدیه‌داد و نیز یکجعبه کوچك طلا که مخصوص قرص های شیرینی است بیبتزی هدیه نمود بیتزی جعبه را گرفته و باطاق خود رفته مشغول گریه کردن شد

بناپارت از وقتی که سوار سفینه ای شد که باید او را بطرف سنت هلن بیاورد اینفورم مخصوص سواران (گارد) را از تن کنده و فراك سبزی در تن نموده بود که صلیب لژیون دو نورروی آن نمایان و کلاه کوچکی بر سر گذارده بود .

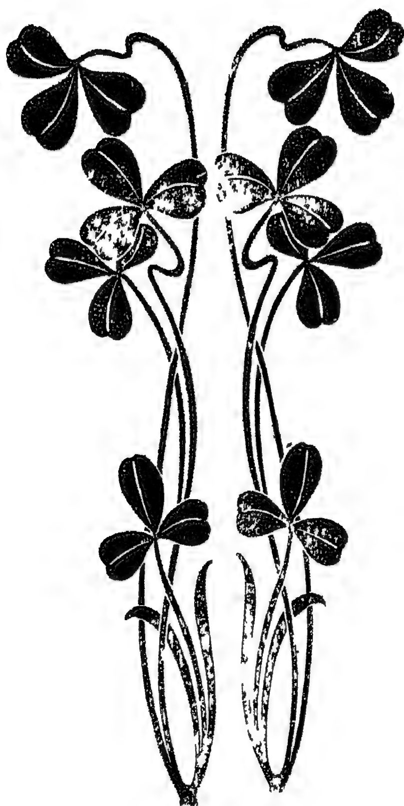
بناپارت سوار یکی از اسبهای دماغه امید افریقا شده و باتفاق کوکبرون و صاحب منصبان او وسایر فرانسوی ها باستثناء گور کود که جلو رفته بود عازم لونکود گردید زنها و بچه های فرانسوی واسبابهای آنها در عقب سوار و بارکالسکه هائی که هریك با شش‌راس گاو حرکت میکردند شده و می آمدند عدهٔ از اهالی جزیره‌برای این که بناپارت را تماشا کنند در کنار راه حضور یافته و چند نفراز صاحب منصبان جزیره هم در عقب بناپارت می آمدند مقارن ساعت چهار بعداز ظهر قراولان لونکود صف بسته و پیش فنك نمودنداسب

ناپلئون ازصدای طبل قراولان ترسیده قدری رم کرد و نمی‌خواست
وارد آستان درب اونگود شود ولی ناپلئون مهمیز به اسب زده و او
را وادار به دخول نمود در مقابل عمارت کوکبرون از اسب‌فرود
آمده وپای رکاب بناپارت حضور بهم رسانید که اورا در فرودآمدن
کمك نماید و بعد جلو امپراطور افتاده اطاق ها را یکی یکی‌نشان
داد امپراطور بیش از میزان امیدواری کوکبرون اظهار رضایت کرد

ملاحان کوکبرون و سربازان بنگام بخوبی کار کرده و به
سرعت عمارت لونگود را مبدل به مکانی کرده بودند که
قابل سکونت باشد به محض این که کوکرون مراجعت کرد
امپراطور حمام خود را خواست اطاق حمام در عقب اطاق بناپارت
قرار گرفته و فوق‌العاده محقر بود حوضچهٔ حمام از چوب بلوط و
با سرب تزیین شده و بی شباهت به تابوت نبود اما بناپارت که بعداز
خروج ازفرانسه ازحمام که لازمه صحت مزاج او بوده محروم‌شده
با کمال رضایت وارد این حمام محقر گردید در حدود یکساعت
در حمام بجای مانده و بالاسکاس صحبت کرد حتی به‌لاسکاس گفت
که فردا بنوبهٔ خود استحمام نماید و چون لاسکاس من باب رعایت
تشریفات‌امتناع میکرد بناپارت گفت عزیزم ماهمه محبوسیم ومحبوسین
باید شریك زند گانی یکدیگر باشند من هر روز باین حمام نخواهم
آمد و حمام همان طوری که بمن تعلق دارد بشما هم تعلق
خواهد داشت .

بناپارت پس از استحمام لباس نپوشیده و چون بواسطه پیاده
روی صبح و سواری تا اونگود خسته شده بود مستقیما به اطاق
خود رفت .

بناپارت در طرف پنج ماهی که از فرانسه خارج شده واجبارا استراحت نموده بود قدری فربه شده بطوری که اطاق دار اومارشان مجبور شد که کمربند های او را درازتر کند بناپارت در اطاق خود صرف شام نموده خوابیده و بعداز پنج ماه برای اولین مرتبه به خواب عمیقی فرو رفت .



عمارت لونگود



عمارت لونگود در سال ۱۷۵۳ ساخته شده و در بدو امر یك انبار غله و علوقه و یك اصطبل بود در سال ۱۷۸۷ معاون حکومت سنت هلن موسوم به روبسون برای اینکه یك خانهٔ ییلاقی داشته باشد انبارورا مبدل بچهاراطاق نمود وبعدا یك اطاق دیگرهم دروسط عمارت بدان افزود در قفای اطاقها هم مکانهائی برای غلامان و نوکرها تهیه کرد و تمام این نقاط بدون سرداب و و زیر زمین و رویهمرفته یکعمارت تابستانی بود

کوکبرون برای توسعه عمارت ناپلئون در امتداد سالون اطاقی از چوب صنوبر ساخت که بجای اطاق خلوت و یا اطاق بلیارد بکار میرفت با یك نردهٔ که پنج پله میخورد باین اطاق میرفتند این اطاق نسبتا وسیع و دارای پنج پنجره بود و دو پنجرهٔ آن بطرف کوهی که مقابل افریقا بوده و سه پنجره بطرف کوه دیان و مقداری از اقیانوس کشوده میشد دیوار ها با رنك سبز روشن تزئین شده دراین اطاق دو صفه و چنـد صندلی و چند میز و یك نقشه جهان نما ی ارضی و یك نقشه جهان نمای سماوی که کلنل ویلکس فرستاده قرار گرفته بود از آنجا بسالون میرفتند سالون باکاغذ های چینی مستور و دو پنجره بطرف مغرب داشت در وسط سالون دو نیمکت راحتی و در طرفین بخاری مرمر سیاه قرار داشت مبل این اطاق را باکمال سرعت از جزیره سنت هلن خریداری کردند فرش اطاق مستعمل ودو صندلی راحتی وچند صندلی آکاژو و روی بخاری یك آئینه وجود

داشت و پرده ها هم طووی سفید بود

در قفای سالون اطاق غذا خوری بود و اطاق غـذا خوری کم ارتفاع و تاریك بود نور آفتاب بواسطه یك پنجره که بطرف باغ باز میشد وارد این اطاق میگردید دیوار ها با رنك آبی روشن ملون و در این اطاق یك میز بزرگ و یك بوفه و ده صندلی قرار داده شده فرش اطاق قالی پستی بود و یك پاروانی هم در مقابل سرسرای مطبخ قرارداده بودند درسمت چپ اطاق غذاخوری یک اطاق سرد بدون اثاثیه بود که بناپارت آن را به موتولون و زوجه او داده بود در سمت راست دو اطاق کوچکی بود که آپارتمان خصوصی بناپارت را تشکیل میداد و بناپارت آن را اندرونی مینامید بناپارت یکی ازاین دو اطاق را اطاق کارو دیگری را اطاق خصوصی خود نمود اطاق کار بخاری نداشت ولی اطاق مخصوص بناپارت دارای بخاری بود مارشان اطاق دار بناپارت اطاق مخصوص او را تـزیین نموده و تغییر داد در مقابل آئینه بالای بخاری دو شمعدان نقره قرار داده و از هر طرف بخاری یادگار های بزرك محبوس یعنی عکس پسر او و عکس دو زوجه اش ژوزفین و ماری لـوئیز را قرار داد آخرین غنیمت جنگی یعنی ساعت شماته فردریك کبیر که در پوتسدام بدست آمده بود نیز جزو تزیینات این اطاق شد درسمت راست بخاری روشوئی نقره که از عمارت الیزه پاریس آورده بودند گذارده و سایر لوازم محتاج الیه در سمت چپ بخاری روی میزی قرار داده شد تخت خواب سفری که پرده های ابـریشمی سبز آن آنهمه احلام و افکار شیرین را در بر گرفته بود در این اطاق جای گرفت و چون بناپارت یك تخت خواب سفری دیگری هـم داشت تخت خواب سفری دوم را در اطاق کار گذاردند و شبها بناپـارت

غالبا ازاین اطاق به‌آن اطاق میرفت در فصل تابستان در اطاق‌کار می خوابید ودر پائیز به‌اطاق مخصوص خود که یك بخاری داشت‌میرفت در عقب اطاق حمام یك کولواری بود که تخت خواب پیشخدمت کشیك مارشان یا علی را در آنجا میگذاشتند از کولوار بوسیلهٔ یك کالری بمطبخ میرفتند و مطبخ در یك عمارت کوچك یکطبقه قرار داشت بین عمارات مختلفه لونکود حیاطی بود که در مواقع باران غالبا کل آلود میشد و یك دربی از این حیاط بجنکل درخت های صمغ کشوده می‌شد و قدری پائین تر نزدیك دیوار سنکی اصطبل واقع شده بود

خانواده مونتولون و کورکود واومارا وصاحب منصب مستحفظ انکلیسی موسوم به پوپلتون که از طرف کوکبرون برای نظارت در رفت‌و آمد بناپارت ماموریت‌داشت مقرر شد که در یك عمارت‌الحاقی که وصل به دیوار مطبخ بود اقامت نمایند ولی چون هنوز اماکن اقامت همراهان تثبیت نشده بود خانواده مونتولون درنزدیکی‌امپراطور منزل کرده و سایرین زیر چادر هائی که در باغ افراشته شده بود می خوابیدند مادام برتران حاضر نشد که با اینهمه جمعیت بطور اشتراك زندکانی نماید ومیخواست که استقلال خودرا حفظ‌نموده‌باشد

کران مارشال برتران که تحت الشعاع زوجه خود قرار کرفت از امپراطور استجازت نمود که یك عمارتی که در جادهٔ لونکود به نظرش رسیده بود کرایه ودر جوار (هوتس کات) اقامت نماید برتران تصمیم کرفته بود که برای خود یك منزل علیحده بسازد که قدری دور تر از لونکود باشد بناپارت این نظریه را باشوخی تلقی کرده و کفت‌بسته بسیار شماست‌هر کاری میخواهید بکنیدمونتولون پیش من خواهد بود .

ولی بناپارت این دورافتادگی را به برتران نمی بخشید و همچنین زنش را هم عفو نمیکرد که این طور بالاستقلال رفتار می کنند علائم عدم بخشایش او چند روز بعد نمودار شد زیرا بناپارت که در ترتیب منزل شخص دقیقی بود میخواست امور خانه خودرا مرتب نماید ولازم بود که گران مارشال برتران عهده دار این تنظیم باشد ولی امپراطور انجام این امور را به مونتولون تفویض نمود و برتران از آن بعد یك قسم رئیس کابینه بود که موظف بانجام کار های مربوط بهروابط باانگلیسها شد امور اصطبل بگورگود واگذار گردید و امپراطور دارای شش اسب سواری و چهار کالسکه بود که دولت انگلیس در اختیار او گذاشته بود علاوه بر این دو اسب فرن‌کات و ([illegible]) هم از پاریس از اصطبل امپراطوری همراه آورده شده بود طرز آوردن اسبها از این قرار بود که در موقع حرکت از فرانسه اسبهارا به کشتی ایرویه ورود داده واز آنجا بکشتی بلروفون و نورتمبرلاند نائل [illegible] و [illegible] بردند

لاسکاس منشیگری مباشرت شد ولی از آنجائی که بدوا میخواست ضابط و ثبات و منشی امپراطور باشد این شغل را جدا اشغال نکرده و بقسمتی سهل انگاری کرد که مونتولون شغل مباشرت را از او گرفت

خدمه

در بین واردین خدمه که از بندر پلیموت برای مرافقت با بناپارت مجاز گردیدند بعضیها از لحاظ هوش و شایستگی و جهات دیگر مقام و مرتبهٔ یافتند که بالاتر از شغل آنها بود

خدمه بناپارت علاوه بر [illegible] از بیرون شربت دار و برادر آن آرشامبولت که بدوا فراش خلوت و اینك در جزیرهٔ سنت هلن درشگه‌چی شده و شخصی کالسکه میراندند (روسو) که مامور حفظ

و نگاهداری نقره آلات بود (لاپز) آشپز و الوزانتیلی فراش خلوت
(نوروزا) شکارچی این عده در بین مستخدمین حائز اهمیتی بودند
چند نفر دیگر که بواسطه هوش و زکاوت و تقرب امپراطور
همشان معروف شده عبارتند از مارشان اطاقدار و کاپریسنی آشپزباشی
یا خوان سالار

مارشان ۲۴ سال داشت مادرش پرستار امپراطور بود ووقتی که
دو نفر از اطاقدارهای امپراطور در فرانسه باو خیانت کردند مارشال
برتران این مارشان را برای اطاقداری امپراطور تعیین کرد مارشان
در جزیره الب هم همراه امپراطور بود و از همانجا مقرب شد مارشان
قیافه جذاب و صحت مزاج کاملی داشته تعلیماتش بالاتر از موقعیت شغلی
وی بود بطوریکه بخوبی مینوشت و بخوبی جامه و نقاشی میکرد
ودرآخرین روزهای ناپلئون [illegible] خدمه او بوده است

کاپریسنی که از طفولیت در جزیره کرس خانواده امپراطور
را میشناخت در موقع امپراطوری ناپلئون خدمات [illegible] در ایطالیا
انجام داده و در جزیره الب [illegible]
مراجعت از جزیره [illegible]
جمهوری [illegible]
[illegible]
امپراطور [illegible]

[illegible]
سانتی [illegible]
دیگر معاون علی که [illegible] امپراطور خدمت میکرد وعلاوه
براینکه دومین اطاقدار بود [illegible] و سواد و غیره هم باو
سپرده شده بود

دربار لونگود



وز اولی که بناپارت در ملك لونگود از خواب بر خاست
باتفاق صاحبمنصبان خود سوار اسب شد تاحدود ملك
خودرا بشناسد از کنار دیوارچهارپاره‌ای عبور کرده بمزرعه کمپانی هند رسید
که درسمت غربی فلات لونگود واقع شده بود درحین عبور یك صاحبمنصب
جزء انگلیسی او را دیده نگاه داشته و بهنگام که فرماندهی قوای نظامی جزیره
سنت هلن را داشت پیش دویده و معذرت خواست

حدودی که از طرف کوکرون برای گردش امپراطور تعیین
شده بوده و بناپارت نمی توانست بدون صاحب منصب انگلیسی در آن
حدود گردش نماید خیلی کم وسعت بود این محل گردش فضائی
بود که بیش از ۱۲ میل محیط آن نمیشد بناپارت میتوانست در این
وسعت سه مرتبه هشت تا ده کیلو متر گردش کند و اگر میخواست ازاین
حدود خارج شده و در سایر نقاط جزیره گردش نماید لازم بود که
یك صاحب منصب انگلیسی همراه او باشد در منزل لونگود و دراطراف
دیوار های ملك و سر جادهٔ که بطرف لونگود میامد قراول گماشته
بودند و هر يك از فرانسویان کــه میخواستند تکان بخورند با یک
قراول مصادف میشدند

از ساعت نه بعد از ظهر صاحب منصبان انگلیسی وارد باغ
لونگود شده و اطراف عمارت کشیك میکشیدند از آن موقع به بعد
هر کس می خواست وارد شود بایستی اسم شب داشته و هر کس هم
میخواست خارج شود بایستی با صاحبان انگلیسی همراه بوده .

تمام حرکات وعملیات ناپلئون بلا فاصله راپرت میشد یك پست تلگرافی در ساحل نظامی لونگود وجود داشت که تمام حرکات امپراطور را بلافاصله بقصبه جامستون و عمارت حاکم جزیره اطلاع می داد .

در نقاط بلند جزیره ساحلو هائی گماشته شده و دائما طرف دریا نظر می انداختند کوکبرون می ترسید که مبادا از دریا برای نجات بناپارت بجزیره حمله کنند حتی جزیره آسانسیون را که در سیصد فرسخی سنت هلن است ملحق به حکومت نشین این جزیره کرده ودو کشتی جنگی موسوم به پرویان وزنوبی در آن جزیره ساحلو می دادند یك جزیره دیگری هم که در دریای استرالیا بوده و تقریبا نسبت بسایر قطعات عالم بسنت هلن نزدیکتر بود ملحق به حکومت نشینی جزیره سنت هلن نمودند این جزیره دور افتاده موسوم بتریستان دا کونها است این احتیاطات بی جا در بدو امر بنظر ناپلئون کودکانه میامد ولی بعدا بواسطه بعضی از حرکات نامناسب قراولان و افراد فوج پنجاه و سوم بریتانیا که مامور جزیره سنت هلن بودند لاسکاس و کورگود را مامور نمود که اعتراض سختی به کوکبرون بنویسند و بگویند که منطقه محدود محبوسین وسیعتر شود و آزادی زیادتری بفرانسوی ها داده و ضمنا تقاضا نمایند که لونگود در فصل زمستان برای قامت ناسب بوده در نقطه دیگری از جزیره اقامت گاهی تهیه نمایند کوکبرون در جواب این اعتراض شدیدا جواب داده و گفت اگر بعدا با این آزادی نسبت به دولت متبوعه من توهین نماید بمراسلات شما جواب نخواهم داد ولی چند روز بعد ببهانه معرفی دو نفر از اشراف انگلیسی که بجزیره سنت هلن آمده بودند نزد ناپارت آمده و با ...ارت ... خستگی آنرا رانیدبرفت

امیرالبحر کوکبرون از موتولون و گورگود دعوت بشام کرد ولی حسب‌الامر بناپارت قبول نکردند

بناپارت در عمارت بریار با سادگی زندگانی میکرد ولی در لونگود نظر باین که مثل بریار اقامتگاه موقتی نبود میخواست مطابق شئون خود زندگانی کند زیرا [illegible] که انگلیس ها او را محقر می نمودند در مقابل دنیا حیثیت و اهمیت خود را حفظ کرده باشد تمام تشریفات قصور سلطنتی فرانسه در عمارت لونگود مراعات می شد گوئی میترسید که [illegible] انزوا [illegible] زندگانی محبوسین عادات اصلیه او را از یادش ببرد و [illegible] نشد که وی امپراطور اروپا بوده است

زندگانی این دوره کوچك و [illegible] انظار دیگران اسف آور و در عین حال [illegible] حتی انگلیسها هم نمی توانستند از اظهار تحسین و تعجب خود داری کنند زیرا میدیدند که تمام خدمه او البسهٔ رسمی قصر [illegible] را پوشیده و خانمها با توالت و البسه درباری بحضور [illegible] با یونیفورم خود حضور بهم رسانده و تا وقتی که اجازه داده نشده [illegible] داخل اطاق نشده و در مقابل امپراطور [illegible] اجازه [illegible] و همیشه با عنوان اعلیحضرت او را خطاب مینمودند

روز های بناپارت

بناپارت ساعت [illegible] صبح زنگ [illegible] خود را می خواست و [illegible] بناپارت از تخت خواب سفری فرود آمده شلوار سفیدی در پا و رب دوشامبر تیرهٔ در بر نموده و کفش های [illegible] قرمز [illegible] میپوشید و با این لباس یکی از [illegible] خود را میپذیرفت و سپس

یك فنجان قهوه صرف نموده نوبت بتراشیدن ریش میرسید و بعدا باکمال دقت لباس می پوشید قبل‌از پوشیدن لباس مقدار زیادی اودو-کولونی و یا آب لوانـد روی شانه و سینه خود میپاشید و بعـدا ردنکوت شکاری سبز رنگی کـه دگمه های میناکاری نقره داشت پوشیده دو صلیب عادی خود را روی آن سنجاق می کرد و سپس کراوات سیاهی می بست جلیقه و شلـوار او هم سفید و کفش هائی که سگك طلا داشت می پوشید مگر در مواقعی که بگردش و سواری میرفت که در این صورت پوتین به پای می کرد اگر هوا بارانی نبود ویامه و ابر وجود نداشت باتفاق لاسکاس و کـورکود سواری نموده از ملك لونگود خارج شده و به دشت‌صیادان میرفت دردشت صیادان تپه و برکهٔ بود که پائین آن‌هم عمارتی ساخته شده بود هر روز که بناپارت بپای این عمارت میرسید دختر چهارده‌سالهٔ موسوم به نیمف بادسته گلی اورا سلام میداد بناپارت پس ازمراجعت بمنزل استحمال مینمود و در حمام خود نسبتا توقف زیادی میکرد و بعدا بااوماراطبیب مخصوص ایطالیائی راجع بگذارش‌قصبه جامستون و شایعاتی‌که در معسکر فوج انگلیسها هست و سایر چیز های دیگر مذاکره می نمود

در این موقع مارشال برتران از خانه خصوصی خود می آمد و بالاسکاس و مونتولون و گورگود بحضور امپراطور می رسیدند اگر هوا خوب بود نهار را درچادری‌که وسط باغ زده بودندصرف کرده و غالبا بناپارت یکی و یا هر چهار نفر صاحب منصب خودرا در غذا شریك می‌کرد نهار مزبور خیلی ساده بود برای امپراطور دو غذا زیاد تر نمی آوردند و مقداری هم تخم مرغ و یك‌جوجه بریان و یك سینهٔ گوسفند که سرخ نده ودم کرده بودند بامقداری

کوتلت و قدری از ران گوسفند و سالاد لوبیا ناهار او را تشکیل میداد بناپارت از این اغذیه فقط یکی را انتخاب می کرد ولی قبل از آن یك شوربای گرمی صرف مینمود و در موقع نهار یك فنجان شراب بردو که مقداری آب دران ریخته می‌شد نوشیده و به سرعت غذا را مضغ می‌نمود بطوری که مدت صرف غذا از ده الی ۱۵ دقیقه تجاوز نمیکرد .

فرانسویها میدانستند که اغذیه آنها خیلی محقر است ولی بناپارت متوجه حقارت غذا نبود و نسبت به ظرافت فن طبخ توجهی نداشت ولی همراهانش دقت زیاد تری در غذا می‌نمودند غذای صاحبمنصبان در بدو امر در گالری داده میشد و مجتمعا صرف غذا می کردند ولی پس از این که ائتلاف فیمابین همراهان بناپارت بر هم خورد و جز در حضور ناپلئون در جای دیگر بایکدیگر جمع نمیشدند هر یك از صاحبمنصبان غذای خود را در اطاق خود صرف میکردند

بناپارت پس‌ازصرف نهار یك‌دور اطراف باغ گشته و بعد وارد گالری شده و چون گالری خشك و روشن بود بناپارت به عادت مألوف خود دست را به کمر زده و قدم میزد ولی در همانجا هم یکی از صاحب منصبان را احضار نموده و با دیکته می کرد غالبا چیز هائی را که املا می‌نمود تشریحات جنك های گذشته خود و نقاط سوق‌الجیشی و تعبیهٔ‌الجیشی بود که خاطرات آتیه او را تشکیل میداد بتدریج بناپارت هر قسمت از خاطرات مخصوص‌خود را به یکی واگذار میکرد که بنویسد و تنظیم نماید مثلا خاطرات مصر را به مارشال برتران تفویض نموده و لاسکاس بیش از سایر صاحب منصبان عادت بنوشتن پیدا کرده و حوادث مهم سلطنت بناپارت را با حرص و ولع مینوشت گورگود بین همکاران خود بیش از همه از بیکاری

کسل میشد وبناپارت مجبور بود که دائماً اورا بکار وادارد و اگر کار مهمی در پیش نبود اورا وادار بنوشتن [illegible] میکرد

بناپارت درون کالری عمارت ، صدای آهسته صحبت میکرد ولی مواقعی که اعصابش تحریک میگردید صدایش بلند تر میشد در حین قدم زدن از درب سالون بدرب اطاق کار میرفت و هر دفعه که به اطاق کار نزدیک میشد چشمش بدو نقشهٔ جهان نمای ارضی وسماوی میافتاد شکی نیست که در حین عبور خود این نقشه‌ها را تکان میداد و برمیگرداند خصوصا توجه او نسبت یك نقطه که در وسط اقیانوس اطلس گم شده بود یعنی جزیره سنت هلن زیادتر متوجه میشد و آنجارا با انگشت خود نشان میداد همین حالا هم نقطهٔ زبور درموزهٔ ناپلئون است ودراطراف جزیره علائم ناخن زیادی هویدا است و معلوم است که بناخن خود آنرا [illegible] است

بناپارت از [illegible] مراحل ترقیات خود را از جزیره کورس و [illegible] و [illegible] و جنك اطریش و آلمان پیروی [illegible] وضمنا مراحل انحطاط [illegible] [illegible] نماید از این مرحله [illegible] را از فرا[illegible] [illegible] و وطرف جزیره اب که [illegible] در آن [illegible] [illegible] میشود

اگر آنجا محبوس و [illegible] [illegible] او از دستش نرفته بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بین حبس‌خود [illegible] [illegible] [illegible] استراتژی [illegible] [illegible] یکی از جزایر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میشود) خارج [illegible] شکاك [illegible] [illegible] میکرد که [illegible] [illegible] [illegible] او را [illegible]

گرچه پوپلتون صاحب منصب انگلیسی محافظ ناپلئون نسبت به بناپارت احترامات را از دست نمیداد و در خارج از منزل بناپارت هم نسبت به اورئوف بود ولی نمیخواست درداخل منزل خودچشمش به پوپلتون بیفتد

بعداز ظهر معمولا کسانی که بملاقات امپراطور می آمدند بحضور پذیرفته میشوند اینها عبارت بودند از خانواده ویلکس حاکم جزیره و خانواده اسکلتون معاون او و بنگام و زنش و خانواده بالکومب که بیتزی دخترش آنقدر نسبت به امپراطور علاقه دارد امپراطور با ویلکس حاکم جزیره که شخصی تربیت شده و تحصیل کرده و سیاحت های زیادی نموده بود صحبت مفصلی میکرد ویلکس از طرف کمپانی‌هند نزد راجه های هندوستان ماموریت‌های زیادی حاصل کرده منجمله نزد صاحب تیپو پادشاه دهلی رفته بود تیپو به‌دست ولسلی صاحب منصب انگلیسی از پای افتاد ومملکت او به تصرف انگلستان در آمد همین صاحب منصب انگلیسی پانزده سال بعدازآنکه تیپو را از پای در آورد با نام ولنگتن یک‌امپراطور دیگری را در اروپا درهم شکست .

زوجه ویلکس با دخترش لورا فوق‌العاده خوش اخلاق و دارای هوش و قریحه بودند کورکود بیچاره عاشق لورا دخترحاکم جزیره شده بود و سودای عاشقانه در مغز می پخت زوجه بنگام صاحب منصب انگلیسی بطوری که خود بناپارت دریکی از خاطراتش نوشته (نه وجیه نه زشت نه‌باهوش ونه احمق) بود زوجه بالکومب با دو دختر خود غالبا به لونگود میامدند ولی بیتزی که در عمارت کلاه فرنگی انهمه شیطان بود اینجا که با رسوم و تشریفات سلطنتی مصادف می شد نمی توانست با آن آزادگی با امپراطور رفتارنماید

علاوه بر این ها مامورین عالی رتبه انگلیسی که بطرف چین یا هند میرفتند سری بجزیره سنت هلن زده و می خواستند نائل به افتخار تشرف حضور بناپارت بشوند (در آنموقع هنوز کانال سوئز حفر نشده بود و کسانی که میخواستند از اروپا بهند و یا سایر نقاط شرق اقصی بروند مجبور بودند که با کشتی دور افریقا مسافرت نموده و همیشه برای آب گیری یا تهیه آذوقه و لوازم سفر در سنت هلن از کشتی پیاده می شدند)

در مواقعی که مامورین عالی رتبه و مسافرین انگلیسی تقاضای تشرف میکردند تشریفات کاملی از رسوم سلطنتی و درباری اجرا می شد گراند مارشال برتران رقعه تشرف را به آنها میداد و در اطاق انتظار گورگود و مونتولون با البسه رسمی آنها را پذیرفته و سانتی نی حاجب با لباس تشریفات درب سالون امپراطور را میگشود امپراطور در وسط سالون ایستاده و با حالت ایستادگی از واردین پذیرائی میکرد و لاسکاس هم برای ترجمان مطالب با لباس رسمی پهلوی او ایستاده بود ناپلئون با آنکه تحصیلات خوبی داشت و نزد لاسکاس در جزیره سنت هلن انگلیسی میخواند هنوز نمی توانست بیش از دوسه کلمه انگلیسی صحبت کند

دلیل اینکه بناپارت ایستاده و به دیوار تکیه کرده بود این بود که روزی کوکبرون امیرالبحر انگلیسی بدون اجازه در حضور او نشست و بعد از خروج غیر از دو مهمان دیگر کسی در ملاقات او نمی آمد نمی نشست تا اگر شخص وارد بی ادب است قادر به نشستن نباشد هر روز ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه شش اسبه امپراطور را می بستند ولی بعدها این اسبها بعد چهار اسب شد امپراطور باتفاق دو خانم یعنی خانم مونتولون و یکی از خانم های مهمان و یا

خانم برتران با یکی از میهمانها سوار کالسکه و برتران و لاسکاس مقابل او قرار گرفته و مونتولون و گورگو دهم سواره عقب کالسکه میامدند با چهار نعل تمام عیار شش اسب کالسکه مزبور در ظرف یك ربع ساعت اطراف جنگل صمغ را می پیمود و چون کالسکه بسرعت زیاد حرکت میکرد تکانهای آن برای خانمها ناگوار بود گاهی از اوقات کالسکه از کنار پرتگاهی که به گاوگاه پویچ موسوم بود می گذشت و مادام برتران از این معبر خیلی میترسید ولی بناپارت با آن سرعت درحین عبور از گاوگاه بسم میکرد

حرکت و گردش کالسکه گاهی مبدل بگردش پیاده ودر ساعت چهار بعد از ظهر میشد بناپارت در حین صحبت با خانمها با هستگی راه میرفت و صاحب منصبین با سر برهنه در قفای امپراطور آمده و در گردش پیاده از باغ و یا بیشه کوچك صمغ خارج نمیشدند گاهی از اوقات در یك خانه از ... مراجعت کرده و حرکت راتجدید مینمودند گردش چند ساعت ... هر روز در موقع طلوع و غروب آفتاب توپ بزرگی که در محل آلارم هیل قرار داده بودند که هنوز هم باقی است بصدا در میامد پس از صدای توپ غروب گردش کنندگان ... مراجعت کرده و هرکسی فراغت حاصل میکرد بناپارت باطاق خود مراجعت نموده و شروع بقرائت کتابهائی که از فرانسه آورده بود و کتابداری آن بعهده علی بود وبعضی دیگر از کتابها که حاکم جزیره یا کمپرون باو امانت داده‌بودند مینمود بعضی از روز نامه هائی که سه‌ماه قبل ازفرانسه وانگلستان آورده بودند ... مطالعه بناپارت قرار میگرفت بناپارت روز نامه های مزبور را خوانده و روی زمین می انداخت و پس از این که ازجای برمیخواست زمین مستور ازاوراق روزنامه وکاغذهای مختلفه بود

ساعات شام بناپارت درحین اسارت خیلی تغییر میکرد

ساعات شام هشت بعدازظهر وسپس هفت بعد ازظهر وبعدا ساعت نه بعد زظهر شد قبل از شام بناپارت بهسالون میرفت وسرداران با لباس مجلل حاضر شده ومادام برتران و مادام موتولون با لباس شب ود کولته حضور بهم میرساندند بناپارت کلاه از سر برداشته بخانمها سلام میداد و غالبا کلاه را بدست گرفته سرنمیگذارد مرد ها سرا پا میایستادند و هر کس را که بناپارت برای بازی شطرنج انتخاب می‌نمود با او در جلوس شرکت می کرد بازی شطرنج بناپارت اینقدرها طول نمی کشید یعنی مهره ها را بسرعت حرکت میداد غالبا حمله میکرد و مهره های خود را در معرض خطر می گذاشت و با اینکه رفقای او درحین بازی ملاحظه میکردند وفقط گورگود دربازی شطرنج بی‌ملاحظه بود تقریبا همیشه بناپارت می باخت

کاپری سینی درب سالون غذا خوری را گشوده و اطلاع میداد که شام حاضر است بناپارت باطاق غذا خوری میرفت و خانمها و صاحب منصبان مطابق رتبهٔ خود در عقب امپراطور حرکت می کردند زیرا غالبا ازلحاظ رتبه و جلو وعقب بودن بین صاحب منصبان اختلافات زیادی حاصل می‌شد

بناپارت در وسط میز می‌نشست و پشت او بطرف بخاری اطاق بود درسمت راست او مادام موتولون ودرسمت چپ لاسکاس نشسته بود در مقابل بناپارت امانوئل کوچولو می‌نشست روز های یکشنبه که خانواده برتران برای صرف شام به اونگود می آمدند این ترتیب قدری بهم میخورد و در مواقعی که خارجیان هم سر میز حضور بهم می رساندند ترتیب عوض می‌شد در عقب سر امپراطور (علی) و (نوررزا) ایستاده غذا می‌دادند (ژان تی نی) و دوسه نفر از ملاحان

انگلیسی که وارد خدمت بناپارت شده و البسهٔ تشریفاتی پیشخدمتی امپراطوری را پوشیده بودند سایر میهمانان را غذا میدادند سالون‌غذا خوری غرق در نور بود تمام پشقابها و قابها وکاردچنکال نقره بوده ودر موقع صرف دسر سرویسهای چینی قشنك ، کارد وچنکال‌مینائی سر میز آورده میشد مقدار زیادی ظروف نقره از فرانسه آورده بودند و با اینکه یك سال بعد از حبس ناپلئون ۱۳۰۶ لیور کارد و چنکال وبشقاب‌را شکسته و خورد کردند بازهم ۹۶ جفت‌کاردو چنکال و۳۴ قاب‌و ۱۳۴ عدد بشقاب و مقدار زیادی لوازم میز موجود بود

غذا های شام زیاد تر و متنوع تر از اغذیه ناهار بود در این ساعت صحن سالون وفضای آن حکایت از دستگاه امپراطوری‌میکرد بطوریکه محل حبس‌ومسافت‌زیادتااروپا ودیوارهای‌تنك ومبلهای محقر رافراموش کرده و در پرتو چینی‌ها و نقره‌ها و شمع ها و سکوت کامل پیشخدمت ها و ترتیب و انتظام میز خود را در یکی از قصور امپراطوری می دانستند ،

انگلیسها با نظر خوبی این تشریفات را نمینگریستند ، بنکام صاحب منصب انگلیسی پس از اینکه شبی در سر میز شام امپراطور حاضرشد بزن خود که در اروپا بود نوشت که حقیقتا شام مجللی‌بود ولی بیش‌از چهل دقیقه طول نکشید و بعد از آن برای بازی ورق‌به سالون‌رفتیم بنکام نوشته بود که شام خیلی ساکت بود همراهان‌بناپارت باکمال آهستگی سخن میگفتند و صحبت میکردند و خود بناپارت هم‌کاملا مشغول صرف غذا بوده و چندان حرف نمیزدو اطاق‌بقدری مملو از شمع بود که شخص خودرا در تنور تصور مینمود

پس از صرف شام برای صرف قهوه بسالون میرفتند قهوه را (پیرون) در سرویس چینی سور که عکسهای مصری داشت میاورد

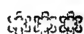
در اینموقع مردها اجازه نشستن داشتند آنوقت شروع ببازی ورق و و یا شطرنج مینمودند کاهی برحسب تقاضای بناپارت مادام دوموتولون شروع بزدن پیانوئی میکرد که کو ببرون برای او فرستاده بود و قدری آواز میخواند صدای مادام دومتولون چندان خرب نبود ولی آهنگهای ایطالیائی متعددی را میدانست و بناپارت وقتیکه این آهنگها را میشنید چشمها راروی هم میگذاشت گوئی میخواست ار کسترهای قصر تویلری را بخاطر آورد که شاهزادگان و شاهزاده خانمها در مقابل پرتو چلچراغها اطراف او را گرفته و موزیسینهای بزرک آرشه میکشیدند ،

اغلب اوقات وقتیکه فرانسویها میهمان نداشتند شب نشینی منحصر بمطالعه بود امپراطور تراژدیهای کرنیل یا ولتر را میخواند و ضمنا کتب رمان مثل دون کیشوت و مانن لسکو و پول و ویرژینی (عشق و فضیلت) و یافوبلاس قرائت میکرد در موقع قرائت مردها - زنها از بس خمیازه میکشیدند میخواستند خفه شوند و وقتیکه امپراطور کسالت آنها را میدید کتابی را هم بانها میداد که بخوانند هر شب که ناپلئون شروع بصحبت میکرد شب نشینی خیلی شیرین میشد بناپارت که ذاتا یدطولائی درصحبت داشت عرصات وحوادث مختلفه زندگانی خود را با جملاتی بدیع و اصطلاحاتی تازه حکایت میکرد مخصوصا از انقلاب فرانسه یعنی همان انقلابی که او را بوجود آورده بود بیشتر از همه صحبت میکرد روز دهم اوت و فوت پادشاه فرانسه و محاصره تولون و (واندمر) و روزهائی را که بین بوی خون و باروت و حریق گذرانده بود تشریح میکرد مثلا میگفت فرانسوانی که بطرف لوور حمله‌ور شده بودند اورا تنه میزدند و از هر طرف میغلطاندند و با صدای مارسیز جلو رفته و کسی در عالم باو توجه نداشت بناپارت

با ژست های متعدد وحرکات آرتیستی حکایات را نقل میکرد کاهی دو ازنصف گذشته بود و هیچکس احساس کسالت نمینمود دربحبوحه صحبت یکمرتبه پرتوی در مغزش می تابید و دنباله کلامش را قطع میکرد در این موقع سلامی بحضار کرده و بطرف خوابگاه خود میرفت وآنهارا مرخص‌مینمود وقتیکه بخوابگاه خود میرفت بلافاصله لباسش را میکند کلاه را یکطرف و جلیقه و شلوار و کراوات را باطراف خود پخش میکرد و وقتیکه وارد تخت خواب سفری‌خود میشد مارشان شمعدان سه شاخه را خاموش و شمعدان شب را روشن میکرد اغلب صدای باد و باران خواب او را قطع میکرد و پس‌از مدتی غلطیدن بخوبی میخوابید

بناپارت در حین خواب تنفسش منظم بود ولی گاهی تنفسش غیر منظم شده از خواب برخاسته از یك تخت خواب بتخت خواب دوم میرفت که شاید بخواب رود

بناپارت که در تمام مدت عمر بر خواب خود حاکم بود وهر وقت می‌خواست می‌خوابید بعد ازشکست واترلو این‌حاکمیت را از دست داده بود



روز اول ژانویه ۱۸۱۶ بمناسبت عید اول‌سال همراهان امپراطور بحضور او رسیده و تبریك گفتند بناپارت گفت که ما یکسال قبل در جزیره الب بودیم و اینك مشتی از افراد فرانسوی هستیم که در گوشهٔ ازدنیا منزوی شده‌ایم پس اقلا یکدیگر را دوست‌داشته باشیم

بناپارت در این روز هر کس‌را بطور متناسبی می نواخت اطفال مونتولون و برتران را نوازش کرد و بعد همگی وارد باغ شدند

در همین موقع تفنگ های شکاری او را که تا کنون کوکبرون تسلیم نمیکرد باو تسلیم نمودند و آنها را بعلی سپرد که نگاهداری نماید و علی که کتابدار بود اسلحه دار هم شد

آن روز همگی متفقا صرف نهار کردند هوا گرم بود در جزیره سنت هلن اختلاف فصول وجود ندارد و همیشه اشجار آنجا سبز است فقط در فصل پائیز اندکی از برگ درختان بلوط زرد میشود همان شب خیلی مسرور بوده وعشق های زمان جوانی و دورهٔ که‌در قشون نایب بوده است برای همراهان تعریف مینمود

در هیچ جای عالم آب و هوای مناطق زمین بسرعت جزیره سنت هلن تغییر و تبدیل نمیکرد یك لحظه قبل دریا آبی بود وآفتاب شدیدی اشعه قوی و متلالی خود را بروی موجودات جزیره پخش مینمود گل های سرخ و زرد و اشجار رنگارنگ در مقابل پرتو شمس هر یك نوروفروغی داشتند گنجشك‌های مخصوص جزیره موسوم به آدوتا که در جاوه خیلی فراوان است از هر طرف در پرواز بودند پرنده های کوچك موسوم به (پرنده مگس) دسته‌دسته روی درخت های صمغ فرود میامدند

ولی‌یك‌لحظه‌دیگر تمـام این مناظر ازنظر محو می‌شد حجاب ضخیمی از ابر تمام آسمان جزیره را می پوشانید رنگ اشجارو کوه ها در مقابل مه ازبین میرفت ومه بقدری غلیظ بود که در ششقدمی تشخیص اشیاء ممکن نبود ولی در همین اثنا باد شدید بحری‌که تقریبا همیشه میوزید شروع بوزش می نمود و حجاب ابر و مه را خرق کرده مجددا آفتاب میتابید اما بفاصله ربع ساعت باران ریزه نازل میشد شما تصور میکردید این باران‌بیش‌از یکساعت طول‌نخواهد کشید ولی تاسه روز ادامه می یافت

حالا که فرانسویها چندی است د عمارت ا... داشت
و بفرقه خیالی که از لحاظ ... مسکن ... آ ...
بود اثاثش از بین رفته موجه عمارت و مسکنت نزل ...
شده اند پنجاه نفر همرهان ... ناپار ... صاحب منصب
ها و خدمهٔ آنها و خدمه ناپارت و ... وبچه در این منزل کوچک
جمع شده و هر روز عدهٔ زیادی، عملجات برای ... چند ...
جهت سکنای گورگود و مونتولون مشغول آه ...
موشها روی تخت خوابها دویده ... و اصلا را ... رده ...
هوای منزل وزمین بقدری مرطوب است که در ... و ...
دو سه روز بکلی خراب مینماید

بخاری‌ها دود میکنند ... واسطه ... و ...
مسکوی صاحب منصبها ...
شکایت دارند زیرا هرچیز جزئی را که ... چون ...
که در اروپا دیده بودند ...
وسیلهٔ برای از بین بردن ...
دائمی و خشن انگلیسی ها ...
انداخته بود

هر یك از آنها که میخواهند ... انگلیسی با البسهٔ قرمز ... دو عقب آنها ... سربازان بچشم بخورد

در نزدیکی عمارت لونگ ...
دائما لونگود را تحت ...
ناپارت وحشت دارند که ...
یکروز امپراطور به پوناپون ...

خبر داد که میخواهد سواره تا نیمه راه ساندی باس برود و حسب ـ
المعمول پوپلتون هم بایستی همراه بناپارت باشد زیرا این جاده خارج
ازحدود مقرره است ـ حرکت کردند و امپراطور باتفاق برتران و گورگود
درجلو حرکت میکرد و پوپلتون بفاصله صد قدم درعقب آنها بود .

بناپارت راه هوتس کات را در پیش گرفته وارد وادی نیمف یعنی دختر کی که هر روز دسته گلی بناپارت میداد شده و از آنجا به میس مازون رفت .

بناپارت در نقاط مختلفه توقف کرده و بغلامان و سیاه پوستان که زیر آفتاب مشغول زحمت کشیدن بودند مسکوکات طلا میداد.

وقتیکه از کنار تپه دور شدند بناپارت مشاهده نمود که پوپلتون خیلی نزدیك شده است روی به برتران کرده و گفت این شخص قدری با ما فاصله بگیرد و دورتر باشد !

مارشال برتران هم با نهایت تبختر روی بصاحب منصب انگلیسی کرده و گفت کاپیتن ! شما خیال میکنید که ما میخواهیم فرار کنیم؟ شما بکلی بما چسبیده اید ! اعلیحضرت مایل هستند که قدری فاصله بگیرید. پوپلتون اطاعت کرده ولی بناپارت که منتظر پیچ جاده بود اسب را بچهار نعل درآورده و دونفر سردارش نیز چهار نعل دوآمدند و بسرعت حرکت میکردند و بزودی پوپلتون از نظر غایب شد .

فرانسویها با کمال خستگی بمنزل (روك روس) رسیدند خانم خانه در منزل بود نسبت بخانم خانه احترامات لازمه را بجای آورده قدری در باغ گردش کردند . این نقطه ازلحاظ صفا و نهر بایکه در کنارساحل بود منظرهٔ جالب توجهی داشت بناپارت از این نقطه خوشش آمد و فرمان رجعت داده و وارد لونگود شدند .

بناپارت خواست این کار را تجدید نماید به گورگود گفت که

امروز میخواهم بروم پیش اهالی جزیره و نزد آنها صرف ناهار کنیم غذای مارا ازعقب با یك اسب بیاورند کور کود کفت اعلیحضرتا اگر این خیال را دارید باید دومرتبه پوپلتون را گم کنیم ...!

در همین اثنا پوپلتون که امپراطور را گم کرده بود با کمال ترس و وحشت به ملك بریار رفته و کوکبرون را پیدا کرده و گفت که من امپراطور را گم کردم

کوکبرون کفت امپراطور !!!

و پس‌ازاینکه پوپلتون شرح واقعه را نقل کرد باو دستور داد که آرام بوده و بهلونکود مراجعت نماید زیرا حتما ژنرال بوناپارت را خواهد دید و در حین ادای این‌جمله روی کلمهٔ ژنرال تکیه نمود

هنگام که حضور داشت از راپورت پوپلتون قدری اظهار اضطراب نموده ولی کوکبرون اورا مطمئن کرد و گفت اهمیتی نداردوخطری در بین نیست و فقط این واقعه یك تجربهٔ خوبی برای پوپلتون‌میباشد

از همان ببعد به پوپلتون امر شد که همواره نزدیك بناپارت حرکت نماید و بوناپارت از این نزدیکی خیلی در زحمت بود و با اینکه سواری موجب تفرقه خیال و تحریك اشتها و صحت مزاج و گذراندن وقت او بود معذلك دیگر از حدود محوطهٔ مقرره که خروج از آن مستلزم مرافقت انگلیسها بود تجاوز نمینمود

اصولا رابطهٔ یکنفر محبوس وتبعید شده بامستحفظ خود خوب نیست در این مورد مخصوص از لحاظ اختلاف ملی و اختلاف عادات و اختلاف سابقه که بین فرانسویان و انگلیسها موجود است رابطه‌بین فرانسویهای جزیره سنت هلن با مستحفظین آنها خیلی مشکل‌شده بود

انگلیسها همواره سکنه سایر ممالك اروپا را مادون خود می دانستند و فرانسویها را مردمی تشخیص داده بودند که خیلی پرگو

... میخواستند تشخص دهند
... اظهار وفاداری و
...

... تنها مادام برتران دونظر
... اصلا بیمه انگلیسی بود
... شبیه بود

ضمنا فرانسویهائی که در اطراف ناپارت جمع شده بودند بر
... و ساق ورسوم انگلیسی بودند ومردمان بریطانیا
... بی‌اندازه سخت گیرو ودقیق ونفهم و...
... از این بواسطهٔ انزوا و تنهائی و
... هر چیزی که فرانسوی نبود اظهار
خصومت و نفرت ...

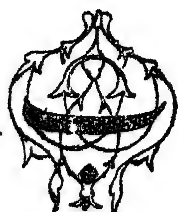
... صورتی که میتوانستند اوقات خودرا میگذراندند
... و پسرش مرتبا مشغول نوشتن خاطرات‌ناپارت
... کتاب مهمی را تشکیل میدهد

... کتاب میخواند و یا مشغول‌پرستاری
...

... از ... بامپراطور بیکدیگررقابت
... میکرد وزن اوخاطر
... خود مشغول مینمود

... نشده بود برای
... اسب سواری بوده و اغاب
... تقدیم مادام برتران میکرد

امپراطور و همراهان



رای فرانسویها حضور درمجالس میهمانی و تردد نزد سکنه و اشراف جزیره خیلی سهل بود بجز امپراطور که هیچ دعوتی را قبول نمیکرد زیرا مطابق شان ومقامش او را دعوت نمی‌نمودند سایر فرانسویها فرصت‌های زیادی برای‌حضور در مجالس میهمانی داشتند و تقریباً در تمام منازل اشراف جزیره‌آنها را دعوت می کردند .

زندگانی درجزیره سنت‌هلن خیلی وسیع و معاش آنجا دامنه دار و میهمان نوازی اهالی هم مجالل بود

در آن موقع جزیره سنت هلن معبر هندوستان و شرق اقصی و بنادر ساحلی آسیا بود زیرا هنوز بغاز سوئز حفر نشده و تمام سفاین تجارتی و غیر تجارتی اروپا و امریکا برای وصول بمشرق ناچار بودند که از سنت هلن عبورنمایند و با ورود هر سفینه ویانزول هر یك از اشراف که بقصد سیاحت و یا ماموریت مسافرت میکردند میهمانیها و شب نشینی‌های فرح بخشی تشکیل داده میشد

گورگود غالبا به تنهائی یا باتفاق طبیب بناپارت بـه میهمانیهای مزبور میرفت وکماکان عاشق لورا ویلکس دختر حاکم جزیره‌بود و با دختر در باغ منزل آنها گردش میکرد .

گورگود نمیتوانست امیدواربازدواج بادختر حاکم باشد از آن گذشته پدر و دخترش بزودی عازم اروپا بودند و بجای کلنل

ویلکس ژنرال هودسن لو حکمران جزیرهٔ سنت هلن شده بود

بناپارت که همیشه با طرحها و زدینه های عروسی شوخی میکرد به گورگود که آجودانش بود میگفت تشویش نداشته باش من شما را در فرانسه دامااد میکنم

همراهان امپر طور غالبا بشهر میرفتند شهر همان قصبهٔ جامستون است که گرچه قصبه کوچکی است ولی باز هم چیز هائی در آن می خریدند و از آن گذشته در آن شهر با مجامع جزیره ارتباط حاصل نموده و چون هر روزه سفاینی از اروپا وارد جزیره میشد اخبار اروپا را ازقصبه جامستون تحصیل مینمودند و وقتیکه بقصبه میرسیدند نظاره قایقها و سفاینی که در دریا لنگر انداخته بود فی الجمله خاطر آنهارا تسکین میداد .

بر اثر وصول اخبار اروپائی امیدواری فرانسویان زیادتر میشد و نوری در قلب آنها میتابید شهرت پیدا کرده بود که دول متحده اروپا که با فرانسه جنگیدند با یکدیگر سازش ندارند ومیگفتند که فوشه اعدام شده وپادشاه رم میخواهد مراجعت نماید

فرانسویان یقین داشتند که تبعید آنها بیش ازیکسال وحداکثر دو سال طول نخواهد کشید

مادام برتران ومادام مونتولون برای آتیهٔ خود فکرهامیکردند و یقین داشتند که پس ازمراجعت بفرانسه و پس از اینکه امپراطور بتخت سلطنت نشست زحمات شوهر های آنها بطوری جبران میشود که از رجال مهم و درجه اول اروپا بشمار خواهند رفت و امپراطور فداکاری آنها را کاملا جبران خواهد نمود .

گاهگاهی روزنامه‌های متفرقه و کهنه بدست فرانسویها میرسید این روز نامه ها تا مدت چندین روز دست بدست میگشت و هر کس

در بارهٔ آن نضریهٔ ایراد نموده و وقتیکه جمع میشدند اخبارجراید را تاویل و تفسیر مینمودند .

در یکی از جراید اعدام مورات و محاکمه نی اطـلاع داده شده بود مورات پادشاه ناپل بود و امپراطور که هنوز کینهٔ اورا فراموش نکرده بود در بدو امر باکلماتی سخت ازاو یاد میکـرد و میگفت این شخص دیوانه بود زیرا هیچ عاقلی با پنجاه نفـر سرباز کورسی وارد که لابر نمیشد ولی گور گود موضوعی را بخاطر بناپارت آورد که قدری تسکین پیدا نموده و گفت حقیقتا پادشاه ناپل سوار مجالل و قابلی بود و اشخاصی که حکم اعدام اور صادر کردند اژدهابودند نه بشر !

راجع به (نی) هم احساسات امپراطور از همین قراربود پس ازاینکه استنطاقات‌اورا ازروی روزنامه خواند گفت جوابهای‌خوبی نداده است وخصائل معنوی اوکمتر از شجاعت و فداکاریش میباشد

در یك‌جا بخاطرش آمد که (نی)بلوئی هیجدهم وعده داده‌بود که بناپارت را در قفس آهنین نموده و نزد او بیاورد ولی مجددا کینهٔ اورا فراموش کرد زیرا بخاطرش آمد که در عقب‌نشینی روسیه (نی) شصت هزار سرباز فرانسوی را نجات داد و وقتی که باعـدام او میرسید میگفت مرك (نی) جنایت بزرگی بود خـون او برای فرانسه تقدیس شده بود !

لوئی هیجدهم و مهاجرین او فقط برای این از (نـی) انتقام کشیدند که خجلت و شرمساری فرار خود را جبران کنند!

(مورات) و (نی) دو نفر از سربازان رشید و بـزرك بناپارت محسوب میشدند

این دو اسم بزرك که با سلطنت او شرکت داشت حقارت و

خذلان زندگانی کنونی را بهتر در نظر او مجسم مینمود اطرافیانش هم در این موقع نسبت باین سربازان بزرك محقر بودند زیرا فعلا جز مشتی خدمه کس دیگری را نداشت و دوستی نبود که شریك اندوه او باشد دوستان جوانی و سرداران جوانی از قبیل (ژونوت) و (بسیه) و (دورك) تماما مردند و آخرین دوستش (مارمونت) باو خیانت کرد

از آن ببعد بدون دوست باقی ماند و کرارا در زمان سلطنت خود میگفت که من مشتی متملق در اطراف خود جمع کردم ولی دوستی برای خود تهیه ننمودم شاید در موقع قدرت و توانائی و زمانی که تاج امپراطوری بر تارك او بود احتیاجی بدوستان نداشت ولی امروز که فقط یك پرنس ساده ایست و دو هزار فرسخ اورا از وطن و تمام چیزهائی که بدان علاقمند بوده دور نموده برای رفع تنهائی و انزوا احتیاج باحباء داشت

این اشخاص را که قضا و قدر و یا جلب منفعت در اطراف او جمع نموده و شخصا خودرا مسؤل سعادت آنها میداند خیلی پائین تر از او هستند و بین او و اطرافیان کنونی فاصله زیادی موجود است و بهمین دلیل است که اطرافیان همواره اورا امپراطور میدانند و فرضا هم امپراطوری اورا فراموش کنند بناپارت با یك نظر و با یك جمله آمرانه عظمت و سلطه خود را بخاطرشان میاورد در بین اطرافیان کنونی کسی که بیش از همه مورد توجه امپراطور است لاسکاس میباشد لاسکاس را از لحاظ حرارتی که برای امپراطور دارد واز لحاظ اینکه مستمع خوبی است میپسندد لاسکاس با لباس ماهوت آبی که دکمه های طلا دارد و شلوار کازیمیه و پوطینهای کوچك و کراوات حریر و کلاه بلند پوست کاستور مثل سك درعقب ناپلئون میباشد و بناپارت گاهی از اوقات دست بپشت او میزند و بواسطه کبر سنی که دارد نسبت باو

صحبت مینماید ولی لحن مذاکراتش باموتولون و گورگود که جوان‌تر هستند بطریقی دیگر است

یك روز راجع به‌جن‌ها صحبت شد و گفتند که شب‌ها جن‌ها در عمارت لونگود گردش میکنند ولی در واقع جنها نبودند بلکه چند نفر از زنهای سیاه پوست جزیره بودند که شبها برای ملاقات‌نوکر ها می‌آمدند موتولون از کوکبرون تقاضا نمود که قراولان را توبیخ نماید که چرا چنین اشخاصی را به داخل عمارت راه میدهند گورگود این موضوع به بناپارت اطلاع داد و امپراطور متغیر شده گفت :

چرا روح شما این قدر محدود است که خودتان را زندان‌بان من کرده اید اگریك‌مرتبه دیگر چنین‌موضوعی را به‌انگلیسها یادآوری نمائید حتی در اطاق من هم قراول خواهند گذاشت برای چه بانها می گوئید که من در مورد خطرهستم؟ برای چه بانها اینطور میفهمانید که ملاحان و سکنهٔ جزیره که از اقامت من در اینجا بتنك‌آمده‌اند میخواهند مرا بکشند؟

این کار غلطی است! از آن گذشته فرضا خطری‌هم متوجه من باشد یکی از صاحب‌منصبان خودم در اطاق من خواهند خوابید نه‌اینکه یك نفر انگلیسی مستحفظ من بشود شما را بخدا این قدر بحفظ جان من اهمیت ندهید یعنی برای حفظ جان من انگلیسها را بیش از این در کار من دخیل نمائید و بگذارید خیالم راحت باشد

دروغهای موتولون بناپارت را متغیر میکرد هر لحظه راجع بزندگانی نوکر های لونگود و اشکالاتیکه با انگلیسها پیش می آید راپرت های غیر واقعی از طرف موتولون به‌بناپارت داده میشود

مادام موتولون با وجاهت و طنازی که داشت تا اندازه جبران

دروغها و خبطهای مونتولونرا می کرد مادام مونتولون همیشه راجع بعشق صحبت‌میکرد و بهترین موضوع صحبتهای او عشق بود بطوری که یك روز بناپارت در ضمن صحبت گفت که در حضور یك زن هیچ چیزی بهتر از پسر خوشکل نیست و پس از گفتن این حرف یکمرتبه بطرف‌مادام مونتولون برگشته و گفت خانم این طور نیست؟ شما بایستی از اینموضوع بهتر اطلاع داشته باشید زیرا بقراری که میگویند شما معاشقات زیادی داشته‌اید راستی حقیقت دارد که شما سه شوهر داشته و دو مرتبه طلاق گرفتید؟

زن بیچاره قرمز شده و نتوانست جوابی تهیه نماید در اینموقع کورگود هم حضور داشت

بناپارت گفت یکی از شوهر های شما مسیو روژر و دیگری مونتولون است ولی نمی دانم شوهر سومی کیست ؟

مادام مونتولون زیر لب گفت من‌نمیدانم چه کسی این عرض را نموده و چگونه یك شوهر سومی برای من فرض کرده اند...

مادام مونتولون چند روزی کینهٔ بناپارت را در دل داشت و از او دوری مینمود یك روز بناپارت بمونتولون گفت که نمیدانم به‌چه علت مادام از من قهر کرده است مونتولون قضیه صحبتی را که در حضور گورگود شده بود یادآور شد و بناپارت گفت واقعا یقین‌دارید که برای همین‌موضوع متغیر شده است ! بسیار خوب حالت من‌اینست که بدون سوء نیت مردم را میرنجانم

ولی بیچاره مادام دومونتولون خیلی در زحمت بود زیرا اطاقش در جوار اطاق بناپارت بوده و چون با اطفالش زندگانی میکرد صبروشکیبائی زیادی ازخود بروز میداد بچه‌های کوچکش نمیتوانستند صحبت کرده و نه بازی کرده و نه‌بخندند بمحض اینکه میخواستند

حرفی بزنند مادام مونتولون بانها میگفت صدا نکنید امپراطور کار
می کند و یا امپراطور استراحت می‌نماید و یا امپراطور میخواهد بیرون
برود اطفال بیچاره جرئت نفس کشیدن نداشتند ولی خوشبختانه بناپارت
بچه ها را دوست میداشت و آنهارا نوازش میکرد و اقلا اگر بچه‌ها
از او شاکی بودند او از بچه ها شکایت نداشت

گورگود که یك جوان حساسی است از فرط بیکاری نزدیك
بمرگ رسیده است گورگود یك نفر سرباز تمام عیار و خیلی مایل
بجنك و جدال و مخاطرات و رویهمرفته برای عمل و جنك و فتح
فوق‌العاده قابل بوده ودر این موقع خود را بشدت مغلول میدید
لاسکاس پسر داشت برتران و موتولون زن داشتند ولی گورگود نه
پسر داشت و نه‌زن ! یکه و تبها از همه جا و همه کس دور افتاده و
نداشتن عیال‌او را در زحمت گذاشته بود

برتران و زنش نسبت به او خیلی رافت میکردند ولی گورگود
برتران را در مقابل خصائل خود شخص کوچکی میدید و او را
دوست نمی داشت لاسکاس راژزویت و موتولون را یا پهن و مفتن
لقب داده بود در میان تمام همراهان فقط امپراطور را صمیمانه دوست
میداشت ودر عین دوستی‌هم نسبت باو حسادت میو زید مثلامیخواست
نگاهی مثل نگاه بناپارت و تکلم و حرکاتی مثل بناپارت داشته باشد
و تمام اینها را در خود جمع کند از این جهت و بواسطه سادگی
و صداقت خشن خود باعث اذیت بناپارت میشد خصوصا برای مادر
خود که‌درفرانسه باقی‌مانده و بقول خودش وسیله معاش ندارد خیلی
غصه میخورد یکروز بناپارت باو گفت شما که مادر خود را اینقدر
دوست می‌دارید دیوانه هستید مگر من مادر ندارم؟ در دنبالهٔ این کلام
از او پرسید که مادر شما چند ساله است

گورگود جواب داد شصت و هفت ساله ! امپراطور گفت خوب پس مطمئن باشید که هرگز مادرخود را نخواهید دید و قبل از این که بفرانسه مراجعت نمائید مادر شما مرده است !

گورگود پس ازاین حرف بچادر خود رفته وشروع بگریه کردن نمود

از آنجائی که بناپارت نمی‌خواست هیچ یك از افراد خود را مهموم به بیند او را نزد خود طلبیده و گورگود در یاد داشت های خود مینویسد که امپراطور بمن گفت که اگر تو دو سه سالی با من باشی بیش ازتمام همراهان فایده خواهی برد من هنوز آنطور که باید ترا نشناخته ام ولی با این استعدادی که من در تو می بینم لایق کار های مهمی هستی تو نبایستی باموتولون رقابت کنی زیرا او در جادهٔ دیگری است و تو در جادهٔ دیگر

گورگود که پس از استمالت بناپارت تسکین یافته بود مبتلا باسهال خونی شده در موقع مرض هر روز امپراطور ببالین او آمده و او را نوازش میکرد‌سایر همراهانهم با اوملاطفت میکردند‌بطوری که خودش در خاطرات خود نوشته است که ژنرال برتران مثل برادر بزرگی بامن رفتار کرده و موتولون ولاسکاس هر دو با من محبت داشتند

ولی بمحض اینکه از ناخوشی برخاست مجددا سوء اخلاقش عود کرد

روابط بناپارت با مارشال برتران و خانم او چندان خوب نبود بناپارت هرگز نسبت به زوجهٔ برتران ملاطفتی نداشت زیرا فراموش نکرده بود که مشارالیه باکمال جدیت ازآمدن زوج خود بسنت‌هلن ممانعت میکرد و از آنگذشته بعد از ورود بسنت‌هلن شکایتها و ناله

های مادام برتران بناپارات را متاذی کرده بود مادام برتران بین شوهر خود و امپراطور اختلاف انداخته زیرا نگذشت شوهرش در لونگود اقامت نماید و او را وادار کرد که منزل علیحده تهیه کند و نیز با فامیل‌های جزیره و خانواده صاحبمنصبان انگلیسی مراوده زیادی داشت غالبا بمنزل امیرالبحر کوکبرون میرفت و چون تنبل بود بعضی از روز ها را در تخت خواب گذرانده و حتی‌المقدور کمتر به لونگود می‌آمد و روز های یکشنبه که بنا بود خانواده برتران برای شام حاضر شوند مدتی دیگران را منتظر میگذاشت بناپارت که این حرکات را میدید یك روز گفت که بر تران و زوجه اش در جزیره الب هم همین کار را میکردند یعنی جز خود بکسی دیگر توجه نداشته و فراموش کرده اند که بمن هم تعلق دارند این دو نفر خانه مرا یك مهمانخانه فرض کرده اند که هر وقت مایل شدند برای صرف شام حضور بهمرسانند

یکی از روز های آوریل مارشال برتران بامپراطور اطلاع داد که زوجه اش از گردش در قصبه جامستون خسته شده و فعلا برای شام حاضر نخواهد شد بناپارت پس از خروج برتران بگورگود گفت که این خستگی عذر و بهانه است و گورگود را مامور نمود که نزد مادام برتران رفته باو بگوید که اگر او به نظریه امپراطور اهمیت میدهد و عقیده او را نسبت به خود ذیقیمت میداند بایستی رفتار خود را ترك نماید

گورگود بمنزل برتران که در هوتس‌کات بود رفته و پیغام را ابلاغ کرد مادام برتران گریه نمود و مارشال برتران از زوجه‌اش دفاع کرده و گفت زن من ناچار است که برای تفریح بقصبه جامستون برود من احساس میکنم که در اطراف امپراطور آنترلك و ت طا

میشود و لونکود برای این آتریکها متناسب نیست

امپراطور آنهارا ازنظر دور نمو و روز یکشنبه خانواده برتران در منزل خود باقی ماندند و سر میز غذا حاضر نشدند و بناپارت این روز را بتنهائی در اطاق خود صرف شام نمود گورکود کفت اگر در پاریس بودیم برتوان هرگز چنین کاری نمیکرد

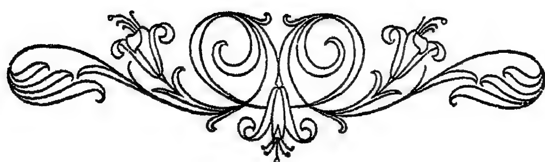
تا یکهفته کینه و خصومت ادامه داشت گورگود سعی میکرد امپراطور را فرود آورد و برتران را آرام نماید روز یکشنبه بعد که یکشنبه عید پاك بود مادام برتران سر میز شام حضور بهمرسانید ولی باز هم در حضور امپراطور رفتار ملایمی را اتخاذ ننمود وبااینکه روز جشن بود شام بقدری با برودت صرف شد که ساعت نـه و نیم بعد از ظهر از یکدیگر جدا شدند

اینگونه اتفاقات سطحی معمولا دوامی نداشت و در ایام‌لونکود روزهائی‌می رسید که بکلی‌اختلاف و دوئیت ازبین برداشته می‌شد دیگر از غذا شکایت نمیکردند و شاید تعجب مینمودند که برای چه از منزل و جای تنك شکایت داشته اند نزاع زنها و رقابت مردها از بین میرفت موتولون ولاسکاس و گورگود برای چندروزی آرام‌میگرفتند امپراطور حسن اخلاق خود را احراز مینمود هوای جزیره به استثنای مه و باد و باران معتدل بود بطوری که لاسکاس در خاطرات خود نوشته است که این هوای معتدل و یك نواخت بیش از هر چیز ما را خسته کرده است ناپلئون عقیده اش برخلاف لاسکاس بوده و میگفت‌شایدسنت‌هلن برای یك نفر تبعید شده بهتر از سایر جا ها باشد ما اگر در نقاط مرتفع بودیم از سرما تلف میشدیم و یا اگردریکی از جزایر استوائی سکونت داشتیم حرارت مرطوب مارا بسختی‌تلف میکرد

انگلیس هاهم همیشه درنظر بناپارت منفور نبودند امپراطور

گاهی از اوقات شخصا به امور زراعت اراضی لـونکود توجه می
کرد گاهی هم‌دسته گاو آهن را بدست میگرفت اغلب نزدمادموازل
ماسون میرفت ودر کنارتپه با او می‌نشست مادموازل ماسون دختری‌بود
که حرکات و رفتار مردها را داشت و در اطراف جزیره گردش
کرده و تقریبا همه جا دیده میشد و مرکوب او هم گاو بود
بناپارت خانم معاون حاکم جزیره و (غنچه گل) و بیتزی شیطان
و خواهر او را سوار کالسکه کرده اطراف جزیره میگردانید درآن
روزهای خوب احیانا برای امیرال کوکبرون هم رؤف و ملایم شده و
نظر به این که عنقریب کوکبرون عازم اروپا شده و کس دیگری
بجای او می آمد می گفت یقین بدانید که در آتیه برای کوکبرون
متاسف خواهیم شد این شخص مرد شرافت مندی است گرچه خشونت
او قدری مارا رنجیده خاطر ساخته ولی مطلقا یك سرباز پیر ودلیراست

بناپارت از صحت مزاج خود خیلی مسرور بود و می گفت در
تمام عمرم این قدر صحیح نبوده ام و تعجب می کنم که چگونه
این حوادث تغییری درمزاج من نداده است از روی نظریات و صحبت‌های
او معلوم میشد که درمراجعت نزدیك خود به اروپا تردیدندارد ومیداند
که بزودی روزهای خوشی فرا رسیده و سعادت جدیدی در قارهٔ اروپا
انتظار او را دارد .



سیر هودسون لو حکمران جدید

ب چهاردهم آوردیل ۱۸۱۶ حکمران
جدید جزیره سنت هلن سیر هود سن لو بوسیله
کشتی [illegible] جزیره سنت هلن رسید فرانسویها در لونگوود
[illegible] و [illegible] و تلیین [illegible] آنها خواهد
[illegible] مساعدی ابراز میکردند زیرا
[illegible] احترامی شمار رفته وچندین
[illegible] تکلم [illegible] پادشاهان [illegible] داشته و البته
نزاکت او بیش از [illegible] درحضور
مقام بناپارت هست [illegible] تا کمال بیصبری
منتظر او بوده [illegible] نگام شایان حضور ناپلئون آمده و باو اطلاع
داد که [illegible] هودسون لو [illegible] میشود ناپلئون در حضور
[illegible] رفت تا کشتی را
[illegible] اندازه است مشاهده نماید

فردا صبح [illegible] صاحب منصب مستحفظ انگلیسی لونگود بـه
[illegible] سیر هودسون لو روز شانزدهم آوریل برای
[illegible] آمد

[illegible] برای ملاقات غیر عادی بود
ناپلئون [illegible] ساعت ملاقات را تعیین نموده است
[illegible] صبح در ساعت ۹ سیر هودسون لو باتفاق ژنرال بنگام

و امیر البحر کوکبرون و ارکان حرب خود بدرب عمارت لونکود آمده و پس از این که در زیر باران وضربت باد از اسب فرودآمد علی باو اطلاع داد که امپراطور بطور بکسالتی که دارد هنوز از خواب بیدار نشده است هودسون لو که منتظراین نوع پذیرائی نبود به مونتولون و گورگود سلامی داده و بوسیلهٔ پویلتون اصرار کرد که بحضور پذیرفته شود ولی نتیجه نبخشید سپس در اطراف باغ گردش نموده و بمنزل برتران رفت تا از او سئوال نماید که «ژنرال بناپارت» چه موقعی اورا خواهد پذیرفت وساعت ملاقات برای فردا دوساعت بعد از ظهر معین شد

فردا سیرهودسون لو باتفاق امیر البحرکوکبرون وصاحب منصبان دومرتبه [illegible] لونکود آمدند مارشال برتران آنها را در سرسرای عمارت [illegible] و [illegible] امپراطور اطلاع داد و اجازهٔ ورود صادر شد [illegible] حاجب در مقابل درب سالون ایستاده بود برتران درب را گشوده و باو امر کرد که سیر هودسون لو حاکم جزیره را وارد کند حاجب [illegible] درب [illegible] گشود و پس از این که سیر هودسون لو وارد اطاق شد [illegible] مطابق معمول خود میخواست [illegible] را تعقیب [illegible] وارد اطاق شود زیرا حاجب درب را بروی او بست کوکبرون نشست و [illegible] اینکه او را صدا خواهند زد بالاسکاس ومونتولون و گورگود شروع بصحبت کرد

سیر هودسون لو پس از اینکه وارد سالون شد بامپراطور سلام داد وامپراطورهم درمقابل بخاری ایستاده بود و چون ناپلئون سکوت اختیار نموده بود سیر هودسون لو گفت آقا ! من آمده‌ام که وظایف خودرا باطلاع شما برسانم

بناپارت گفت شما بزبان فرانسه صحبت می کنید؟ سیارحرب[illegible]

ولی گمان میکنم که ایطالیائی هم میدانید شما در کُورس فرمانده یك فوج نبودید ؟

لو سر فرود آورد

بناپارت گفت پس با ایطالیائی صحبت میکنیم .

قدری راجع بمسافرت وجنگی که هودسون‌لو در آنجا نموده صحبت کردند و سپس بموضوعهای خصوصی پرداختند بناپارت از لو سئوال کرد که شما متاهل شده اید ؟ و پس از اینکه هودسون لو جواب داد که مادام‌لو باتفاق او بجزیره سنت‌هلن آمده است بناپارت آهی کشیده گفت عیال شما همراه شما است! بنا بر این سعادتمندهستید چند سال سابقه خدمت دارید ؟

سِر هودسون لو جواب داد بیست و هشت سال بناپارت گفت پس سابقهٔ سربازی من زیادتر از شماست زیرا من تقریبا چهل سال است که سربازم .

هودسون‌لو تبسم نموده و جوابی نداد او اجازه خواست که صاحب‌منصبان خود را معرفی نماید برتران صاحب‌منصبان را صدا زده و امپراطور بهر یك چند کلمه تعارفی نموده و سپس با سر اشاره نمود یعنی بار تمام شده است

انگلیسها از اطاق خارج شدند کوکبرون که بواسطه عدم حضور در اطاق از شدت خشم قرمز شده بود بحاکم اعتراض نموده و ظاهرا یکلحظه مردد ایستاده و بعد همگی رفتند

موضوع آمدن امیرالبحر کوکبرون مسبوق بسابقه نبوده و بناپارت نمیدانست که او هم همراه لو خواهدآمد پرتی حواس برتران و عدم شناختن موقع از طرف حاجب دست به یکدیگر داده وباعث تولید این واقعه گردید بناپارت دراین‌موقع‌ازحرکت مزبور راضی شد

و وقتی که بباغ رفت و صاحبمنصبانش موضوع را به او حالی کردند دستها را بهم مالیده و به قهقهه خندیده و بطوری که لاسکاس مینویسد مثل طفلی که از گوی زدن للهٔ خود مسروربشود مسرور گردیده و گفت آه نوروزا ! معلوم میشود که تو هم قدری هوش داری وبعد متغیر شده و گفت امیرالبحر که وارد اطاق نشد قضیه بنفع او تمام شد زیرا من در حضور تازه واردین خشونت های او را یادآوری میکردم واقعا امروز یك ملیون ارزش داشت ولی قدری بعد ازآن که تفکر نمود احساس کرد که این توهین قدری سخت بوده زیرا اگر کوکبرون تقصیر داشته در موارد متعددی هم حرکات و رفتار او قابل تحسین بوده است بنابراین موتولون را برای عذر خواهی نزد کوکبرون فرستاد ولی امیرالبحر که خیلی مکدر شده بود بابرودت جواب داد .

بناپارت نظریه سوئی در بارهٔ هودسون‌لو نداشت و به اوما را طبیب خود گفت که گرچه تازه وارد از نقطه نظر هوش وذکاوت تعریفی ندارد ولی در عوض مودب است ولی تا رفتار او را نبینم نمیتوانم در بارهٔ او قضاوت کنم سیر هودسون‌لو با بناپارت هم سن بود مردی بود کوچك اندام و لاغر و بواسطهٔ لاغری خطوط قیافهٔ او بر جسته می‌نمود پیشانی بزرك و دماغی طویل و زبانی کوچك و زنخی نوك تیز داشت ابروان پهنی بر چشمهای سبز او سایه انداخته بود از نقطه نظر حرکات بدن نظامی بوده قدمهای تند برداشته وژست های‌سریعی بجا می‌آورد و قامت را راست نگاه میداشت

سیر هودسون‌لو پسر یکنفر جراح قشون بوده و درسن هیجده سالگی در جبل الطارق وارد خدمت نظامی شده و در عملیات جنگی که انگلیس ها بر علیه فرانسه در زمان انقلاب بعمل می‌آوردندشرکت

کرده بود هودسون‌لو فعال و جاه‌طلب بود در زمان جوانی خود السنهٔ اسپانیولی و فرانسوی و ایطالیائی را یاد گرفته و موقعیکه انگلیس‌ها جزیره کورس را اشغال کردند او در کورس بوده و بجزیره الب هم رفته بود در نقاط دیگری مثل پرتغال و اپل وسیسیل و کاپری هم حضور داشته و در کاپری رئیس اداره جاسوسی وپلیس بوده و با اینکه برای دفاع جزیره کاپری جدیت زیادی کرد ولی لامارك فرانسوی جزیره را از او گرفت در سال ۱۸۱۲ حاکم جزیرهٔ ایونین شده و بدرجه کلنلی رسید و پس از ماموریت‌هائی که در اسکاندیناوی و روسیه باو داده شد در سال ۱۸۱۳ در بوتزن جنك کرده و برای دفعه اول بناپارت را در آنجا دید و چون اتاشه انگلیس در قشون پروس بود در جنك لیپزیك و جنك فرانسه همراه فن‌باوخر فرمانده قشون پروس در جنك شرکت داشت سیر هودسون‌لو خبر عزل بناپارت را بلندن برده و در آنجا بدرجه ماژور ژنرالی رسید

لرد باتهورست او را بسمت حکومت جزیره سنتهلن تعیین نموده سیرهودسون‌لو بدوا از این انتصاب متعجب گردیده و حاضربقبول آن نشد زیرا از انجام ماموریتهای مهمی دور میماند ولی او را بسمت لیوتنان ژنرالی در محل حکومت تعیین نمودند که در طی ماموریت سنتهلن دارای این رتبه بوده و سالی دوازده هزار لیره انگلیسی که سیصد هزار فرانك طلای آن موقع بوده و بحساب پول امروز سالی سه ملیون فرانك میشود حقوق دریافت نماید و از آن گذشته برای اضافه حقوق لیوتنان ژنرالی سالی دو هزار لیره انگلیسی هم علاوه دریافت داشته و تمام مخارج او در جزیره سنتهلن ازلحاظ مسکن و روشنائی و آتش و غذا و خدمه مثل سایر مامورین عالی رتبه انگلیسی بعهده‌دولت بود سیرهودسون‌لو پس از اینکه ماموریت مزبور را قبول کرد شش‌ماه

در لندن توقف نمود و با زن وجیهی بنام مسترس جونستون که دارای دو دختر و بیوه بود ازدواج نمود زن او ثروتی نداشت و فقط با بعضی از مجامع عالیه لندن ارتباط داشت

کابینه انگلیس در اول این خبط را مرتکب شد که حاضر بدادن عنوان امپراطوری به بناپارت نگردید و این خبط بر اثر انتصاب سیر هودسون لو که ز ندانبان بناپارت بود مضاعف شد هودسون لو آدم شریری نبود مردی بود خدمت گذار ونسبت بمملکت خود فداکار مدیر خوبی بشمار میرفت وساق ساده داشت ولی ازنقطه نظر احساسات وافکار متوسط بود

ماموریتهای جاسوسی که در مدیترانه انجام داده بود سوء ظن فوق العاده در او تولید نموده و گاهی از اوقات عنان اختیار را ازدست داده و فوق العاده خشمگین میشد هودسون لو جریان اداری و کاغذپرانی را دوست میداشت راپرتهای متفرقه را جمع آوری میکرد حتی کوچکترین کاغذ و چیزیکه روی آن خطی نوشته شده باشد در نظر او اهمیت داشت

(این شخص در ضمن پنج سالی که در جزیره سنتهلن ماموریت داشته خاطرات خود را در یکصد و سی وپنج جلد کتاب بزرك جمع آوری و طبع نموده و نسخه این کتاب خیلی کمیاب و تا آنجا که ما میدانیم يك دوره از خاطرات او در کتابخانه وست مینستر و يك دوره دیگر در کتابخانه ملی انگلستان و يك دوره هم در کتابخانهٔ ملی پاریس است)

سیر هودسون لو معتقد بفورمالیته ـ دقیق ـ کنجکاو ـ محدود ـ عصبانی متکبر ـ محجوب ـ و غضوب بود با اینکه چندین زبان را میدانست ولی چون تربیت و تعلیم عمیقی ندیده بود بظواهر و سطحیات وقع و اهمیت زیادی میگذاشت ظرافت و آداب و رسوم را اعتنا نمیکرد بطوری که خود انگلیسها با يك عبارت سختی او را معرفی میکردند و

میگفتند «لو! جنتلمن نیست» هودسون‌لو جنتلمن نبود یعنی در زمرهٔ آن انگلیسهائی محسوب نمی‌شد که افتخار و شرف را مافوق منافع و خدمت قرار میدهند .

تعلیماتی که از طرف لرد اول کابینه انگلستان باو داده شده بود همان دستوراتی بود که بکوکبرون داده بودند خلاصه این تعلیمات از این قرار است که نسبت بژنرال بوناپارت بایستی نظیر یك نفر اسیر جنگی رفتار شود باین معنی که از حیث زندگانی و معاش بایستی متناسبا وسایل لازمه را برای او فراهم کرده و نمیتواند از حبس‌گاه خارج شده و بدون واسطه دولت انگلستان با کسی رابطه و یا مکاتبه داشته باشد ولی با تهورست‌لرد اول کابینه انگلستان سیر هودشون‌لو را ترسانده و کراورا باو می‌گفت که بناپارت در جزیرهٔ الب سیر چامپل زندان بان خودرا گول زده و فرار کرده بود و برای اینکه مخارج فرانسویان جزیره سنتهلن کم بشود لرد با تهورست هودسون‌لورا مامور نمود که اعلامیه مخصوصی را بامضاء تمام همراهان بناپارت برساند و اگر اعلامیهٔ مزبور را امضا نکنند آنها را بطرف افریقا فرستاده و از آنجا باروپا معاودت خواهند داد باتهورست در آخرین مصاحبه که با سیرهودسون‌لو نموده بود باو اینطور فهماند که این (بونی شیطان) بایستی آخرین ایام خود را بدون سر و صدا در یکی از جزایر دور دست اقیانوس بسر برده و همانجا بمیرد

هودسون‌لو فرانسه و فرانسویان را دوست نمیداشت ولی‌چون بناپارت را در میدان‌جنك دیده بودتااین اندازه نظریه پستی در باره او نداشت اما حرفها و کلمات لرد باتهورست نظریه اورا راجع بیناپارت بکلی تغییر داده و خصوصا که نسبت بمافوق خود مطیع محض بود

و یك کلمهٔ که از دهان مافوق خارج میشد برای او حکم قانون مطلق را داشت

بمحض اینکه وارد جزیره شد قبل از اینکه بملاقات بناپارت برود شروع باجرای تعلیمات کابینهٔ انکلستان کرد و فصلی از تعلیمات مزبور را بیرتران اطلاع داد بناپارت که از موضوع اعلامیه خبر یافت بهمراهان خود گفت حالا دیگر شما سرنوشت خود را دانستید یا باید تا ابد سرنوشت مرا تعقیب کنید و یا با فریقا و اروپا مراجعت نمائید

تمام عمارت لونکود بهیجان آمد گورگود خشمناك شده و گفت معلوم میشود میخواهند ما را ار امید دیدار خانواده مایوس نمایند زنها گریه کردند مادام برتران شب را نخوابید ناپلئون از اطاق خود خارج نشد بناپارت میدید که رفقای او از امضای این اعلامیه متنفر هستند حتی اشخاصی مثل مونتولون ولاسکاس که فوق العاده مطیع او بودند تردید داشتند در اعلامیه مزبور بناپارت را از طرف همراهان ونوکران خود باسم ژنرال بناپارت نامیده بودند لاسکاس و مونتولون و گورگود اعتراضات شدیدی تنظیم کرده و برتوان ازامضای چنین اعلامیه وهن آوری بکلی خودداری . رفتن بفرانسه را ترجیح میداد

دوروز از اوقات یاران با رفت وآمد بین جامستون ولونکود گذشت فرانسویها با سیر هودسون لو و کوکبرون مشاوره نمودند بالاخره خود را ناچار دیدند که در مقابل اعلامیه حاکم تسلیم شوند

برتران که حاضر باطاعت نشده بود اطلاع یافت که اگر اعلامیه را قبول ننماید درظرف هشت روز با کشتی پاتئون باید بطرف اروپا برود برتران میگفت که رفتن را ترجیح خواهم داد ولی امپراطور که سردار خودرا بخوبی میشناخت گفت مطمئن باشید ! برتران از

این حرفها میزند ولی در آخرین ساعتی که باید سوار کشتی شود ترك عقیده کرده و مرا ترك نخواهد نمود

نوکرها تماما شرحی را که از طرف بناپارت املاء شده بود امضا و (لو) بلونگود آمده و تمام نوکرها را یکی یکی بحضور امپراطور آورده و از آنها سؤال کرد که آیا با اختیار کامل و بطیب خاطر این شرح را امضاء نموده‌اند آنها همگی تصدیق کردند تمام نوکرهای ناپلئون بوسیلهٔ امضای این اعلامیه اقداماتی را که از طرف دولت انگلیس درباره ژنرال بناپارت اتخاذ شده بود تصدیق نمودند برای اینکه از مخدوم خود جدا نشوند ولی سیرهودسون‌لو درسایهٔ همین‌وفاداری‌وسیله‌دیگری‌برای دور کردن آنها ار سنت هلن اندیشید و واپرتی برای لرد اول کابینهٔ انگلستان فرستاده وخاطر نشان نمود نظر باینکه نوکرها و همراهان امپراطور کتباً اقداماتی را که دولت انگلستان دربارهٔ بناپارت اتخاذ نموده تصویب کرده اند همین موضوع بهانه‌خوبی برای دور کردن آنها ازحول‌وحوش بناپارت میباشد

در این رفت و آمد و مشاجره چند نفر از انگلیسهائی‌که دوست لونگود و فرانسویان بودند از جزیره رفتند دوستان مزبور حاکم جزیره و یکی دو نفر دیگر بودند که نسبت بامپراطور و همراهان او خیلی رأفت و محبت بخرج میدادند کامل ویلکس و دختر قشنك او «لورا» که گورکود عاشق او بود قبل‌ازحرکت از جزیره نزد بناپارت آمده و مرخصی طلبیدند

بناپارت آنها را با عطوفت پذیرفت و لورای خوشگل مورد تمجید وتحسین امپراطور قرار گرفت

همان‌شب مارشال برتران بمنزل ویلکس رفته و از او سئوال کرد که آیا حاضر است یك پاکت سربسته را که امپراطور برای

نایب السلطنه انگلستان میدهد درلندن بنایب السلطنه انگلستان تسلیم نماید کانل ویلکس معذرت خواسته و گفت اگر چنین کاری بکنم باختیارات هودسون لو لطمه خواهم زد و همان روز کانل ویلکس این موضوع را باطلاع خلف خود هودسون لو رسانید

بناپارت با حضور کانل ویلکس و لاسکاس و گور کود قریب دو ساعت با ویلکس صحبت کرد و راجع بهندوستان و جنگهائی که با انگلیس نموده مذاکراتی کرده و گفت که من همواره خواهان صلح بودم ولی افسوس که کابینه انگلستان منظور مرا درك نکرد

بناپارت در خاتمه اظهاراتش گفت که فرانسه و انگلستان همواره صلح و سلم اروپا را در دست خود دارند اگر متفقا اراده نمایند اروپا در آغوش صلح وسلم خواهد خوابید وگرنه در اخگر جنك خواهد سوخت .

در آن روز بناپارت منتهای فصاحت و بلاغت و استدلال خود را بکار انداخته بود از انگلیسها و سجایای ملت انگلیس خیلی تمجید کرد و اظهار داشت که من باطمینان این سجایا بود که وارد کشتی بلرفون شدم و بانگلستان آمدم و با کمال نزاکت کانل ویلکس را ملامت نمود که چرا پیام کتبی اورا بنایب السلطنه انگلیس نمیرساند؟ زیرا بنا بر گفتهٔ او در تمام خاك فرانسه حتی یکنفر هم پیدا نمیشود که از رسانیدن مکتوب ممهور محبوسی بپادشاهی امتناع نماید

ویلکس گفت درانگلستان هم همین طور است مگر درمواردی که احکام مخصوصی صادر شده باشد و بالاخره ویلکس از حضور بناپارت رفت هر دو از یکدیگر راضی بودند .

روز بعد کاپیتن هامیلتون که بایستی با جهاز خود انگلیسی‌های جزیره را بانگلستان ببرد از طرف بناپارت پذیرفته شد در آن روز

همه [illegible] تقاضا کرد که مکتوب او را بانگلستان برساند و [illegible] نماید

[illegible] خواهش میکنم که از قول من بـه [illegible] بگوئید که پا را آزاد نموده ویا مدام بزنند

[illegible] علامت حرکت [illegible] میاسون [illegible] از ته [illegible] کشیده و [illegible]

[illegible]

هودسون [illegible] سوء ظن داشت پس از اینکه [illegible] های ویلکس و میاسون [illegible] مکتوب شنید سوء ظنش زیاد تر شد و [illegible] بلدن مفتوح نماید [illegible] هودسون و غضب [illegible] بود [illegible] وسع را بر [illegible] از اینکه وارد جزیره سنتهلن شد باینکه [illegible] جدید خیلی [illegible] معذلك از طرف ناپارت [illegible] طریق [illegible] پذیرائی شد کبر و غرور او از این نوع پذیرائی [illegible] دعوی ژنرال ناپارت که خود را امپراطور میدانست و [illegible] هم باین عنوان او را خطاب میکردند برای هودسون لو [illegible] احساس [illegible] وظیفه سختی را بعهد [illegible] حرکات انگلستان جز مزایا و منافع [illegible] مسئولیتی که در [illegible] خیال [illegible] میکرد [illegible] رفتار و حرکات [illegible] شدن [illegible] که ناپارت [illegible] فرسوال [illegible]

[illegible] میدهند

[illegible]

[illegible] هودسون را [illegible] کرد هودسون [illegible]

که سه رژیمان پیاده نظام [illegible] پنج رصد [illegible] د توپخانه و یکعده‌قوای
چریك [illegible] ك اسکادر سفاین جنگی داشت که دائما اطراف جزیره
کشیك [illegible] ی دادند و با این که صدها لوله توپ از خارج و داخل
جزیره بطرف لونگود دراز شده بود و با این که چندین کیلومتر
اطراف لونگود محاصره گردیده و دیدبان‌ها و خطوط قراول
و مستحفظ گذاشته شده در تمام برجها و قلل کوهها کشیك میدادند
معذالك از ناپلئون و همراهانش میترسید گرچه این ترس و وحشت
بدون علت بود ولی خواب را بر هودسون‌لو حرام کرده بود صبح
[illegible] کان حرب و [illegible] افیانش نیز [illegible] را [illegible] تفتیش میکرد چندفقره
حادث کوچکی هم که از طرف فرانسویها [illegible] عدم دقت و احتیاط
اتفاق‌افتاد مزید برعلت شد و تمام آن عوامل سبب گردید که هودسون‌لو
تا آنجا که میتوانست فرمان [illegible] گذاشت خود را منفور آن
نماید [illegible] و درعین [illegible] [illegible] هم [illegible] و [illegible]
[illegible] هودسون‌لو [illegible] [illegible] در
اطراف لونگود [illegible]
قدغن نمود [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
و بدون تعقیب و [illegible] باشد [illegible] فرانسویان در [illegible] و [illegible]
تسلیم نماید بصاحب‌منصبان [illegible] نمود و [illegible] که راجع
بملاقات مادام برتران به منزل شخصی بر تراند [illegible] آمد [illegible] اعلام شد
که ملاقات آنها متناسب نیست و مخالف میل مادر علیه است [illegible]
قراولان جزیره دستور داده شد که مواظبت [illegible] نمایند و تعداد
قراولان اطراف لونگود زیاد شد و بالاخره [illegible] زنان برتران را
تحت فشار گذاشت که ابدان [illegible] که [illegible] نصب کنند

هر روز بتواند بناپارت را دیده و از حضور او در لونگود اطمینان حاصل کند .

ولی از آنجائیکه روحیات هودسون‌لو تعادلی نداشت و غالبا حرکات ضد و نقیضی میکرد بخیال افتاد که بامحبوسین روابط نزدیکتر و دوستانهٔ داشته باشد بدوا بملاقات لاسکاس و مونتولون آمد و بموجب شرحی که در یادداشتهای خود نوشته مشاهده نمود که اطاق آنها (در واقع اطاق بوده بلکه سوراخ است) و به آنها وعده داد که این وضع را اصلاح نماید ونیز قول داد که بمحض اینکه وضع منزل آنها اصلاح شد دو هزار کتاب فرانسوی که بهمراه خود آورده در دسترس فرانسویان بگذارد و مقدمته هم از کتابخانه قشون سنتهلن خاطرات نظامی جنگهای بناپارت را برای فرانسویان فرستاده وناپلئون از اینکه اوراق حوادث گذشته خود را ورق میزند اظهار رضایت میکرد

لاسکاس برحسب دعوت هودسون‌لو به (پلانتاسیو نهوز) که منزل حاکم بود رفته واز لاروی‌لو خانم هودسون‌لو ملاقات نمود در موقع مراجعت شرح ملاقات را تعریف نموده و گفت که زوجه او خوشکل و جذاب و یکقدری اکتریس است زوجه لویك زن سی و پنج ساله بلند بالائی بود که لباسهای ظریفی میپوشید و چشمان قشنك و موهای بور و گردن متناسبی داشت درنظر لاسکاس بشاش و با حرارت آمد خیالی جز حضور در مجالس عیش و ضیافت های مجلل نداشت زیاد صحبت میکرد وشوهر خودرا مشغول مینمود وحتی در حضورشوهر میگفت که حاکم حقیقی جزیره سنت هلن (رید) است که رئیس ارکان حرب شوهرش بوده و دارای مزایای حکمرانی است

(رید) رئیس ارکان‌حرب هودسون‌لو یك نفوذ عمیق وسوئی

در هودسون لو داشت (رید) با اینکه خیلی جوان و بیش از سی و سه سال نداشت بدرجهٔ نایب سرهنگی رسیده ولی درجات خودرا در میدان جنك نگرفته بلکه درماموریت سیاسی وجاسوسی تحصیل کرده بود در شهر (ژن ، لو او را بسمت ریاست ارکان حرب خود تعیین کرد و از آن موقع الی کنون دیگر از هودسون لو جدا نشده بود

(رید) با موهای قشنك وسروصورت گرد و چاق خود در بدو امر جلب توجه و جلب محبت میکرد در همان روزهای اولیه بناپارت او را رضایت بخش و مطبوع دید ولی بزودی تغییر عقیده داد زیرا [رید] بواسطه نقض تعلیمات و تربیت خویش با ظاهر نیك خودطینت بد و خبیثی داشت با فرانسویهـا خصومت میکرد و اگر در حضور ناپلئون هیئت موقر وظاهرملایمی بخود میگرفت باتمام وسایل‌موجوده هودسون لو را وادار میکرد که یك مشت محبوسین سنتهلن‌را بیشتر در فشار بگذارد بمحض اینکه در رفتار هودسون لو ملایمتی احساس مینمود اورا متنبه کرده و گفته های لرد باتهورست را بخاطرش‌میاورد و مجددا اورا برای اخذ احتیاطات شدیدتری تحریك مینمود

ماژور (گروگر) آجودان حاکم جـزیره و منشی و همکار صمیمی او از لحاظ نفوذ بدرجه (رید) نمیرسید ولی احساسات او ملایمتر بود مردی بود ظریف و شوخ و محتاط و چشمان سیاه وبینی عقابی و دهان کوچکی داشت از اخلاق و عادات هودسون لو بخوبی اطلاع داشت و نقاط ضعیف روحیه او را مـی شناخت و نظر باینکه کاری و فعال و خوش حافظه دارای حسن‌انشاء بوده وزبان‌فرانسه را بخوبی میدانست از مامورین محتاج‌الیه سنت‌هلن محسوب میگردید تمام راپرت هائی که هودسون‌لو برای لندن می فرستاد اززیر دست اوخارج می شد ولی هیچوقت شخصا در کار ها مداخله تموده نظریات شخصی

رار ... دیرچ ... سالود وروپهمرفته ... حدی
بدرد ... بود

و ... آن ... بوگود آمد در آن روز
لموں کست ... شت ... حق ... سودسون‌لوحی
... یك ... رر
... امشته ...
دد هو ... توون ... است ...
... و ... شود

با ... دوشده و کفش راحتی روی نیمکت راحتی دراز
کشید و چون ... که ... را ... راشیده بود قیافهٔ
پژمردهٔ را ... مقدری ... اطراف او ... رسته
و وقتی که هودسون‌لو وارد شد ... نموده و ...
... هودسون‌لو ... داده بود ... ناپارت
اظهار ... و ... (کستر)
را که ... است
... ناپارت ... هودسون‌لو اظهار
... که کشتی ... اسباب و لوازم
و ... ناپارت را ... ناپارت ... مختصری
... داده ... مقاوله
نامه ... اروپا که او را محبوس نمیدید بودند اعتراض
کرده و گفت این مقاوله نامه چه معنی دارد؟ آنها حق ندارند که
من را محبوس بنامند و این حق را دارند و به قانون عمومی ...
... دولت خودتان بنویسید که من ... علیه این مقاوله
... دوم ...

۱۹۵ است که بعدا ذکر خواهیم نمود) اگر شـ ـیرا ذکشد
اطفال شجاعت و مردانگی و همت بوده بدون تدلیس و حس
بدون ... دیانت و مردی است این جزیره یکی جزایر کوچک
است ... دوری ده پانزده ... بیست فرسخ سواحل میباشد ... و
هوا جزیره برای مرخص ... آن آور است ... آب وهوا مطابع
و اسودگی ... سازد فسور ... آب ... ل ... آب ... ساحلی
هاو ... ا ... ی ... د ... ک ... شو
... منتر ... سرب ... و ... ات ... مسل ... آب
... و ... گوشه ... مکانی ... ت ... بیچك از احالی
... در ... مدد ...

... و ... بیست و
... دی ... سوء ... ادر ... مسیته
... ۱۸ ...

... ت ... ت ... ور ... و ... در دغر
س ثابت ... ر ا ... ر ... تبد ... حرب حران و
... السه ... ... سور ... های معتد
... اشم ... را ... حصه ... را ... ور ... وده سکه
ار حا ... کر ... ک ... سرب ...
از کود ... رت ... ک ... ... مسکن فرولان
انگلیس دو ... و ا ... واد ... حدود ... ارت
بود سول لو ... کر ... وسع ... فیند ...
دخواهم کرد سر ... ت ... ده ... اده ... و
... عسا ار ... حارج ... ار ... حرب ...
شده بود .

آری این است تعلیماتی که بدون مطالعه از راه دور و بدون این که بدانند در باره چه شخصی داده اند صادر می نمایند

این مصاحبه که بین هودسون‌لو و بناپارت بعمل آمد با لحن مؤدب و تقریبا صمیمی بود ولی هودسون‌لو مقاومت میکرد و تسلیم نمی شد و متدرجا بناپارت احساس کردآن طوری که کوکبرون را متقاعد نمود نمی تواند هودسون‌لو را متقاعد نماید

بازهم بناپارت راجع باعلامیه که هودسون‌لو بامضای نوکر های او رسانده و همه را با خویشتن مواجهه نموده اعتراض کرده و آنرا فحش و ناسزا میدانست هودسون‌لو گفت که تقصیر این کار بعهده برتران میباشد

پس از اینکه هودسون لو رفت بناپارت به لاسکاس گفت که حقیقتاً این آدم قیافه مشئومی دارد مگر غیر از این شخص زندانبان دیگری نبود ؟

بواسطه رطوبت هوا برونشیت بناپارت شدت کرد بقدری سرفه‌های شدید میکرد که در تمام عمارت صدای سرفهٔ او می پیچید برای مداوا جوشانده مینوشید و غذایش کم شده بود و غالبا از تختخواب خود روی نیمکت راحتی میرفت و کتاب میخواند و جز لاسکاس و (اومارا) طبیب مخصوص خود کس دیگری را بحضور نمی‌پذیرفت پوپلتون صاحبمنصب کشیك با تمام جدیتی که کرد نتوانست بناپارت‌را از پنجره ببیند و این موضوع را بحاکم خبر داد سیر هودسون لو باتفاق ریدبمنزل برتران آمده‌وبا برتران بنای مشاجره را گذاشت‌و گفت بعدها پوپلتون بایستی روزی دو مرتبه صبح و شب از حضور بناپارت اطمینان حاصل نماید

کسالت بناپارت در نظر فرانسویها مشکوك میامد مونتولون و زوجه او میگفتند که دیشب بناپارت تهوع نمود ولی مارشان اطاقدار

او میگفت که بناپارت دیشب تاموقع خوابیدن مشغول چیزنوشتن بود

برتران در جواب هودسون لو گفت که موضوع دیدار صبح و عصر را بعوض امپراطور خواهد رسانید

هودسون لو جواب داد که کسبه جامستون حق ندارند که مستقیما با فرانسویها رابطه داشته باشند درصورتیکه تا این موقع کسبهٔ جامستون برحسب یاد داشت و اجازهٔ دخول مخصوصی که از برتران میگرفتند وارد عمارت لونگود شده و بفرانسویها چیز میفروختند

بالاخره برای رفع این مشکل هودسون لو اظهار داشت که بناپارت دکتر «باکستر» را هم باتفاق «امارا» برای معالجه خود قبول نماید .

بناپارت گفت من باید جنون داشته باشم که طبیب دشمن را برای معالجه خود بپذیرم و من باب شوخی میگفت که دکتر باکستر گرچه طبیب خوبی است ولی زهر دهنده است

بوسیلهٔ (اومارا) بدکتر باکستر اطلاع داده شد که آیا مشار الیه خود را یکنفر طبیب محبس میداند که حسب الامر حاکم برای معالجهٔ بناپارت مامور شده است ویااینکه خودرا طبیب معالج شخصی بناپارت بحساب می آورد در صورت ول بناپارت بخدمات او احتیاج ندارد زیرا تمام راپرتها را باطلاع حاکم خواهد رساند وبناپارت نمی تواند یکنفر جاسوس را در حضور خود داشته باشد و درصورت ثانی و چنانچه خود را طبیب شخصی بناپارت بداند بناپارت حاضر است تا زمان اقامت درجزیره سنتهلن اورا بسمت طبیب شخصی استخدام نماید

دکتر باکستر که ایرلاندی و انگلیسی بود اظهار داشت که من خود را طبیب شخصی میدانم و مشاهدات و مسموعات خودرا به حاکم اطلاع نخواهم داد ولی نظر باینکه نمیتوانم خیانت کنم قول

میدهم که جز صحبتی که مربوط بفرار و توطئه باشد سایر صحبتها را بحاکم راپرت نخواهم نمود .

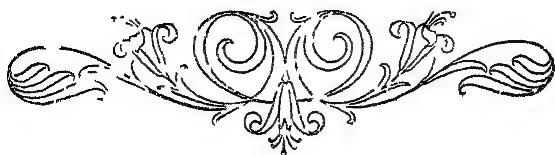
بناپارت این شرط را قبول کرد و به (اومارا) دستور داد که دویست و چهل لیره بدکتر باکستر حقوق میدهد و چون حقوق رسمی باکستر سیصد و شصت لیره بود این مبلغ اضافه عایدی قابل توجهی برای او محسوب میشد .

رفتار باکستر که صادقانه و بیریا بود در نظر بناپارت خیلی جلوه کرد

فقدان آداب دانی هودسون لو غالب اوقات در سنت‌هلن تولید حیرت میکرد ـ زن فرمانفرمای هندوستان وارد جزیره سنت‌هلن‌شده بود (لو) بدون اینکه قصد سوئی داشته و بخواهد بناپارت را خفیف نماید باین فکر افتاد که از بناپارت و همراهانش دعوت کند که بعمارت حاکم آمده و زوجهٔ فرمانفرمای هندوستان را ملاقات نمایند

برتران و گورگود بقدری ازاین جسارت وعدم رعایت‌رسوم متغیر شدند که حد نداشت از بناپارت تکلیف خواستند بناپارت گفت لو خیلی احمق است جواب ندهید

بطوریکه گفتیم در این مورد اگر هودسون لو احمق بوددر عوض نیت بدی‌نداشت وحتی میخواست اظهار دوستی نماید ولی‌روحیه او و روحیه فرانسویها بقدری با یکدیگر تفاوت داشت که هیچیك از آنها از نیات آن یك مطلع نمیشدند



اولین طوفان



روز ششم ماه مه کشتی آدامات که مدتی در انتظارش بودند وقراربود که از انکلستان مبل واثاثیه ولوازم مخصوص ساختمان منزل جدیدی را برای ناپلئون بیاورد وارد جزیره سنت هلن شد

عمارت قدیمی لونکود از همان بدو امر برای فرانسویان غیر مکفی بود جراید آزادیخواه انگلستان دولت را ملامت کرده بودند که چرا چنین مکان محقری را برای محبوس مجللی اختصاص داده است و کابینه لندن بجراید جواب داده بود که برای ساختمان عمارت متناسبی نقشه های لازمه تهیه شده و بزودی ساخته خواهدشد مدتی صحبت از ساختمان یك عمارت چوبی بود ولی بعدا این موضوع را مسکوت گذارده و هودسون لو به لونکود آمد تا میل بناپارت را برای ساختمان عمارت استفسار نماید

ولی برای بناپارت خیلی مشکل بود که چنین چیزی را تحمل کند زیرا تاوقتیکه در لونکود اقامت داشت این حبس را موقتی می دانست وامید استخلاص او را شکیبا مینمود ولی پس از انتقال بعمارت دائمی این امید هم از او سلب میشد

سه ساعت بعد از ظهر بود و بناپارت آن روز حالت خوشی نداشت بسرعت لباس پوشیده و وارد سالون شد لونکود درون سالون ایستاده بود و بناپارت باو اجازه جلوس نداد این واقعه برحاکم ناگوار آمده و کلاه خودرا در اطراف دست خود میگردانید و با جملات

کوچکی به بناپارت گفت اگر مایلید با مصالحی که از انگلستان آورده اند عمارت جدیدی برای شما ساخته شود و یا اینکه عمارت فعلی لونگود را با الحاق دو سه سالون وسیع تر نمایند؟

امپراطور بدون اینکه کلمهٔ بگوید حرفهای او را گوش داد و سپس یك مرتبه خشمگین شده و بدون این که جواب سئوال او را بدهد گفت:

دولت شما چه میخواهد بکند؟ میخواهد مرا بکشد؟ آیا شما جلاد من هستید؟ من بکسی اجازه نخواهم داد که وارد خانهٔ من شود، این چه نوع رفتاری است که نسبت به حیثیت من مینمائید؟ چه فحشی برای من بالا تر از این است که مرا بصرف شام دعوت کنید و بنام ژنرال بناپارت بخوانید من ژنرال بناپارت نیستم من امپراطور ناپلئون میباشم

آری بناپارت امپراطور بود ولی هودسون لو این مقام را نمی دید این خشم و غضب که از طرف یك قلب نجیبی مملو بود اورا بطغیان آورده و گفت:

آقا من اینجا نیامده ام که تعلیمی از شما دریافت نمایم!

بناپارت گفت خطای شماست که چنین صلاحیتی را ندارید

هودسون لو گفت آقا من آمده ام راجع به کاری که بخود شما مربوط است شما را بیاگاهانم اگر شما مایل بشنیدن این موضوع نیستید من پی کار خود میروم.

بناپارت گفت من نخواستم که بشما فحش بدهم ولی به بینید که شما با من چگونه رفتار می کنید؟ این نوع رفتار دور از شئون نظامی است.

هودسون لو گفت که من سربازم ولی مطابق شعائر مملکت

خود نظامی هستم که بتوانم وظیفه خود را نسبت بـه مملکت انجام دهم اگر شما از من شکایتی دارید بنویسید و من مراسله شما را به انگلستان خواهم فرستاد ،

بناپـارت گفت نتیجه نـدارد این مراسله در آنجا هم مثل جزیره سنتهلن بلا تاثیر خواهد بود

هودسون لو گفت مراسله شما را درصورت تمایل خودتان در تمام جراید اروپا نشر خواهم داد

بناپارت گفت شنیده ام کـه بجای کاپیتن پوپلتون چند نفر از صاحبمنصبان خود را انتخاب کرده اید که در موقع گردش جزیره با من همراه باشند من از رنك لبـاس آنها متاذی نیستم تمام سربازانی که بوی باروت را استشمام نموده اند و با آتش تعمید شده اند در نظر من یکسانند ولی من میتوانم خودرا محبوس شما بدانم اگر من در دست شما مقیمم برای این است که قربانی و محکوم نفرت انگیزترین خیانتهای عصر حاضر شده ام

دراین موقع بناپارت سئوالی راجع بمنزل جدید نموده و گفت آیا این منزل را در محلیکه من انتخاب میکنم خواهیدساخت و یا در جائیکه حاکم تعیین میکند میسازید ؟

هودسون لو جواب داد محل ساختمان عمارت با موافقت نظر مشترك تعیین خواهد شد

بناپارت گفت بهتر این بود که راجع باین موضوع با مارشال برتران صحبت میکردید .

هودسون لو گفت من شایسته تر میدانم با خود شما صحبت کنم . لحن شدید مکالمه آرام شده بود و بناپارت از پنجره بطرف بخاری رفته و مراجعت میکرد و پس از قدری قدم زدن مثل اینکه

یکمرتبه متوجه حاکم شده باشد روی باو نموده و گفت میخواهید که من عین حقیقت را بشما بگویم ؟ من از ناحیهٔ شما هر نوع رفتاری را محتمل الوقوع میدانم من گمان میکنم که شما مامور قتل من هستید .

در این موقع بناپارت مستقیما بچشم هودسون لو نگاه میکرد و هودسون لو بدون اینکه پلك بهم بزند جواب داد که من در آخرین مرتبه که شما را دیدم میگفتید که راجع بروحیه ملت انگلستان اشتباه کرده اید اینك هم راجع بروحیه یك سرباز انگلیسی در اشتباه هستید

یك لحظه هر دو آنها سکوت کردند و بالاخره هودسون لو گفت آقا ......

بناپارت سر را بر گرداند

هودسون لو گفت میخواهم یکنفر از صاحبمنصبان ارکان حرب خود نایب سرهنك (ومی نیارد) را بشما معرفی کنم

بناپارت جواب داد که نمیخواهم فعلا اورا بپذیرم بین محبوسین وزندانبانان اشتراك معاشرتی وجود ندارد .

لو سلامی داده از درب خارج شد ولی صورتش ازشدت خشم سرخ شده بود درحین مراجعت بعمارت حکومتی بمنزل برتران رفته و از رفتار بناپارت شکایت نمود

و بناپارت بلاسکاس میگفت عزیزم امروز خیلی خشمگین شدم و با تندی او را پذیرفتم وهر دومثل دو قوچی که میخواهند بجنگند مقابل هم ایستاده بودیم امروز هیجان شدیدی بمن دست داد زیرا گونه چپ من مرتعش شد و این علامتی است که از چند سال باین طرف تجدید نشده بود پس از آن قدری با کالسکه گردش کرده و

آرام شد ولی در حمام مجددا تجدید مطلع کرده و بلاسکاس گفت عزیزم اینها بالاخره اینها بالاخره مرا خواهند کشت .

این ایام دراروپا ماههای بهار بود ولی در جزیره سنتهلن فصل پائیز شروع شده بود طبقات ابر و مه فضای لونگود را گرفته و باران میبارید وزمینها بقدری گل شده بود که فقط سواران میتوانستند آمد و رفت کنند انواع دردها مثل رماتیسم و درد گلو و درد سر بمحبوسین حمله ور شده بواسطه ازدیاد ملح منیزی در آب مشروب همراهان مبتلا باسهال و پیچش شده بود و گوشتهای نا مناسبی هم که صرف میشد مزید برعلت شده بود زندگانی مهجورین ادامه داشت اوقات آنها به آمد ورفت و گردش و کار کردن با بناپارت صحبتهای زیاد صرف میشد .

دخترهای بالکومب به لونگود میامدند و بیتری شیطان فضولی میکرد و پشت سر مادام مونتولون اطوار از خود ظاهرمیساخت ودهان را کج میکرد . مونتولون خانوادهٔ بریار را بمجلس بالی که تشکیل داده بود دعوت میکرد

لاسکاس وپسرش ازاین مجالس خیلی مسرور میشدند گورگود هم کماکان از همه کس و همه چیز ناراضی بود .

خانواده اسکلتون معاون سابق جزیره سنتهلن برای خداحافظی وعزیمت باروپا نزد بناپارت آمدند بناپارت در حضور آنها ازهودسون لو شکایت کرد و با مسترس اسکلتون شطرنج باخت ومن باب یادگار یك سرویس قهوه خوری از چینی (سور) باو داد دکتر واردن طبیب کشتی نورتمبرلاند برای عیادت امانوئل کوچولو که ناخوش بود آمده و بناپارت دو ساعت با او صحبت کرد و سپس برتران او را دعوت بکالسکه نموده مدتی با یکدیگر گردش کردند

«کشتی نور تمبرلاند همان کشتی است که از بندر پرتسموت بناپارت را بجزیره سنتهلن آورد»

بناپارت کم کم اظهار مسرت مینماید به اتفاق مادام برتران سوار کالسکه شده ودکتر واردن را هم واردکالسکه نموده و موقعی که شش اسب با سرعت برق حرکت میکردند بناپارت سعی میکرد که بزبان انگلیسی صحبت کند مادام برتران هنوز از کسالت اخیرش ملول بود و بناپارت برای اشتغال خاطر او شوخی می کـرد و دست را اطراف گردن‌او انداخته‌بزبان انگلیسی میگفت (هیزدیز می‌میسترس) یعنی این مترس من است مادام برتران میخواهد خود را از چنك بناپارت نجات دهد و شوهرش گراند مارشال برتـران به قهقهه می خسندد .

ناپلئون سؤال می کند که آیا در تلفظ این عبارت اشتباه‌نکرده و وقتی که به او میگویند که چه عبارتی تلفظ کرده است ومعنایش چه بوده‌است بزبان انگلیسی میگوید

اوه ! نو ! نو ! هیزمی فریاند ! می‌لاو ! نو ! نات‌لاو ! می فریاند ! میفریاند !

یعنی آه به ! نه ! می میگویم دوست من ! عشق من ! نه عشق من نه ! دوست من ! دوست من !

چون بناپارت چند روزی است که سوار اسب نمی‌شود رفقایش او را وادار میکنند اسب‌سواری نماید زیرا سواری اسب برای‌صحت مزاج او خیلی مفید است ولی بناپارت از اسب سواری متنفر شده زیرا اسب سواری او محدود و همواره تحت نظر صاحب منصبان انگلیسی است

ولی دوستانش او را مجبور میکنند به اتفاق لاسکاس و گور-

گود تا حدود فلاگستاف اسب سواری نماید ناپارت قبول نموده و در حین مراجعت از معسکر سربازان عبور مینماید سربازان خارج شده و برای او پیش فنگ می کنند ولی وقتیکه این خبر را بحا کم میدهند هودسون‌لو قدغن مینماید که در آتیه اگر چنین احترامی به محبوس نمایند شلاق خواهند خورد .

یك نفر مستخدم ایرانی بیچاره که قضاو قدر اورا به جزیره سنتهلن آورده و در آنجا آواره نموده بود در خدمت اسکاتون معاون حاکم جزیره در آمده و پس اینکه اسکاتون از جزیره سنتهلن عزیمت کرد موتولون اورا نزد خود استخدام نمود هودسون‌لوچون قبلا از او اجزه استخدام نوکررا نگرفته بودند در خشم شده مستخدم بیچاره ۱۰ سرباز انگلیسی بو مشت و توسری ازلونگود بیرون کرده وقدغن نمودند که دیگر بانجا مراجعت ننماید

این نوع رفتار باعث خشم موتولون و زنش شد برتران بقصبه جامستون رفت که زوجه نگام را ملاقات نماید . حاکم جزیره درآنجا بود و باو شکایت کرد هودسون‌لو باو می گفت که شما از موقعیت خود اطلاع ندارید شما تصور میکنید که هنوز در تویلری هستید و تصور می نمائید که مثل ناپلئون می توانید احکام و اوامری بدهید

موتولون بمن نوشته است به شرابی که برای نوشیدن فرانسویان فرستاده اند از شرابهای است که طبقات پست فرانسویان مینوشند شما خیال میکنید که دولت جمهوری هم مثل دولت شماست وقتیکه برتران این راپرت را بناپارت داد ناپارت موتولون را احضار نموده و گفت چرا این مراسلات را به حاکم نوشته اید و پس از این‌تو بیخ شانه ها را بالا انداخت شاید فکر میکرد که چقدر اطرافیان او ضعیف الروح و مسکین هستند

عماراتی که اختصاص بسکونت مونتولون و زوجه اش و کورگود و او مارا داشت بالاخره تمام شد منزل برتران هم ساخته شده و تا منزل امپراطور یکصدو بیست و پنج متر فاصله داشت

زوجه برتران منزل را خیلی تنك دید حاکم جزیره یك اطاق دیگری هم باچوب ساخته و منضم بعمارات آنها نمود که از سه طرف پنجره داشت و سالون خوبی محسوب میشد مبل های جدید را به عمارت آوردند یك بیلیارد از چوب آکاژو هم در منزل بناپارت آوردند وبناپارت این بازی را نمیدانست و هروقت که ازمقابل میز بیلارد می گذشت بهمین قناعت می کرد گلوله ها را روی میز بغلطاند ولی روپوش سبز بیلیارد را برای پهن کردن نقشه های خود مفید دید اطاق بیلیارد در عین این که اطاق انتظار هم بود اطاق نقشه برداری هم محسوب میشد

دو نیمکت راحتی و شش صندلی راحتی و شش صندلی از چوب سیاه که با برنزمزین شده بود و یك قالی و یك چهل چراغ و چند درگاه پرده وارد سالون نمودند در اطاق امپراطور یک اشکاف آکاژو و چند صندلی گذاشتند اشکاف بزرگی هم در اطاق مارشان گذاشتند که لباس های اربابش را آنجا بگذارد و بالاخره برای کتابخانه ای هم که بناپارت تصمیم گرفته بود در اطاق فعلی مونتولون دایر نماید سه اشکاف بزرك کتابخانه از چوب آکاژو آوردند ومبل سابق امپراطور که بی مصرف شده بود بین همراهان امپراطور تقسیم شد .

کشتی جنگی موسکنیو که از انگلستان آمده مراسلات و جراید همراه خود آورده و بناپارت تقاضا کرد که تمام جراید را برای او بفرستند که مطالعه نماید و حاکم جراید را برای او

فرستاد مراسله هم از طرف مادر بناپارت به شرح ذیل برای او واصل شده است :

(من بقدری پیر هستم که نمیتوانم دوهزار فرسخ راه راطی کنم ونزد تو بیایم زیرا یقین دارم در راه خواهم مرد ولی باوجود این مردن درپیش تو را ترجیح میدهم)

بناپارت از خواندن این مراسله خیلی متاثر شد و برای این که بعدا هم دیدن این مراسله او را متاثر نکند آن را پاره کرد و شروع به خواندن روزنامه (ژورنال د با) نمود و پس از قدری مطالعه روی به لاسکاس کرده و گفت این کاغذ مادر بیچاره ام بود مادرم سالم است ولی میخواهد به اینجا بیاید

آری اما بناپارت راضی نبود که مادرش به او ملحق شود یك نفر از اقوام او ولو آنکه مادرش هم باشد نبایستی او را در این حالت ببیند .

(جون الفنتون) برادر صاحب منصب انگلیسی که درجنگ واترلو مجروح شده وبناپارت از او پرستاری نموده بود یك دستگاه شطرنج خیلی قشنگی برای بناپارت فرستاده و یك جعبهٔ عاج هم که دو طرف آن دارای تاج سلطنت بود نیز بدان ضمیمه نموده بود بناپارت از دریافت این اشیاء خوشوقت شد ولی سه قبضه تفنك شکاری انگلیسی را که برای اوفرستاده بودند بمنزل حاکم اعاده داد زیرا درمحوطه لونگود به جزموش صید دیگری نمود و در خارج از محوطه هم تحت نظر صاحب منصبان انگلیسی بناپارت بشکار نمیرفت .

کمیسرها



ور هنگام ورود کشتی جنگی نورتامبرلند (نورثامبرلند) درمقابل سنت هلن لنگر انداخت این کشتی حامل (کنتر آمیرال پولتنی مالکولم) بود که بایستی قائم مقام امیرالبحر کوکبرون شود وازطرف دولت انگلستان ماموریت داشت که از حضور ناپارت در سنتهلن همواره اطمینان حاصل نماید علاوه بر او دو نماینده دیگر یکی موسوم به کنت بالمن از طرف الکساندر امپراطور روسیه و دیگری موسوم به (مارکی دوموت شنو) از طرف لوئی هیجدهم پادشاه فرانسه با این کشتی آمده بودند که هردو نظیر « پولتنی الکولم » ماموریت داشتند که دائما از حضور ناپارت در سنتهلن اطمینان حاصل نمایند.

روز بعد از طرف امپراطور اطریش هم نماینده موسوم به بارون استورمر وارد جزیره شد ورود نماینده کل دول متحده اروپا جزیره باعث همگوئی زیادی در صورت ارکود شده و بعلاوه امیدواری کوچکی هم ایجاد نمود ناپارت که دامنه تصوراتش وسیع بود تصور میکرد که نماینده امپراطور اطریش احتمالا خبری از ماری لوئز عیال ناپارت که دختر امپراطور اطریش بود و پسر او را همراه آورده و نماینده امپراطور روسیه از طرف الکساندر تزار روس پیامی برای او دارد و شاید بتواند بوسیله او با اروپا رابطه داشته باشد مصاحبین ناپارت میگفتند مگر ممکن نیست که امپراطور روسیه وسیله فراهم

نموده و در د ک را راضی نمد ک ا ارت ناپارت خاتمه داده و
اورا ا ر ر ر ن نه عش بارند رجع نمایده پادشاه
در سه م سکسه ۱ رح و طرفدار وئی هیچدهم استولی درهر
حا یکمر ه اسی ست ودر حزیره ستهلن که هزارها فرسخ با
فرانسه فاصله دارد نه‌قتهای سیسی آن قوه و قدرت محلی را ندارد
که مانع دوستی شود .پارت با این ترتیب امیدوار بود که همواره یك
کوردیپلماتیك مهمی در نزد خود داشته باشدو حیثیت و مقام اوتحکیم
شود مادام برتران و مادام مونتولون امیدوار بودند که دوست جدیدی
مثل مارکی استورمن خواهند داشت و پیوسته محکوم به ملاقات
انگلیسها نخواهند کردند

اودار مرقع را غنیمت دسته ار قسمه حستون ، منزل
حاکم اخبار خوبی برای ناپارت آورده و اظهار داشت کـه کمیسر
فرانسه را دیده است

ناپارت گفت ین کمسر فرانسه چه جور آدمی است ؟

اومارا جواب داد که آدمی است پیر موسوم به مارکی دو-
مونت شنو ـ دو با یکماه ار صحمصص انگلیسی روی دهنه ی که
مشرف بمنزل امیر الحر و تروین است او را دیدم مشار ایه بمن
نزدیك شده و گفت محض رضای خدا اگر بین شما کسی‌هست که
زبان فرانسه را بداند بمن معرفی کنید برای اینکه من آمده ام
تا آخرین روزهای‌عمر خودرادرجای‌خوبی بگذرا م که‌یك‌کلمه‌اززبان
محلی آنجا را نمیدانم

ناپارت خیلی خندید و گفت معلوم است که آدم پر حرف و
احمقی است مگر رؤسای انها احمقند که اشخاص بدون صلاحیت‌و
و بدون مسئولیت را به سنتهلن میفرستند این اشخاص جز اینکه است

سواری کرده و ازسنگها بالا بروند کار دیگری در اینجا ندارندواقعا دولت پروس حق داشته است که از صرف پول زیادی خودداری‌نمود (دولت پروس ازاعزام نماینده و کمیسر خودداری کرده بود)

بناپارت این حرف‌رازد و بلافاصله گورگود را مامور نمود که بقصبه جامستون رفته وملاحظه کند که آیا حقیقتا مارکی دوموت‌شنو کمیسر فرانسه همان آدمی است که (اومارا) تعریف کرده است

گورگود راپرت مساعدتری داد و گفت که کمیسرها درمنزل (پوتئوس) منزل نموده اند و من در آنجا مارکی دو مونت شنو و آجودان او «کروس» جوان را دیدم مونت شنو خیلی برخود میبالید ولی سایرین ادب زیاد تری نشان میدادند

بناپارت جواب داد که گورگود شاید از مشاهده ادب آنها مطمئن و مغرور شود وشاید بناپارت می ترسید که مبادا گورگود با مونت شنو و کروس آجودان آنها متحد گردیده و او را ترك نماید

در هر حال به گورگود گفت که مونت شنود بعقیده خود شما را مادون خویش میداند .

گورکود کفت که من مونت شنو را مثل امپراطور یکنفر فاضل زاده دیدم و همینقدر برای کافیست

مارکی دومونت شنو در سن پنجاه و نه سالگی که واردجزیره سنتهلن شد یکنفر درباری و کورتیزان تمام عیاربود مردی بود کوتاه قد وچاق وخطوط قیافه قشنگی داشت لباسش مطابق مد قدیم و پودر زیادی بصورت میزد مشار الیه از خانواده های قدیم فرانسه و پس از روی کارآمدن بناپارت بهوستفالی مهاجرت نموده هشت سال در آنجا بود و سپس بطور خفیه وارد فرانسه شده درلیون اقامت گزید

گاهی از اوقات که صحبتی از بناپارت بمیان می آمد میگفت

هروقت این مرد بزمین خورد من ازشاه (مقصود لوئی هیجدهم است) تقاضا خواهم که مرا زندانبان او نماید .

مارکی دومونت شنو خیلی مایل بود وسیلهٔ بدست آورد خود را بیناپارت متصل کند ولی وسیلهٔ دردست نداشت درموقع رستوراسیون یعنی در ایامی که بناپارت را در جزیرهٔ الب محبوس نمودند و لوئی هیجدهم بتخت سلطنت نشست مونت شنو بپاریس آمده و تقاضا کرد که پاداش وفا داری او را بدهند ولی بدوا چیزی بدست نیاورد مجددا فرار کرده و بالاخره پس از اینکه بناپارت در سنتهلن محبوس شد و خواستند نماینده از طرف فرانسه برای نظارت در پاسبانی او او بگمارند اورا نامزد کردند

مونت‌شنو هم فرصت را غنیمت شمرده و خواست تمام مزایای ممکن الحصول را از این انتصاب بدست آورد گرچه نشان گردون روژ ورتبه ژنرالی باوداده نشده ولی در عوض بعنوان(مارشال‌دوکامپ) و سی هزار فرانك حقوق اورا به سنتهلن فرستاده یکنفر ازصاحبمنصبان جوان گاردمخصوص‌راهم که‌بیش‌از ۲۵ سال نداشت بعنوان منشی گری باو سپردند این صاحبمنصب جوان همان (گروس) است که نام آجودان مارکی دومونت شنو را بخود بست

کنت بالمن نماینده پادشاه روسیه مردی بود ظریف ومحبوب القلوب و تربیت شده و با هوش و دارای احساس و رقت قریحه بود بدوا صاحب منصب نظامی بوده و سپس در سنین جوانی وارد خدمات سیاسی شد در ناپل و وین و لندن منشی اول سفارت خانه بود ودر سال ۱۸۱۳ وارد قشون شده ودرجنك آلمان شرکت جست درواترلو اتاشه شخص ولنگتن سردار معروف انگلیسی بود

پادشاه روسیه ماموریتهای مهمی باو داده و با اینکه خود او

مایل برفتن سنتهلن نبود این ماموریت را قبول کرد او ازدوری دربار نمی‌ترسید زیرا شغل جدید او طوری بود که همواره بواسطهٔ بناپارت در ذهن مخدوم خود مجسم میشد

نمایندهٔ اطریش بارون ستورمر سکرتر منشی سادهٔ بود که در کنگره شاتیون عضو [illegible] دختر فقیر فرانسوی شد ودختر هم پس از اینکه [illegible] آمد [illegible] حقیر زندگانی را فراموش کرد ولی وطن خود فرانسه [illegible] را خیلی دوست میداشت و شوهر او بارون ستورمر نه زیاد باهوش و نه ابله بود هیکل جسیمی داشت و حسب الظاهر ملایم و مؤدب و با اطلاع و آداب دان بوده و مثل تمام اشراف سابق بموقعیت و شان خود خیلی وقر و اهمیت گذاشت

بمحض اینکه کمیسر هاوارد سنتهلن شدند حاکم جزیره هودسون لو در عمارت خود بشام دعوت کرد گرچه میخواست با آنها دوست باشد ولی برای تسهیل انجام وظیفه آنها علاقه زیادی بخرج نمیداد دولت انگلیس هم راضی باین کنترل نبود و هودسون لو حضور کمیسرها را باعث اختلال کار میدانست و میترسید که مبدا کمیسرها با بناپارت ائتلافی بنمایند ،

ولی چون کابینهٔ انگلستان نتوانست با اعزام کمیسر ها مخالفت نماید هودسون لو تصمیم گرفت که عمل آنها را تحت نظر داشته و نگذارد مستقیما با بناپارت ارتباطی حاصل نمایند

تعلیماتی که بکمیسرها داده شده بود با یکدیگر موافقت نمی کرد . مونت شنو و استورمر مامور بودند که با دو چشم خودشان از حضور بناپارت در سنتهلن اطمینان حاصل کنند و هر دفعه هم که با دوچشم خود بناپارت دیدندصورت مجلسی تهیه نموده بپاریس و وین بفرستند

بفرستند به آنها دستور داده شده بود که نه با بناپارت و نه بااطرافیان او هیچ نوع رابطه نداشته باشند و اگر از طرف بناپارت وهمراهاش تشبثاتی برای حصول رابطه با آنها به عمل آید بـه حاکم جزیره اطلاع دهند

ولی ماموریت بالمن نمایـنده روسیه این قدرها سخت نبود او ماموریت نداشت که با چشمهای خود بناپارت را ببیند ومضمون حکم از این قرار بود :

« شما ناظر همه چیز بوده و همه چیز را راپرت خواهیدداد با مامورین انگلیسی مطابق روح اتحاد و مسالمتی کـه بین مملکتین روسیه و انگلستان حکمفرماست رفتار خواهید کرد در روابطخودتان با بناپارت مقررات لازمه چنین مورد دقیقی را رعایت خـواهید کرد و نه از ملاقات او احتراز خواهید نمود و نه وسایلی برای ملاقات او بر خواهید انگیخت و در این مورد رفتار خودرا با مقرراتی که از طرف حکومت جزیره تعیین میشود تطبیق خواهید نمود و ضمنا از رعایت احترامات لازمهٔ بناپارت خودداری نخواهید کرد

پادشاه روسیه در حکم خود نوشته بود که نماینده او رعایت احترامات لازمهٔ بناپارت را بنماید

مونت شنو نماینده فرانسه درهمان روز ورود خواست بعمارتلونکوود نزد بناپارت برود و میگفت حالا کـه کشتی نورتمبرلاند در شرف عزیمت است من بایستی بادوچشم خود ازحضور بناپارت اطمینان حاصل کنم و ارسال چنین راپورتی برای فرانسه فوق العاده اهمیت دارد

هودسون لو باین نماینده عجول و با حرارت گفت کـه شما نمیتوانید بناپارت را با ارادهٔ خودتان ملاقات کنید

مونت شنو گفت که در این صورت با یک دسته از نظامیان ه

آنجا رفته و درصورت لزوم درب عمارت را خواهم شکست وداخل
شده او را خواهم دید

هودسون لو موقتا او را از اجرای این پروژه قشنك ! ممنوع
نمود ولی فردا مجددا مونت شنو تجدید مطلع کرده وروی بنماینده
اطریش و روسیه نموده و گفت آقایان امیدوارم در صورت تشبث به
قوهٔ جبریه شما با من موافقت کنید

استورمر نماینده اطریش و بالمن نماینـده روسیه باو اعتراض
کردند و او هم که بر اثر مخالفت آنها مغلوب شده بود خواهی
نخواهی قانع شد و نه تنها آن روز بلکه روز های دیگر هم
بناپارت را ندید

اعزام کمیسرها و نماینده ها مطابق قرار داد دول مورخه دوم
۱۸۱۵ بود کمیسرها موظف بودند که قرار داد مزبور را بضمیمه
تعلیمات خود بحاکم جزیره تسلیم نمایند ولی نه مونت شنو ونه استورمر
و نه بالمن هیچکدام سوادی از قرار داد دوم ا ت ۱۸۱۵ که سند
اصلی محسوب میشد بهمراه نیاورده بودند بالاخـره پس از سه هفته
جستجو و تفحص درجامه دانهای استورمر یك نسخه از روز نامه (دبا)
و دیدند که قرار داد در ن منتشر شده بود و همان راسواد کرده
برای حاکم فرستادند

(لو) روز بیستم ژوئن به لونگود آمد تا امیرالبحر جدیدرا
به بناپارت معرفی نماید

کوکبرون یك روز بعد از ورود امیر البحر جدید « پولتنی
مالکوکم » طرف اروپا رفته و از بناپارت اجازه مرخصی نگرفته بود
ولی برحسب مرسوم از برتران دیدن کرد

امیر البحر « مالکوکم » را بخوشی پذیرفت زیرا میخواست که

در خلف کوکبرون نفوذ و تاثیر خوبی بنماید تا در مقابل هودسون لو وسیله تعادلی دردست داشته باشد و حتی آن روز هم با (لو) بنزاکت و خوشی رفتارنمودبا امیرالبحرراجع ببحریه صحبت کرد وامیرالبحر ارکان حرب خود را به بناپارت معرفی نموده و در موقع خروج آنها از امیر البحر دعوت نمود کـه باتفاق زوجه اش مجددا بملاقوت او بیایند. امیر البحر با مسرت تمام از درب خارج شد و بناپارت هـم بنوبهٔ خود او را خیلی بسندید و گفت حقیقتا این شخص مردی است که قیافه جذاب و روشنی داشته و دارای هوش و صداقت و شرف بوده و با هوش و صادق و یکنفر انگلیسی اصلی استمن وقتیکه او را می بینم مثل اینکه زن زیبائی باشد مسرور ومشعوف میشوم من هرگز راجع باشخاص دیگر باین زوی عقیده خوبی حاصل نکرده ام او سر را بلند نگاه میدارد و هرچه فکر میکند با صداقت و با تهور میگوید و بدون اینکه وحشتی داشته باشد درچشمهای طرف مقابل نگاه میکند

(بناپارت در اینجا اشاره بهودسون لو میکرد که بواسطهٔ گرفتگی طینت چشمها را در موقع تکلم بدیگران میانداخت)

پنج روز بعد باتفاق زوجهٔ خود به لونگود آمد منزل آنها در (پلانتاسیون هوز) یعنی منزل حاکم بود و از آنجا تا منزل مارشال برتران با اسب آمدند درمنزل مارشال کالسکه‌ای از طرف امپراطور برای آوردن امیر البحر و زنش فرستاده شده بود

زن امیرالبحر موسوم به‌لادی‌مالکولم با زوجهٔ برتران‌در کالسکه جـای گرفته و برتران و مالکولم سوار اسب شدند و مطابق معمول کالسکه چیها با سرعت تمام اسبها را بحرکت در آوردند.

زوجه امیر البحر از حرکت سریع اسبهـا خیلی ترسید ولی مادام برتران او را آرام نمود

مادام برتران میخواست زوجهٔ امیرالبحر را که با تمام خانواده های اشراف انگلستان رابطه دارد بخود مجذوب نماید و باینجهت صمیمانه برای او درد دل کرده و شمه ای از تنهائی و غصه خود بیان نمود و میگفت هر ماهی در جزیره سنت هلن برای من حکم یکسال را دارد

زوجهٔ امیرالبحر از اینکه بملاقات مردی که اروپا رادرظرف بیست سال به ولوله انداخته بود میرود خیلی خائف بود ولی مادام برتران اورا مطمئن کرده و میگفت که یقین بدانید بناپارت خیلی محبوب القلوب است

وقتی که وارد سالون شدند بناپارت زوجهٔ امیر البحر را در کنار خود روی نیمکت راحتی نشانید و سایرین را دعوت کرد که روی صندلی بنشینند ، صحبت گرمی شروع شد بناپارت از اوضاع اروپا سئوال میکرد و امیرال میگفت که تعداد قشون ممالك کم شده و سربازها به خانها مراجعت کرده اند

زوجهٔ مالکولم در جواب بناپارت گفت که من سنت هلن را دوست میدارم زیرا شبیه باسکاتلند انگلستان است

بهمان نسبتی که امیرالبحر مورد توجه بناپارت قرار گرفته و وجاهت نظامی و صراحت و ادب او بناپارت را متاثر کرد زوجه او با این که خیلی زشت بود و بواسطه افراط در توالت بمجسمه های رنك و روغنی شباهت داشت مورد احترام و تحسین بناپارت واقع شد زیرا خیلی خوش صحبت و ادیبه و بشاش و مجلس آرا بود زوجه امیرالبحر هم بناپارت را پسندید و او را شخص موقر و ظریف و با اطلاع و بزرك تشخیص داد ازآن گذشته بناپارت در جنك واترلو برادر مجروح اورا پرستاری نموده و از مرك نجات داده بود که

این وسیله دیگری برای محبوبیت بناپارت بود .

امیرالبحر و زنش بعدها در عمارت لونگود از دوستان صمیمی بشمار رفتند ناپلئون با امیرالبحر خیلی فامیلی و دوستانه صحبت میکرد و زوجه او را در باغ خود گردانیده برایش گل می چید این دو انگلیسی گرچه مخالف امر حاکم حرکت نمی کردند ولی بواسطه اخلاق ودوستی خود قدری ازشدت اسارت بناپارت میکاستند واخلاق ناپسند (لو) را جبران می نمودند و از آن گذشته در نزد اهالی جزیره از فرانسویان تمجید و تحسین می نمودند در آن سالهای الم آور سنتهلن این دونفر بهترین دوستانی بودند که بناپارت نزدخارجیان بدست آورده بود

در همان ملاقات اول امیرالبحر که هودسون‌لو هم همراه امیرالبحر آمده بود بناپارت از حاکم سوال کرد که آیا کمیسرها مراسلات مخصوصی از پادشاهان خوددارند که ماموریت آنهاازچه قرار است . لو جواب داد که که نمایندگان مزبور بهیچوجه دارای مراسله نبوده و فقط آمدن آنها بجزیره سنتهلن برای اینست « که یقین حاصل نمایند که ژنرال بناپارت در جزیره سنتهلن بوده وحیات او در معرض خطر نیست بعدا سیر هودسون‌لو از برتران تقاضا کرد که بیناپارت اطلاع‌دهد « درچه موقع و بچه طرزی مایل است کمیسر ها را به‌بیند . »

امیدواری بناپارت مبدل به نا امیدی شد زیرا پادشاهان اروپا برای او سفیر نفرستاده بلکه ناظر و زندان بان دیگری فرستاده بودند .

از طرف ماری‌لوئیز و پسرش و از طرف پادشاه روسیه یادگاری برای او نرسیده است

پادشاهان او را بچشم یك نفر محبوس می بینند و اگر رسما کمیسر ها را بحضور بپذیرد آیا بنظریـه پادشاهان اروپا تسلیم نشده است ؟

یازده ماه است که در جزیره سنتهلن اقامت دارد ودر ظرف این مدت برای این که حیثیت خودرا حفظ نماید مبارزه کرده وخواسته است که امپراطوری او محفوظ بماند وفرضا این عنوان در مدت عمر به کار او نخورد برای پسر او به میراث خواهد ماند ولی اگراین عنوان را از خود سلب نماید رابطهٔ او با تمام اروپا قطع و دیگر کاملا در دست انگلیس ها خواهد بود

سه هفته در اطراف این موضوع تفکر میکرد اطرافیان بناپارت دارای دو عقیده بـودند مونتولون و گورگود و مادام برتران می خواستند با کمیسر ها دارای رابطه باشند و از اخبار اروپائی مطلع شوند برتران و لاسکاس میگفتند کـه نباید آنها راه داد امیرالبحر مالکولم که از طرف هودسون‌لو برای فهمیدن زمینهٔ عقیده بناپارت به لونگود آمده بود با بناپارت مدتی صحبت کرده و بناپارت به او گفت که تصمیمی اتخاذ نکرده است گرچه بطور خصوصی میتوانم آنها را بپذیرم ولی نمی توانم رسما آنها را در حضور ببینم

اگر من آنها را بعنوان کمیسر بپذیرم مثل اینست که قائل شده ام که من محبوس اربابان آنها هستم درصورتی که من محبوس اربابان آنها نمی باشم در این موقع بناپارت در خشم شده و گفت:

من به کمیسری اطریش چه بگویم و حال آنکه خبری از دختر آقای خود امپراطور اطریش که زوجه من میباشد نیاورده‌است و معلوم نیست که زوجه من یعنی دختر او زنده یا مرده است این مرد از من استدعا کرد که دختر او را بزنی بگیرم و دو مرتبه

مملکت او را تسخیر نموده و مجددا سلطنت او را به خود او واگذار کردم .

چگونه کمیسر امپراطور روسیه رایه پذیرم و حال مراسلات او نماینده روابط من و اوست این مراسلات فعلا حاضر است . و روزی بشما نشان خواهم داد امپراطور روسیه الکساندر بپای من افتاده و تضرع میکرد و خود را از کوچگان من میدانست ولی از لوئی (پادشاه فرانسه) گلهٔ ندارم برای این که کاری جهت او نکرده ام

نمایندگان ثلاثه ممالك ثلاثه که در منزل کوچك (پورتئوس) منزل داشتند وسیلهٔ تفریح و صرف‌وقتشان صحبت های مختصرو گردش در باغ عمارت یا معاشرت باچند نفر از صاحبمنصبان انگلیسی بود هر روز در خیابان سیصد متری قصبه جامستون قدم زده و تالب دریارفته قایقها و سفاین را تماشا میکردند

مار کی دو مونت شنو کمیسر فرانسه در مراسلاتی که بدوستان خود در فرانسه مینوشت گریه و زاری میکرد و از سختی اوضاع و کسالت خود در جزیره سنتهلن مینالید استورمر نماینده اطریش از اوضاع و احوال جزیره که بدون امر (لو) حاکم سنتهلرهیچ کاری میشود کرد شکایت می نمودبالمن نماینده تزار روسیه می‌نوشت که سنتهلن حزن آور ترین و دور افتاده ترین نقاط عالم است تسخیر آن صعب و دفاع از آن آسان و گران ترین نقاط دنیا از حیث خرید و فروش مایحتاج زندگانی می باشد

کمیسرها که معلوم نمود از برای‌چند مدت در این جزیره هستند می خواستند اقلا ماموریت‌خود را انجام داده باشند چون چند هفته گذشته بود و همه بی صبر شده بودند بحاکم نوشتند که « موقعی برای دیدن

بناپارت معلوم نماید »

سیر هودسون لو این مراسله را برای برتران فرستاد و یك نسخه از قرار داد دوم اوت ۱۸۱۵ را به آن ضمیمه نمود ولی چندان اصراری در پذیرفتن کمیسر ها از طرف بناپارت نکرد هودسون لو در این عدم اصرار منظوری هم داشت و باطنا نمی خواست که کمیسر ها با ناپلئون ورابطه داشته باشند تا به این طریق بناپارت کاملا تحت تسلط کابینه انگلستان بوده و احیاناً احتمال کمك و بروز احساسات جوانمردی سلاطین اروپا از بین برود بناپارت در جواب مراسلهٔ هودسون لو که یکماه جوابش بتاخیر افتاد رسما و صریحا بر علیه کمیت و کیفیت و جنبهٔ ماموریت سلاطین اعتراض کرده و گفت این قبیل اشخاص را برسمیت نمیشناسم استورمر و بالمن یکی دو مرتبه با دوربین بناپارت را دیدند و مونت شنو نماینده فرانسه فقط یك مرتبه بناپارت را دید و آنهم موقعی بود در بستر مرگ آرمیده بود !

وصول خبر از پسر بناپارت

وقتی که هودسون لو در اوگود بملاقات بناپارت آمد . با او بلطف رفتار کرد و وصول شش صندوق کتاب که بوسیلهٔ کشتی نیوکاسل وارد شده برد بناپارت را قدری تسلی داد

بناپارت بقدری در خواندن این کتاب ها تعجیل داشت که شخصا چکش و گاز میخ کشی بدست گرفت و در گشودن درب صندوقها کمك کرد و کتابها در اطاق او روی زمین اطافش توده شد و چند هفته هم وقت بناپارت صرف مرتب کردن فهرست کتب شد و بالاخره کتابها را در اطاق مونتولون که خالی شده بود جای داده آنجا را کتابخانه نمود .

در صندوق کتابها یکدورهٔ کامل (مونتیور) بود که برای نوشتن خاطرات بناپارت نهایت لزوم را داشت

بناپارت در این چند هفته بواسطه اشتغال بکتاب خانه ازنوشتن خاطرات خود بر کنار مانده ولی بعدا شروع بتکمیل خاطرات خود نموده و چون بواسطه بدی هوا کمتر خارج میشد این کارراازدست نداد در موقع صرف شام صحبت‌ها راجع بکتاب بود و شبها باتفاق مارشان کتابها را ورق میزد و یاد داشتهائی باطاقدار مخصوص خود گفته و او یاد داشت میکرد

یك مسرت دیگری هم نصیب بناپارت شده و آن این بود که اخبار واطلاعاتی ازپسرش باو واصل‌شد کمیسر اطریش شخصی‌موسوم به‌فیلیپ ول را همراه خود بجزیره سنتهلن آورده بود و این شخص نبات شناس و در باغهای سلطنتی وین کار میکرد قبل از عزیمت به سنتهلن رئیس او پاکتی بدست او داده و این پاکت محتوی چندتار موئی بوده و روی پاکت هم مادر مارشان که پرستار پسر امپراطور بود بپسرش مارشان اطاقدار امپراطور نوشته بود که من چند تاری‌از موی خود را برای تو فرستادم اگر وسیلهٔ برای بریدن موی خود داری چند تار از موی خود و در صورت امکان تصویر خود را برای من بفرست .

زن پرستار باین وسیله و با این خدعه میخواست چندتار موی پسر بناپارت را باو برساند

و بمحض اینکه مارشان چشمش بموهای بور و لطف افتاد دانست که مادرش چنین موئی ندارد دوان دوان نزد بناپارت آمده و مویها را باو داد و بناپارت‌هم موی های اورا نزد موهای ژوزفین که در جزیرهٔ الب برای او فرستاده بودند گذاشت

آشتی و مسالمت امپراطور نسبت بهودسون لو از روی مراسلهٔ که موتولون حسب الامر امپراطور برای او نوشت معلوم میشودزیرا هودسون لو اصرار میکرد که آیا بناپارت میخواهد در لونکود باقی مانده وعمارت را توسعه دهند و یا میل دارد که عمارت جدیدی برای او ساخته شود

بناپارت در این مراسله خواست که رابطه خوش خود را با هودسون لو حفظ نماید و چون منازل همراهان بناپارت خیلی مرطوب وغیرسالم بود بناپارت با ساختمان عمارت رضایت داده وسیرهودسون لو هم امر کرد که مقدمات کار را فراهم نمایند

اما هودسون لو بعداً نتوانست این حسن رابطه را با امپراطور حفظ نماید و مادام برتران بوسیلهٔ گورگود مطلع شد که مونت شنو نماینده فرانسه اخبار واطلاعاتی ازمادر مریض او دارد و ازاوخواهش کرد بمنزل او آمده و اخباری باو بدهد

مراسلهٔ که برای این موضوع بمونت شنو نوشته شده بود بحاکم تسلیم شد و حاکم مراسله را برای برتران برگردانده و گفت که تمام مراسلاتی که برای لونکود و یا از لونکود بخارج نوشته میشود بایستی سرباز برای او فرستاده شده و بعدا بمقصد برسد.

برتران خشمگین شده جواب سختی داد و گفت مراسلات لونکود که برای داخل جزیره نوشته میشود احتیاجی بویزای او ندارد و من حاضر نیستم که مراسلات امپراطور را سرباز از دست حاکم دریافت نموده با پراطور تسلیم نمایم واگر مراسله سربسته هم بعنوان من رسید شما قدرت دارید آنرا بسوزانید ولی نمیتوانید آنراباز کنید و پس از اینکه خواندید برای من بفرستید

حاکم جواب سخت و مقتدرانه ببرتران داده و رابطه جزیره

برتران وحاکم بریده شد یك واقعه دیگرهم باین موضوع کمك کرد

در بین کتابهائی که برای ناپلئون ارسال شده بود دو جلد کتابی بود که آمی بیرون آنرا تصنیف نموده بود کتابهای مزبور این عنوان را داشت :

(مراسلات یکنفر انگلیسی که در زمان امپراطوری ناپلئون در پاریس بوده است) و چون کتاب از طرف مصنف آن به بناپارت هدیه میشد جلد ظریف وقشنگی برای آن ساخته و روی آن باآب طلا نوشته بود (تقدیم امپراطور ناپلئون)

هودسون لو حاکم جزیره این کتابها را ضبط کرد وتقدیم این کتابها را از طرف یکنفر انگلیسی خیانت نامید زیرا بناپارت را بنام امپراطورخوانده است و بناپارت که از ضبط این دوجلد کتاب مستحضر شده بود به «اومارا» گفت این شخص نخواست این کتاب بدست من برسد زیرا مشاهده نمود که من از حق شناسی یکنفر انگلیسی متاثر خواهم شد و خواهم دانست که تمام انگلیسیان مثل اوپست و خسیس نیستند

روز شانزدهم ژویه هودسون لو بحضور بناپارت آمد که تا نظریه او را راجع بچگونگی ساختمان عمارت استفسار نماید بمحض اینکه وارد سالون شد از طرز رفتار امپراطور احساس کرد که خشمگین است ،

بناپارت درظرف ده‌دقیقه بکلی ساکت بود و یکمرتبه سکوت را در هم شکسته با لحنی ملایم او را توبیخ کرده و گفت از وقتی که شما حاکم شده اید توهینهای زیادی نسبت بهمراهان‌من‌میشود کار هائی که شما میکنید نه با روح تعلیمات شما و نه با مواعید و اقوال شما تناسب دارد .

شما از یکطرف در مراسلات خود نسبت بمن اظهار صمیمیت میکنید و از طرف دیگر خار در پشت فرانسویان میخلانید واسرار مراسلات لونگود را که اسرار خانوادگی است میخوانید ودر ضمن صحبتهائی که در محافل میکنید متون مراسلات خانوادگی‌رابه صاحب‌منصبان و دیگران افشا میکنید

شما یکنفر لوتنال ژنرال هستید باید وظیفه خود را بطوری انجام دهید که با افتخارات و رتبه و منصب شما مطابقت داشته باشد

هودسون‌لو از خود دفاع کرده و گفت اطرافیان شما مخصوصا روابط ما را تیره نموده و (همه چیز را مسموم میکنند) من برای تحصیل افتخار به سنت هلن نیامده ام و بعلاوه اصلا مایل باین شغل نبوده ام وظیفهٔ من مرا وادار بقبول این شغل وانجام وظایف مربوطه به آن نموده است

در این موقع لو صحبت را بموضوع ساختمان منزل جدید کشانیده و بناپارت گفت ساختمان یك عمارت جدید ! برای ساختمان این منزل شش سال وقت لازم است و در ظرف دو سال در کابینهٔ انگلستان تغییری حاصل شده و حکومت جدیدی در فرانسه بوجود آمده و من دیگر در سنتهلن اقامت نخواهم داشت

صحبت بناپارت و هودسون لو دو ساعت طول کشید و هر دو سراپا ایستاده بودند .

لو در خاتمهٔ صحبت گفت که گفتهٔ شما را بلندن راپرت‌میدهم بناپارت با سراشاره کرده هودسون‌لو سلامی نموده وخارج شد لو یك راپرت مفصلی برای لندن فرستاد .

بناپارت در ضمن صحبت خود با (اومارا) کرارا گفته بود منزل جدید خوب است در بریار و یا (روزمری هال) ساخته شود

معقیده [لو] دریار بقصبه جامستون خیلی نزدیك بود و بالاخره بکابینهٔ انگلستان توصیه نموده بود که خوبست منزل بناپارت درصورتی که باید ابدادر جزیره بماند در « روزمزی هال » ساخته شود

چند روز بعد از این ملاقات بناپارت امیر البحر مالکولم را بحضور پذیرفت امیر البحر شماره های متعددی (از ژورنال ددبا) که با کشتی کریفون وارد شده‌بودبرای امپراطور آورد و ضمنا مراسلاتی هم از مادر بناپارت رسیده بود

بناپارت در ضمن صحبت با امیر البحر شمهٔ از هودسون لو شکایت نموده و گفت که او دارای خصائل یکنفر انگلیسی نیست‌و رویهمرفته بسربازان پروسی شباهت دارد گرچه خدمات خوبی برای دولت خود انجام میدهد ولی بقدری در نظر من ناپسنده آمده که که اگرهمین الان بگوید که یك کشتی جنگی برای مراجعت دادن من بفرانسه حاضر است خوشحال نخواهم شد

بناپارت میگفت که‌من و او موافقت عقیده نداریم وحالا فرضا اسم این عدم توافق عقیده را بچگی بگذارید اخلاق من از این قرار است .

برای چه نمیگذارند که من در خارج از محوطهٔ معموله گردش کنم این چه فکر پوچی است که از ترس فرار من بر این شخص مستولی شده ؟ فقط یك پرنده میتواند ازاین جزیره فرار کند. برای چه در سر هر تپه قراول گذاشته اند ؟ همینقدر که در اطراف ساحل کشتیها قراول دارند کافی است این شخص ژنرال نیست او در تمام عمر جز بفراریان کورس بسپاه دیگری فرمان نداده اگر مرا در برج لندن حبس میکردند بر این جزیره ترجیح میدادم .... من قبل از ۳ سال دیگر در این جزیره خواهم مرد

مجدداًبناپارت راجع بکمیسرها صحبت کرده و بعداًازمحکومیت مارشال برتران صحبت بمیان آمد و راجع بتجدید فراش امپراطور اطریش مذاکره نموده و بهر یك از این سؤالات امیرالبحر مالکولم باروح بشاش و صریحی جواب میداد

یکمرتبه دیگر که امیرالبحر بلونکود آمد یك ماشین یخ‌سازی هم همراه آورد این ماشین از طرف نایب السلطنه انگلستان بوسیله حاکم برای بناپارت فرستاده شده ولی چون‌ماشین مزبور معیوب بود نتیجه خوبی نداد بناپارت موقعی که با ماشین بازی میکرد یکی از میزان‌الحراره هارا شکست و گفت این هم کار من ! و بعد بازوی امیرالبحر راگرفته واو را بباغ کشیده راجع به بحریه با یکدیگر صحبت کردند .

روز پانزدهم اوت رسید این روز جشن امپراطوری بناپارت‌بود گورکود یك دسته گل بنفشه تهیه کرده و روی آن نوشت (از جانب پادشاه رم) - مقصود پسر بناپارت است - و می خواست که دسته گل را به بناپارت تقدیم نماید بناپارت ساعت هشت صبح وارد اطاق خود شده و گورکود دسته گل کوچك را بیناپارت تقدیم و تهنیت گفت ناپارت گفت به ! یقین بدانید پادشاه رم نـه بمن فکر میکند بشما ! در این موقع لاسکاس و پسرش هم وارد اطاق‌شدند و همگی بباغ آمدند خانواده موتولون و برتران هم وارد شدند و اطفال آنها اطراف بناپارت را گرفتند و همگی زیر چادر صرف نهار نمودند آن روزاوقات بناپارت بین خانواده‌ا گذشت وشب نو کرهاشام مفصلی صرف کرده تا پاسی از شب میرقصیدند

قطع رابطه با هودسون‌لو



اینه انگلستان در تمام مراسلاتی که برای هودسون‌
لو میفرستاد اورا مامور کرده بود که مخارج
لونگود درسال ازهشت هزار لیره تجاوز ننماید و به‌عقیده کابینه انگلستان
اگر تعهداتی ازنوکرها و همراهان بناپارت بگیرند آنها قطعا ازاطراف
بناپارت پاشیده شده وباین طریق مخارج لونگود تقلیل‌خواهد یافت ولی
این وسیله بلا اثر بود و نوکر های بناپارت از او دست نکشیدندلو
می خواست با مرور زمان مخارج لونگود را کم کند زیرا مخارج
لونگود سالی ۱۷ هزار لیره بود و اگر یك مرتبه این مبلغ بهشت
هزار لیره تقلیل مییافت معلوم بود که چه طوفانی برمیخیزد .

لو راجع به‌این موضوع با مونتولون صحبت کرد تامونتولون
در منزل امپراطور صرفه جوئی نماید و مونتولون موضوع را بـه
امپراطور خبر داده و امپراطور گفت که مـن پول زیادی در اروپا
دارم و ممکن است از آن جا پول بخواهم بشرط این که بگذارند با
مراسلات سربسته تقاضای ارسال پول کنم .

ولی هودسون لو نمی توانست با موضوع مراسلهٔ سربسته
موافقت کند زیرا ممکن بود بناپارت به این وسیله بااروپا رابطه‌داشته
و یحتمل فرار نماید

روزها گذشت ومخارج‌لونگود کمافی السابق‌زیاد بود و چون
حاکم جزیره می خواست هرچه زود تر به این وضع خاتمه دهـد

بنا بر این به لونکود آمده و تقاضا کرد که با بناپارت صحبت کند بناپارت او را نزد برتران فرستاده ولی برتران روی نشان نداد سیر هودسون‌لو فردا صبح مراجعت کرد و برتران را ملاقات نموده و گفت خوب است که ژنرال بناپارت تصمیمات لازمه را اتخاذ نماید که از اروپا پول بخواهد برتران جوابهای سربالا داد و گفت بناپارت دراروپا پول ندارد هودسون لو گفت که کنت مونتولون بمن اطمینان داده است که بناپارت در اروپا پول دارد و ممکن است تقاضای وجه نماید که جبران کسر مخارج لونکود بشود برتران از این که حرف مونتولون را در مقابل حرف خود دید بر او ناگوار آمد و گفت آقای حاکم پس بهتر اینست راجع به‌این موضوع به مونتولون مراجعه نمائیدزیرا من مایلم که حتی‌المقدور چه از نقطه نظر تحریر وچه از لحاظ تقریر کمتر با شما رابطه داشته باشم لو از اطاق خارج شده و گفت من میتوانم بشما اطمینان بدهم که این تمایل مشترك است و من هم همین نظریه را در بارهٔ شما دارم

هودسون‌لو برای شکایت به‌لونکود آمده امپراطور اورا نپذیرفت در این موقع لو مراسله برای مونتولون نوشت و گفت که اگر بناپارت کسر هفده هزار لیره را شخصا جبران نکند او مجبور است که مخارج لونکود را بهشت هزار لیره تقلیل بدهد فردا صبح با این که روز یکشنبه بود به‌اتفاق امیرالبحر بلونکود آمد زیرا میخواست مذاکرات نتیجه بخشی با امپراطور نماید

آن روز هوا صاف شده وآفتاب بودامپراطور باتفاق لاسکاس و مادام دو مونتولون در مقابل عمارت خود قدم میزد بمحض اینکه هودسون لو را از دور دید پشت کرده بطرف جنگل کوچك رفت يك لحظه بعد لاسکاس آمده و گفت حاکم اصرار دارد که او را

ملاقات نماید بناپارت امیر البحر را دوستانه و مطابق معمول پذیرفت ولی به (لو) حرفی نزد ناپلئون در وسط و امیر البحر در سمت چپ و حاکم درسمت راست بناپارت حرکت میکردند .

حاکم بمحض اینکه فرصتی بدست آورد بناپارت گفت خیلی متاسفم که باعث تصدیع شما شدم ولی رفتار ژنرال برتران مرامجبور کرد که مستقیما راجع بموضوع مخارج خانهٔ شما با خود شماصحبت کنم و ضمنا گفت که بعدها رابطهٔ من برتران غیر ممکن شده و شخص دیگری را معین کنید که راجع به کار های لونگود به او مراجعه کنم .

بناپارت دست به پشت گذارده و بدون اینکه حرف بزند قدم میزد این سکوت چند دقیقه طول کشیده بالاخره بدون اینکه بهودسون لو جوابی بدهد بطرف امیر البحر برگشته و گفت :

گراند مارشال برتران مردی است که لشکر های زیادی را فرمان داده و اداره نموده و او ! میخواهد گراند مارشال را بایك سرجوقه برابر کند نه تنها با او بلکه با همه ما طوری رفتار میکند که گوئی سربازان سابق او و فراریان جزیرهٔ کورس هستیم آنچه که مارشال برتران باو گفت در خور او بود حکومتهای دنیا برای اشخاصی که درحول وحوش خود دارند دو نوع شغل ذخیره میکنند یکی برای اشخاصیکه مورد تقدیر هستند و دیگری برای اشخاصی مورد نفرت باشند و او ! از طبقه اخیر است و موقعیتی که به او داده اند موقعیت یك جلاد میباشد .

حاکم که صورتش از شدت غضب ارغوانی شده بود گفت که من تبعهٔ یك مملکت آزادی بوده و از استبداد متنفرم میخواهند مرا بوسیله تهمت و افترا کثیف کنندزیرا اسلحهٔ دیگری بر علیه من ندارند

من جز اجرای تعالیم دولت متبوعه خود نمیتوانم کار دیگری بکنم

بناپارت گفت پس باینطریق اگر بشما امر میکردند که مرا بقتل رسانید اطاعت میکردید.

حاکم گفت خیر آقا انگلیسها آدم نمیکشند

بناپارت گفت از بدو ورود شما ما مورد توهینهای زیادی شده ایم تعلیماتی که بشما داده شده است عین همان تعلیماتی است که سیر جورج کوکبرون داشت و خود او این حرف را بمن زد ولی این تعلیمات را شما پنجاه مرتبه سخت تر و شدیدتر تعبیر و تفسیر نموده اجرا میکنید شما نسبت بهمه کس و همه چیز سوء ظن دارید شما نمی توانید با اشخاص شرافتمند کنار بیائید روح شما خسیس است پس اقلا مطابق اسرای جنگی با ما رفتار کنید نه محبوسین به اعمال شاقه توبانی بانی !

بناپارت مطابق عادت خود هر وقت که عصبانی میشد کلمات و و جملات را تمام و کامل ادا میکرد هر کلمه و هر جمله را با ژست مخصوصی توام نموده و باینطریق تاثیر کلمات بالمضاعف میگردید و روی لحنها و جمله ها تکیه مینمود

بناپارت موقع را مقتضی دانسته یکایك عملیات (لو) را شرح داده ومیگفت شما مانع شدید که مارشال برتران اجازهٔ وروداشخاص را بخانه من صادر نماید من هر کاغذی که بنویسم باید لو ببیندهر زنی را که بحضور بپذیرم باید او اجازه دهد صاحبمنصبان فوج پنجاه و سوم نمیتوانند مرا ملاقات کنند او حساسیت ندارد بسربازان فوج پنجاه و سوم امر کرده است که از ادای احترامات نسبت بمن خود داری کنند و بهمین جهت سربازان بیچاره در موقع عبور از مقابل من نظر را بزمین میاندازند و خجلت را با خود میبرند یك کتابی

که برای من از طرف یکی از وکلای پارلمان فرستاده شده شما نگاهداشته و بعد در نزد دیگران ازاین عمل اظهار مباهات نموده اید

هودسون لو گفت چطور من اظهارمباهات نموده ام ؟

بناپارت گفت آری در حضور حاکم جزیره بوربون اظهار مباهات نمودید و خود او این مطلب را بمن گفت

امیرالبحر درامر مداخله نموده و گفت که اگر سیر هودسون لو کتاب را برای شما نفرستاد باین جهت است که در روی کتاب عنوان امپراطور بود او از طرف دولت متبوعه‌خود از تسلیم کتاب منع شده است

بناپارت گفت پس چرا مراسلاتی که بعنوان امپراطور بمن‌نوشته شده بود برای من فرستادید ؟

سیر هودسون‌لو گفت این مراسلات از زیردست وزارت‌خارجه انگلستان گذشته و بعلاوه از طرف اقوام و یا اتباع سابق شما نوشته شده نه ازطرف انگلیسها .

بناپارت گفت که لو در ملاء از متون مراسلات شخصی‌من که خوانده است سخن رانده . مادر پیر من نوشته است که می خواهد آخر عمر در جوار من بمیرد و امروز تمام جزیره از این خبر مطلع شده اند

امیرالبحر گفت که هودسون لو این مراسلات را مقدس‌میداند و حاکم گفت که من ازاین مراسله سخن نرانده ام افراد و همراهان شما این موضوع را افشا نموده اند و همه چیز را در نظرشما بطریق دیگری‌جلوه میدهند آقا اطرافیان شماخوب نیستند .

امیر البحر مالکولم هم این مسئله را تایید نموده و گفت‌آری اطرافیان شما خوب نیستند

بناپارت گفت من همیشه امپراطورم وقتیکه نام لرد باتهورست رئیس الوزرای شما را فراموش کردند وقتیکه نامهای دیگری که امروز جلوه دارد ازبین‌رفت قرنهای دیگرمن هنوز امپراطورخواهم بود جسم من در اختیار شماست ولی روح من آزاد است وتا پایان زندگی همان همت و فعالیت دورهٔ فرماندهی اروپای مرا دارد این اروپا در آتیه رفتاری که نسبت بمن شده ست قضاوت خواهد کرد و شرمساری آن نصیب انگلستان خواهد شد .

هودسون او گفت اگر دولت من رفتار مرا تصویب نکند من استعفا خواهم داد

بناپارت گفت اگر این کار را بکنید برای شما و برای من بهتر خواهد بود شما پول میخواهید و من ندارم و باید از دوستان خود بخواهم ولی شما نمیگذارید که من به آنها کاغذ بنویسم اگر دیگر نمیتوانید بمن نان بدهید ـ در اینجا امپراطور با دست اشاره بمعسکر صاحبمنصبان فوج پنجاه وسوم نموده و گفت ـ من بسرمیز آنها میروم و غذای آنها را میخورم و یا باغذای سربازان شرکت‌می کنم و یقین دارم که آنها قدیمی ترین رباز اروپا را از سرمیزخود نخواهند راند .

پس از قدری سکوت به صحبت ادامه داده و گفت کینه کور کورانه با تهورت لرد اول کابینه انگلستان شما را باینجا فرستاد شمایکنفر ژنرال‌نیستید شمایک نفر ازاعضای ارکان حرب‌می‌باشید.

این کلمه آخر که اتفاقا حقیقت هم داشت بطوری هودسون‌ لورامجروح نمود که خون سردی را از دست داده گفت آقا من از دیدن شما بخنده میافتم

بناپارت یکمرتبه بطرف او بر گشته و گفت چطور من شما را بخنده می‌آورم ؟!

هودسون لو گفت آری آقـا عقیده خطائی که شما در باره عنوان من دارید و خشونت رفتار شما موجب ترحم من میشود روز شما بخیر !

هودسون‌لو کلاه بر سر گذارده بدون این که سلامی بدهد از حضور امپراطور دور شد و امیرالبحر نظر باینکه حاکم جزیره مافوق او بوده و بعلاوه تبعه انگلیس بود طوردیگری نمی توانست کند بنا بر این روی بامپراطور نموده و گفت من هم مجبورم که به شما روز بخیربگویم ناپلئون باوسلام داده و مطابق معمول برای زوجه او سلام فرستاده و امیرالبحر به (لو) ملحق شده وهردوسواره مراجعت کردند .

بناپارت فوق‌العاده خشمگین شده بود و خود او هم میدانست که نبایستی تا این درجه در باره هودسون‌لو خشونت نماید از این موضوع بالاسکاس و مونتولون صحبت کرده و گفت این‌دومین مرتبه در مدت عمر من می باشد که کار خود را با انگلیس ها بهم زدم دفعه اول در ۱۸ فوریه ۱۸۰۳ بود که در ضمن صحبت با لردویت فورت صلح آمین برهم خورد .

(صلح آمین د تاریخ اروپا معروف و بناپارت مسئول بهم زدن این صلح است که مدتها بعد او را وادار بجنگهای بزرگی نموده و سال ها اروپا در آتش جنگ می سوخت) و دفعه دیگر امروز است .

من دیگر نمی خواهم حاکم را به بینم رفتار او مرا بغضب آورده و در نتیجه شئون وعنوان مرا خالل دار کرده و بیش از آنچه

لازم حرف میزنم ولی خوشوقتم که یك وسیله عذر دارم وآن اینست که در تحت اختیار او هستم .

آری دیگر بناپارت هودسون لو را ندید و به ارادهٔ خود وفادار ماند در ظرف پنج سال هودسون لو بارها سعی کرد بناپارت را ببیند موفق نشد وسایلی انگیخت که با او آشتی کند نشد .

ولی در یکی از روز های ماه مه به سال ۱۸۲۱ بمقصود خود رسید و بناپارت را دید در این روز اشخاص صامت وساکت در اطراف بناپارت ایستاده وگریه‌می کردند این مرتبه دیگر امپراطور با نگـاه و حرکت و حرف های خود هودسون لو را مجروح نمی کرد .

بناپارت بارنك و روی پریده روی تخت خواب سفری خود افتاده و بدون ممانعت به زندانبان خود مجال می داد که پیش‌بیاید و هودسون لو سربرهنه با نوك پا به تخت خواب بناپارت نزدیك میشد بناپارت مرده بود !

مبارزه

پس از آخرین جلسه ملاقات بناپارت با سیر هودسون لو بناپارت یك اعتراض مطلولی را به مونتولون دیکته و املاء نمود که برای حاکم جزیره ارسال شده و از آنجـا به کابینه انگلستان و افکار عمومی اروپا برسد در اعتراض مزبور بناپارت تمام دلایل و امارات خصوصی و کلی را برای سوء رفتار انگلیس ها ذکر نموده ومراسله از طرف مونتولون امضاء شده روز ۲۳ اوت ۱۸۱۶ برای حاکم جزیره فرستاده شد .

بناپارت از این اعتراض فوق‌العاده اظهار رضایت میکرد وحتی چند مرتبه آنرا خواند و عین آن راکپیه نمود که سوادش رابرای

اوروپا بفرستند .

کابینه انگلستان همواره از فرار بناپارت می ترسید احیانا اخبار مظنونی هم از اطراف میرسید و شهرت میدادند که توطئه تهیه شده و ژوزف بناپارت هم از بذل پول و مال مضایقه نکرده و عدهٔ از اشراف قدیم امپراطوری هم با او متفق شده و میخواهند بناپارت را فرار بدهند

پادشاه سابق اسپانی ژوزف بناپارت که برادر ناپلئون بوده و به اتازونی رفته بود دیگر در فکر حادثه جوئی نبود او میخواست زندگانی راحتی داشته باشد و برای این منظور تاج پادشاهی مکزیك را هم بسر گذاشته بود

و اما اشراف سابق امپراطوری بناپارت هم که خبر شرکت ایشان در توطئه شایع‌شد اگر نمی‌توانستندنزد لوئی هیجدهم وخانواده بوربون مراجعت نمایند اقلا امیدوار بودند که خود را از خاطر آن ها فراموش کرده روزگاری براحتی بگذرانند

ولی ترس ووحشت‌غالبا بدون علت و دلیل است کابینه‌انگلستان وحشت زده شده بود به این جهت پشت سر هم برای سیرهودسون‌لو مراسله فرستاده و به او میگفتند چشم و گوش خود را خوب باز نماید زیرا شایع است که از امریکای جنوبی کشتی های زیادی را برای نجات دادن بناپارت تجهیزمی‌نمایند و یك نفر امریکائی ماجرا-جو بنام کارپانتر یك کشتی شراعی تجهیز نموده و می خواهد بناپارت را فرار بدهد .

اگر کابینه لندن تشویش زیادی داشت سیر هودسون‌لو که مسئولیت تماما متوجه اوست بایستی‌زیاد تر مشوش باشد اگر ناپلئون‌فرار میکرد کار بر هودسون‌لو مخدوش و بکلی از بین رفته و برای

همیشه در محاق فراموشی افتاده بود بنا بر این میخواست ماموریتی‌را که باو سپرده شده بنحو اکمل و بخوبی انجام دهد او از انجام این ماموریت خودرا در انگلستان و اروپا مفتخر میدانست و بفکراو نرسیده بود که ماموریت زندانبانی ماموریت مشئومی است

برای او ناپلئون یك نفر یاغی بشمار میرفت که انتظامات آن‌عصر را در هم شکسته و بعد او را ممانعت کرد که دیگر کاری از او ساخته نشود .

هودسون لو نه تنها از لحاظ امید ترقیات آتیه بشغل خود پای بند بود بلکه از آن که در حال حاضر هم زندگانی وسیعی برای او تهیه شده به این ماموریت خیلی علاقه داشت در جزیره سنتهلن یك پادشاهی بشمار میرفت که قدرت مطلقه داشت و شئون واحترامات و حقوق گزافی درباره او برقرار شده است

اگر هودسون لو فکر داشت می فهمید که فرار ناپلئون بناپارت که از نقطه نظرمادی در تاخیر و از نقطه نظر ظرفیت‌مزاجی رو بقهقراست با انتظامات وسخت گیری ها امکان ندارد اگرمحبوس شاهانه میخواست ازجزیره فرار کند بایستی در ظلمت شب ازسنگستان های در هم و برهم و راههای صعب‌العبور حرکت نموده خود را به دریا برساند ولی این راه خیلی طولانی و برای بناپارت بواسطه ثمن جثه و عدم اعتیاد به پیاده روی خیلی اشکال داشت از آن گذشته بناپارت نزدیک بین بود و قطعا درظلمت شب میان‌سنگلاخ خود را تلف مینمود .

فرضا هم بساحل دریا میرسید چگونه آن کشتی که درانتظار او بود از چنك سفاین جنگی انگلیسی سالم بدر میرفت زیرا یکمشت مردم ماجرا جو که برای فرار بناپارت یک کشتی کوچکی

دور از تیر رس ساحل نگاه بدارند قطعا در مصاف با کشتی های جنگی مغلوب هستند .

ولی مجددا کابینه انگلستان و باتهورست لرد اول کابینه بوسیلهٔ کشتی (اوریدیس) احکام سخت تری فرستاده مقرر داشت که صاحب منصب کشیك هر روزی دو مرتبه از حضور بناپارت در لونگود اطمینان حاصل نماید .

تمام روابط مستقیم فرانسویان با سکنهٔ جزیره بایستی مقطوع شود برای اینکه وسایل فرار محبوس و در عین حال مخارج او را کم کنند حکم کرده بودند که اقلا چهار نفر از همراهان او به اروپا مراجعت نمایند و تمام آنهائی که باقی میماندند بایستی اعلامیه اطاعت را که بجای اعلامیه اولیه تدوین شده بود امضاء نموده و در صورت عدم امضای اعلامیه هودسون لو بید آنها را به اروپا معاودت بدهد .

منشی نظامی لو موسوم به (گروگر) بدوا بملاقات برتران آمد که نظریه او را درك نماید. باو گفت که بموجب آخرین تعلیمات واصله ازلندن حاکم جزیره میتواند بشما اجازه دهد که بواسطه بار داری مادام برتران بطرف کاپ عزیمت نمائید

برتران این مرحمت را قبول نکرد و گفت هستی من متعلق به امپراطور است و نمیخواهم اورا ترك بگویم .

(گروگر) اصرار نموده و گفت شما بموجب تعهدی که کرده بودید بنا بود که یکسال در جزیره سنتهلن باقی بمانید و اینك که یکسال منقضی شده میتوانید حرکت کنید

برتران باز هم قبول نکرد .

گروگر این موضوع را با مادام برتران بمیان آورد که شاید

اورا تحریك بمراجعت شوهرش نماید .

مادام برتران نظر باینکه آبستن بود ترسید که مرض دریا به او صدمه بزند و از آن گذشته میترسید که پس از ورود به کاپ انگلیسها اجازه مراجعت به بریتانیارا باو ندهند

همان روز هودسون لو به لونگود آمد و ناپلئون بواسطه درد دندان در تعب بود و نخواست او را بپذیرد به (اومارا) طبیب خود گفت بهتر اینست که ما یکدیگر را ملاقات نکنیم باو بگوئید که به مارشال برتران مراجعه نموده و یا کلنل (رید) را نزدمن بفرستد من اگر انجام وظیفه رید ناگوارم باشد او را بدون اوقات تلخی خواهم پذیرفت زیرا جز انجام وظیفه کار دیگری نکرده است

ولی (لو) بوسیله طبیب بناپارت اصرار ورزید که اورا ملاقات نماید و در عین اینکه عقاید و نظریات مسالمت جویانه خود را به رخ (اومارا) میکشید از برتران و از بناپارت می خواست که از او معذرت بخواهند

معذرت امپراطور سابق اروپا از سرهنك سربازان فراری کورس !

بناپارت از این حرف خندهٔ تلخی نموده و (لو) را نپذیرفت ناچار هودسون لو کلنل (رید) را نزد بناپارت فرستاده و بناپارت اورا در باغ پذیرائی کرد و خلاصهٔ از تعلیمات کابینه انگلستان بوسیلهٔ لاسکاس برای امپراطور ترجمه شد

بناپارت گفت آیا چهار نفر از همراهان من که بایستی ازسنتهلن عزیمت نمایند از صاحب منصبان هستند یا از نوکران

کلنل (رید) یا نمیدانست که چه جواب بدهد یا میدانست و تجاهل نمود .

بناپارت بزبان ایطالیائی به لاسکاس گفت که در اندك مدت تمام

همراهان مرا از دورم خواهند پاشید و یك روزی صاف و ساده مرا بقتل خواهند رسانید .

بناپارت دست بکمر زده درخیابان باغ میرفت و میامد ومیگفت که این چه حرارت و چه‌مالیخولیائی است که برای درفشار گذاشتن من انگلیسهارا گرفته است ولی هرقدر که بیشتر مرا درفشار بگذارند دنیا بهتر دربارهٔ من قضاوت خواهد کرد

لاسکاس تصور کرد که اگر هودسون لو را تهدید نمایند که تمام همراهان بناپارت یکمرتبه از سنتهلن بروند شاید تسلیم شود اما اگر تسلیم نشد درآن صورت امپراطور تنها خواهد ماند

روز هشتم اکتبر سال ۱۸۱۶ حاکم جزیره فورمولی را که کابینه انگلستان فرستاده و تمام همراهان بناپارت بایستی امضاء نمایند برای برتران فرستاد دراین‌فورمول‌هم باردیگر بجی اینکه امپراطور بناپارت بنویسند (ناپلئون بناپارت) نوشته بودند برتران از پذیرفتن این فورمول امتناع کرد

هودسون لو گرچه در امضا رساندن این فورمول از باتهورست لرد اول کابینهٔانگلستان اطاعت میکرد ولی میخواست آتش کینهٔخود نیز فرو نشاند ومستخدمین امپراطور را دماغ سوخته نماید

امپراطور بمستخدمین و صاحبمنصبان سپرد که امضا نکنند

هودسون لو به لونگود آمد و درمنزلی که برای برتران‌ساخته شده و تمام بود و بایستی برتران چند روز دیگر بانجا نقل مکان نماید یکی‌یکی با صاحبمنصبان بناپارت صحبت کرد

برتران که بواسطهٔ خشم و غضب بهیجان آمده بود سعی‌میکرد که لو را متاثر نماید . لاسکاس جملات و عبارات پر پیچ و خمی ادا مینمود و موتولون باطراری و دیپلماسی تکلم میکرد ولی هرسه

نفر ازامضای فرمولی که بناپارت‌را آنقدر کوچك‌میکرد امتناع نمودند گورگود که قدری ساده تر از سایر صاحبمنصبان بود اظهار داشت من بدون اینکه بفقدان عنوان امپراطور اهمیت بدهم این‌فورمول را امضا نموده و بعبارة اخری باقید فرس ماژور آنرا امضا میکنم

همان شب که صاحب منصبان در منزل امپراطور اجتماع نموده بودند اولتیماتومی از طرف حاکم جزیره واصل شده و اعلام نموده بود که چنانچه صاحب‌منصبان وهمراهان جزیره ازامضای‌فرمول امتناع نمایند بایستی بلافاصله بطرف‌کاپ حرکت کنند

بناپارت در این موقع مشغول خواندن کتاب دون کیشوت‌بود و حضار باو گوش میدادند او سعی میکرد که خونسردی خود را حفظ نموده و بخواندن ادامه دهد ولی یك‌لحظه بعد کتاب را بسته و گفت چنین کتابی‌را در چنین موقعی‌را نمیتوان خواند تمام‌همراهان متاثر شده اند

مادام دو مونتولون با اینکه زن خود دار و با همتی بودبگریه افتاد ولی سکوت مدهش حضار یکمرتبه با صدای گورگود در هم شکسته شده و گفت من میروم که فورمول را امضا کنم

گورگود امضا کردن این فورمول را بر ترك کردن بناپارت ترجیح میداد مونتولون هم از او تقلید کرد.

بناپارت آنها را نگاه میکرد و چیزی نمیگفت غرور او تنزل نموده و میدانست که نمیتواند به تنهائی در جزیره سنت‌هلن اقامت‌نماید سه نفر فرانسوی نزد پوپلتون رفته و فرمول امضا شده را باو دادند فردا صبح هم برتران فرمول را امضا کرد

تنها یکنفر از امضای این فورمول خود داری کرد و او (سان تی‌نی) مستخدم سرپائی بود که بواسطه غروری که نسبت به

ارباب‌خود داشت حاضر نشد او را مادون مرتبه امپراطوری بداند

هودسون لو که در این مرحله موفقیت حاصل کرده بود اعلام کرد که باید (پونت کوسکی) و سه نفر مستخدم که سان‌تی‌ی و روسو و آرشامبولت جوان است از جزیره خارج شوند

عزیمت (پونت کوسکی) بر بناپارت چندان سخت نبود پونت کوسکی لهستانی بود و بعد ها در کتابی نوشته است که بناپارت پیغامی برای اروپا جهت او فرستاده ولی بناپارت او را کوچکتر از آن می دانست که پیغامی بوسیلهٔ او بفرستد ولی من باب ترحم اورا بریاست اسکادرون ترفیع داده و یکسال حقوق هم پیش باو پرداخت

سایر نوکرها هم که باید از جزیره خارج شوند هریك رضایت نامه بانضمام دوسال حقوق دریافت نمودند ونیز امپراطور مقرر داشت که مادام العمر از اموال خانوادهٔ او ثلث حقوق سالیانه را بعنوان مستمری دریافت دارند

آرشامبولت وروسو که میخواستند پس‌ازورود بانگلستان باتازونی بروند ازطرف بناپارت مامورشدند که اخبارو گذارش‌زندگانی‌اورااباطلاع برادرش ژوزف بناپارت که سابقا پادشاه اسپانی و فعلا پادشاه مکزیك بود برسانند زیرا بناپارت تصور میکرد که برادرش آنها را بخدمت خود قبول خواهد کرد .

(سان‌تی‌نی) که اهل جزیره کورس و هم وطن بناپارت و و از زمان طفولیت با خانواده امپراطور آشنا بود با اینکه جزو مستخدمین سرپائی محسوب میشد ماموریت مهمی باو تفویض شد این مستخدم سرپائی چون بکلی بی سواد بود و تعلیمات ندیده بودبناپارت همواره با لفظ قلم با او تکلم میکرد بقدری بامپراطور مباهات میکرد که حاضر بود برای او استخوانهایش را در هم بشکنند

در جزیره الب یك عامل جاسوسی بود که بناپارت او را برعلیه جاسوسان دول متحده اروپا انگیخته بود نسبت بانگلیس ها وخصوصا هودسون‌لو کینه عجیب وغریبی داشت روز ها سانتی‌نی بشکار میرفت و در اطراف لونگود با تفنك گردش میکرد و آرزو داشت که روزی هودسون‌لو را مقابل تفنك خود ببیند .

امپراطور از نیت او مستحضر شده و یك شب در موقع صرف شام با خشونت زیـادی به سان تی‌نی گفت بدبخت ! تو میخواهی حاکم را بکشی اگراین خیال را از مغزخود دور نمائی سروکارت با من خواهد افتاد و خواهی دانست که چه رفتاری با تو میکنم وقتی که سانتی‌نی از اطاق خارج شد روی بصاحب منصبان کرده و گفت این بدذات میخواست رشته خوبی برای ریستن بدست ما بدهد من تمام انرژی و حاکمیت خود را جمع کرده که بتوانم او را منصرف نمایم .

احتمال هم دارد که خود بناپارت به (سانتی‌نی) امــر کرده باشد که از امضای فورمول خود داری نماید تا حاکم اورا برای عزیمت معین کند زیرا در ظرف این چند ماهه خبری باروپا نداده و اعتراض بیست و سوم اوت را هم باروپا نفرستاده بودند و مقرر شد که سانتی‌نی حامل این اعتراض نامه بشود .

اعتراضنامه‌را باخطوط خیلی ریز روی یك قطعه اطلس سفیدی که از پیراهن مادام دو مـونتولون بریده بودند نوشته و سانتی نی آنرا در میان آستر قبای خود دوخت و چون سواد نداشت من‌باب احتیاط مقرر شد که اعتراض نامه را حفظ کند و این شخص بیسواد در ظرف دو روز تمام آنها را حفظ کرده و برای بناپارت بدون غلط خواند .

بناپارت پس از خواندن اعتراض نامه گوش سانتی‌نی را کشیده و بزبان ایطالیائی باو گفت بااین وضع و حالتی که تو داری و ظاهرا چیزی نمی فهمی خیلی کار ها از دستت بر می‌آید و سپس تعلیماتی باو داده و گفت اگر توانستی خود را بلندن برسانی بایك عده از جوان مردان انگلیسی دوستی کن زیرا تمام انگلیس ها عقیده هودسون‌لو را در باره من ندارند و در آن جا این اعتراضنامه را طبع کرده و منتشر نمای .

چهارنفر از مستخدمین تبعیدشده بناپارت روز نوزدهم اکتبر با باکشتی داوید حرکت کردند که بطرف کاپ بروند و در آن جا یک ماه در ارك کاپ توقیف بوده و بالاخره روز ۱۲ فوریه به انگلستان رسیدند .

ازدهم اکتبر به آن طرف حدود گردش بناپارت که محیطش دوازده کیلومتر بود به هشت کیلومتر تقلیل داده شد و نیز قدغن شد که بعدها در منازل اهالی بومی جزیره داخل نشده و بدون حضور یك صاحب منصب انگلیسی با اهالی جزیره صحبت ننماید .

قراولها که تا آن وقت قبل از ساعت نه بعداز ظهر بباغ نزدیك نمی شدند مقرر شد که از غروب آفتاب دور باغ لونکود قراول به دهند و از غروب آفتاب تا طلوع صبح عمارت را احاطه نمایند در خلال روز هشتاد و دو نفر قراول در حدود هشت میل راه پست می دادند و چهار قراول پارك لونکود را محافظت میکرد و سیزده نفر هم در لونکود کات قراولی میدادند و بیست و سه نفر در اصطبل قراول بودند این رقم تعداد قراولان سال (۱۸۱۷) است که از یادداشت های هودسون لو استخراج شده و در تمام مدت اسارت بناپارت دیگر چندان تغییری ننمود هر روز در موقع غروب توپ اعلام شلیك می شد و۲۸

قراول باغ را احاطه کرده و از ساعت ۹ شب شانزده قراول پای دیوار های لونگود قراول میدادند و هشتاد و دو نفر در لونگود کات و چهارده نفر در اصطبل بودند بر این عده بایستی یک صاحب منصب و بیست و چهار نفر سرباز که مامور انتظام تلگراف فوری بودند اضافه مود .

تمام مکاتبات لونگود با سکنه جزیره بایستی ازطرف پوپاتون صاحبمنصب کشیك کنترل شده و سپس تسلیم حاکم جزیره شود

موضوع مخارج لونگود با اینکه دو ماه بین مونتولون وحاکم مجادله بود بالاخره حل نشد

حاکم مخارج را بهشت هزار لیره تعیین نموده و مونتولون می گفت که این مخارج حتی برای من کافی نیست

بالاخره حاکم گفت تا وصول تعلیمات لندن من میتوانم مخارج را از قرار دوازده هزار لیرهٔ تادیه نمایم

مجددا بناپارت پیشنهاد کرد که اگر بگذارند با پاکت های سربسته از اروپا تقاضای پول نماید کسری مخارج را شخصا عهده‌دار خواهد گردید .

مستند بناپارت این بود که میخواهد دشمنان او از محل ودایع وی اطلاع حاصل نمایند زیرا در این صورت آنرا ضبط کرده و از آن پس بناپارت کاملا اسیر دشمنان خواهد شد

(لو) این تقاضا را رد کرد و قول داد که این مراسلات را جزخود او ولرد باتهورست لرداول کابینه انگلستان کس دیگری نخواهد خواند امپراطور شانه ها را بالا میانداخت .

بناپارت برای اینکه هودسون لو را متنبه نموده و ضمنا درسی بکابینه انگلستان بدهد که در تمام اروپا منعکس شود تصمیم گرفت

برای مخارج خود مقداری ازظروف و اوانی خودرا بفروش برساند

موضوع مخارج منزل بناپارت در سنتهلن مدت زیادی مورد مشاجرات مورخین بوده و اصل موضوع این بوده است که آیا مبلغ دوازده هزار لیره را که سیصد هزار فرانك طلای وقت بوده و هودسون لو پیشنهاد میکرد برای مخارج منزل بناپارت دریك جزیره دور افتاده که قیمت همه چیز گران است کفایت میکرده است یا نه؟

شکی نیست که این مقدار وجه برای مخارج بناپارت وهمراهان او بشرط اینکه اصراف در بین نباشد کفایت میکرد ولی چون اداره منزل بناپارت بدست مونتولون بود و او هم شخصی خوش سلیقه وخوش خور بشمار میرفت میخواست که میز غذا همواره از انواع و اقسام غذا های ماکول مزین باشد و باین جهت اصراف مینمود

برتران یك دفعه سعی کرد که این وضع را اصلاح نماید ولی احساس کرد که تمام خدمه امپراطور با مونتولون موافق هستندوچون نمیخواست مبارزه و مجادله نماید صرفنظر نمود

گورگود بیش از برتران همت بخرج داد و سعی کرد جلوی اصراف را گرفته و چشم امپراطور را نسبت بداخل منزل خود بگشاید و حال آنکه مونتولون میخواست حتی القوه چشمهای بناپارت نسبت به امور داخلی خانه بسته باشد مثلا گورگود بامپراطور میگفت که ممکن نیست در این منزل روزی هفده بطری شراب وهشتاد وهشت لیور گوشت و نه عدد بوقلمون خورده شود و میگفت در این حالتی که ما هستیم قناعت بهتر از اصراف است

بناپارت حرف او را تصویب ننموده و خواست برای هرنوکری مبلغ مخصوصی برای غذا تعیین نماید وروزی هشت فرانك بفرانسویها و سه فرانك بسایرین بدهند تا باین طریق قدری هم صرفه جوئی بشود

ولی مونتولون این فکر را رد کرده و گفت این کار مطابق شئون امپراطور نیست موضوع صرفه جوئی مخارج امپراطور قضیه بغرنجی شده و تمام مستخدمین ناپارت که جاه و جلال امپراطوری را دیده بودند حاضر نبودند که زندگانی خودرا محدود نمایند واین را برخلاف آبروی امپراطوری میدانستند اصراف مخارج بواسطهٔ دزدی ناظرها و نوکران و فاسد شدن اغذه که دور میریختند زیادتر میشد زندگانی در سنت هلن اصولا گران بوده زیرا، آن موقع سکنهٔ جزیره زیاد بود و زمین هم محصولات زیادی نمیداد از آن گذشته بواسطه اعزام فوج پنجاه سوم که جهت محافظت بناپارت اعزام شده بود زندگانی جزیرهٔ سنتهلن گرانتر میشد

بناپارت اینقدر ها بی پول نبود که کسری مخارج منزل خود را نپردازد زیرا دویست وپنجاه هزار فرانك طلائی که همراه آورده بودندهنوزدست نخورده بودولی بناپارت نمیخواست این پول را بانگلیسها نشان بدهد زیرا برای هودسون لو سوء ظنهای جدیدی تولید میکرد ضمنا بناپارت میخواست این پول‌را برای (خزانه جنك) خود نگاه دارد که در صورت احتمال بکلی فاقد وسیله نباشد

قبل از اینکه دست بپول مزبور بزند تصمیم گرفت که قدری از برتران و لاسکاس قرض نماید این دو نفر در سنتهلن و در لندن پول داشتند شاید بعدها بناپارت برای پرداخت مدد معاش صاحبمنصبان و حقوق نوکرهای خود از این پول استفاده نماید ولی درحال‌حاضر نمیخواست این پول را مصرف کند

عجالة موضوع فروش اسباب نقره برای او وسیله فراهم کرده بود که تنفر دنیا را نسبت به باتهورست و لندن جلب نماید باینجهت امیر البحر بالکومب را احضار نموده و باو گفت که قسمتی از نقره

آلات خود را برای او میفرستد که وی بمعرض فروش بگذارد و وقتیکه بالکومب اظهار تعجب کرد بدو گفت که بشقاب نقره برای صرف غذا خوب است و وقتی غذائی در بین نباشد بشقاب نقره بچه درد میخورد

بناپارت امر کرد که یك ربع از نقره آلات اورا جدا کرده و سیپریانی آنرا ببالکومب تسلیم نماید که بفروش رسانده و مبلغ آنرا در اعتبار مخارج امپراطور بجمع آورد

(لو) از این قضیه خیلی مشوش شد و فکر میکرد که این موضوع در لندن بچه طریقی تعبیر خواهد شد آیا دولت انگلستان او را ملامت نخواهد نمود که چرا مانع از انجام این کار نشده است وقتی که برای سومین دفعه (سیپریانی) نقره آلات را بقصبه جامستون آورد حاکم او را در قصر خود احضار نموده و گفت شما اینهمه پول را چه میخواهید بکنید

سیپریانی که از تشویش (لو) مستحضر شده بود جواب داد که برای خرید غذا !

لو خیلی تعجب کرد و گفت چطور ؟ مگر شما باندازه کفایت آذوقه ندارید ؟

سیپریانی حاکم را مطمئن نمود که مقدار آذوقهٔ مقرره کفایت نکرده و بایستی زیادتر خریداری کرد

هودسون لو با لحنی آمیخته بتعجب و حیرت گفت :

آخر شما اینهمه روغن وپرنده و گوشت‌را چه میخواهید بکنید؟

هودسون لو این موضوع را باطلاع کابینهٔ لندن رسانید .

باتهورست که ازانعکاس این‌خبر خیلی متوحش‌شده بود که امپراطور

سابق فرانسه امروز برای قوت لایموت بایستی نقره آلات خـود را بفروشد نه تنها با دوازده هزارلیره مخارج منزل بناپارت موافقت کرد بلکه موافقت نمود که بناپارت تواند یك مراسله سر بمهری برای یکی از بانکهای لندن فرستاده و باندازهٔ احتیاج خـود پول بخواهد ولی هود-ونلو موضوع مراسله را اصلا باطلاع بناپارت نرساید

در همین ایام و با اینکه بناپارت از محدودیتهائی که در باره او قائل شده بودند خیلی در خشم بود چون دید که مشکلات زیادی از عنوان امپراطوری او برخاسته میشود و این عنوان دیگر برای او مباهاتی نداشته بلکه برای احتیاجات سیاسی به آن علاقه مند است یك وسیله را برای نزدیکی با انگلیسها در نظر گرفت وروزشانزدهم اکتبر ۱۸۱٦ و در فردای آن روزی که فرمول کذائی امضاء شد (اومارا) را مامور کرد که یاد داشتی تسلیم حاکم نموده و در آن اعلام داشت که وی حاضر است اسمی را برای خود انتخاب نمـاید که مورد استعمال قرار بگیرد

بناپارت در بین انتخاب نام (موریون) و (بارون دوروك)مردد بود . موریون در جنك آرکول چون خود را سپر گلوله بناپارت کرده کشته شد و دوروك در جنك بوتزن بقتل رسیده و محرمترین نزدیکان او بوده است

بناپارت برای اینکه طریقه جدید خودرا موجه نماید به اومارا میگفت که این اسم دیگر مرد من نمیخورد زیرا بقدری در دنیا مشهور شده ام که هیچ از مردان سابق این شهرت را بهم نزدند ولی تغییر اسم سبب خواهدشد که روابط لونگود و حاکم بهتر شده واجتماعات تسهیل گردد .

(لو) اهمیت این تغییر اسم را در خاطر خود حلاجی کرده

و راپرتی به لرد اول کابینه انگلستان داد و فردا صبح هم بمنزل برتران رفته و دوستانه با او صحبت کرد و گفت نهائی بایستی از لندن صادر شود .

باتهورست که ازاین پیش آمد مشوش شده بود نتوانست صریحا مخالفت نماید و جوابا بهودسون لو چنین نوشت :

من راجع بپیشنهاد ژنرال بناپارت بشما تعلیماتی نمیدهم مخالفت کردن با این پیشنهاد مشکل است ولی تصویب آنهـم موجب بروز اشکالاتی خواهدشد بالنتیجه شما نباید وسیله تجدید مطلع این موضوع را فراهم نمائید .

لرد باتهورست باین ترتیب یك پیشنهادی را که مالا باعث تسهیل مقدرات بناپارت میشد رد کرده بود

در بین تمام سختی هائیکه از طرف کابینهٔ انگلستان بربناپارت وارد آمد این یکی غیر قابل عفو تر از دیگران است زیـرا اگر بناپارت تغییر نام میداد دیگر محبوسیت او از نقطه نظر حقوقی معنائی نداشته و اسیر انگلیسها نمیشد بلکه تبعید و توقیف شدن او صورت زشت و ناهنجاری بخود میگرفت و اطرافیان بناپارت هم که آزادتر می شدند بفکر نمی افتادند که او را تنها بگذارند و کمیسر ها هم در لونگود پذیرفته میشدند و بالنتیجه بین آنها نزدیکی کاملی حکمفرما میشد و شاید بناپارت دربار روسیه و وین را بطرف خود جلب میکرد

(لو) از حکم لندن اطاعت کرده و راجع بموضوع تغییر اسم چیزی بمیان نیاورد و مسئله اختلاف عنوان بناپارت تا پایان اسارت او دوام داشت .

ربودن لاسکاس



روز ۲۵ نوامبر ۱۸۱٦ بناپارت روی تنه درختی نشسته و با گورگود و لاسکاس و مونتولون صحبت میکرد امیرال مالکوم که از افریقاو کاپ مراجعت کرده بود با بناپارت صحبت میکرد و امیرالبحریك صندوق پرتغال برای بناپارت آورده و علی پنج عدد از پرتغالها را در بشقابی گذاشته و قدری هم قند آورده بود امپراطور یکی از پرتغالها را به لاسکاس داد که برای پسرش ببرد و پرتغال دیگری را برداشته برید و بین اطرافیان تقسیم میکرد و قدری هم خودش میخورد .

بناپارت قدری ازجای برخاسته ودرمیان باغ قدم زد مذاکراتی راجع بامیر البحر و راجع به (پوان توفسکی) بعمل آمد و اطلاع دادند که (پوان توفسکی) درکاپ خودرا یکی ازاقوام امپراطور معرفی کرده است . این حرف بر بناپارت گران آمده و دلتنك شد با یك اشارهٔ سر مونتولون و گورگود را مرخص نموده با لاسکاس باطاق خود مراجعت کرد

بناپارت قدری در اطاق اول عمارت قدم زده و صحبت های متفرقه می نمود در اثنای قدم زدن یکمرتبه مقابل پنجره ایستاده و مشاهده نمود که چند نفر اسب سوار وارد باغ شده اند

بین سواره ها حاکم و کلنل (رید) و کاپتین پلانکنی و مفتش جدید پلیس سنت هلن موسوم (رنسفورد) و دو نفر سرباز

را تشخیص داد .

بناپارت درقفای پنجره دیده نمی شد ولی در عوض هودسون۔لو و (گروگر) را دیده ایستادند و سایرین بطرف عمارت آمدند در همان موقع (ژان تی‌نی) وارد اطاق شده و گفت (سیرطوماس۔رید) میخواهد با کنت دلاسکاس صحبت نماید بناپارت روی به‌لاسکاس کرده و گفت عزیزم بروید و ببینید این جوان چه میگوید و در در موقعی که لاسکاس دور شد اضافه نمود: مخصوصا بسرعت مراجعت نمائید یك ربع ساعت دیگر مارشال با عجله وارد اطاق امپراطورشده و بینارت اطلاع داد که (رید) لاسکاس را باتهام اینکه بطور خفیه مراسلاتی بخارج نوشته است توقیف نموده و تمام اوراق و اسناد او در اطاقش از طرف رنسفورد ضبط‌شده است .

بناپارت بطرف پنجره رفته و مشاهده نمود که لاسکاس بهمراه رید و یك نفر از سربازان در امتداد (هرتس گـات) پیش میرود اندکی بعد امانوئل هم در قفای پـدر افتاده به اتفاق بـلا کنی و رنسفورد که دو جامه دان پر از کاغذ های مضبوطه بدست‌داشت راه افتادند .

لونگود مثل کندوئی که آتش در آن بیندازند بهیجان آمد بناپا ت صاحب منصبان خود را احضار کرد وسؤال نمود که‌لاسکاس چه کاری کرده که بهانه بدست اینها داده است ؟ بعد ها معلوم شد که لاسکاس خواسته است مراسله برای لوسین بناپارت و دوست وی‌لادی کلاورنیك‌بوسیله جامس‌اسکوت بفرستد جمس‌اسکوت نوکر لاسکاس بودو حاکم او را ازدست‌لاسکاس گرفته‌بودومصمم‌شده‌بودبااربابجدیدی‌باروپابرود جمس‌اسکوت‌غلام‌سیاهی‌بود که‌پدرش‌سفیدپوست بوده و لاسکاس مراسله را روی حریر نوشته در آستر قبای او دوخته بـود جمس اسکوت

قضیه را برای پدر خود تعریف کرد و پدرش بواسطه خوفی که از حاکم داشت سیر هودسون‌لو را از قضیه خبر دار نمود

بناپارت از این بلاهت خیلی متاثر شد و برای این که او را نجات بدهد بگراند مارشال برتران گفت که فورا بمنزل حاکم رفته و رفیق خود را بخواهد بناپارت گفت بروید و وقت را تلف نکنید این لاسکاس بیچاره باید در زحمت سختی باشد

برتران این حرف‌را اطاعت نکرد و گفت لاسکاس که بدون فکر و تعقل این کار را کرده مستحق این عمل هم بوده است و روی بگورگورد کرده و گفت من فعلا به قدری مشوش هستم که نمی توانم‌بفکر لاسکاس هم باشم واقعاً هم برتر ان مشوش بودزیرا مراسلهٔ از لندن رسیده و به وسیله حاکم بدست برتران واصل شده و خبر میداد که مادرزن او مرده است و برتران میخواست این‌خبر را از زوجه اش که در شرف وضع حمل بود مکتوم بدارد .

مونتولون و زوجـه او در قضیه لاسکاس چندان اظهار تاثر نکردند تنها گورگود که در هر موقع قلب رئوفی داشت با این که لاسکاس‌را دوست نمی داشت بیاری لاسکاس برخاست پس از صرف شام چهار نفری بناپارت باطاق خود رفته و لباسهای خود را کند .

(اوما را) طبیب بناپارت که از قصبه جامستون آمده بود اخباری آورده و از قصیه لاسکاس مطلع شده بود و میگفت که در راه حاکم جزیره را دیدم که به تمسخر می گفت که رفیق‌شما لاسکاس در جای امنی است (اومارا) موضوع هائی را که راجع بتوقف لاسکاس شنیده بود بیان کرده و موضوع های مزبور سوژهٔ صحبتها و مذاکرات‌شد

موضوع لاسکاس خیلی اهمیت داشته و حـاکم می توانست

بهمین جرم او را به اروپا مراجعت دهد لاسکاس را با پسرش بـه منزل ماژور هاریسون برده و تحت نظر نگاه داشته بودند بناپارت اظهار تعجب کرده و میگفت چطور این شخص که دارای این همه فکر و روح است بیك غلام بی سوادی اطمینان کرده و از آن گذشته او در انگلستان کسی را نمی شناسد و حاکم هم نظر باین که سابقاً در اونگود خدمت میکرده ممکن نیست بدون استنطاق و تفتیش به او اجازه مراجعت باروپا بدهد معلوم میشود که لاسکاس بکلی عقل را از دست داده است

بناپارت به (اومارا) گفت که من از مراسلات لاسکاس بهیچ وجه اطلاع ندارم و بایستی این مراسلـه را یا به مادام کلارینك و یا به یکی از صرافان لندن که پنج شش هزارلوئی آنجا پول دارد نوشته باشد

در این جا بناپارت در ... ده و ... تمام مراسلات لاسکاس را ضبط کرده اند ... من ... سته باشم که حاکم روزی به یك بهانه سروقت من نخواهد آمد ... از اینکه تاریخ خود را تمام کردم آن را ضبط نخواهد کرد ... باید هر چیزی را که می نویسم بسوزانم نوشتن این تاریخ در این نقطه تبعید برای من مایه تسلی است و در آتیه برای دنیا مفید خواهد بود ولی با این سلك دریائی هیچ چیز ما در امنیت نیست (بناپارت مقصودش از تاریخ همان خاطرات او است که بنام ممووار منتشر شده است) .

این شخص تمام قوانین عقلی و طبیعی را زیرپا میگذارد مـن دیدم که وقتی برای ... لاسکاس آمد چه برق مسرتی ازچشمان او میدرخشید زیرا یك وسیله جدیدی برای صدمه و آزار ما یافته بود وقتی که با همراهان خود باینجا آمد من تصور می کردم که

وحشیان جزایر دریای جنوب دور اسیری که باید ملعیده شود می رقصند .

فردا مقارن ظهر مزبران مصمم شد که به عمارت حاکم رفته و تقاضای استخلاص لاسکاس نماید ولی نتوانست او را مستخلص کند در عوض مکتوب سربسته برای ناپارت آورد از دو مراسلهٔ که در لباس غلام مستور بود ... که ... مراسله ... بود از طرف لاسکاس برای وسر بناپارت نوشته ... را بطور خلاصه از موقع خروج از فرانسه تا سنتهلن شرح داده و مراسله دوم که مفید فایده نبود برای خانم کلارنیك ارسال گردیده و ضمنا بعضی هوا خواهان بناپارت در انگلستان خطاب هائی شده بود بناپارت تمام روز را در فکر بود روزنامه یومیه که لاسکاس وقایع را در آن می نوشت بیشتر او را بفکر انداخته بود زیرا این روزنامه هم بدست هودسن لو میافتاد .

وقایع یومیه را لاسکاس نوشته و علی پاك نویس می کرد بناپارت علی را خواست و از او سئوالاتی راجع بمحتویات خاطرات یومیه نمود این خاطرات از وقتی که ناپارت سوار کشتی بلروفون شد شروع شده و تا تاریخ جاری ادامه داشت و ضمنا افسانه های کوچکی هم راجع بانگلیس ها یاد داشت شده بود .

بناپارت از علی پرسید که در خاطرات لاسکاس امیرالبحر کوکبرون چگونه معرفی شده است علی با دست حرکتی نمود که این معنی را میداد (نه خوب و نه بد)

بناپارت گفت آیا ذکر شده است که من او را ماهی می نامیدم .

علی گفت بلی اعلیحضرتا ! اعلیحضرت مبادی آداب بوده و علی قدر

مراتبهم هر کس را می نوازند .

امپراطور سؤال کرد از سیر ژورژ بنگام چگونه نام برده شده است .

علی گفت از او و کلنل ویلکس ذکر نیکی گردیده است

امپراطور سؤال کرد که اسمی هم از امیرال مالکولم در بین هست .

علی گفت بلی اعلیحضرتا

امپراطور گفت آیا این نکته قید شده است که من امیرال مالکولم را یکنفر انگلیسی کاملی میدانم علی گفت بلی اعلیحضرتا تا این قسمت را بخوبی پرداخته اند .

بناپارت سؤال نمود که از حاکم چه ذکری به میان آمده؟ علی در این جا تبسمی نموده و گفت راجع به حاکم چیز های زیادی نوشته شده است .

بناپارت گفت آیا این نکته را ذکر کرده اند که من حاکم را یک شخص نانجیبی می دانم که قیافه و سیمای او پست ترین قیافه هائی است که من دیده ام ؟ علی گفت آری ولی معتدل تر نوشته شده است

اسناد و مدارك لاسکاس را در حضور خود او از طرف سیر هودسون لو تفتیش کردند مکاتیب مزبور عبارت بود از خاطرات جنك ایتالیا و یادداشت ها و مدارك منضمه به آن و مراسلاتی که بین ناپلئون و کوکبرون و هودسون لو مبادله شده و یك روزنامه قطور ومفصل و مقداری طرح و نقشه و مراسلات شخصی او از قبیل مراسلات خانوادگی و وصیت نامه و غیره این مراسلات را در چندین بسته پیچیده و امانوئل جوان از طرف پدر خود مهر و موم کرد

قطعات تاریخ نظامی و مراسلات رسمی برای ناپلئون فرستاده شد و چون تواریخ و مراسلات رسمی را بتدریج برای ناپلئون می فرستادند امپراطور یقین حاصل کرد که بدوا سواد آنرا برداشته و سپس میفرستند امپراطور از طرف لاسکاس مطالبه یاد داشت روز نامه را نمود وخود لاسکاس هم بحاکم گفت روزنامه سفر اورا بامپراطور تسلیم نمایند ولی حاکم ضبط روزنامه را ترجیح داده و گفت بایستی از طرف لرد اول کابینه انگلستان در این موضوع تصمیم اتخاذ شود

بناپارت گورگود و موتولون را بهوتس کات فرستاد که لاسکاس را دیده و اطلاعاتی برای ناپلئون بیاورند

لاسکاس پس از اینکه دو روز در منزل هاریسون توقیف بود او را به روس کوتاژ منتقل نمودند خود لاسکاس و پسرش از نظر سلامت مزاج رضایت بخش نبودند

امانوئل از چند ماه باین طرف التهابات شدیدی داشته و اومارا و دکتری که از طرف انگلیسها موسوم به دکتر باکستر برای بناپارت فرستاده شده بود نسبت بصحت مزاج او اظهار تشویش مینمودند

لاسکاس ایقامتگاه دور از منزل بناپارت بود و فقط چند پرتگاه فیمابین بوقوع [illegible] لاسکاس [illegible] منزل ناپارت ناصا بوده و بوسیله دور بین رفت [illegible] ات او [illegible] میدیدند

این [illegible] کاس [illegible] ش را بخوبی مواظبت میکردند سیر هودسون لو [illegible] رسیدگی بنوشتجات لاسکاس هر روزه بهوتس کات آمده و از حوائج آنها اطلاع حاصل کرده و از ایشان پذیرائی می نمود .

لاسکاس [illegible] سی ام نوامبر اعتراض ذیل را بسیرهودسون لو حاکم جزیره [illegible] نوشت ؟

« در نتیجه دامی که بوسیلهٔ خادم من گستردهٔ شد مرا ازلونگود ربوده و تمام کاغـذ های مرا ضبط کردند من بدون اینکه بدانم نظریات شما دربارهٔ من از چه قرار است شخصا فداکاریهای زیادی را بر خود تحمیل کرده ام چندی قبل مرا وا دار بانجام کاری کردید که از ترس مفارقت امپراطور اطاعت کردم و بدیهی است امروز شما مرا نزد بناپارت مراجعت نخواهید داد برای اینکه قرب ومنزلت مرا از بین ببرید کثیفم کردید و بالنتیجه بعد ها وسیله تسلای امپراطور نبوده بلکه هر وقت که شعاع چشم او با چشم من تصادف نمایدجز خاطرهٔ از آلام گذشته از قلب او عبور نخواهد نمود

یعنی چه ؟ برای چه لاسکاس از اینکه توقیف شده در نظر امپراطور حیثیات و شرف خود را از دست داده است ؟ آیا خائف است که در صورت مراجعت ملونگود بناپارت و سایرین از بی‌احتیاطی و سبکی او سرزنش کنند ؟

آیا واقع لاسکاس از روی یك نقشه قبلی عمل نکرده بود ؟ آیا چنین شخص فکوری که با این سهولت سندمهمی را بدست غلام بی سوادی سپرد نمی خواست بدین وسیله خود را از سنت هلن خارج کند ؟

از چند ماه باینطرف لاسکاس که مدت مدیدی صبور وشکیبا بود دیگر نمی توانست تحمل اندوه و زحمت بنماید نمی‌توانست و خیلی هم‌بدبخت بود زیرا موتولون و گورگود از او نفرت داشتند و نیز ازصحت مزاج پسرش خائف بود وخود او هم احساس کسالت مزمنی می نمود .

درست است که لاسکاس همواره مورد محبت بناپارت بوده ولی آن صمیمیتی را کـه در بریار از طرف بناپارت دیده بود در

لونگود نمیدید و ضمنا مثل گذشته نه تنهائی نویسندهٔ منشئات تاریخی بناپارت نبوده بلکه گورگود و مونتولون و برتران در نوشتن منشئاتی که بناپارت دیکته میکرد شرکت داشتند .

لاسکاس اصولا بعشق اینکه تاریخ زندگانی بناپارت را بدست خود نوشته و از زبان او می شنود از همه چیز صرفنظر کرده مقدرات خود را معلق بمقدرات بناپارت نموده بود روزنامه مسافرتی را که خود لاسکاس نوشته و ازعزل بناپارت تا یومنا هذا دوام داشته است بتنهائی پنج شش جلد قطور میشد لاسکاس میدانست که اگر این تاریخ را در اروپا طبع کند چه شهرت و ثروتی برای او حاصل گردیده و یقین است که بثروت بیش از اشتهار اهمیت میداد و شاید نشر این روزنامه سبب میشد که عقاید عمومی دنیا نسبت بیناپارت تغییر نموده امپراطور مجددا باروپا بیاید

لاسکاس می‌خواست باروپا مراجعت نماید ودر اروپا یك وظیفه جدیدی انتظار اورا می کشید این مستخدم فداکاری که عشق شهرت و ثروت بود میخواست بمنزلهٔ یك سفیری از طرف بناپارت دراروپا به شمار رفته و بر اثر نشر روز نامه سفر و خاطرات خود قهرمان طرفدارامپراطوربقلم آمده وعملیات ناپلئون راموجه نماید لاسکاس خیلی چیز می نوشت خیلی هم صحبت میکرد و این پر گوئی کاهی از اوقات بر ضرر او تمام می شدزیرا در صحبت هائی که با سیر هودسون لو و گروگر می کرد جملاتی از دهانش خارج شده بود که بعدا سیر هودسون‌لو بدانها استناد جسته و مدرك قرار داده بود و چون لاسکاس از موقع شناسی هودسون لو تعجب نمود باو گفته اند که از لونگود خارج شده ام همه چیز را به شکل دیگری می بینم مثل این است که در لونگود اشیاء از ماوراء یك حجاب حونین

مشاهده میشود .

مثلا یك مرتبه لاسکاس راجع بامپراطور بالصراحه این جملات را گفته بود .

« بایستی او را یك مریض حسابی دانست بایستی مواظبت زیادی از او کرد امپراطور افکار و عقاید خود را با حرارت اد می نماید و بذاته تند است و روح او متکبر ترین ارواح عالم است ما باید به خاطر آوریم که وی سالها براریکه امپراطوری تکیه زده بوده است . »

ملاقاتی که بین لاسکاس و هودسون لو در خارج اونگود به عمل آمد قدری در روابط حاکم و لاسکاس تغییراتی حاصل نمود یعنی بهتر کرد این ملاقاتها سبب شد که راجع به چگونگی بهبودی واصلاح اوضاع زندگانی فرانسویان مشورت هائی بعمل بیاید سیرهودسون لو از لاسکاس تقاضا کرد که یاد داشتی تهیه نموده و درطی آن پروژه هائی را برای اصلاح اوضاع فرانسویان طرح کند حاکم می گفت دلیل این که من از شما چنین تقاضائی میکنم این است که هر وقت بفکر اصلاح اوضاع غیر متناسب فرانسویان میافتم از طرف خود آنها مخالفتهائی میشود .

در واقع هودسون‌لو که پیش بینی مسافرت لاسکاس را به اروپا می کرد خائف بود که مبادا مشارالیه سوء زندگانی اسرار را بسمع افکار عامه برساند و شاید سبب شود که کابینه انگلستان او راتوبیخ و سرزنش نماید وبااینکه کابینه میخواهدعقاید عمومی را نسبت‌بسنتهلن خفه نماید قضیه برعکس صورت بگیرد.

روزچهارم دسامبر هودسون‌لو باونگود آمده ومراسلات‌بناپارت را که نزد لاسکاس‌بود بیرتران تسلیم نموده و بعدا مذاکرات‌مفصلی

با(اومارا) بعمل آورد ازدکتر خواهش کرد که به‌بناپارت بگوید اگر دستوراتی که‌از طرف وی داده میشود سخت تر از دستورات کوکبرون است تقصیری متوجه او نیست بلکه وی عین تعلیمات‌دولت متبوعه خود را اجری می کند

فردای آن روز لادی لو زوجه حاکم جزیره باطمطراق‌تمامی بملاقات مادام برتران آمده و امپراطور از این ملاقات خیلی تعجب کرد و گفت آیا آقای لو میخواهد رفتار خود را تغییر بدهد و پارول جدیدی برای اغفال دیگران بازی میکنند در واقع اگر هم هودسون‌او دراین اقدامات نیت خیری‌داشته موقع بدی‌را برای نزدیکی روابط انتخاب کرده بود زیرا دراین موقع که نسبت به لاسکاس بد رفتار میکرد این نوع رفتار دوستانه حکم فحش و ناسزا را داشت ولااقل صورت تمسخر و استهزاء را بهم میزد

بناپارت از توقیف لاسکاس‌خیلی متاثر شد زیرا که یکتامحرم او از وی دور شده می فهمد که لاسکاس چه مقامی در قلب او داشته است .

بناپارت تاسف و اندوه خود را بطرفیان هم اظهار میکرد تا جائی که مونتولون میگفت امپراطور در صدد است لاسکاس را با یکی از صاحب منصبان خود را از قبیل مونتوارن یا گورگود مبادله نماید .

بناپارت از اطاق خود خارج نمی شد لباس نمی پوشید کار نمی کرد از پذیرفتن امیرالبحر مالکولم امتناع میکرد و نیز از پذیرفتن یکی از حکام بزرك هندوستان موسوم به استرانژ که با زوجه اش بهندوستان میرفتند امتناع نمود از این گذشته کسالت مزاج هم داشت تب میکرد و سر دردهم او را صدمه میزد و بواسطه

تحریك اعصاب نمی توانست بخوابد (او ما را) باو توصیه میکرد که قدری سواری نموده و راه برود و میگفت که اگر ورزش ننمائید ممکن است که بزودی مرض سختی بشما عارض شود .

بناپارت میگفت بهتر ! بهر نسبتی که این زندگانی زودتر خاتمه یابد کمتر عذاب خواهم دید .

بناپارت که تصور میکرد که دیگر لاسکاس را نخواهد دید بوسیلهٔ مارشان اطاقدار خود مراسله وداعی برای او نوشت و این مراسله را در شب دوازدهم دسامبر بعداز صرف شام بگورگود داد تا برای مونتولون که حضور داشت بخواند و عقیده خود را راجع به مراسله بگوید و قبلا از گورگود سئوال کرد که عقیدهٔ شخصی او چیست گورگود فورا جواب داد که این انشاء آمیخته بمدح و تحسین از برای اعلیحضرت که بیش از هیچده ماه نیست که لاسکاس را دیده اند متناسب نیست خصوصا این که لاسکاس نسبت به اعلیحضرت فدا کاریهائی به عمل نیاورده و ادله و شواهدی از این قبیل نشان نداده است گورگود اضافه نمود که هر گز اعلیحضرت نظیر چنین مراسله را بدوستان قدیمی و بهترین فدائیان خودتان مثل (دوروك) ولان ننوشته بودید .

ناپلئون یك مرتبه از جای برخاسته و گفت که من نخواستم با کسی مشورت کنم فقط میخواستم عقیده شما را بدانم که این مراسله در سیر هودسون لو چه تاثیری خواهد نمود

مادام دو مونتولون مراسله را روی میز گذاشته و گفت که کاغذ خوبی است و بهتر این بود که گورگود بطریق دیگری قضاوت نماید گورگود جواب سختی به مادام دو مونتولون داد و بنابارت هم در طول و عرض سالون گردش می کرد مونتولون برای

این که کورکود را ساکت کند بالحق مادهٔ گفت بهتر این است که مراسله بهمین اسلوب نوشته شود زیرا ما هم می توانیم روزی امیدوار به دریافت چنین مراسلاتی باشیم بناپارت نشست و مراسله را برای امضاء بدست گرفت و قبل از این که امضاء نماید از آنجا که روحی طاغی داشت برای این که رای خود را بر حرف دیگران بچرباند این کلمهٔ مبتذل را اضافه کرد : جان نثار شما ! و سپس مراسله را به مونتولون داد تا برای پوپلتون صاحب منصب کشیك برده به لاسکاس بدهند.

در این موقع امپراطور کورکود را دعوت به بازی شطرنج نموده و گفت بیا کورکود ! بیا ! قدری بازی بکنید آرام خواهید شد عزیزم تو چرا همیشه متغیر هستی .

کورکود جوان کاسهٔ صبرش لبریز شده و گفت اعلیحضرتا بزرگترین خطای من اینست که وابستگی فوق‌العاده‌به‌اعلیحضرت دارم آنچه که من راجع به این مراسله گفتم بمن تلقین نشده و بطوری که تصور شده ناشی از حسادت نبوده است من نسبت به یك شخصی که هیچ گونه خدمتی به اعلیحضرت نکرده است حسد نمی ورزم ولی وظیفه خود دانستم که باعلیحضرت عرض کنم این مراسله باشئون امپراطور متناسب نبود .

نوشتن این مراسله مثل اینست که سایرین اعلیحضرت شما را در این جا ترك نموده اند و دیگران صفر محض هستند آری دردنیا نبایستی حقایق امور را بعرض سلاطین رساند وتنها کسانی درپایگاه سریر سلطنتی توفیق می نمایند که متملق و مفتن باشند امپراطورحرف او را قطع کرده و گفت من مایلم که لاسکاس دوست شما باشد کورکود جواب داد خیر من از او تنفر دارم بناپارت گفت آه

کورد کود ! این حرف با جوان مردی تو منافات دارد کور کود جواب داد که روزی خود اعلیحضرت حقیقت عرایض چاکر رادرك خواهد فرمود .

بناپارت شانه هارا بالا انداخته و کفت باشد ! بگذار بمن خیانت کنند و مذمت مرا بگویند مگر (برتیه) و مارمونت که آنها رابه‌ذروهٔ ترقی رسانیدم چگونه با من رفتار کردند ؟ اگر بخواهم اشخاص‌را مطابق‌نیت خودانتخاب نمایم‌بایدافرادبشر ازساکنین‌ملکوت‌باشند کور کود بازهم‌جواب‌می‌داد تا پس ازخاتمه شطرنج که امپراطور حضار را مرخص کرد .

عزیمت لاسکاس

ترس و وحشت سیر هودسون لو از این‌که مبادا لونکود یك مرتبه به غلیان در آید او را وادار کرد که اقدام مسالمت آمیز دیگری بکند هودسون‌لو به لاسکاس پیشنهاد کرد که نظر بکسالت مزاج پسرش خوبست به لونکود مراجعت نماید تا از لندن راجع به حرکت آن ها دستوراتی برسد لاسکاس از قبول این امر امتناع کردتنها چیزی که لاسکاس می خواست این بود که او را بنقطهٔ‌ببرند که وسیله استمداد از طبیب موجود باشد لاسکاس می کفت من به لونکود مراجعت نخواهم کرد مگر این که از طرف امپراطور امر صریحی راجع به مراجعت من صادر شود و نظر به این که از غرور بناپارت اطلاع داشت می دانست که وی هرگز چنین امری راصادر نخواهد کرد .

پس از این مراسلهٔ محبت آمیز و حتی تملق آمیزی که از بناپارت دریافت کرد اگر به لونکود مراجعت میکرد برای اظهار

فداکاری و وفا داری ناچار بود که شریك حبس ناپلئون بوده ونتواند از سنتهلن خارج شود به همین جهت با مضامینی مبرم و شاید تضرع آمیز از حاکم تقاضا کرد مهما امکن او را زود تر از جزیره سنتهلن خارج نماید .

بناپارت وقتی که دانست به لاسکاس اجازه مراجعت بلونگود را داده اند و او نیامده است متعجب شد و با این که (اومارا) به امپراطور اطمینان میداد که لاسکاس مراجعت خواهد کرد معذلك از این که چرا لاسکاس بسرعت از این فرصت استفاده نمی نماید به حیرت افتاده بود بطوری که در صدور اجازه مراجعت او بلونگود از طرف حاکم جزیره مشکوك شده و گفت من مایلم لاسکاس مراسلهٔ بمن نوشته و صریحا بگوید که آیا به او اجازه مراجعت به لونگود داده شده است یانه؟ لاسکاس چنین مراسله برای برتران نوشت ولی سیر هودسون لو که هرگز دخالت خود را در امور از دست نمی داد خواست مضامین این کاغذ را اصلاح نماید لاسکاس حاضر به قبول این امر نشد و بالاخره بر حسب اصرار حاکم به برتران اطلاع داد که وی اجازهٔ(لو) را رد کرده است .

امپراطور یکمرتبه ازبرتران خواهش کرد که بلاسکاس بنویسند به لونگود مراجعت کرده امپراطور ببیند ولی فورا منصرف شد زیرا مایوس شده و یکی از اطمینانهائی که نسبت بافراد بشر داشت مبدل بعدم اعتماد گردید بود بطوریکه یك وقت بفکر افتاد بصاحبمنصبان خود امر بمراجعت بدهد که مبادا در نتیجه تحریك حاکم و برای اینکه انتقام خودرا از او بکشد سردارانش را برعلیه وی برانگیزد

بناپارت مرعوب بود که مبادا درآتیه بیش از پیش گرفتارعزلت و تنهائی شود و وقتیکه این چهره های گرفته وچشمان جامد را در

اطراف خود میدید بیشتر از تنهائی آتیه خود بتشویش میافتاد

موتولون و گورگود که سابقا برعلیه لاسکاس متحد بودند اینک بیکدیگر افتاده و بناپارت میخواهد آنها را آشتی وصلح بدهد و میگوید زندگانی گذشته شما دراینجا خیلی‌راحت‌است شما‌بهرجائی که بخواهید بروید میتوانید باتفاق یك‌صاحب منصب انگلیسی بروید ازآن گذشته از حیث غذا و منزل بشما بد نمیگذرد اگر شکایتی دارید از این جهت است که انسان همیشه و در هر مورد شاکی‌است فرضا هم که بخواهید از سنتهلن‌بروید‌مختاریدزیرا درزندگانی گذشته بواسطهٔ دوستی من افتخاراتی نصیب شما شده که همه جا شما را بخوبی می پذیرند و برای ما بقی ایام عمر خود سوژه های زیادی جهت صحبت دارید



لاسکاس از سیرهودسون لو تقاضا نموده بود که بواسطه کسالت مزاج پسرش مستقیما بطرف انگلستان فرستاده شود و برتران هم بنام امپراطور همین تقاضا را از حاکم کرده ولی نظر باینکه هودسون‌لو در جزیرهٔ سنت هلن اقتدار مطلق داشت نمیخواست حرف کسی را بشنود و برای اینکه دفع الوقت بعمل‌آمده وعقاید لندن‌برای پذیرفتن لاسکاس آماده شده باشد دستور داد که لاسکاس بدوا بکاپ برود رفتن بکاپ یك‌نوع قرنطینی محسوب میشد که خطر مراجعت‌لاسکاس را مرتفع میکرد و شاید هم هودسون لو میخواسته است لاسکاس‌را از مسافرت طولی بحری و چند ماه اقامت در دریا متوحش نموده او را راضی نماید که بلونگود مراجعت کند تا تکلیفش ازلندن معلوم‌شود ولی هودسون لو در این مورد لاسکاس را نشناخته بود

مارشال برتران از هودسون‌لو تقاضا کرد که لاسکاس‌درموقع

حرکت از جزیره برای مرخصی بحضور ناپارت بیاید

هودسون لو جواب داد که ملاقات لاسکاس و ژنرال بناپارت جز با حضور یك صاحب‌منصب انگلیسی ممکن نیست

لو میدانست که بناپارت چنین امری را قبول نخواهد کرد و بالنتیجه ملاقاتی بین لاسکاس و امپراطور دست نداده و امپراطور نمی تواند توسط لاسکاس پیامی برای اروپا ارسال بدارد

روز ۲۹ برتران بمنزل حاکم رفت و درآنجا باتفاق (لو) و (گروگو) و (وید) بقصبه جامستون رفت زیرا از روز۲۴ لاسکاس را بر حسب تقاضای خود به اتفاق پسرش به قصبه جامستون منتقل نموده بودند .

برتوان لاسکاس و پسرش را درآغوش کشید و گفت لاسکاس! شما میخواهید بروید !

لاسکاس جوابا از سلامتی مزاج بناپارت استعلام نمود،وبرتران حواب داد : که امپراطور چند روزی کسالت داشت و فعلا رو ببهودی است ،

لاسکاس که از صبح روز ۲۹ منتظر سوار شدن بکشتی بود مثل مردمان مالیخولیائی با پرتی حواس صحبت میکرد وعجله داشت که هر چه زود تر از ساحل خارج شود

برتران با صدای آهسته که (لو) و (گروگو) درك ننمایند سئوال کرد که چرا بهلونگود مراجعت نمینمائید ونزد امپراطورنمیائید

لاسکاس جواب داد مراجعت من هم با اشکال سختی قرین بوده و هم عیب بزرگی دارد من این تصمیم راگرفتم عزم خود را مصاب می دانستم .

برتران جواب داد که اگر امپراطور از شما خواهش بکند

که در جزیره باقی بمانید چه خواهید کرد

لاسکاس جواب داد البته بجای خواهم ماند زیرا تمایلات او برای من قانون مطلق است

برتران با حضور حاکم و سایرین توانست بلاسکاس بگوید که امپراطور به اومارا گفته بود که لاسکاس هر نوع که میل دارد همانطور رفتار کند اگر اقامت در جزیره باو خوش میگذرد باقی بماند وگرنه بخوشی عزیمت نماید

برتران درموقعیکه میخواست ازلاسکاس مفارقت نماید بااینکه او را دوست نمیداشت معذلك اظهار تأثر کرد نظر باینکه لاسکاس چهار هزار لوئی از پولی که درانگلستان داشت برای مصارف نوکرها و منزل بناپارت بامپراطور قرض داده بود

برتران حواله از طرف بالکومب برای تادیه این مبلغ به لاسکاس تسلیم نمودوفردای آن روزهم نظر باینکه لاسکاس هنوزحرکت نکرده بود برتران و گورکود بقصبه جامستون آمدند

لاسکاس رضایت نامه هودسون لو را راجع به پرداخت وجه بلاسکاس باو تسلیم کرد و در یك لحظه که حضار غافل بودندلاسکاس گردن بند هورتانس را که بناپارت در سفینه بلروفون باو داده بود بدست برتران داد زیرا نتوانسته بود درموقع عزیمت از لونگود آن را بامپراطور رد کند

(لو) قبل از حرکت لاسکاس بهمراهان بناپارت اجازه‌داد که با حضور پوپلتون صاحبمنصب کشیك انگلیسی صرف ناهار نمایند

پوپلتون زبان فرانسه را بخوبی نمیدانست و بمحض اینکه به سرعت صحبت میکردند از عهدهٔ فهم آن عاجز بود

نه اینست که هودسون لو از این موضوع اطلاع نداشت ولی

معتمدا پوپلتون را بحفاظت آنها گماشت که در لاسکاس حسن تاثیر ببخشد وقتیکه لاسکاس و پسرش برتـران و گورگود را بوسیدند هودسون‌لو آنهارا تا دم منزل خودشان مشایعت نموده با کمال‌نزاکت از آنها خدا حافظی کرد

صاحبمنصبان انگلیسی همراه لاسکاس و پسرش تا مقابل قایق آمدند و قرار بود که قایق موصوف لاسکاس و پسرش را بکشتی گریفون ببرد که با آن سفینه حرکت نمایند بطوریکه‌خود لاسکاس در خاطرات خود مینویسد با کمال سرعت و عجله خودرا درون‌قایق انداخته بود وقتیکه کشتی گریفون از حوضهٔ کوچك جـزیره عبور میکرد کشتی اوروتو را مشاهده نمـود که تازه از کاپ مراجعت کرده و پوانت کوفسکی و سه نفر مستخدم فرانسوی تبعید شده را بطرف اروپا میبرد



هودسون لو راحت است



وز اول ژانویه سال ۱۸۱۷ روز مهمومی بود
دراین روزبناپارت را کسالت مفرطی عارض
شده و اطلاع داده بود که بتنهائی در اطاق خود صرف ناهارنموده
و ساعت چهار بعد ازظهر رفقای خود را خواهد پذیرفت

صبح آن روز کورکود که در موقع عزیمت لاسکاس قدری
بازیچه از قصبه جامستون خریده بود بین اطفال برتران و دوتولون
تقسیم کرد .

عزیمت لاسکاس نظر باینکه تحمل اسارت فرانسویان را
دشوار تر میکرد با محبت الیمی آنان را بیکدیگر نزدیك نمود
فرانسویها در این روز بیکدیگر تبریك سال نو را گفتند و موتولون
و برتران بگورکود گفتند بس است ! اینقدر غصه خوردن بس است!

کورکود یك جعبه چای چینی بمادام برتران تقدیم کرده و
درون جعبه نوشته بود امیدوارم که سنوات عمرشما نظیر تعداد خصائل
مرضیه شما بوده وسالیان متمادی بیش ازعدد برگهای این چای زنده باشید
و سپس صاحبمنصبان قدری گردش کرده بعدا نزد بناپارت رفتند

بناپارت آنها را با سادگی پذیرفت و یك جعبه کوچك شیرینی
که مخصوص قرصهای شیرینی بوده و در جیب میگذاشتند بهورتانس
کوچك هدیه نموده و باو اطمینان داد که قیمت جعبه پنجاه لوئی است

کورکود یك دور بینی که ازهدایای پادشاه ناپل بود بنوان

عیدی دریافت کرد و پس از آنکه یکی از جامه دان هائی را که الفنستون فرستاده بود کشوده محتویات آن را که عبارت از شال و پارچه های ابریشمی بود بین خانم ها تقسیم کرد همان روز صبح بناپارت بهر یك از صاحبمنصبان و افراد خانوادهٔ آنها یك فنجان و یکبشقاب چینی سور داده بود برتران یکدستگاه شطرنج تحصیل کرد بناپارت به موتتولون یك صلیب مینا داد و (اومـارا) یـك انفیه دان طلا دریافت نمود .

هوا بقدری بد و مه آلود بود که د کل نشانه معسکر داد و دود دیده نمی شد اطفال در سالون مشغول توپ بازی بودند و این طرف‌وآن طرف‌دویده ومی خندیدند و بناپارت بامسرت‌به‌آنها نگاه می کرد آن روز بناپارت قدری با برتران باخت و درساعت نه شام‌دادند و اطفال هم سر شام حضور بـهم رساندند و ظرافت ها و صحبت های بچه ها مجلس شام را رونق خوبی داده ولی شب نشینی بزودی خاتمه یافت .

نظر باین که لاسکاس رفته بود بناپارت ناچار شد که عادت خود را تغییر بدهد غالبا کورکود و موتتولون را وادار بنوشتن‌تاریخ خود میکرد ولی میل زیادی در خود احساس نمی نمود زیرا لاسکاس این قسمت را برای او تسهیل کرده و سایرین هم مثل لاسکاس عجله برای نویسندکی بخرج نمی دادند کاهی از اوقات آتش فعالیت موقتی در اوروشن و تا پاسی ار شب را بنویسندکی و یا دیکته کردن می کذراند ولی پس از آن چند روزی بدون‌حرکت کردیده و دچار خ ول می شد در عین حال موتتولون و کورکود از منزل خارج نشده و منتظر اوامراو بودند زیرا میترسیدند که مبادا در غیاب آن ها احضارشان نماید و حضور نداشته باشند و این عدم فعالیت کورکود

و مونتولون را خیلی کسل کرده بود صحت مزاج بناپارت خیلی خوب بود کسالت های اخیر او از قبیل تحریك اعصاب و دردسر از بین رفته و امیرالبحر مالکولم بملاقات او آمد در خاطرات خود مینویسد که من وقتی او را دیدم ضعیف شده و چشمانش گود افتاده بودولی بشاشت داشت و معلوم بود که سرحال است

هودسون‌لو از جریان وقایع خیلی راضی بود بعقیده هودسون‌لو عزیمت لاسکاس باعث تسهیل انجـام وظیفه او شده است زیـرا گور کود همواره نسبت به انگلیسها مودب بود و موتو لون هم به امور داخلی بناپارت می پرداخت روابط بین حاکم با مونتولون و کورگود سهلتر از رابطه با لاسکاس بوده و به این جهت بلرداول کابینه انکلستان نوشت که اوضاع و احول میهمانان لو نگود رضایت‌بخشش و آرام است

سیر هودسون لو کـه موقتا کاری نداشت برای کمیسر های روسیه و فرانسه و اطریش درتشویش بود زیرا اطلاع حاصل نموده بود که (ول) متخصص نبات شناش که به اتفاق استورمر کمیسر اتریش آمده بود یکدسته از مویهای پسر بناپارت را به مارشان‌اطاق دار بناپارت سپرده است این واقعه سبب شد که از استورمر هم‌سوء ظن حاصل نماید زیرا تصور می نمود که کمیسر اتریش از طرف امپراطور فرانسوا برای بناپارت حامل پیامی بوده ویا این که‌امپراطور اطریش راجع ببناپارت باستورمر تعلیماتی داده بوده است

هودسون لو یقین حاصل نمود که (ول) اگر پیغام و یاد گاری را به‌بناپارت‌رسانده‌برحسب‌رضایت‌استورمر بوده هودسون‌لوخواست‌اورادور نمایدوبه‌استورمراصرار کرد که(ول)رابطرف کاپ‌یاانکلستان‌بفرستند کمیسر

دولت اطریش جدا امتناع کرد و مراسلات ناملایمی بین او وحاکم مبادله شد .

(ول) که در جزیره سنت هلن مشغول مطالعه گیاه ها بود از گردش در اطراف لونگود و سواحل ممنوع گردید در اینموقع استورمر بر حسب [illegible] کنت [illegible] کمیسر روسیه از (ول) استیضاح نموده و معلوم شد که مشارالیه پس از ورود بجزیره سنت هلن بسته کوچکی را بمارشان سپرده است استورمر این موضوع [illegible] اهمیت زیادی تلقی کرده و با امیرالبحر مالکولم مشورت نموده و امیرالبحر باو توصیه کرد که باحاکم جزیره مشورت نماید و بالاخره شورائی تشکیل داده شد و (ول) در شورای مزبور حضور بهمرسانده و او را استنطاق کردند و حکم دادند که از جزیره خارج شود اتفاقا (ول) هم کارهای خود را تمام کرد و گیاههای محتاج الیه را جمع آوری نموده بود.

بنا بر این روز اول مارس از سنت هلن خارج شد روابط هودسون‌لو با مارکی دومونت شنو کمیسر لوئی هیجدهم بدواخوب بود زیرا مونت شنو که در منزل پرتئوس باتفاق (کروس) آجودان خود منزل نموده بود تا آنجا که می توانست در منزل حاکم شام میخورد و زوجه حاکم هم‌این کورتیزان پر مدعی را وسیلهٔ تفریح و مضحکه خوبی نموده بود .

مونت شنو همیشه از هودسون لو پول قرض می کرد وچون در جزیره همه چیز گران بود در تمام مراسلاتی که باروپا مینوشت از فقر و فاقه تضرع می‌نمود بعدا روابط بین هودسون‌لو ومونت‌شنو تاریك شد .

هودسون‌لو از دور و نزدیك مواظبت عملیات مونت شنو بود.

و ضمنا باو توصیه کرد که در حین اقامت در جزیره بایستی مطیع قوانین پارلمانی انگلستان باشد .

مونت شنو حاضر بقبول این امر نبود ولی بایک حملهٔ هودسون لو خاتمه گردید در بین این سه کمیسر کنت بالمن نماینده تزار روسیه هودسون لو را تحت الشعاع خود قرار داده بود زیرا نه از لحاظ شخصیت و نجابت و فضائل بر هودسون لو مزیت داشت بلکه از روز ورود بجزیره همواره حد فاصل بین خود و هودسون او را حفظ کرده و حاکم جزیره سنت هلن هم رابطه خوبی با کنت بالمن داشت ولی در عین حال او را تحت نظر قرار داده بود کنت بالمن در تمام مدت اقامت در جزیره سنت هلن محبتی نسبت بهودسون لو پیدا نکرد زیرا هودسون لو همواره افکار خود را در حجاب پنهان مستور می کرد حسب الظاهر محیل و مزور به نظر می آمد فرضا هم معنا شرافتی داشت هرگز نمی توانست خود را شخص شرفی جلوه گر نماید .

پیشنهاد لرد هلاند

دکتر واردن جراح کشتی نور تمبرلاند که بناپارت را بسنتهلن آورده بود پس از مراجعت بانگلستان بفوریت کتابی در باب بناپارت نوشته و عنوان آنرا خاطرات کشتی نور تمبر لاند گذاشت این خاطرات بشکل مراسلاتی بود که گویا از طرف دکتر واردن برای دوست مجهولی نوشته شده و سیمای بناپارت درحین سفر بحری و ایام اولیه اقامت در جزیره سنتهلن ترسیم مینمود .

در کتاب مزبور صحبت ها و مذاکرات محرمانه و وقایعی بیناپارت نسبت داده شده بود که اولا از مصاحبات بناپارت [illegible]

دکتر واردن در حین مذاکره با صاحب منصبان بناپارت این مباحث را بچنگ آورده با فرضیات خود بهم آمیخته بود اصولا بین دکتر واردن و بناپارت در کشتی نور تمبرلاند کمتر بر خورد و ملاقاتی رخ می داد زیرا بناپارت زبان انگلیسی رانمی دانست و دکتر واردن هم قادر بتکلم زبان فرانسه نبود و هر وقت می خواستند بایکدیگر صحبت کنند بایستی لاسکاس برای ترجمان حضور داشته باشد و بهمین جهت فیمابین آنها خیلی محدود بوده است.

کتاب مزبور بوسیله حاکم جزیره برای بناپارت فرستاده شده و امپراطور و سایرین همراهانش آن را ناشایسته دانستند.

بناپارت راجع به این موضوع به (اومارا) گفت زمینه کتاب صحیح است ولی مصنف آن مواضیع را بخوبی درك نکرده و شاخ وبرك های موهومی بر آن افزوده است.

خصوصا از خبط های این نویسنده آن بوده است که از زبان من حرف زده و جملاتی از من ذکر نموده که نه از نقطه نظر اسلوب تکلم و تقریر ونه از لحاظ معنی بمن تعلق نداشته و نسبت دادن چنین عبارت بمن توهین می باشد و بطورکلی سه ربع جملاتی که نسبت بمن داده از دهان من خارج نشده است.

در عین حال ناپلئون اذعان نمود که دکتر واردن سوء نیت نداشته و چون کتاب مزبور در اندك مدت چندین مرتبه طبع شد بنفع امپراطور تمام می شود.

روح تنقید بناپارت از دیدن کتاب بیدار شد و در غیاب (اومارا) مراسلاتی بگورگود و بر تران املا می نمود که در جواب کتاب دکتر واردن منتشر شود و مقرر شد که مادام برتران مراسلات مزبور را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و در لندن تحت

عنوان مراسلات کاپ طبع نمایند و در مقابل اتهامات و اکاذیب از خود دفاع کنند

درجزیره سنتهلن از این واقعه خبر نداشتند که موضوع اسرای سنت هلن در پارلمان انگلستان مطـرح شده و عقاید عمومی بریتانیا بهیجان آمده است این موضوع یعنی طرح چگونگی زندکانی‌بناپارت در پارلمان انگلستان نتیجه خدمت (سان‌تی نی) بود که در فصول گذشته ازاونام بردیم وفداکاری‌وغیرت‌او رانسبت به‌بناپارت‌شرح‌دادیم.

(سان‌تی‌نی) پس‌ازاینکه با اعلامیه بناپارت از جزیره سنت‌هلن خارج شد مدتی اجبارا در کاپ واقع در جنوب افریقا اقامت نموده و بالاخره در فوریه ۱۹۱۷ وارد لندن شد و با این که یك‌کلمه از زبان انگلیسی نمی دانست جستجو و تفحص نموده و سیرور برت ـ ویلسون را که‌یکی ازهوا خواهان بناپارت بود پیدا کرد و اعتراض نامه یا اعلامیه بناپارت را برای او از حفظ خواند .

سیرربرت‌ویلسون باتفاق ساتی‌نی نزد لرد هلاند وکیل مجلس اعیان رفتند این‌سه نفر باپیونتوکوفسکی لهستانی همدست شده‌اعتراض نامه‌بناپارت را بزبان فرانسه و انگلیسی در رسالهٔ تحت عنوان (قابل توجه ملت انگلستان‌راجع برفتاری که در جزیره سنت هلن به ناپلئون بناپارت‌میشود) نشر دادند رساله‌مزبورموفقیت زیادی حاصل کرده در ظرف چهل روز طبع هفتم رساله کاملا بفروش رفت در روز هیجدهم مارس لرد هلاندوکیل مجلس اعیان که‌یکی از زعمای حزب محافظه کار بود لرد باتهورست را درمجلس اعیان مورد استیضاح قرارداد و گفت با چنین رفتاری که نسبت به ناپلئون بناپارت می شود ملت و دولت انگلیس حسن انجام وظیفهٔ راکه بر عهده گرفته است لکه دار می نماید .

رفتاری که نسبت به بناپارت میشود دور از رسوم بشری می باشد وسپس شرحی ازشکایات بناپارت را فرو خواند لرد با تهورست من‌باب مجادله و ماست مالی جواب های بی سرو تهی بارد هلانـد داده و گفت عبارت اونگو د جای غیر سالمی نیست و از بناپارت بخوبی نگاه داری می شـ ... ن کـ ، ذهن شنوندگان را مغشوش نماید با ... که روزی فارن‌قدر بطری شراب بناپارت و همراهانش ... ت وا نمود نماید که محبوسین جزیره سنت هلن و ناپلئون دائم حصر هستند و شکایات آن هـا نظر به ایـن کـه موجـه نیست قابـل توجه نمی باشد .

گرچه لردهای مجلس اعیان نطق باتهورست‌را تصویب نمودند ولی عقیده عمومی انگلستان آرام نگرفت و چون تمام جراید اروپا ان نطق‌راتفسیر و تعبیر نمودند توجه ممالك اروپا یك رتبه بسوی بناپارت متوجه شد .

لوئی هیجدهم پادشا فرانسه خیلی مضطرب شده و بسفیرخود در انگلستان دستور داد که ناپارت را بیشتر تحت فشار گذاشته و مواظبت زیاد تری در حق او بعمل آید سفیر لوی هیجدهم بمملندن باو جواب داد که من لرد اول کابینه انگلستان را ملاقات کرده و راجع باین موضوع با او صحبت کردم و مشارالیه اظهار داشته است که بیش از این نمی توان ناپارت را تحت حراست و مواظبت گذاشت و ... دیگری برای حاکم جزیره سنت هلن ... نمی توان صادر کرد اما این اخبار و انعکاسات نظر به اینکه ... از ... به سنت هلن میرسد پنج شش ماه و شاید زیاد تر کهنه می شود .

عملیات سان تی نی و لرد هلاند سبب شد که لرد اول کابینه انگلستان به سیر هودسون‌لو دستور بدهد که نسبت به بناپارت و همراهان‌او ملایمتر رفتار نموده ودر عین حال مواظبت نماید و باین جهت بعد ها البسه و کتب و اشیائی که از طرف خانواده امپراطوری برای بناپارت فرستاده می شد بدون زحمت وارد لونگود میگردید صاحب منصبان و حکام انگلیسی هم که بناپارت را در جزیره‌سنت‌هلن دیده بودند و در حین عبور از سنت هلن اورا ملاقات‌میکردندهریك انتشاراتی در اروپا داده و یادداشت هائی نوشته و می گفتند که ما مجبور به سختی رفتار میشود یکوقت زندانبانان بناپارت متوجه‌شدند که بقدری انظار متوجه آنها است که نمیتوانند تمام چشمها را کور کرده و حقایق رامستور بدارند

بناپارت بوسیله سه نمره روزنامه که‌هودسون لو برای اوفرستاده بود از اعلامیه سان تی نی و استیضاح مجلس اعیان و جواب لرد باتهورست اطلاع بهمرسانده و گفت بارك‌الله این سان‌تی‌نی معلوم‌میشود که آدم‌کارهٔ بوده است ولی خبطی کرده که از غذای من‌تشکی‌نموده است و نبایستی این موضوع را بمیان بیاورد زیرا صحت وموجه‌بودن شکایات او را سست مینماید

بناپارت پیشنهاد لرد هلاند را بنظر تقدیر نگریست ولی جواب لرد با تهورست را تجاهل و خدعه دانست و گفت‌اصولا وزراءدروغ گو هستند و تالیران وزیر من سرجوقه آن ها محسوب می‌شوداز او پائین تر متر نیخ و کاستلرك و هارد میباشند من خیلی راضی‌هستم که وزرای انگلستان برای موجه بودن رفتاری که در باره من مینمایند متوسل بدروغ شده زیرا یقین دارم‌که دوره فرمانفرمائی اکاذیب کوتاه است

احبار مجعول

ملکولم شده بود ... اونکود آ...

بدست ... داد ... سون را داشت (ساری که بصور ... ا

حریره ... است) و ... ارم بود کست و

حود و ... ر اصلاح ... و ... عولات ... حتی

مرور هم نویسنده آن شده اسد ... در انگلستان و

در فرانسه ... شاهی ... کرد روزی ... ملت ایران

و ... در سخت آن ... را میشناسند و

میدانستند که ... هیجدهم ...

توقف ...

... هم ...

د اطلاعات ...

که ...

آن ...

و ... دو ...

میلر آد ...

میکرد که چرا فورا خبر را باطلاع او نمی رساند .
ساعت سه بعداز ظهر برتران وارد شده ولی این مرتبه با عجله نیامده آهسته قدم بر می داشت بالکومب فقط یك روز نامه کهنه راآورده بود که خبر اغتشاش کوچکی در گوادسوب در آن نوشته شده بود چهرهٔ ناپلئون تغییر کرد و بالکومب را احضار نمود پس از اینکه بالکومب ازحضوراورفت ناپلئون ازشدت خشم میلرزیدو گفت نشر دادن اینگونه اخبار کذب مرا در عذاب می اندازد و سپس پاهای خود را روی میز گذاشته و گفت من بیالکومب گفتم بحاکم اطلاع بدهد که مبتلا بمرض اسکوروت شده ام



مزاج بناپارت



اید که بناپارت می خواست ضمن مبارزه با هودسون‌لو مرض‌راهم یکی از وسایل‌مقهوریت او قرار بدهد و باین جهت بعضی از آثار علایم کسالت را بیش از آنچه استحقاق داشت بزرك جلوه می داد و در ناخوشی خودمبالغه می نمود ولی چیزی که مسلم است اینست که از نیمهٔ دوم سال ۱۸۱۷ صحت او مختل شده بود سال قبل چندین مرتبه بواسطه باد و مه فراوان ناخوش و بستری شد .

بناپارت نظر باین که معتاد باب و هوای خشك بود هوای مرطوب جزیره با مزاجش ساز گار نبود در ماه های زمستان سنت هلن که از مه تاسپتامبر طول میکشید تمام اشیاء از قبیل البسه و اثثیه چرمی و چوبی بواسطهٔ رطوبت هوا از یك طبقه کفك پوشیده می شد و اسلحه ها زنك میزد حتی ورق بازی را قبل از اینکه استعمال نمایند مجبور بودند مدتی روی بخاری گذارده و خشك کنند این رطوبت کسالت های متنوعی از قبیل روماتیزم و تب و درد گلو و استرخاء برای بناپارت آورده بود ولی در زمان سلطنتش هم گاهی از این ناخوشی ها پیدا میکرد منتهی خود او چندان اهمیتی باین امراض نمی داد و هر وقت که کسل می شد چند روزی غذای خود را منحصر باب جوجه نموده وخود را گرم نگاه میداشت و کسالتش رفع می شد .

در اواخر ماه مارس ساقهای پایش بدرد آمد این علامت در مزاج بناپارت بدون سابقه بود و یك مرتبه در مسکو بدان مبتلا شده بود در ماه سپتامبر درد با شدت کرد در ۷ سپتامبر (اومارا) درد پای بناپارت را به اطلاع هودسون‌لو رسانید و اضافه نمود که لثه های امپراطور لین شده وباندك تماسی خون از آن جاری‌میشود و دیگر نمی تواند غذا بخورد .

فردای آن روز هودسولو باتفاق (ر د) و... به لونگ آمده و پیشهاد نمود که دکتر بارکستر برای مشاوره حضور یابد برتران جواب داد کسالت مزاج امپراطور ناشی از ورزش نکردن است زیرا او را محدود نموده اید و دیگر نمی تواند اسب سواری و گردش نماید چادری هم که در باغ برای امپراطور برپا کرده بودند در مقابل باد وباران دوام نیاورده و هودسون‌لو پیشنهاد نموده که یك کلاه فرنگی در وسط باغ برای بناپارت ساخته شود که در آنجا بتواند گردش نماید برتران دو روز بعد جواب داد که بناپارت نمی خواهد درباغ محبس دیگری برای خود سازد و میخواهد که محدودیت های گردش مرتفع شود ، تران اضافه نموده بود که از دو حال خارج نیست یا شما می خواهید امپراطور را بکشید یا خیر؟ در صورتی که محدودیتها باقی باشد مثل این است که شما جواب مثبتی داده اید و بدبختانه ممکن است منظور شما در ظرف چند ماه عملی شود .

در اینکه بناپارت کسالت داشت شکی نبود ولی امپراطور ... و مبالغه مینمود شاید میخواست که تغییر مکان دهد یعنی محبس او را از سنتهلن باروپا و فی المثل بجزیره مالت منتقل کنند

(اومارا) طبیب بناپارت روزاول اکتبر ۱۸۱۷ ضمن یادداشت

صحی امپراطور که برای سیر هودسون لو نوشته بود یك کلمه دهشت آوری را ثبت کرده : **مرض مزمن کبد**

[(اومارا) جرئت نمیکرد که مرض کبد بناپارت را علت منسوب آب و هوای جزیره نماید در واقع (اومارا) اگر برای امپراطور طبیب شخصی شمار میرفت جاسوس هودسون لو هم بود

(اومارا) اصلا ایطالیائی بوده و از بدو ورود بجزیره سنتهلن اخبار عمارت حاکم را برای بناپارت آورده واخبار بناپارت را بحاکم داده و یك جاسوس دو جانبه بود که از هر دو طرف استفاده نموده و بهر دو خیانت میکرد ولی (اومارا) اظهار داشت که آب و هوای جزیره ... این مرض ... آور است !

آیا این مرض در اثر آب وهوای جزیره بوجود آمده بود ؟ ... که ناپلئون را درجزیره سنت هلن محبوس نمودند میخواستند در سنگستان مرطوب آنجا ویرا بدیارعدم بفرستند ؟

فرض اخیر صحیح نیست بدون شك انگلیسها منظوری درباره حیات ناپارت نداشتند و ... ورا سنت هلن بردند فقط برای این بود که ... همیشه حریف خود را فلج نموده و نگذارند موقع ... متزلزل ... و گرنه خصومتی باحیات او نداشتند ... را مینویسیم هوای جزیره سنت هلن ... نیست .

... سنت ... یك کشتی بزرگ لنگر انداخته است ... در وضعیت دریا و بادهای مختلفه میباشد در ... هوای جزیره سنت هلن غیرسالم بوده ... وقتی بیش از امروز است و دلیل آن واضح ... صحی در سال ۱۸۱۵ است موقعی که

بناپارت در جزیره سنت هلن مسکن داشت آب مشروب را ازچشمه های کوه دیان میاوردند این آب از مجاری متعددی عبور میکرد که بخوبی پوشیده شده و با کثافات حیوانات آلوده میشد از آن گذشته سیاهان و غلامان افریقائی که بجزیره سنتهلن می‌آمدندمرض اسهال خونی را در جزیره ساری نمودند و تمام همراهان بناپارت هر یك یکی دو مرتبه باین مرض مبتلا شده و خود بناپارت هم دراوایل ورود بجزیره سنهلن مبتلا به اسهال خونی شد بواسطه فقدان اصول صحی درمیان فوج پنجاه وسوم پیاده نظام انگلیسی که مامورمحافظت سنتهلن شده بودند هر سال بطور متوسط چهل در صد آنها میمردند و این نسبت متوفیات برای سربازان ساخلوی سنتهلن بمراتب زیاد تر از معدل متوفیات ساخلوی سربازان تمام ممالك معتدله میباشد

آن موقع مرض کبد بواسطه سوء تغذیه و هوای نا سازگار در جزیره سنتاهلن فراوان بود بطوری که در د امبر ۱۸۱٦ مارکی دومونت شنو کمیسر فرانسه بصدر اعظم فرانسه نوشت که مرض‌تورم کبد از چندی باینطرف چیز عادی شده و تلفات زیادی وارد میاورد یکدفعه هم کنت بالمن بصورت حادی مبتلا بان‌مرض شده و بسلامت جست استورمر کمیسر اطریش در دهم ژانویه ۱۸۱۷ به مترنیخ‌صدر اعظم اطریش نوشت که مرض تورم کبد تلفات زیادی بین انگلیسها وارد آورده و روزی نیست که جنازهٔ بگور سپرده نشود

بناپارت برای اختلال ومرض کبد بیش ازسایرین استعدادداشت

از سال ۱۸۱۰ که قطور شده بود نشان میداد که مبتلا به اختلال کبد است .

مادر او هم باین مرض مبتلا بوده و چندین مرتبه برای‌معالجه به آبهای ویشی رفته بود

زندگانی همراهان بناپارت که بواسطه قدغن امپراطور دایر بعدم معاشرت با اهالی جزیره تاریك شده بود بواسطه سخت گیریهای حاکم جزیره و اختلافات خانگی سخت تر میشد

سه نفر ژنرالهای بناپارت یعنی گور گود ـ برتران ـ مونتولون ـ و زوجهٔ برتران و زوجهٔ مونتولون با یکدیگر اختلاف داشتند ومثل حیوانات درنده که در قفس محبوس باشند بجان یکدیگر افتاده و همدیگر را پارهٔ پاره میکردند

این چند نفر که از ماوراء اقیانوس نظر را بجانب اروپای خیالی متوجه مینمایند و همه چیز را در آنجا مطبوع و ملایم و شیرین می نگرند بدیهی است که جزیره مقدس سنتهلن را لعنت و نفرین مینمایند و همگی آرزو دارند که ایکاش بجای لاسکاس بودند و از جزیره دور میشدند (مقصود از جزیره مقدس اشاره بکلمه سنت است که در زبان لاتن معنای قدیس را میدهد) و باین جهت در آرزوی روزی هستند که از جزیره سنتهلن دور باشند

آیا همراهان بناپارت از عظمت وظیفهٔ که برای خود تعیین نموده و در خدمت بزرگترین اسیر تاریخی عالم میباشند مستحضر نبودند ؟ آیا بهتر این نبود که برای تکمیل انجام وظیفه قدری بیشتر صبر و شکیبائی و فداکاری وعلو و عظمت روح بخرج بدهند

شکی نیست که باهمیت وظیفه تاریخی خود اطلاع داشتندولی نمی توانستند که هر روز و هر ماه و هر سال و شاید برای تمام عمر باین شکنجه و عذاب تن در دهند هیچیك از آنها نمی‌دانستند که این اسارت واین دوری مهجوری که جان آنهارا بهلب آورده است چقدر طول خواهد کشید

همراهان بناپارت اظهار وفا داری نسبت بامپراطور را ناشی از

صمیمیت و شجاعت خود نمیدانستند بلکه خویشتن را مصیبت زده‌ای میدیدند که اوقات و ایامرا هرطور که میتوانستند صرف نموده وانتظار داشتند دستی از غیب برون آید و کاری بکنند .... شاید در خفیه تضرع میکردند ودراین فکر بودند که شاید همین جا پیر وفرسوده شوند و ایام آخر عمر را دور از خانواده های خود بگذرانند و برای آتیه اطفال خود وسایل پیشرفت و ترقی را نیاورده آنها را بدون معلومات و تحصیلات و بیچاره ومستمند نمایند

بین‌موتولون و گورگود علنا جنگ ونزاع بود زیرا موتولون و زوجهٔ او بواسطه غیرتی که در خدمت بناپارت بخرج میدادند محبوب القلوب بودند گورگود هر لحظه در حضور امپراطورازآنها بدگوئی میکرد بناپارت چندین مرتبه تامل کرده و بالاخره متغیر شده وگفت :

بهتر این است که از منفی بافی‌خود دست بردارید این حرکات شما باعث زحمت من است شما مختارید که قلبا هر کس را دوست داشته و یا دشمن بدارید ولی من نباید از ما فی الضمیر شما مطلع شوم سعی کنید که چنین احساساتی در مقابل من از طرف‌شما بروز داده نشود

برتران هم بنوبه خود گورگود را نصیحت میکرد ومیگفت عزیزم تو قلب شریفی داری و چون جوان و غیور و بدون همسر هستی کوچکترین یاسی تو را در گرداب غصه و اندوه میاندازد من بشما نمی‌گویم موتولون را مورد تکریم قرار بدهید ولی مثل من رفتار کنید یعنی با همه کس مدارا نمائید شما خیال میکنید که خیالات من راحت است و یا از اینکه از آنتریك های آنها دچار زحمت نشده‌ام ؟ مخصوصا این نکته را در نظر داشته باشید که ما

اینجا تحت نظر انگلیسها هستیم و آنها کوچکترین حرکات وسکنات مارا ثبت و ضبط میکنند

در یکی از ایام که امپراطور کورکود را احضار کرده بود که فی‌الجمله او را دلداری بدهد .

کورکود گفت آه اعلیحضرتا ! اگر بدانید چه قدر اندوهگین هستم !

بناپارت گفت من شما را تحت نظر قرار میدهم کار کنید

کورکود گفت اعلیحضرتا همین حالا تحت نظر هستم آنهم در چنین مزبلهٔ !

این جواب خیلی سخت و جسارت آمیز بود و بوی شورش و نا فرمانی از آن می آمد .

بناپارت ازاین جواب خیلی مکدر گردید ولی از ترس این که توبیخ و سرزنش او جوان را بالمره نا فرمان نماید سکوت نمود .

دوئیت و نفاق همراهان بناپارت مدت زیادی طول می کشید وکمتر اتفاق می افتاد که آشتی و متارکه کنند هر وقت بهم میرسند چپ چپ یا خیره خیره بهم نگاه کرده و دور میشوند و اگردر حضور امپراطور باشند هریك از سرنوشت خود شکایت مینمایند اگر توجه بناپارت بطرف یکی از آنها معطوف شود دیگران خشمگین شده و حتی طرف را تحدید مینمایند .

زن برتران و زوجه مون‌تولون جز در حضور بناپارت یکدیگر رانمی دیدند اگر گاهگاهی هم یکدیگررا ملاقات کنند مدت ملاقات آن‌ها کوتاه است مادام برتران وزیرای گورکود حکایت میکرد که مادام مونتولون به منزل من آمده و چنین وانمود کرد که کاری دارد و

بایستی پنج دقیقه دیگر برود من به او گفتم هم باز خوب شد که به بهانه این کار نزد من آمدید و پس از این حرف مرا شنید ساعتی نزد من نشست .

موتولون از کرم و سخاوت بناپارت استفاده زیادی میکرد و سهم دیگران را بخود اختصاص داده بود پول نقد و مستمری و جواهرات و مبل و کتاب و غیره را بسوی خود جلب مینمود مادام برتران زوجه موتولون را بسبکی و خفت متهم نموده و می گفت در حضور مردها و حتی در حضور هودسون لو جلف است و شوهر او ناراضی است زیرا اطفال او را پرستاری نمی نماید .

اگر چند روزی روابط گورگود و مادام دو موتون‌لوخوب بشود مادام برتران او را توبیخ و سرزنش می نماید که چرا از چنین زن جلفی تملق میگوید و تهدیدش میکند که در صورت‌ادامه این رفتار دیگر با او حرف نخواهد زد

یك روز مادام برتران بگورگود گفت اگر شما وقایع خودتان را مرتبا می نویسید این نکته را در آن قید کنید که مادام دوموتون لو زن بدذاتی است ! این ضعیفه بد ترکیب دیروز در حضور من می گفت که شیر من فاسد است و بهمین جهت طفل من لاغر می باشد من مخصوصا از دکتر لیونگتن خواهش کردم که این جا بیاید و شیر مرا امتحان کند مشار الیه پس از امتحان شیر و معاینه طفلم هردو را سالم دانسته است .

یك روز که مادام برتران و مادام موتولون هم دو درقصبه جامستون بمغازه سلیمان یهودی رفته بودند موتولون با سلیمان علنا خشونت آغاز کرد که چرا اول مادام برتران را راه انداخته و زوجه او را معطل نموده است .

گورگود بقدری دراظهار خصومت نسبت به موتولون اصرار داشت که مادام دو موتولون را متهم بخیانت نموده و میگفت با بناپارت روابط صمیمانهٔ دارد و در روز نامه وقایع خود در تاریخ پنجم نوامبر ۱۸۱۷ می نویسد که بناپارت و موتولون در حمام بودند در این اثنا مادام دوموتولون با لباس ظریفی بحمام رفت و بمحض این که وارد حمام شد شوهرش از حضور اعلیحضرت خارج گردید من به موتولون گفتم معلوم می شود هر وقتی که خانم بحضور اعلیحضرت برسد شما را بیرون میکنند و در حدود یك ساعت دم درب حمام با او صحبت می کردیم و دراین اثنا اعلیحضرت موتولون را احضار کرد .



حزن و اندوه عجیب و غریبی بر لونگود احاطه کرده بود مه اقیانوس تمام فلات لونگود را در بر گرفته و تا وقتی که باد نمی وزید اطراف جزیره بواسطه طبقات ضخیم مه از نظر مستور بوده و اثری از چمن و عماوت و جنگل مشهود نبود و روز ها از ابتدای شلیك توپ آلارم‌هیل که طلوع روز را اعلام می‌داشت تا موقع غروب آفتاب که قراولان باطراف باغ عمارت می آمدند ساعات مطولی بر فرانسویان میگذشت

بزرگترین دشمن و وسیله ایذاء و آزار فرانسویان اندوه و غصه بود از شدت اندوه نزدیك بمرك بودند متحدالشکل بودن‌اوقات و کوچکی جا و مکان و محدود بودن منافع و متغیر بودن آب و هوا و باد دائمی جزیره و دیدن یك عده اشخاص محدود و معینی که هرگز تغییر نمی کردند و بی اطلاعی از حوادث و اخبار و فقدان اشیاء لازمه و دوری از وطن و از خانواده و اختلاف

خانگی کار های عجیب و غریبی که از طرف بناپارت بر آن ها تحمیل می شد و شام و نهاری که باید باسرعت صرف نمودهٔ و فرصت تکلم را نداشته و فرضا بخواهند صحبتی کنند از بناپارت ملاحظات می نمایند و بازی های شطرنج طولانی که همواره باید در مقابل بناپارت خود را مغلوب قلمداد نمایند و شب نشینی های حزن آور که بر تران و زنش حضوربهم نمی رساندند و شکایت دائمی گورگود همه این ها فرانسویان را از زندگانی بیزار نموده بود



شخص امپراطور برای این مشت فرانسویانی که آخرین ارکان حرب و آخرین در بار او محسوب می شدند عامل اصلیه محسوب و زندگانی این اشخاص از پرتو وجود او بود

ارادهٔ بناپارت عنصر و زمینهٔ افکار و اقول همراهان بوده و امپراطور با این اراده سعی دارد که آن ها را بیکدیگر متصل‌و مربوط نماید .

بناپارت که پانزده سال تمام بر اریکهٔ فرمان فرمائی تکیه زده و قادر به ضبط نفس بود دیگر نمی توانست جلوی گفتارخود را بگیرد و چیز هائی میگفت که اگر بدان استناد جویند بایستی او را مجسمه کبر و نخوت و قساوت قلب دانست .

اصول و نظامات فرماندهی و فرمانبرداری که مستلزم حفظ دیسیپلین است بتدریج کمتر رعایت میشد

اگر شبها بناپارت را خواب نمیبرد پیشخدمت خود را صدا زده و او را برای آوردن مونتولون و گورگود میفرستاد

گورگود که از خواب بیدار شده و چشمانش خواب آلود بود بعجله لباس می پوشید و بدون اینکه سر را شانه زده باشد نزد

امپراطور میدوید

بناپارت یا روی تختخواب سفری خود خوابیده و یا انکه رب دشامبر را پوشیده و در مقابل روشنائی شمعدانی که حباب داشت قدم میزد و مطالبی را بگورگود دیکته مینمود

این مطلب ازقبیل اعتراضی برعلیه هودسون لو وکابینه‌انکلستان و یا اعلامیهٔ برای اروپا و یا یکی از ده تاریخچه جنك واترلو بود که بناپارت با اینکه ده مرتبه این جنك را نوشته بود برای مرتبهٔ یازدهم نیز تعبیر و تفسیر آنرا تجدید میکرد

اگر احیانا مونتولون در نیمهٔ شب احضار شده بود با چشمان خواب آلود و بدون اینکه معنی جملات و کلمات را بفهمد مشغول نوشتن بود تا زمانی که نور شفق از پنجره اطاق بدرون تابد هوا سرد شده و بناپارت یکوقت متوجه سردار بدبخت خود گردیده و گفت بس است مونتولون شما بروید و بخوابید وکورکود را اینجا بفرستید که تمام کند

بناپارت غالبا دچار عدم شکیبائی سختی‌میشد واحیانا در پارهٔموارد از حدود دایره انسانیت خارج میگردید

صحیح است که بناپارت از حیث سرنوشت زندگانی وعظمت و سرعت ترقی دردنیا بی‌نظیر بوده ولی با تمام اینها از دایرهٔ افراد بشر خارج نبود

این مرد بزرك نظر باینکه افکار پیچیده و احساسات‌تندی داشت لامحاله بایستی تغییر پذیر باشد اصولا بناپارت در زمان جوانی خود هم با نظر سوئی به قاطبهٔ بشر می نگریست .

تجربیات ۱۸۱٤ و ۱۸۱٥ این بد بینی را تشدید کرد اشخاصی هم که اطراف بناپارت بودند چون از نقطه نظر عظمت معنوی و

اخلاقی قابل‌توجه نبودند نمی‌توانستند در بناپارت رسوخ ونفوذ نموده و او را ثابت ومعتدل نگاه بدارند

این عوامل مختلفه سبب می شد کـه کاهی حرکات عنیفی ار بناپارت صادر و یاکلمات سختی ازدهانش خارج میشد اکر این کلمات به موتولون خطاب میکردید از اطاق خارج میشد و در صورتی که مخاطب او گراند مارشال برتران بود جرات جواب دادن‌را نداشت

بناپارت یك روز به مادام برتران کفت: توالت سر شماخوب نیست این پیراهن شما ظاهـرا ابریشم چین است ؟ بهیچ وجـه قشنك نیست .

یك روز دیکر که مادام برتران لباس پوشیده و به حضور بناپارت آمد امپراطور گفت مثل یکزن روستائی میماند که لباس روز یکشنبه خودرا پوشیده باشد

یکروز دیکر مادام برتران و مادام موتولون درسالون بودند بناپارت گفت که شبیه بزنهای رخت شوی، میباشند .

اگر این کلمات در قصری تولری پاریس که مقر امپراطوری بناپارت بودبزنها خطاب میشد شاید بناپارت ذیحق بوده ولی‌درجزیره سنتهلن که خانم ها وسیله برای تحصیل البسه عالی و مجلل نداشتند ابراز چنین مطالب و ایراد چنین خطابی بانها ظالمانه بود

بناپارت بواسطهٔ سهل انگاریهای خود در بارهٔ خانمها آن‌ها را متغیر میکرد باین جهت خانمها کمتر لباس می پوشیدند و به سالون می آمدند .

مادام برتران که بیش از مادام دو موتولون مغضوب‌بود عصبانی شده و بالنتیجه خشم و غضب بناپارت را تحریك میکرد جندین مرتبه بناپارت گفته بود که مادام برتران از موقعیت من بی‌خبراست وحتی

برادران و خواهران بناپارت هم در مواقع مختلف زندگانی خود بمرض اختلال کبد مبتلا شده بودند

طرز زندگانی بناپارت در لونگود و اینکه همواره در اطاق های کوچك خیلی گرم زندگانی میکرد و استحمام های دهشت‌آور او که دو سه ساعت در آب فوق العاده گرمی که دیگران حتی نمی توانستند دست در آن فرو کنند اقامت مینمود و غذا های غیر منظم و مضغ سریع او ، نوع غذا که اغذیه نباتی خیلی کم در آن یافت میشد تمام این عوامل موجب تشدید اختلال کبد او میگردید

بناپارت خیلی چاق و قطور شده بود (باکستر) رئیس‌سرویس صحی سنتهلن که چندین مرتبه شخصا با بناپارت صحبت نموده بود روز ۲۸ سپتامبر بهودسون‌لو نوشت که از همین روز اولی که من ژنرال بناپارت را دیدم احساس نمودم که مبتلا بتراکم دسمه است

بالاخره هودسون لو در اثر تهدید مرض بناپارت حاضر شد که محدودیتها را کمتر نماید . دکتر (باکستر) و اومارا بحاکم گفتند که اگر بناپارت مثل سابق اسب سواری و گردش کند بزودی معالجه خواهد شد .

هودسون لو موافقت کرد که بناپارت مثل روز اول بتواند تا ۱۲ کیلومتر بدون حضور صاحب‌منصب کشیك گردش نماید ودرقسمت قراولان شب مقرر نمود که بعد از ساعت نه شب از اطراف باغ به پای عمارت نیایند درقسمت ملاقاتها هم مقرر کرد صورتی ازمحترمین جزیره تهیه شود که بموجب اجازه بناپارت بتوانند بحضور او برسند و در قسمت رابطه با اهالی جزیره هم از طرف صاحب منصب کشیك تسهیلاتی رعایت شود ازهمه اینها بالاتر حاضر شد که دیگر بناپارت‌را بنام ژنرال بناپارت که توهین بزرگی برای امپراطور محسوب میشد

خطاب ننموده و بطور ساده ناپلئون بناپارت بخواند و نیز پیشنهادنمود که برای مسکن تابستانی بناپارت عمارت میس ماسون اختصاص داده شود که در کنار تپه بوده و ازبادهای بحری مصون است

باین طریق تقریبادرتمام جهات هودسون‌لو اظهار دوستی کرده و عقب‌نشینی می‌نمودولی‌مطابق اخلاق خوداین اظهار دوستی‌را باخشونت توام کرده بود بناپارت بجای این که از اظهار همراهی او ملایم بشود تحریك گردیده و به برتران دستور داد که بحاکم بنویسد اگر کاملا تمام محدودیت های اکتبر ۱۸۱٦ از بین نرود وی از عمارت لونکود خارج نخواهد شد .

زیرا صحت مزاج امپراطور اگر مختل شده است بواسطه ناسزاهائی است که افراد مختلفه که زمام این جزیره را دارند به او نسبت میدهند .

بناپارت تسهیلات (لو) را قبول نمی کرد و می خواست که هودسون‌لو کاملا مقررات سال گذشته‌خودرانقض نمایدو مخصوصا او را در معاشرت با اهالی جزیره آزاد بگذارد .

راجع بمنزل میس ماسون که از طرف (لو) پیشنهاد شده بود بناپارت جوابی نداد

(اومارا) در خلال‌این احوال بطرز عجیبی بناپارت رامعالجه میکرد او را وادار مینمود که در آب گرم استحمام نماید و مسهل صرف نموده و ادویه جیوه دار استعمال کرده و بدن او را مالش بدهند .

بناپارت ذاتاًناخوش بدی بود اصولا اعتقاد خوبی به علم طبابت و اطباء نداشت در مورد ادویه طبی مثل اطفال هوسهای مختلفه از خود بروز میداد و قهر و لج میکرد

بناپارت به(اومارا) گفت که دیگر یاد داشت های مربوطه بحالت مزاجی او را برای حاکم فرستد زیرا در این یاد داشتها کلمه امپراطور قید نشده بود

بناپارت گفت اگر از گفته من تخلف کنی دیگر تو را نخواهم پذیرفت زیرا نمیتوانم تحمل کنم که طبیب شخصی من مرا فحش بدهد من اگر تخت سلطنت را از دست دادم برای شرافت بوده است .

و بهمین طریق حاضرم که هزار بار جان از دست بدهم و با عنوانی که جلادان من برایم انتخاب کرده اند مخاطب نکردم .

(لو) که دیگر از وصول یادداشتهای کتبی (اومارا) راجع بصحت مزاج بناپارت محروم شده بودراه حل دیگری در نظر گرفت و آن این بود که (اومارا) در فواصل نزدیکی با دکتر باکستر ملاقات نموده و دکتر باکستر هم نتیجه ملاقات را باطلاع حاکم برساند .

اطمینان هودسون لو از (اومارا) ساب شده بود حاکم جزیره احساس کرده بود که (اومارا) بوسیله (فن اون) بارجال انگلستان مربوط است و راپرتهای یفرستد ولی نخواست بروی (اومارا) بیاورد زیرا طبیب شخصی بناپارت بود و بناپارت جز او طبیب دیگری را نمی پذیرفت و از آن گذشته راجع بخصوصیات زندگانی داخلی بناپارت و صحبت ها و شوخی ها امپراطور یاد داشت های خوبی برای هودسون لو می فرستاد که وی در خاطرات خود می نوشت .

یکمرتبه بناپارت (اومارا) را توبیخ کرد و وی استعفا داده و

دو باره وارد خدمت امپراطور شد .

رابطه بین حاکم و (اومارا) قدری تیره شده و(اومارا) خود را به پناه امپراطور کشید و از آنجائی که پول را بیش از همه چیز دوست میداشت و نظر باینکه نه تنها (اومارا) بلکه تمام همراهان امپراطور عقیده داشتند که بناپارت صاحب گنجهای ذخاری میباشد و امپراطور هم عقیده آنها را تکذیب نمی کرد امید استفاده های زیادی از بناپارت داشت در روز های آخر ماه سپتامبر ۱۸۱۷ (اومارا) اضافه حقوقی از بناپارت دریافت نموده و مصمم شد که بالقطع طرفدار فرانسویها بشود

اوضاع و احوال لونگود چندین هفته بهمین حال بر قرار و مزاج بناپارت هم نه بهتر و نه بدتر میشد مجدد از اطاقها خارج شده و بباغ می آمد و چون سنگینی ساق های پایش قدری رفع شده بود در موقع حرکت متمایل به اطراف نمی شد (اومارا) هم حالت مزاجی او را بدکتر باکستر اطلاع داده و دکتر باکستر هم به اطلاع حاکم و کمیسرها میرسانید .

روز ۲۵ نوامبر فطرت ذاتی حاکم جزیره یعنی غریزه تفتیش هودسون لو بیدار شده وبه(اومارا) گفت که وی باید تمام مذاکراتی که در لونگود می شود به اطلاع حاکم برساند (اومارا) خشمگین گردید و شاید هم از برای زمینه سازی بحاکم گفت من گوسفند نیستم که شما مرا آلت دست خود نمائید بیچاره فراموش کرده بود ازبدو ورود سیرهودسون لو گوسفند و آلت دست اوست هودسون لو امر کرد از جزیره سنت هلن خارج شود روز ۱۸ دسامبر (اومـارا) در حضور گرو کر اعتراف کرد که من در حضور بناپارت تعهد کرده ام که صحبت های آنها را بخارج بروزندهم مگر اینکه صحبتی راجع به توطئهٔ

و فرار باشد لو بخشم در آمده و (اومارا) را بیاد ناسزا گرفت و به او گفت که تو آدم بی شرفی هستی و او را از لونگو د بیرون کرد اگر از جزیره سنت هلن خارجش نکرد برای این بود که بناپارت طبیب دیگری ار طرف انگلیس ها قبول نمیکرد

بنابراین هودسون‌لو به لرد اول کابینه انگلستان اطلاع داد که‌هرچه زودترعلاجی برای‌بیرون کردن (اومارا) که یکی از دشمنان وخیم و خطر ناك انگلیس است بیندیشد



مهجورین لونگود



از طرف سیر هودسون لو حاکم جزیره کرارا اقداماتی برای آشتی ومصالحه با بناپارت بعمل آمده ولی بناپارت به آشتی رضایت نداده و حاضر نشد که برای اعاده صحت مزاج خویش اسب سواری نماید صحت مزاج او یعنی تشویشی که دیگران از کسالت او داشتند برای بناپارت در مقابل انگلیس‌ها اسلحه برنده محسوب میشد وانتظار داشت که دیر یازودقیود وعلائق اسارت او با این اسلحهٔ برنده پاره شود بنا بر این مایل نبود که با ارائه صحت مزاج خود این اسلحه را دور افکند

بمحض اینکه بناپارت برای قدم زدن وارد باغ میشد سربازان انگلیسی و باغبانها و صاحبمنصب کشیك جدید یادداشت نموده و فورا بحاکم اطلاع داده و درراپرت یومیه خود ثبت مینمود وقتیکه بناپارت به اطاق خود مراجعت می کرد احساس مینمود که ازشدت حبس او قدری کاسته شده است

بناپارت صاحب منصبان خود را مجبور میکرد که از مجامع جزیره کناره گیری نمایند در محافل و مجامع جزیره سنتهلن پذیرائی های زیادی بعمل می آمد و تمام بزرگان جزیره یکدیگر را می شناختند و هر روز چه در بندر و چه قصبه جامستون وچه در منازل و جاده های جزیره یکدیگر را ملاقات مینمودند اخبار جزیره بیك چشم بر همزدن در هر طرف منتشر شده و لونگود بوسایل مختلفه یعنی بوسیله (اومارا) و یا بالکومب و یا صاحبمنصب کشیك و یا

نوکرهائی که برای خرید آذوقه میرفتند از این اخبار اطلاع بهم میرسانید در نقاط کوچك حرف زیاد زده میشود و احیانا صحبت ها دور از موازین عقلائی و خرد میباشد انعکاسات صحبت های مجامع سنت هلن که به لونکود میرسید صاحبمنصبان و همراهان امپراطور آنها را به الحان مختلفه مورد مضحکه و مسخره قرار می دادند و تعبیرات و شوخی های آنها دربارهٔ اهالی جزیره تا اندازهٔ بناپارت را سرگرم میکرد

اگر سر هودسون لو علی رغم اسالیب ادارهٔ امور و کشور داری همواره در نظر اهالی جزیره خود را منفور جلوه می داد برعکس زنش خانمی جذاب و خون گرم و بشاش و مهربان بوده و همه او را دوست میداشتند

استورمر کمیسر پادشاه اطریش در یادداشت های خود او را یکنفر رفیق عالیمرتبه میخواند و میگوید که این زن عشق غریبی به پذیرائی ومهمانی داشته و همواره با لطف و نزاکت از میهمانان‌خود پذیرائی میکند سفرهٔ او همواره گسترده است و ملاحان و صاحب منصبان ومستخدمین کشوری جزیره و کمیسر های خارجه و مسافرین معتبری که از راه سنتهلن بچین و هندوستان رفته و مراجعت مینمایند در خانهٔ او پذیرفته میشوند خانم لو همواره برای گردش و اسب سواری و صعود بقله کوه دیان و مجالس بال و عیاشی آماده و مهیا بوده و در عین حال برای دو دختر خود مسماة به (شارلوت) و (سوزان) که از شوهر دیگری بودند مادر مهربانی بشمار میرفت و اطفال جدید الولاده شوهر دوم خود را نیز پرستاری مینمود

(لو) در مقابل زوجهٔ خود یسر مظلومی محسوب میشد که جز اطاعت از اوامر زن چارهٔ دیگری نداشت

زوجهٔ لو حاکم جزیره را وادار کرد که یك درشکه با چهار اسب سیاه ازلندن خریداری نماید و اغلب سوار درشکه‌مزبور شده و شخصا چهار اسب را میراند و درشکه را با چهار نعل اسبها بحرکت‌در می آورد در این درشکه سواریها یکی از دخترهایش همراه او بوده و صاحبمنصبان انگلیسی هم سواره درعقب درشکه او می تاختند و خانمهای جزیره هم او را متابعت میکردند .

(مارکی دومونت شنو) کمیسر فرانسه که بدوا مورد توجه زن‌حاکم شده بود بالاخره وی را از خویش منزجرنمود دویادداشت تندی برای زن حاکم نوشته و چند روز بعد برای ملاقات او به پلانتاسیون یاعمارت حاکم رفت درب را مسدود دید و اورا نپذیرفتند (مارکی دومونت شنو) وقاحت را بجائی رسانید که از این حرکت مشار الیها بشوهر او یعنی هودسون لو شکایت نمود و هوهسون لو اظهار داشت که زوجهٔ من معذور بود زیرا در موقع آمدن شما مشار الیها یکی از دخترهای خود درس پیانو میداده است

مارکی دومونت شنو کبر و غرور زیادی داشت ومثلا مباهات مینمود که با چهار هزار نفر خانم انگلیسی رفاقت داشته و بسیاوی از آنها مسئول وی را اجابت کرده اند ولی ظاهرا در جزیرهٔ سنت هلن اقبال با او یار نبوده زیرا نمایندهٔ مخصوص لوئی هیجدهم در صدد افتاد که زن خدمتکار خود. مسترس مارتن را که پنجاه ساله بود در آغوش بکیرد و چنان سیلی سختی از دست او خورد که این شایعه مدتی‌نقل‌مجالس‌محافل‌سنت هلن‌بود واز طرف‌اهالی که کبر وغرورمونت شنو را دیده بودند با رضایت تلقی میشد

وقتیکه (اومارا) این موضوع را برای بناپارت حکایت کرد ناپلئون پهلو را بدست کرفته قاه قاه میخندید

یکمرتبه هم گفت اگر مادام برتران بمیرد بهتر است !

در مورد گورگود هم این بی اعتنائی ظاهر میشد گاهی سه چهار روزی میگذشت و گورگود از طرف امپراطور احضار نمی شد حقوقی که برای گورگود مقرر داشته بود بقدری کم بود که مشار الیه از دریافت آن امتناع میکرد

بناپارت او را متهم می‌نمود که مورد حمایت هودسون‌لومیباشد یکمرتبه گورگود اظهار داشت که من در سال ۱۸۱۴ درجنگ‌برین جان اعلیحضرت را نجات دادم و بناپارت گفتهٔ او را تکذیب کرد

چندین مرتبه باو گفته بود که اگر مایل هستید میتوانید از پیش من بروید.

هر وقت که گورگود میخواست بشکار یا اسب سواری و یا گردش در قصبه جامستون برود او را برای نویسندگی و سواد نویسی نگاه میداشت

بناپارت اگرقدری گورگود را محدودمیکرد نظریه‌مخصوصی داشت و بی شك فکر میکرد که اگر این جوان عصانی و خیالی را کاملا در اختیارخود نداشته باشد قیود احترامات را گسسته وانتظام خانهٔ اورا مختل و سیاستی را که درقبال انگلیس ها اتخاذ نموده‌است مخدوش خواهد نمود

بناپارت گاهی از اوقات هم صاحبمنصان خود را بجان یکدیگر میانداخت وحسد و رقابت آنها را تحریك میکرد این رفتارش مسبوق بدورهٔ فرماندهی وسلطنت اوبود زیرا درآن‌موقع ازبرای جلوگیری‌از توطئه اطرافیان وآتریك‌آنها این وسیله‌را خیلی مفید تشخیص‌داده بود

ولی برعکس در بسیاری از اوقات نسبت باطرافیان خود چنان توجه و محبتی داشت که حقا برای چنین شخصی که از اریکه سلطنت به مغاك سنت هلن افتاده شایان تحسین و تقدیر است

همین گورگود که آنقدر محدود بود گاهی مرتبا از طرف امپراطور ملاقات شده و ناپلیون بخانه او آمده و او را به تاتر آماتور های جمستون فرستاده و میگوید شما باید تفریح کنید زیرا خیلی غمگین هستید و این پیس تراژدی که در آنجا نمایش داده میشود تاثیر خوبی در اعصاب شما خواهد کرد برای من مشکل است شمارا مهموم و اندوهگین ببینم .

گورگود از معاش مادر خود اظهار تشویش میکرد و میگفت که مادرم وسیلهٔ اعاشه ندارد

بناپارت مراسله ای به پرنس اوژن نوشت که سالی دوازده هزار فرانك بمادر گورگود بپردازدو در موقعی که این مراسله‌را بدست گورگود میدهد او را بعنوان گورگود کوچولو ! دوست من ! پسر من خطاب نموده هوش و ذکاوت و خـوش قلبی او را تمجید کرده و میگوید عزیزم من از شما تقاضا نکردم که از سنت هلن بروید ولی اگر شما نمی توانید با زندگانی سنت هلن عادت نمائید بهتر اینست که بروید

گورگود جواب میدهد که اعلیحضرتا آب و هوا وزندگانی جزیره قابل تحمل است آنچه که غیر قابل تحمل میباشد رفتار اعلیحضرت شماست !

بناپارت جواب میدهد که من نسبت بشما بد رفتاری نمی کنم زیرا لازمهٔ بد رفتاری اینست که نسبت شما متغیر بشوم من اگرچیزی بشما بگویم دوستانه و بنفع شما میباشد اگر نتوانید افکار وتصورات خودرا آرام کنید دیوانه خواهید شد

گورگود دیوانه نمیشد ولی از اینگونه رفتار متفاوت و متضاد و تحمل کبر و غرور و با بی اعتنائی دیگران اعصابش صدمه میدید

بطوری که عنقریب از اداره کردن اعصاب خود عاجز میگردید

بناپارت گاهی مارشال برتران را تمجید میکرد و مخصوصا صحبتهائی می نمود که او بگویند و بگوش او برسد مثلا میگفت که مارشال برتران بهترین مهندس اروپا و سرداری صادق و فداکار است کاهگاهی دربارهٔ مادام برتران لطف و مرحمت مینمود و درعین حال مادام مونتوالون را مورد تمجید قرار داده و خدمات شوهر او را تقدیر میکرد .

گرچه این یکمشت فرانسوی جزیره سنتهلن خوشبخت نبودند ولی بدبخت تر از همهٔ آنها شخص امپراطور بود

مردی که تمام دنیا را در دست خود گرفته و بهر طور که میخواست آن را تغییر شکل میداد این مرد در کلبهٔ محقری که دائما در معرض بادها و عرضهٔ مواظبت انگلیس ها میباشد محبوس وازهر طرف با اختلافات و منازعات همراهان خود احاطه شده ولحظه بلحظه قلبش مجروح میشود

اینجاست که مهمترین فجعهٔ سنت هلن را تشکیل می دهد زیرا چنان عظمت و شکوه در چنین مسکنت و حقارتی محدود شده بود ! . .

بناپارت یکمرتبه بگورگود غصه خور میگفت شما غصه می کفت شما غصه میخورید ؟ شما ! که نیمه شب از خواب بر خاسته دوباره سر بروی بستر راحت میگذارید ؟ زیرا ضمیر شما راحت است و خود را سرزنش و تقبیح نمی کنید ولی من ! چه شکایت ها که از خویشتن دارم !

یك روز دیگر که تقویم سلطنتی فرانسه را برای پیدا کردن تاریخی بر داشته و نگاه میکرد چشمش بنقشهٔ فرانسه افتاد که از

رود تیبر تا رود الب وسعت داشت و صد و سی ایالت و دو کرسی مهم مثل رم و پاریس در آن بنظر میرسید انبوه تصورات و تخیلات بر مغز او حمله ور شده و گفت

چه امپراطوری قشنگی بود ! هشتاد و سه ملیون نفر جمعیت که بیش از نصف سکنه اروپا را تشکیل می دهد رعایای من بودند !

یك روز باطاق مارشان اطاق‌دارخود رفت اطاق دار او پیراهن و البسه‌اش را در اشکافی محافظت میکرد بناپارت خواست که‌البسه خود را تماشا کند آنها را از اشکاف بیرون آورده و مقابل خود گسترد هنوز لباس قونسولی او که از مخمل آلوبالوئی دوخته شده بود وبالاپوش آبی جنك مارانگو و ردنکوت‌های سبز و خاکستری وحمایلها درون‌اشکاف بود دستش‌را روی البسه میگذاشت وبرمیداشت و بدون اینکه کلمهٔ بگوید ازاطاق خارج شد

بناپارت که فرزند جزیره کورس بود و برای تسخیر جزیره قاره اروپا مقدر شده بود در تمام ادوار زندگانی خود و حتی در آن دوره عظمت امپراطوری تنها بوده و با اینکه همراهیان وخدمه و زنهایش او را احاطه کرده بودند این تنهائی و انفراد را همواره احساس میکرده ولی امروز تنهائی و انفراد او کاملتر شده است

امروز که چنین بار مصیبت و بدبختی را تحمل می نماید دوراندیشتر ازآنست که مزایا و فواید آنرا برای تجلیل وجاودانی نام خویش درك ننماید او میداند که این بدبختی سیمای تاریخی اورا بزرگ خواهد نمود این است که روی به همراهان نموده و می گوید :

« بدبختی و تیره روزی بنوبه خود دارای مفاخر و

و محامد است اگر من در روی تخت سلطنت و در میان طرفداران و اعوان خود می مردم چون حریفی در مقابل نداشتم دنیا آنطور که باید مرا نمی شناخت وتاریخ من برای او حکم رمز و معما را داشت ولی در سایه این بدبختی مرا آن طوری که هستم مورد قضاوت قرار خواهند داد و اسارت سنت هلن فصول تاریخی مرا تصفیه وتکمیل خواهد کرد و این سنگستان تیره پایگاه رفیعی خواهد شد که مرا بتمام عالم نشان خواهد داد » .



بزرگترین دشمن بناپارت بیکاری بود و اوقات و ساعات ایام که در ازمنه گذشته برای بناپارت آن قدر سرعت میگذشت وآن اندازه در صرف آن قناعت سی نموده اینك بقدری طویل شده که که گوئی خیال گذشتن ندارد مدتی اوقات خود را صرف نوشتن خاطرات و انشاء وقایع خود نمود وبه این طرق عطش فعالیت خود را تسکین می داد ولی کم کم عدم نظم و خستگی از کار یك نواخت آن زندگانی هندسی وی را مختل نمود

هوا خیلی موذی، وقفس او خیلی تنك بود مردی که سامعهٔ او عادی به شنیدن صدای توپ و قعقعه سلاح و نعره دلاوران و آهنك موزیك نظامی وهلهله امراء و شاهزادکان بود اینك جز صدای خروس صبح و فریاد مرغ شب و آواز قورباغه و صدای حرکت موشهای عمارت لونگود چیز دیگری نمی شنود برای گذارشات وقت و تغییر دادن زندگانی خود مساعی زیادی بخرج میدهد گاهی ساعات غذا را تغییر میدهد و زمانی بنقشه ها و کتب جنگی خود نظر می اندازد یك مرتبه دیگر سال های خود را می نگرد .

برای دهمین دفعه عکس های خود را تما شا می نماید و روز نامه هائی که جدید تر از همه متعلق بدو ماه قبل است برای مرتبه ثانی از نظر می گـذراند در این میان قرائت کتب و رسائل او را بیش از سایر وسایل تسکین میدهد وقتی که کتب و رسائل مجلاتی که از طرف کابینه انگلستان بیلادی هلاند برای او میرسد دو سه روز تمام لباس نپوشیده و از اطاق خارج نمی شود وکاغذ ورق زدن کتاب ها و مطالعه آنها است تخت خواب و روی میز دستی و روی فرش اطاق را پر از کتاب می نماید و علی هر روز یکی دو مرتبه ناچار است انبوه کتاب هـا را برداشته و اطاق را منظم کند .

این غذای روحی جدید یك قوت تازه به روح او می بخشد علی در یاد داشتهای خود می نویسد که پس از خواندن کتابها امپراطور تغییر ماهیت میدهد حرکات و صدا واحکام او طوری‌است که گوئی آتش در عروقش جریان نموده تصوراتش بقدری قوت می گیرد که بدرجه یك انسان مافوق الطبیعه میرسد مثل اینست که هنوز به اروپا حکم فرمائی مینماید و این وضع چند روزی ادامـه یافته و بعد بتدریج حالت عادی خود را احراز مینماید

اینك که دو سال در حبس جزیره سنتهلن بوده و غالبا افکار سیاهی از مغز او عبور مینماید هنوز امیدواری را از دست نداده و در انتظار بهبودی سرنوشت خود می باشد و میگوید که اگر لوئی هیجدهم بمیرد وقایع مهمی روی خواهد داد اگر لرد هلاند وارد کابینه انگلستان شود شاید مرا از سنت هلن مراجعت دهند و اگر نایب السلطنه انگلستان فوت کند شاهزاده خانم شارلوت بـر تخت سلطنت انگلیس خـواهد نشست و مشار الیها مرا مراجعت

خواهد داد .

ولی در آغاز فوریه سال ۱۸۱۸ خبر مرگ شارلوت رسید و بناپارت از وصول این خبر بهت زده شده و گفت گورگود ! ببین باز هم یك واقعه غیر مترقبه دیگـر ! معلوم میشود که اقبال بما پشت کرده است !

بناپارت از تنهائی میترسد و برای اینکه همراهان خود را در اطراف خویش نگاهدارد آنهارا به وعده و وعید تطمیع مینماید و میگوید اعم از اینکه برگردم و یا در جزیره سنت هلن بمیرم آتیه زندگانی شما مامون است گورگود در خاطرات خود چنین مینویسد « اعلیحضرتا میفرمایند که اگر در این جزیره مردند مایملك خود را بین من و برتران و موتولون و زوجه برتران و زوجه موتولون قسمت خواهد کرد »

بناپارت در ضمن صحبت با گورگود میگوید :

مگر شما در فرانسه چه کار خواهید کرد ؟ اگر با من باشید شهرت عظیمی در عالم کسب خواهید نمود و اگر من زنده بمانم شما را غنی نموده و اگر مردم باز برای شما چهار صدپانصد هزار فرانك طلا باقی میگذارم و با این مبلغ در همه جا بخوبی از شما پذیرائی می کنند شما باید این طور بخـودتان تلقین کنید که چهار پنج سالی در جزیره بمانید و باقی عمر راحت باشید

بناپارت به مارشال برتران و برای اطفال او وعده های زیادی میدهد و مثل یك عموی پیری که وصیت نامهٔ خود را وسیلهٔ تهدید و تطمیع برادر زاده ها قرار بدهد بناپرت هم اطرافیان خـود را تحریص می نماید .

یك روز ناپارت در حضور سرداران خود گفت که من بیش از یک سال دیگر زنده نیستم سرداران بك دیگر نگاهی کردند و هیچ یك می توانست حرفی بزند [illegible] گران مارشال برتران جواب داد [illegible] بگور خواهید کرد این کلام [illegible] فهمیدند آن مقصود برتران [illegible] از شدت رنج و عذاب همه [illegible] درد

مرور ایام



وز های گذشت و درخلال این ایام حوادث کوچکی بوقوع پیوست که یك لحظه یا یك ساعت یا یك روز جریان زندگانی عادی فرانسویان را متوقف نموده یا تغییر می داداین حوادث کوچك در مسیر زندگانی فرانسوان حکم برآمدگی های بستر رود خانه را داشت که در یك لحظه جریان آب را تغییر داده و مجددا آب ها جریان طبیعی خود را احراز می نمایند

روز پانزدهم اوت سال ۱۸۱۷ عید ناپلیون فرا رسید تمام همراهان انتظار دریافت عیدی وهدیه داشتند ولی ناپلیون فقط بهریك اطفال یك مسکوك طلای دو ناپلئونی داد .

آنروز متفقا در سالون صرف نهار نموده و قهوه را در باغ صرف کردند هوا خوب بود گران مارشال برتران گفت امیدواریم که پانزده اوت آتیه را در جزیره سنتهلن نشیم ناپلیون آهی کشید و گفت آه ما قدری سعادت احتیاج داریم

ناپلیون ردنکوت شکاری کهنهٔ خود را پشت رو کرد زیرا ردینکوت مزبور بقدری کهنه شده بود که قابل استعمال نبود دیگر حمایل سه رنك خود را استعمال نمی کرد و میگفت این حمایل را بایستی برای مواقع فوق العاده نگاه دارم .

حالا دیگر ناپلیون کمتر از اشخاص خارجی پذیرائی مینماید تمام خارجیانی که بجزیره سنتهلن وارد شده وتقاضای ملاقات ناپلیون

را میکردند او را به غضب می آوردند و میگفت مگر من درنده باغ وحشم که با این صورت میخواهند مرا ملاقات نمایند

بناپارت مدتی سعی کرد که خارجیان را بحضور پذیرفته و تمجید و تحسین آنان را بطرف خو جلب نماید ولی فعلا ارادهٔ خود را تغییر داده و میخواهد خویشتن را در ابری از اسرار پیچیده و زندانبانان خود را بواسطه سکوت و مستور بودن درحجاب تحت الشعاع قرار دهد

بهار آمد و هر سال در بهار مسابقه های اسب دوانی جزیره سنتهلن شروع میشد بناپارت بمنزل برتران رفته و با دوربین خود از پنجره برتران مسابقه‌اسب دوانی را تماشا کرد و سپس روی آخرین پله خانه برتران جلوس نموده وقتی که مسابقه اسب دوانی تمام شد مشاهده نموده که سه نفر کمیسر فرانسه و روسیه و اطریش بطرف محوطه لونگود می آیند .

بناپارت به لونگود و مونتولون گفت به استقبال آنها بروند و اخباری از آنها تحصیل نمایند برتران و زنش هم باتفاق گورگود و مونتولون رفتند واطفال هم‌از بزرگان تعقیب نمودند بارون استورمر و کنت بالمن نماینده اتریش و روسیه ندوا صاحب منصبان بناپارت را با برودت پذیرفته و سپس صحبت شروع شده و قدم زنان در جاده شروع بحرکت نمودند و بهمین طریق تا هوتس کات راه پیمودند استورمر بازو بازوی مادام برتران داده بود و گورگود هم بازوی مادام استورمر را گرفته کنت بالمن و مارشال برتران در قفای آنها حرکت کرده و عقب تر از همه گروس می آمد مدام دومونتولون و مونت شنو هم بهمراهان ملحق شدند هودسون‌لو باتفاق صاحب‌منصباز خود قدری دورتر ایستاده و با چشمان خود این دسته را تعقیب میکرد .

حاکم از این برخورد فرانسویان با کمیسرها خیلی متغیر شده و میدانست که بناپارت کمال میل را دارد که با کمیسر ها رابطه داشته باشد حتی مثل یکنفر آدم دیوانه به لونگود آمده از صاحب منصب کشیک سئوال کرد آیا کمیسرها وارد لونگود شده اند یا نه ؟

هودسون‌لو حق داشت مشوش باشد زیرا فرانسویها میخواستند با کمیسرها رابطه‌داشته باشند کمیسر هاهم‌استثناء نماینده لوئی هیجدهم موسوم به مارکی دومونت شنو کمال میل را بمعاشرت با فرانسویان داشتند موتولون هر روز در جاده هوتس کارت میرفت و میامدکه شاید با کمیسرها برخورد کنند و بالاخره با کنت بالمن و استورمر ملاقات نموده و هردفعه ملاقات آنها طول می‌کشید بخصوص‌موتولون برای ملاقات کنت بالمن نماینده تزار روسیه بیشتر حرارت بخرج می داد زیرا ویرا مردی نجیب و اصیل و صاحب روح و معرفت تشخیص داده بود

روز ۲۸ سپتامبر۸۱۷ بالمن و استورمر تا درب داخلی‌لونگود هم آمده و در آنجا برتران و زوجه اش را ملاقات کرده و بلافاصله موتولون به آنها ملحق شد

بناپارت از دور بین خود آنها را می نگریست و مشاهده نمود که مادام استورمر زن جوان و قشنگی است بنا بر این قدری برای او گل و شیرینی فرستاد اما قبل از وصول گل و شیرینی کمیسرها رفته بودند .

بناپارت همان شب اظهار داشت که اگر یکدفعه دیگرحضرات بیایند آنها را بصرف تنقل دعوت خواهد نمود

روز یکشنبه بعد بنا بگفته موتولون که تصور میکردحضرات وعده تجدید ملاقات را داده اند بناپارت منتظر کمیسرها بود وبهمین

جهت مادام برتران و مادام مونتولون البسه مجلل خود را پوشیده و لباسهای قشنگی باطفال پوشانیدند بناپارت امر بتهیه یك سبد شیرینی داد گورکود میگفت من میدانم که کمیسرها نخواهند آمد ولی برتران با لحن مطمئن جواب داد که خیر ! حتما میایند

دقایق و ساعات میگذشت و جز بومیان جزیره که بمناسبت روز یکشنبه البسه نو و قشنك خود را پوشیده بودند کس دیگری در جاده لونگود دیده نمی شد

بناپارت لباس پوشیده و با دوربین جاده را می پائید ولی کسی پیدا نشد پس از لختی انتظار بناپارت آرشانبولت ناظر خودرا بجای یکی از کمیسرها تصور کرد اما ساعت پنج بعد از ظهر هم گذشت و اثری از کمیسرها نمودار نگردید

بناپارت شیرینی را بین بچه ها قسمت کرده و باطاق خود رفته اظهار خستگی و کسالت نمود .



مجددا موضوع ساختمان منزل جدیدی برای بناپارت مطرح شد هودسون لو مراسله از باتهورست راجع باین موضوع دریافت داشته و این مرتبه تصمیم گرفته است که خواهی نخواهی کار را یکسره نماید نمایندهٔ جدیدی نزد مارشال برتران فرستاد که راجع به نقطه ساختمان منزل موافقت نظر حاصل شود ولی برتران پیشنهاد او را رد کرد بناپارت هم همان نظریه معین را داشت یعنی نمیخواست که منزل جدیدی که منزل دائمی او بود و ذیل برایست که اسارت ری قلبی و مادام العمر میباشد برای او ساخته شود

برتران بدون اینکه دلیل امتناع بناپارت را بانگلیسها بگوید طفره میرفت و آنهارا سر میدواند

بالاخره پس از چند ماه انتظار هودسون لو تصمیم گرفت که در خود محوطه لونکود منزلی برای امپراطور بسازد این منزل تامنزل قدیم دویست قدم فصله داشت و درظرف یکماه دیوار هایش ارتفاع گرفته بود .

ناپلئون با کمال بیعلاقگی بعمارت جدید مینگریست او مطمئن بود که هرگز در این خانه اقامت نخواهد نمود

گورگود روز بروز برغصه و اندوهش افزوده میشد ونمی توانست با اینزندگی انس بگیرد این سرباز متکبر وحسود وخوش قلب گرفتار ضعف اعصاب غریبی شده بود

گورگود بتقرب موتولون خیلی حسد میبرد گرچه برتران و مادام برتران اورا تسکین میدادند و نوازش میکردند ولی امپراطور آنقدرها او را نمی نواخت

گورگود در نوزدهم ژانویه ۱۸۱۸ ضمن یاد داشتهای خود مینویسد که من اعلیحضرت را پیش از روزی یکساعت نمی بینم آنهم در موقعی است که شطرنج بازی میکند

ولی با این وصف امپراطور را دوست میداشت و اورا بزرگ میدانست اما این زن ! - مقصود مادام موتولون است - که به قول گورگود معلوم نیست زوجهٔ موتولون یا رفیقهٔ بناپارت است او را به تنك آورده بود

گورگود عقیده داشت که موتولون و زوجه اش دست بهم داده اند که دیگران را از نظر امپراطور بیندازند وتمام مزایا و منافع مادی و معنوی را بخود اختصاص دهند

گورگود بیش از حد لزوم حقایق تلخ زندگی را به بناپارت میگفت و از دوری فرانسه ناله میکرد

بناپارت از منازعات دائمی او با زوجه مونتولون و شوهر او به تنك آمده و بیش از بیست مرتبه سعی کرد که مونتولون و کورکود را بهم نزدیك کند موفق نشد چندین مرتبه گوش او را گرفته و گفت کور کود ن ؛ ... رفقا ... خود بساز ولی کورکود چشمان را بزمین انداخته و حاضر بمسالمت و آشتی بود

بهر نسبتی که روز های یکنواخت و ایام اندوه و غصه تجدید میشد سوء تفاهم بین بناپارت و کورکود شدت میکرد چندین مرتبه بین او و امپراطور حادثه های کوچك و بزرکی اتفاق افتاد

یك روز بدون اینکه بداند در چه حالتی هست و در چه حالتی بوده است و با که حرف میزند خدمات گذشته خودرا برخ امپراطور کشید و زخمهائی که در رکاب امپراطور برداشته است یاد آور شده و میگفت عمرجوانیم بدون استفاده تلف شد !

بناپارت این شکایات را جدی تلقی نمی‌نموده یعنی بروحیه سردار جوان خود پی نمیبرد زیرا برتران و مونتولون هر کدام زن وبچه داشتند و نوکرها هم همیشه در عیش وعشرت بودند و در این میان فقط کورکود بیچاره تنها بود و برای صرف وقت و انصراف فکر جز اسب سواری و مختصر شکاری وسیله نداشت از بس با کمیسرها و صاحبمنصبان انگلیسی حرف زده بود خسته شده و از بس اسب‌توپ بچه های برتران دویده و با آنها بازی کرده بود دیگر حوصله بازی نداشت .

شاید خوانندکان تصور کنند که بناپارت با اینکه سردار خود را میشناخت لازم بود با او بهتر رفتار نماید ولی بناپارت بقدری غم و اندوه و غصه داشت که نمیتوانست بغصه دیکران برسد کور کود با شکایات و ناله های خود اورا کسل کرده بود

گورگود هر حرفی را می شنید آنرا بهانه مناقشه قرار می داد و با هرکلمه اندوه و غصه اش تجدید میشد

یك روز بناپارت بگورگود گفت که من تا یکسال دیگر میمیرم و همه شما ها از اینجا خواهید رفت

گورگود کلمه (خواهید رفت) را بخوبی شنیده وتصور کرد که (خواهید خندید) تلفظ شده است (بناپارت کلمه ـ ایره ـ را بمعنای خواهیدرفت تلفظ نموده بود و گورگود تصور کرد که ـریره ـ یعنی خواهید خندید میشود ـ)

گورگود جواب داد که گرچه اعلیحضرت شما نسبت به من عادتاً بیمرحمت هستید ولی ما نمی توانیم که چنین حرفی را تحمل کنیم وامیدوارم که اعلیحضرت‌شما دیگر یك کلمه ازمرك صحبت نکنید

بناپارت متوجه اشتباه گورگود شده و جملهٔ خودرا توضیح‌داد . ولی گورگود که معنای واقعی حرف او را فهمید شانه ها را بالا انداخت ......

چند ماه بود که گورگود میخواست از سنتهلن برود‌ودیگر نمیتوانست در جزیره سنتهلن اقامت نماید

برتران او را نصیحت میکرد که قدری از حدت خود فرود بیاید ولی یاس و اندوه گورگود زیاد تر می شد و می گفت که مونتولون وزوجه‌اش مرا ازنظر امپراطور انداخته وغمای‌خودساخته‌اند من پس از اینکه مادام مونتولون وضع حمل کرد شوهر او را به دوئل دعوت میکنم .

در انتظار اعلام دوئل به مونتولون در بناپارت تفنگ‌های چندروزه تعطیل و مرخصی نمود

بناپارت که برحسب راپورت برتران از این قضیه مستحضر شده

بود تصمیم گرفت که قضیه را تنظیم نماید که در نظر انگلیسها بصورت عدم‌اتحاد فرانسویان جلوه گر نشود زیرا عدم اتحادهمراهان بناپارت تمام نتایج آنهمه اسارت و غصه و اندوه را از بین میبرد

درشب دوم فوریه ۱۸۱۸ موقعیکه مشغول بازی‌شطرنج بودند با اینکه از گورگود ناراضی بود روی باز کرده و گفت شما چرا این قدر محزون هستید آخر قدری بخود آئید و ابراز مسرت و بشاشت کنید.

گورگود گفت اعلیحضرت شما می دانید که نمیتوانم مسرت و بشاشتی داشته باشم

بناپارت گفت برای چه!

گورگود جواب داد اعلیحضر تا من مورد بی اعتنائی وسوء رفتار واقع شده ام

بناپارت هر دفعه که متغیر میشد صورتش رنك تیره بخود می گرفت این مرتبه هم قیافه گرفته احراز نموده و مونتولون را ببهانه این که ببیند در اطراف باغ چند نفر نرازل کشیك می دهند به خارج سالون فرستاد و سپس از جای برخاسته بطرف گورگودرفت و گفت آخر شما چه میخواهید؟

گورگود گفت از اعلیحضرت شما استدعا میکنم مرا مرخص بفرمائید زیرا نمی توانم بیش از این تحقیراتی که برحسب ارادهٔ همایونی بمن روا میدارند تحمل کنم من کسی هستم که همواره وظیفه خود را انجام داده و میدهم اینك که مورد نفرت اعلیحضرت شما واقع شده ام دیگرنمی‌خواهم بر دیگران تحمیل باشم استدعا میکنم اجازه بدهید بکار خود بروم ...

این همان گورگود بود که در کشتی بلروفون که بناپارت

را از فرانسه بانگلستان آورد گریه کرد و زاری نمود که بناپارت ه
اسم او را در صورت اشخاصی که بایستی همراه او بجزیره سنتهلن
بیایند ثبت نماید و بالاخره بناپارت را وادار نمود که نام پلانات راه حذف
کرده و اسم او را بنویسد .

گورگود در این ساعت که اجازه مرخصی می طلبید ازشدت
تاثر و از فرط علاقه که نسبت به امپراطور خود داشت میلرزیدشدت
احساسات او را یك مرتبه از خود بیخود کرده و بطوری که در
یاد داشت های خود می نویسد حاضر بود که حسب الامر بناپارت
شمشیر در شکم خود فرو نموده خود را بپای او بیاندازد بناپارت
با چند کلمه خوش آمد و قدری ابراز محبت می توانست او را
نگاهدارد ولی یك جمله محبت آمیز نیاورده و شاید فکر میکرد
که بیش از این تحمل نا ملائمات گورگود را ندارد و شایدتصور
می نمود که وی امپراطور است و هرنوع که بخواهد میتواند در
حق موتولون رفتار نماید

بناپارت روی بگورگود کرده و گفت بایستی مناسبات شما بامون-
تولون خوب باشد و بخانه او بروید .

گورگود گفت اعلیحضرتا او بدی های زیادی بمن نموده است
من نمی بایستی شکایت اورا نزد اعلیحضرت بنمایم و بایستی مستقیما باخود
او حساب خود را تصفیه کنم .

بناپارت بانك بر آورده و گفت اگرشماموتولون را تهدید کنید
یك اوباش و آدم کش خواهید بود

خون درمغز گورگود بجوش آمده و گفت اعلیحضرتا چندین
ماه است که موهای سر خود را کوتاه نکرده ام و تا وقتی که
انتقام خود را از این شخص و از کسی که امید مرا مبدل بیاس

کردنستانم مبادرت به اصلاح موی سر نخواهم نمود اعلیحضرت شما مرا او باش میخوانید افسوس که این حرف با احترامات و عقیده قلبیه که در بارهٔ اعلیحضرت دارم وفق نمی دهد شما مرا آدم کش میدانید من گمان نمی کنم درخور چنین عنوانی باشم زیرا کسی را نکشته‌ام بلکه خود من مقتول دیگران شده‌ام و میخواهند از غصه و یاس مرا بکشند.

بناپارت گفت صریحا بگویم که نبایستی مونتولون را تهدید کنید من حاضرم که برای خاطر مونتولون بجنگم اگر شما از این عقیده منصرف نشوید نمکم را بر شما حرام خواهم کرد.

کورکود گفت اعلیحضرتا من از غلامان سیاه افریقائی بدبخت ترم زیرا وقتی که مورد سوء رفتار و اهانت واقع می شوم نمی توانم احقاق حق بطلبم دیگران از برای اولویت و برتری خود از قوانینی استفاده می نمایند که همان قوانین در مورد من بصورت هوس در می آید!

بناپارت قدر فرود آمده و گفت اگر شما با او به جنگید او شما را به قتل خواهد رسانید .

کورکود گفت اعلیحضرتا اسلوب زندگانی من این بوده است که مرگ شرافتمندانه را بزندگی شرم آور ترجیح میدهم

مجددا بناپارت در خشم شد و در طول و عرض اطاق قدم میزد ژست ها و حرکات بلا اراده میکرد و کلمات مبهمی از دهانش خارج میشد گران مارشال برتران به دیوار تکیه داده و کلمه بر زبان نمی آورد .

کورکود که اونیفورم ژنرالی خود را پوشیده و کلاه را زیر بغل گذارده بود بدون حرکت ایستاده و در یك لحظه برتران را بشهادت طلبیده و گفت گراند مارشال شاهد است که از مدتی باین

طرف از او استدعا کرده ام راجع بمن با اعلیحضرت صحبت کنند

بناپارت در همین لحظه دچار یکی از موارد انحطاط روح شد که هیچ یك از بزرگان دنیا از آن مبری نبوده اند زیراروی بکورکود نموده و گفت شما از برتران و زنش در حضور من غیبت کرده اید و بعداً مثل این که خستگی زیادی عارض او شده باشد صدا را تغییر داده و گفت شما چه میخواهید میخواهید که من شما را مقدم بر مونتولون بدارم ؟ وغالبا،رابیبنید ؟ وهر روزهم با خانوادهٔ مونتولون صرف شام نمائید ؟

ولی کورکود خیره سر جواب داد که یك اوباش و یك آدم کش هیچ تقاضائی ندارد

بناپارت از راه عقل و نصفت و بر اثر حزن و اندوه و شاید بواسطه اینکه هنوز هم به کورکود علاقه‌مند بود تنزل نموده و گفت خواهش میکنیم گفته های مرا فراموش کنید .

کورکود مغلوب شد و متعهد گردید که دیگر مونتولون را نرنجاند مشروط بر اینکه بناپارت کتبا چنین امری باو بدهد

ناپلئون قول داد که چنین مکتوبی برای او صادر نماید وسعی کرد فکر مفارقت را از سر کورکود خارج کند و او را متوحش کرده و گفت شاید شمارا درکاپ نگاهدارند وشاید شماراتوقیف نمایند

فردا صبح مراسلهٔ که بنا بود از طرف بناپارت برای اوارسال شده و وی را از جنگیدن با مونتو لون منع نماید صادر نشد وکورکود مراسلهٔ بر شکایات خود و دعوت مونتولون بهدوئل برای او فرستاد .

مونتولون دعوت دوئل او را رد کرده جوابا نوشت که دوئل برای مارسوائی بزرگی خواهد بود و سبب خواهد شد که

موقعیت امپراطور محدود تر شود و او را بیشتر معذب نمایند .

مجدداً کورکود مراسله دیگری نوشت و اصرار نموده و تهدید کرد ولی نتوانست مونتولون را راضی بدوئل نماید و بدون این که نصایح برتران را گوش کند معجلاً در صدد عزیمت برآمده کورکود بمنزل حاکم رفته و سیر هودسون‌لو را ملاقات نمود و در حضور کروکر که در تمام مذاکرات حاکم حضور داشت تصمیم خود را راجع به عزیمت ابراز نموده و گفت خواهش میکنم مرا در هیك کنول و یا در جای دیگری که مقتضی است جای بدهید مشروط بر این که ازلونگود دور باشم .

هودسون لو جواباً بگورکود گفت که اگر شما باوروپا بروید تصور خواهند کرد که ماموریتی مخصوصی از طرف بناپارت دارید و یا لااقل شما را ملامت خواهند نمود که چرا بناپارت را ترك گفتید کورکود جواب داد که برای رفع سوء ظن مایلم که باعنف و شدت با من رفتار کنند و از آنجا گذشته از مذمت و تنقید دیگران اندیشه ندارم ،

چون کورکود تصمیم جدی اتخاذ کرده بود دیگرهودسون‌لو اصرار نکرد حاکم جزیره قبل از هرچیز میخواست قوهٔ فعاله بناپارت را فلج نماید و بدیهی است مفارقت کور کود که در بین همراهان بناپارت از همه جوانتر و فداکارتر ، متهورتر و در موقع مقتضی برای کار های خطرناك شایسته تر از همه بود در نظر هودسون‌لو ازهرحیث بصرفه برای دولت انگلستان بوده است

هودسون‌لو بواسطه‌سوابق‌پلیسی خود بفکر افتاد که باکور کود که جوانی شدیدالتاثر بود. وبسهولت مطیع احساسات میشد بملایمت رفتار نموده و راجع بزندگانی واقعی لونگود و پروژه ها و نقشه های آتیه

بناپارت اطلاعات جامعی بدست آورد بنابر این کور کود را موردملاطفت و مهربانی قرار داد در جوار عمارت خود منزل کوچکی برای او تهیه کرد که تا موقع عزیمت در آنجا باشد کور کود بلونگود مراجعت کرده و با حزن و اندوه و بدون اینکه غیر از برتران و زنش کس دیگری را ملاقات کند جامه دانهای خود را آماده نمود

برتران باز هم او را نصیحت کرده و خواهش کرد که عزیمت خودرا منسوب بعلت کسالت مزاج نماید وباین جهت کور کود یك مراسله رسمی بحاکم جزیره نوشته و بعلل مزاجی تقاضای مراجعت باروپارا کرد

بناپارت و برتران چنین تصور میکردند کهاین عذر کور کود بنفع فرانسویها تمام خواهد بود زیرا درنظر دنیا ثابت میشود که فرانسویها نمی توانند در این آب و هوا زندگانی کنند .



گورگود میرود



بی که کور کود می خواست از لونکود برود بناپارت او را احضار نموده و کفت خـوب شما می‌خواهید بروید .

کور کود جواب اعلیحضرتا فردا از لونکود میروم .

بناپارت کفت کار بدی نمی کنید اول به کاپ و بعد بانکلستان بروید در فرانسه مشغول ایجادیك قشون ملی هستند من همین الان میبینم که شما فرماندهی توپخانه‌این قشون را بر علیه انکلستان دارید مخصوصا در فرانسه بکوئید که من از این بدذاتها خیلی بدم می آید

بناپارت در اینجا ازعزیمت کور کود متاثر شده و خدمات او را تمجید کرد و کفت شما خدمت خوبی بمن کرده اید و صاحب منصب خوبی هستید من می توانستم راجع به علوم با شما صحبت کنم ولی با سایرین . . .

در این موقع بناپارت محزون کردیده و کفت خدا حافظ ! مرا ببوسید و کران مارشال را ملاقات نمائید وعده دیدار ما بقیامت !

کور کود بارقت فوق‌العاده امپراطور را بوسید و به منزل‌برتران رفت که مراسله وداعیه خود را بنویسد کران مارشال برتران این‌مراسله بامپراطور تسلیم و فردا جواب آنرا برای کور کود آورد نظر باین که جواب مزبور مختصر و قدری سرد بود مجددا کور کود متالم شده و بهمین جهت پانصد لیرهٔ را که برتران از جانب بناپارت برای مخارج‌سفر

به‌او میداد قبول نکرد کرچه کورکود بی پول بود معذالك اظهار داشت
که اکر با باشد پولهائی از این قبیل دریافت نمایم برای من سهلتر است که با
تدریس ریاضیات امرار معاش کنیم .

کورکود بمحض اینکه از لونکود خارج شد درجوار منزل
حاکم برای او منزلی تهیه کردند و تمام وسایل زندکانی اوراحاکم
مرتب نموده و نـه تنها مورد ملاطفت حاکم بلکه مورد ملاطفت
کمیسر هـای سه کانه قرار کرفت هر روز در منزل حاکم و منزل
استورمر کمیسر اطریش و بالمن کمیسر روسیه و مونت شنو کمیسر
فرانسه و یا در منزل امیر البحر صرف نهار و شام میکرد زوجه لو
استورمر بیشتر با او اظهار ملاطفت مینمودند

برای او شیرینی و کل و کتاب میفرستادند و چون نسبت باو
اعتماد داشتند چندان دقتی در مراسلات و مکاتیب او نکردند وبهمین
جهت کورکود توانست که بسهولت روز نامه شرح مسافرت خود را
پنهان نماید و نیز هودسون لو باو اجازه داد که تاریخ جنك واترلو
و یادداشتها و دیکته هائی که‌امپراطور باو کفته‌بود حفظ نماید

کورکود یکماه تمام در جوار منزل حاکم بسر برد واصلا
خبری ازلونکود دریافت نمیکردمکر کاهکاهی (اومارا) اورا ملاقات
کرده و حرفی با او میزد

درظرف این یکماه کورکود تحت نفوذ انکلیسها وکمیسرها
قرار کرفت و بهمین جهت درجواب سؤالات غالبا بدون تفکر صحبت
کرده و احیانا با کینه وخشم و نفرت سخن رانده و نمیدانست تمام
چیز هائی که از دهان او بیرون آمده باتفاق خـود او وارد اروپا
شده و در آنجا نشر خواهد یافت

شاید هم کورکود اینهمه مبالغهٔ که در ابراز نفـرت وکینه

بخرج داد برای این بود که میخواست از رفتن بکاپ و گذراندن دور قرنطین آنجا معاف شده و مستقیما بطرف انگلستان رفته و در آنجا بتواند اقامت نماید

تمام گفته های گورگود در خاطرات هودسون‌لو و پنجاه و شصت نفر دیگر از صاحب منصبان جزیره و کمیسرها ضبط است‌ولی آن اهمیتی را که خواسته اند باین افشاآت بدهند ندارد زیرا پارهٔ از آنها بالعیان واضح مینماید که مقصود گورگود گمراه کردن انگلیسها بوده است .

مثلا وقتیکه درخاطرات هودسون‌لو اززبان گورگرد میخوانیم که‌بناپارت و برتران برای رفع اندوه او نصیحت کرده اند که‌انتحار کند و یا آنکه در همان موقع که آلات و ادوات نقره را در لونگود فروختند پول طلای مهمی‌برای بناپارت رسیده است که کذب محض میباشد ولی افسوس که در افشاآت گورگودبی احتیاطی هائی هم ملاحظه میشود که نکای مخالف با سیاست مخصوص بناپارت در جزیره سنتهلن بوده است مثلا بناپارت برای اینکه از سنتهلن به جای دیگری منتقل شود کسالت خود را مهمتر از آنچه بود جلوه میداد و مبالغه می نمود

ولی گورگود گفته بود صحت مزاج بناپارت رضایت بخش بوده و اگر بخواهد فرار کرده و بامریکا برود برای او میسراست ولی محبوس بودن در جزیره سنت هلن را بر اقامت در امریکا ترجیح میدهد

و نیز گورگود اظهار نمود که لونگود برای مکاتبه بااروپا فاقد وسیله نیست علاوه براینها در اظهارات گورگود راجع بخصوصیات زندگانی و اخلاق وآداب بناپارت چیزهائی دیده میشود که نبایدمورد

تنقید قرار داد زیرا جزو صحبتهای عادی میباشد

در جزیرهٔ سنتهلن این طور شایع شده بود که منازعه با مونتولون بهانه است و کور کود از طرف بناپارت ماموریت مخصوصی در اروپا دارد ولی کور کود بشدت این نسبت را تکذیب نموده و حتی به هودسون لو قول شرف داد و هودسون لو هم قول او را پذیرفت .

حال باید فهمید که آیا حقیقتاً همین طور بود و کور کود ماموریت مخصوصی در اروپا داشته و منازعهٔ با مونتولون بهانهٔ بوده که از طرف بناپارت تراشیده شده است ؟

بطوریکه کور کود در خاطرات می نویسد و مونتولون هم در خاطرات خود آنرا تائید مینماید کور کود از طرف بناپارت به این بهانه با ماموریت مخصوصی باروپا عزیمت کرده بود وحتی میگویند که در جزیره سنتهلن کنت بالمن به کور کود امیدواری داده بود که اگر بروسیه برود تزار امپراطور روسیه او را بخوبی خواهد پذیرفت و از راه جوانمردی در استخلاص بناپارت خواهد کوشید.

مورخینی کـه کور کود را سفیر بناپارت در اروپـا قلمداد نموده‌اند عقیده دارند که کور کود بنا بوده است پس از ورود باروپا بتزار امپراطور روسیه مراجعه نماید .

حقیقت امر اینست که اگر مونتولون در خاطرات خودسفارت و ماموریت مخصوص کور کود را تائید کرده و گفته است که بناپارت کور کود را بهانه اختلاف با من باروپا فرستاد و باو ماموریت داد که در حضور تزار امپراطور روسیه وسایل استخلاص او را فراهم نماید برای این بود که بعد ها رابطه مونتولون و کور کود خـوب شده و با یکدیگر صمیمی شدند

موتولون برای اینکه در پیشگاه محکمه تاریخ گور گود را تبرئه نماید و زبان تاریخ بجرم حق ناشناسی او نسبت به ولینعمت خویش گور گود را تقبیح نکند در خاطرات خود چنین موضوعی را جعل کرده .

مامی کمیسر روسیه در خاطرات خود که پس از مرگ ناپارت انتشار یافت بکلی ماموریت گور گود را تکذیب مینماید و میگوید که حتی من حضر نشدم بنا بر تقاضای مهران مراسلهٔ برای تزار امپراطور روسیه بفرستم

منازعه باموتولون مجعول بودهٔ وعلت حقیقی عزیمت گور گود از سنتهلن بوده است

خاطرات گور گود ـ خاطرات برتران ـ خاطرات مارشان ـ خاطرات سیرهودسون لو تمام مؤید این نظریه است

گور گود جوانی بود اندوهگین و حساس و ساده وصمیمی و نمیتوانست در مقابل موتولون که او را دشمن خود میداست حفظ ظاهر را بنماید و لامحاله عقیدهٔ قلبی خود را بروز میداد حالا اگر بعدها در اروپا برای استخلاص بناپارت خدمات و فدا کاریهائی کرد بدون دستور بناپارت و از روی نیت پاك و باطنی او بوده که ازهر حیث مورد تقدیر است

روز چهاردهم مارس و گود از جزیره سنتهلن بدون اینکه یکی از [illegible] را [illegible] رفت و مستقیما عازم پلیموث واقع در انگلستان [illegible] حاکم [illegible] او را از توقف در [illegible] معاف [illegible]

[illegible]

بعد از عزیمت [illegible] گود اندوه جدیدی بر ناپارت حمله ور

شده و آن فوت سیپریانی پیشخدمتباشی و محرم او بود

خدمهٔ لونگود چندان سیپریانی را دوست نمی داشتند برای اینکه هم محرم بناپارت بود و هم اخبارهای داخلی منزل را باطلاع امپراطور می رسانید ،

انگلیسها هم بدوا خیلی از او ظنون شدند ولی بعد معلوم نیست که با چه اعجازی توانست اعتماد آنها را جلب کند

روز بیست و سوم فوریه پس از اینکه در سر شام امپراطور خدمت خودرا انجام داد درد معده شدیدی بر او عارض شد بطوری که کف اطاق میغلطید و فریاد میزد

(اومارا) طبیب بناپارت او را عیادت نموده فصدش کرد و تجویز نمود که با آب گرم استحمام نموده و محلول جو خورده [illegible] و حتی از دکتر باکستر و هاورد طبیب جزیره کمک خواست ولی معالجات آنها موثر واقع نشده روز ۲۶ سیپریانی فوت کرد

در ظرف سه روزی که پیشخدمت باشی مریض بود بناپارت هر روز چندمرتبه از حال او کسب اطلاع میکرد روز سوم ساعت [illegible] نیمه شب اومارا حضور بناپارت آمده گفت که سیپریانی در حالت اغماء میباشد .

بناپارت گفت تصور میکنم که اگر برای دیدن سیپریانی [illegible] بروم حضور من محرکی شده و او را در مقابل مرض مجهز نموده شاید بتواند بر مرض غلبه نماید

ولی (اومارا) جواب داد که سیپریانی هنوز حواس دارد و بواسطه احترام و علاقهٔ نسبت بامپراطور بمحض اینکه آقای خود را ببیند فعالیت زیادی برای حرکت خواهد نمود و شاید همین حرکت اورا تمام کند

بناپارت با اظهار تاسف با عقیدهٔ طبیب موافقت کرد و وقتیکه حالت مزاجی سیپریانی زیاد سخت شد بناپارت خیلی غمگین گردید ناپارت گفت خوب است که در خود لونگود قبر کوچکی برای او بسازند که بتواند در تشییع جنازه وی حضور داشته باشد ولی معلوم نیست که چرا از این نظریه منصرف شدند و جنازه سیپریانی را در قبرستان کلیسای سنت پول که نزدیك منزل حاکم بود دفن کردند و چون کشیش کاتولیکی در جزیره نبود یك کشیش پروتستان بالای سر او آمد

دوستان بناپارت درجزیره سنت هلن بتدریج کم شدند بالکومب از چندی باینطرف مورد سوء ظن هودسون لو حاکم جزیره واقع شده بود و هودسون او تصور میکرد که بالکومب یعنی همان شخصی که در بدو ورود بناپارت بسنتهلن او را در کلاه فرنگی خود پذیرائی کرد و بتزی دختر شانزده ساله او بابناپارت بازی مینمود بطور خفیه مراسلات بناپارت را باروپا میرساند

بالکومب که شخصی خورده و خوابیده بود احساس کرد که افق زندگانی او تاریك میشود و برای اینکه مبادا طوفانی نازل شده و زندگانی اورا متزلزل نماید ببهانهٔ نقاحت زوجه اش شش ماه مرخصی خواست که بانگلستان برود

روز شانزدهم مارس با دو دخترش برای وداع بحضور بناپارت آمدند

بناپارت با او مدتی به نجوی صحبت میکرد و یك برات سه هزار لیرهٔ انگلیسی هم حواله بکمپانی لافیت باو سپرد این سه هزار لیره اجر و مزد زحمات گذشته و مساعده برای خدمات آینده بود باین معنی که بالکومب مامور شده بود در اروپا با خانواده بناپارت

ملاقات نموده و زمینه برای عزل سیر هودسون لو آماده نماید

دوستان بناپارت دور شدند و بیتزی که در این مدت قدری بزرگترشده و دختر جوان زیبائی بشمار میامد گریه نمود

بناپارت با دستمال خود چشمهای بیتزی را پاك کرد و باو گفت مرا فراموش نکن !

هودسون لو و اومارا

هودسون لو در مراسلات مطول و متعدد خود که برعلیه اومارا طبیب مخصوص بناپارت به لرد اول کابینه انگلستان مینوشت شکایت میکرد که چرا دیگر راپورتهای داخل لونکود را به او نمیرساند وکاملا داخل خدمت بناپارت شده است

برای اینکه بهانهٔ برای خارج نمودن او از جزیره دردست داشته باشد مدتی مترصد بود تا بالاخره انفیه دانی که از طرف بناپارت بتوسط (اومارا) به (بویس) کشیش پروتستانی که ببالین سیپریانی حاضر شده بود داده شد بهانه بدست هودسون لو داده وبرحسب امر حاکم (رید) به (اومارا) نوشت که جز در موارد فوق ـ العاده که بایستی قبلا بحاکم اطلاع داده شود (اومارا) حق‌ندارد از لونکود بیرون برود باین طریق حاکم بدون ذکر علل وجهات امر (اومارا) را تحت توقیف قرار داد .

(اومارا) اینقدرها مهیای انجام این امر نبود و خودرا متکی بامیر البحری انگلستان میدانست .

در ۵ ژانویه ۱۸۱۸ هم بناپارت یك برات چهار هزار لیرهٔ به (اومارا) داده بود که بایستی از طرف پرنس اوژن و یا برادرش پرداخته شود این برات نعم‌البدل انفصال احتمالی (اومارا)بود که‌در صورتیکه او را از شغل فعلی منفصل نمایند ضررش جبران شده باشد

(اوءارا) بدون اینکه اعتنائی بحکم حاکم نماید نزد امیر-البحر پلامین که ما فوق اخلاقی او بود رفت ولی پلامین از آنجائی که محتاط بود اورا نپذیرفت

در این موقع اوءـارا از شغل طبابت لونگود استعفا داده و گوان مارشال بلافاصله نزد هودسون لو اعتراض نموده واظهارداشت که بناپارت از هفت ماه باینطرف مبتلا بمرض مزمن کبد میباشد این مرض براثر سوء استفادهٔ که از دو سال باینطرف از اختیارات خودتان نموده ومینمائید وبالنتیجه مانع ورزش وحرکت او شده اید بامپراطور عارض شده است در این صورت چگونه طبیب معالج او را از خدمت خارج می کنید.

هودسون لو استعفای (اوءارا) را پذیرفته و موافقت نمود که مشار الیه در لونگود باقی بماند تا تعلیماتی راجع بجانشین او واصل شود ولی بناپارت اظهار داشت نظر باینکه طبیب ن دیگر استقلال و آزادی لازمه را ندارد حاضر بقبول خدمات او نیستم

هودسون لو دراینجا خبط شدیدی مرتکب شد و آن این بود که بناپارت اصرار کرد تا دکتر ماکستر را بطابت خود قبول نماید و باین وسیله بهانه برنده بدست بناپارت داد بناپارت اعتراضی نمود که با این جمله ختم میشود :

« باید طرز رفتار قاتل مرا بنایب السلطنه انگلستان اطلاع دهند تا او را علنا مجازات نماید اگر این شخص را دور ننمود من سلسله فعلی سلاطین انگلستان را مسبب قتل خود میدانم »

روز ۱۸ و ۲۴ آوریل بناپارت دومرتبه مبتلا ببحران کبد شد (اومارا) دوای باوپیل را که مشتق از جیوه و درآن موقع برای این نوع مرض استعمال میشد باو خورانید ولی این دوا را بطور

خفیه تجویز میکرد زیرا ظاهراً (اومارا) از خدمت خارج شده و و بایستی مسئولیت تشدید کسالت مزاج بناپارت را منصوب به هود سون لو بنماید .

دارالحکومه سنت هلن خیلی مشوش شد خصوصا اضطراب آنها روز ۵ مارس زیادتر گردید زیرا طبیب محیل وزیرك بناپارت مراسله بهودسون لو نوشته و از راه نوع دوستی و رعایت اصول انسانیت به حاکم پیشنهاد نموده بود که قبل از اینکه دستورات لندن واصل شود اوضاع سابق را راجع بطبابت بناپارت برقرار نمایند

(اومارا) در این مراسله مینویسد که وضع فعلی وخیم است و بی شك در انگلستان و اروپا اثرات ناگواری خواهد داشت حضرت اجل میدانید که در این موقع چه مسئولیتی متوجه شما میباشد اگر بناپارت بطوری که ممکن و محتمل است بواسطه نداشتن طبیب در ظرف شش ماه و قبل ازاینکه دستور لندن واصل شود فوت نماید چه باید کرد ؟

(اومارا) در روح مشوش (لو) تاثیر خوبی کرد هودسون لو متوحش گردید واقعاً اگر بناپارت با حالت وخیمی که دارد فوت نماید هودسون و چه خواهد کرد

بنا براین تصمیم دهم آوریل خود را نسخ نموده (اومارا) را آزاد گذاشت که کماکان السابق بکار خود مشغول شود

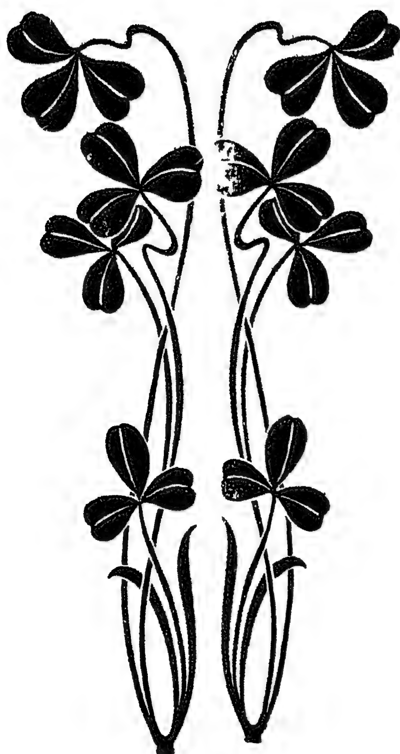
(اومارا) شروع بکار کرده بلا فاصله راپرت ذیل را برای حاکم نوشت : « مرض ناپلئون بناپارت مرض کبد مزمن و خیلی خطرناك است »

هودسون لو با اینکه راجع بهرچیز مردد بود این حرف را

قبول کرده و روز یازدهم ژوییه به لرد اول کابینهٔ انگلستان نوشت که مرض بناپارت وخامت پیدا نموده و طبیب او خیلی مشوش است

ولی از آنجائی که طینت هودسون لو چنین اقتضا میکرد که (اومارا) محدود نموده و باو اجازه نداد که به (داودود) بیاید در صورتیکه تنها تفریح (اومارا) آمدن باین نقطه بود

(اومارا) اعتراض نموده ولی بالاخره اطاعت کرد یکی دو نفر صاحب منصب انگلیسی که از (اومارا) حمایت میکردند بعدا بانگلستان معاودت داده شدند



خشم و وحشت هودسون لو



ز اطراف یعنی از طرف عمال انگلیسی و خارجی راپرت هائی بهودسون‌لو میرسد حاکی از اینکه هواخواهان بناپارت از کار باز مانده و درصدد استخلاص اوهستند

من جمله باو راپرت داده بودند که یکی از سرهنگهای قدیم افواج امپراطوری موسوم به کلنل لاتاپی که درپرنامبوکوواقع در ساحل مملکت برزیل میباشد تصمیم گرفته است که با ژنرال براین که یکی از روسای قشون استقلال برزیل است متفق شده و نقشه سادهٔ برای فرار بناپارت طرح نماید

باین معنی که سرهنك و ژنرال بدوا در پرنامبوکو انقلاب نموده و حکومت مستقلی تشکیل خواهند داد و بعدا سفاین جنگی سریع السیری در این بندر تجهیز نموده و بانضمام سفاین بخاری به سنتهلن حمله ور شده و یا آنکه شبانه به سنت هلن نزدیك گردیده و بناپارت را خواهند ربود

در این راپرت چیزی که بیش از همه عجیب بود اینکه در آن ایام هنوز سفاین بخاری به آن تکامل و قوت نرسیده بود که بتواند در ناف دریا بحرپیمائی نماید

ترس فرار بناپارت و اینکه اومارا هم با ناپلئون همدست شده بود بکلی هودسون لو را متزلزل کرد اتفاقا در همین ایام هم رابطه هودسون لو با کمیسر ها بهم خورد در صورتی که می بایستی در

چنین موقعی که [illegible] بناپارت [illegible] با کمیسر ها همدست باشد.

[illegible] از قضیه ([illegible]) که شرح آنرا [illegible] دادیم بین استور[illegible] کمیسر اطریش [illegible] هودسون لو [illegible] نبوده ولی کمیسر اطریش جرئت اینکه [illegible] را [illegible] حاکم بهم بزند نداشت و دیگر بهم این بود که پول او [illegible] میرسید و در انتظار پول اروپا [illegible] از طرف دیگر عمارت دار الحکومه و پذیرائی های لادی لو زوجه حاکم تنها وسیله تفریح و [illegible] کمیسرها بود

رابطه بین بالمن [illegible] کمیسر روسیه و سر هودسون لو بیاریکی رابطه او با کمیسر اطریش بود و با وجود اینکه کمیسر روسیه استقلال زیادتری داشت و تعلیمات آزادانه باو داده بودند این استقلال و تعلیمات خاصه سر هودسون لو را متوحش مینمود

بالمن بدون اینکه بنظریه سر هودسون لو وقع و اهمیتی بگذارد [illegible] اسب [illegible] رفته [illegible] این [illegible] اتفاق ([illegible]) [illegible] کمیسر [illegible] روسیه کمیسر اطریش را [illegible]

[illegible] کمیسر [illegible] و اطریش [illegible] مصادف شد.

[illegible] رفت و سر هودسون لو [illegible] کمیسر اطریش [illegible] که هودسون لو او [illegible] :

شما دیروز در لونگود بودید ؟ من اطلاع دارم !

کمیسری اطریش گفت بدیهی است که شما اطلاع پیدا کرده اید زیرا با فرانسوی ها وسط باغ صحبت می کردیم وهمه کس ما را می دید .

در این موقع (لو) شروع بصحبت نمود که در طی آن بدلایل و جهات متعدده سعی میکرد استورمر کمیسر اطریش را بعدها مانع از رفتن بلونگود و حصول رابطه با فرانسویها شود .

هودسون از حرف می کرد که با بالمن کمیسر روسیه هم [illegible] رفتار نماید ولی اگر مفهمید که رفت و آمد های بالمن چقدر فرانسویها را امیدوار نموده است البته بی نهایت خشمگین می [illegible] نموده بود که یکروز [illegible] و او گفت :

امپراطور دستخوش [illegible] و در [illegible] صخره های [illegible] آب [illegible] امپراطور آلکساندر روسیه که [illegible] [illegible] خواهد [illegible] نمود [illegible]

بالمن گفت [illegible] است .

[illegible] گفت [illegible] ناپلئون را در ضمن [illegible] آورد و منظور از [illegible] میشد [illegible] را [illegible] دربار خودتان ارسال ننمائید [illegible] شد

و بالنتیجه قربانی انگلیس ها خواهید گردید برتران اضافه نمود که جناب کنت بالمن من احساس میکنم که انگلیس ها شما رافریفته و وسائلی انگیخته اند که ترقیات شما را متوقف بنماید کنت بالمن جواب داد که من بشما اطمینان میدهم عین اظهاراتی را که بمن نموده اید به در بار متبوعه خود را پرت خواهم نمود ولی نمیتوانم مراسله از طرف شما ارسال بدارم زیرا چنین حقی ندارم واگرچنین کار را بکنم موقعیت من متزلزل میشود .

برتران گفت به ! در جزیره سنتهلن حسب الظاهر اقدام شما را تصویب نخواهند کرد ولی دررو سیه این اقدام مورد اجر جزیلی واقع خواهد شد کاملا فکر کنید

بین فرانسویان و کمیسرهاملاقات‌ودوستی واجرای‌مراسم نزاکت علی رغم تمایلات هودسون‌لو ادامه داشت روز یکشنبه سوم ماهمه کنت بالمن از مونت شنو و گروس دعوت کرد که بباغ (مولبری گوت) که نزدیك لونکود و متعلق به کمپانی هندوستا ن بود بیایند بناپارت از عمارت خود با دوربین کمیسر ها را میدید و برتران وموتولون و زن ها و بچه های آنها را باچند بطری شامپانی و قهوه و شیرینی برای کمیسر ها فرستاد حضرات شروع به صرف تنقل نمودند و تا شب با یکدیگر بودند .

کمیسرها وقتی که بطرف منازل خودشان مراجعت میکردند در بین‌راه صحبت نموده واز این که واقعه مزبور چقدرحا کم‌را متغیرخواهد کرد شوخی و خنده مینمودند

هودسون‌لو که از همدستی (اومارا) نا امید شده و بناپارت هم‌او را نمی پذیرفت و از زندگانی لونکود بی اطلاع مانده بود تصمیم گرفت که مستقیما از کمیسر ها کسب اطلاع نماید در این اثناء

یك واقعه دیگری هم اتفاق افتاد که کنت بالمن کمیسر روسیه را بشدت رنجاند واقعه مزبور ازاین قرار بود کشتی جنگی روس به نزدیك جزیره سنتهلن رسیده بود وفرمانده کشتی موسوم بکماندان (کوتزبو) بااشارات وعلائم بحری تقاضای ملاقات با کنت بالمن رانمود (رید) بکمیسر روسیه گفت که به اتفاق امیرالبحر پلامپن به قصبه جامستون رفته و وسائل ملاقات را فراهم خواهند کرد هر دو سوار کشتی جنگی (کونکرور) که عادتا در حوضهٔ قصبه لنگر انداخته شده بود بطرف سفینه روسی رفتند و شکی نیست که بکشتی روسیه امر کردند که بلا فاصله مراجعت نماید زیرا کشتی مزبور پس از اینکه یك تیر توپ شلیك نموده و به ساحل سلام داد فورا شراع کشیده و مراجعت کرد

این واقعه برای بالمن ناسزای سختی بود هودسون لو می خواست مانع تماس بالمن با هموطنانش بشود شاید میترسید که مبادا کنت بالمن برای فرار بناپارت بانها همدست شود وقتی که امپراطور این خبر را شنید قاه‌قاه خندیده و گفت تنها من نیستم که مورد توهین واقع شده ام این توهینی که از طرف (لو) بعمل آمده یك پادشاه بزرگی مثل الکساندر را متزجر خواهد نمود

گرچه امیرالبحر پلامپن از این اقدام معذرت خواست ولی کنت بالمن مدت مدیدی این واقعه را عفو ننمود

بین کمیسر ها و حاکم جزیره یك جنگ خفیه شروع شد روابط اجتماعی آنها قطع و دیگر به دارالحکومه نمی آمدند و بازوجه حاکم و دختر های زن او گردش نمی کردند احیانا اگر با حاکم مصادف می شدند کلمات خشك و زننده بین آن ها ردو بدل می شد .

روزی استورمر کمیسر اطریش بملاقات حاکم آمد تا برای راپرتی که میخواهد به‌اطریش بفرستد اطلاعاتی کسب‌نماید هودسون‌لو قدری سکوت نموده و استورمر راجع بصحت مزاج بناپارت سؤال کرده و گفت چندی قبل شما نمیگفتید که مجاری کبد بناپارت مسدود شده است ....

(لو) یك مرتبه از جای جست زیرا این عقیده دال برای این بود که استورمر هم باعقیدهٔ فرانسویان حاکی از این که آب و هوای سنتهلن برای مزاج بناپارت غیر مساعد است موافق میباشد

هودسون لو روی به استورمر کرده و گفت من ! من به شما گفته ام که مجاری کبد بنا پارت مسدود شده است ؟ خیر ! خیر! آقای بارون! من‌هرگز چنین چیزی بشما نگفته ام من فقط از یك بحران کبد سخن رانده ام .

استورمر گفت بحران کبد مقدمه آماس کبد است

(لو) روی کلمات خود تکیه نموده و گفت .

من راجع به یك مقدمه اختلال کبد با شما صحبت کردم نه انسداد مجاری آن - بین این دو فرق بسیاری موجود است معلوم میشود که این حرف را در لونگود بشما زده اند و من می بینم که دیگران آلت دست ناپلئون بناپارت شده اند

کمیسر پادشاه اطریش گفت آقای حاکم شما اشتباه می کنید ما آلت دست بناپارت نیستم ولی هر یك از ما ها این قدر حس تشخیص داریم که حقیقت را با آنچه که منافع دیگران در انتشار دخیل است امتیاز بدهیم .

حاکم گفت شما اگر بلونگود نروید بهتر است .

بین دو حریف منازعه شدت کرد (گرگو) که قام در

دست داشت وتبسم می نمود از تبسم خود داری کرد (لو) و (استورمر) عینا به یک دیگر حمله می کردند استورمر بحاکم گفت که شما همیشه خشمگین هستید مردم حاضر نیستند که یاوه بشنوید !

حاکم گفت یوه ! من یاوه می گویم ! کرو کر می شنوید ایشان چه‌میگویند آیامن یاوه میگویم ! استورمر برای‌اینکه‌رابطه اش کاملا باحاکم قطع نشود دور شد

کمیسر ها برای این که نقطه اتکائی داشته باشند جریان‌واقعه را برای دربار های متبوعهٔ خود نوشتند وحاکم هم برای لرداول کابینه انگلستان نوشت و اولین کمیسری که نائل به دریافت جواب شد استورمر کمیسر اطریش بود مترنیخ صدر اعظم معروف اطریش برای اینکه هم از لمنه (ول) ناراضی بود و هم نمیخواست باحاکم جزیره رابطه را بهم بزنند .

استورمر را در واقع منفصل کرد یعنی او را به سمت ژنرال قونسلگری اطریش در اتازونی برقرار نمود و مقرر گردید که مونت شنو علاوه بر کمیساریای فرانسه کمیساریای اطریش را هم داشته باشد (لو) با زحمت زیادی سرور و شعف خود را پنهان میکرد .

استورمر قبل از اینکه از سنت هلن عزیمت نماید از حاکم تقاضا نمود که بناپارت را ملاقات نماید و اشعار داشت تا وقتی که‌من سمت رسمی داشتم نگذاشتید که بناپارت‌راملاقات‌نمایم ولی‌اینک که‌اختیارات خود را بمونت شنو تفویض نموده و در شرف عزیمت هستم می خواهم‌اسیر را ملاقات نمایم (لو) گوشها را تیز کرد - آیا بناپارت از این موقع استفاده نکرده و بوسیله نماینده پدر زن خود پیامی

ارسال نخواهد داشت داشت و مراسله نخواهد نوشت اما چگونه این تقاضا را رد کند ؟ ! برای اینکه قبلا بناپارت را مصمم بعدم ملاقات با استورمر نماید گروکر را فرستاد که با موتولون مصاحبهٔ به عمل آورد در صورتی که می دانست بایستی از برتران کسب اجازه نمود

بناپارت مجددا از این حرکت ناراضی شد باستورمر اطلاع داد که ملاقات او باوی ممکن نیست استورمر اصرار نموده و گفت در صورتی ملاقات ناپلئون بناپارت محتاج بچند روز تاخیر حرکت او باشد صبر خواهد نمود ولی این مرتبه حاکم صریحا باو گفت که ملاقات بناپارت غیر ممکن است استورمر بدون اینکه بتواند شکوه نماید از جزیره حرکت کرد و چون بکلی بی پول بود در موقع حرکت سیصد لیره با میان جیگری هودسون‌لو قرض نمود

عزیمت استورمر بر لونگود ناگوار آمد کنت بالمن در خاطرات خود می نویسد که بناپارت از اینکه دولت اطریش کمیسر خود را رجعت داد نا راضی است و بوسیله موتولون بمن گفت که حضور من در جزیره سنت هلن باعث مسرت اوست زیرا در این جزیره حضور من برای حیات وتامین زندگانی او یکنوع‌نظارتی محسوب میشود .

و دیگر اینکه امیدوار است امپراطور ما از راه جوانمردی و دوستی قدیم فیمابین، بر پادشاه بدبختی که دور از وطن روی جزیرهٔ سنگستان و بد آب و هوائی محبوس شده است‌توجه نموده و لااقل محبس او را تغییر داده نقطه در جوار اروپا که از حیث آب‌و هوا سالم باشد برای او انتخاب نماید .

ولي تزار الکساندر پادشاه روسیه که در آن موقع پادشاه اروپا

محسوب میشد بزودی ثابت نمود که نمی تواند به بناپارت کمك نماید

بالمن در ضمن یك مراسله که برای دربار روسیه نوشت تقاضای احضار خود را نمود واقعه استورمر او را مشوش نموده بود زیرا ازیك طرف بافرانسویان عقد دوستی بسته وازطرف دیگر باحاکم بهمزده ومیترسید که موقعیت او متزلزل شود

مونتولون یکمرتبه دیگر نظیر برتران با اصرار زیادی از کنت بالمن کمیسر روسیه تقاضا کرد که مراسله ای از طرف بناپارت برای امپراطور خود بفرستد و بدو گفت که وظیفه شما چنین حکم میکند و از آن گذشته صرفه وصلاح شما هم همین است

بالمن جواب نداد ...

مونتولون گفت که بارون استورمر کمیسر اتریش درلونگود سوء رفتار بخرج داد زیرا چندی قبل او دو چیز کمیسر پدر زن بناپارت بود و لااقل بایستی از حالات زوجه بناپارت اورا مستحضر نماید و چون از انجام این تکلیف سرباز زد بالنتیجه بدون اینکه پولی داشته باشد از جزیره حرکت کرد و حال آنکه بناپارت میخواست صد هزارفرانك باو قرض بدهد و یا آنکه خاطرات تاریخی خود را که هفتصد هزار لیرهٔ انگلیسی ابتیاع مینمایند به او بدهد ولی چون او نسبت به بناپارت اعتماد نداشت ضرر بزرگی به خودش زد .

بالمن از این صحبت مونتولون موضوع را درك کرد واستنباط نمود که اگر بخواهد برای عقد ائتلاف بین بناپارت و تزار روس واسطه شود پول زیادی نصیبش خواهد شد و بدیهی است که از این پیش آمد بدش نمیامد علیهذا تبسم کرد

مونتولون مطمئن شد که ماهی را بدام آورده با قدری بی

احتیاطی گفت که کوچکترین خاطرهٔ که از طرف دیگران راجع بما دراروپا طبع میشود برای طبع کنندکان آن ثروت گزافی تحصیل مینمایند حال اگرعین تاریخ ما را که بدست خود ما نوشته شده است داشته باشید برای شما فوق العاده قیمتی خواهد بود و اگر مایل به دریافت آن باشید ازصمیم قلب بشما تقدیم خواهد شد

کنت بالمن بطورشوخی جواب داد که اگرخاطرات بناپارت دست او بیفتد بلافاصله برای پادشاه متبوع خود خواهد فرستاد وبعدصحبت را تمام کرده و مراجعت کرد .

بالمن این موضوع را بوزیر متبوع خود راپرت نمود وضمنا احساس نمود که محیط جزیره سنتهلن متدرجا مختل میشود بنابراین برای فرار از این وضعیت یك مسافرت ششماهه ریودوژاینرو را بهانه کرده و روز ۲۲ آوریل از سنتهلن حرکت کرده و مسرور بود که موقتا از محیط پرجنجال و پر از خدعه سنتهلن فراری شده است

(اومارا) میرود

یك حادثه دیگر که بنوبهٔ خود ناشی از خیره سری حاکم جزیره بود کدورت زیادی بین فرانسویان و سیر هودسون لو ایجاد نمود .

بلاکنی صاحب منصب کشیك اونکود که بقول (اومارا) نمی توانست وظایفی را انجام بدهد که برای یك انگلیسی حقیقی ناشایسته است تقاضا کرد که اورا تغییر ماموریت بدهند

چند نفر از صاحب منصبان را برای این کار نامزد نمودنـد همگی از قبول آن امتناع کردند

(هودسون لو) که از این مباحثه و منازعه خسته شده بود از نایب سرهنك لیستر رفیق قدیمی خودش که او را به سنت هلن آورده

بود تقاضا کرد که صاحبمنصب کشیك یعنی جاسوس باشد

(لیستر) چون با هودسون لو خیلی صمیمی بود اینقدرها مقید بانجام وظیفه نبود و از آنجائیکه تحصیلات و اطلاعات بسیطی نداشت نمیتوانست بخوبی این وظیفه را انجام دهد بنا بر این حاکم جزیره یکنفر نایب نظامی موسوم بجاکسون را بمعاونت او برقرار کرد

لیستر از همان روز اولی که وارد لونگود شد نسبت به مادام دو موتولون اظهار خشونت میکرد و سپس از صرف غذا با (اومارا) خود داری نموده و حال آنکه بلاکنی معمولا با (اومارا) صرف غذا می کرد .

بناپارت از این توهین غیر منتظره مکدر شده و ازطرفی چون اطلاع حاصل نمود که لیستر در جزیره کورس خدمت کرده بوسیله برتران اعتراض سختی برای هودسون لو فرستاد

هودسون لو جواب داد که نایب سرهنك شروع بکار کرده و دیگر اورا تغییر نخواهد داد و از راه حماقت ونفهمی ویا بواسطه خشم و غضب فوق العادهٔ که اختیار را از دست او خارج میکرد عین مراسله برتران را به لیستر نشان داد

لیستر با نهایت خشم و غضب برتران را مورد عتاب قرارداده و مراسله بدو نوشت و گفت :

شما یکی از ملازمین پست و ننگین یکی از مردمان عظیم ـ القدر کورسی هستید (بناپارت اهل کورس بود) و درهمین مراسله علنا برتران را به دوئل دعوت کرد

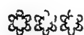
برتران این مراسله را بلا جواب گذاشت

لیستر در مراسله دیگری اشعار داشت که اگر حاضر بهدوئل نشود اورا شلاق خواهد زد !

برتران عین مراسله را برای هودسون لو نوشته و گفت این توهینی است که شما نسبت بمن کرده اید زیرا لیستر از طرف شما باین کار گماشته شده است

اگر هودسون لو بقدر یک خردل شرافت روحی داشت میابستی لیستر خیره سر را که با چنین توهینی نسبت بیك سردار بزرگ و از آن بالاثر نسبت بیك محبوس بلا دفاع اسائه ادب نموده است تنبیه نماید ولی بمناسبت دوستی با لیستر واقعه را ماست مالی کرده لیستر را از لونکود منفصل نموده لاکنی را نامزد شغل صاحب منصب کشیك نمود

هودسون لو خطای دیگری مرتکب گردید و آن این بود که بتمام صاحب منصبان ساخلو جزیره سنت‌هلن من غیر رسم دستور داد که بایستی نسبت به برتران نظر لیستر را داشته باشند و از همان موقع ببعد تمام نظامیان جزیره با نظر سوئی به برتران می نگریستند نتیجه این کار در نظر حاکم خیلی مشعشع بود چه ازیك طرف رابطهٔ لونکود را محدود تر نموده از طرف دیگر تصور می کرد که شاید برتران بتنگ آمده و از جزیره بیرون برود



در خلال همین اوقات بود که (اومارا) از جزیره سنت هلن خارج شد .

لرد اول امیرالبحری که بموجب اظهارات معاون وزارتخارجه که در انگلستان با گورکود مصاحبه عملی آورده بود تصور کرد کسالت مزاج بناپارت این قدر ها وخیم نیست بشکایاتی که مرتبا از طرف حاکم بر علیه اومارا واصل میشد ترتیب اثر داده و به او اجازه داد که اومارا را جواب بگوید و عیادت بناپارت به عهده

دکتر باکستر یا سایر دکترهائی که در جزیره هستند سپرده شود

بدیهی است که هودسون لو بسرعت هرچه تمامتر ازاین فرصت استفاده نموده و اومارا را از لونگود بیرون خواهد کرد

زیرا هم از او نفرت داشت و هم میترسید به (وی نیارد) امر کرده که به (اومارا) اطلاع دهد که بایستی فوراً از شغل خود کناره گیری نموده و بدون اینکه در لونگود با کسی حرف بزند از آنجا خارج شود .

ولی (اومارا) فورا نزد بناپارت رفته و موضوع را باطلاع ناپلئون رسانید . این ضربت برای بناپارت خیلی سخت بود .

بناپارت خیلی مقید بعادت بوده از قیافه اشخاص ناشناس دوری میکرد . از آن ... به (اومارا) اعتماد داشت و چون (اومارا) با نزاکت و لطیفه گو و خوش حالت بود بناپارت را مشغول میکرد و پس ازمرگ سیپریانی تنها عامل استخبار بناپارت در داخل وخارج لونگود محسوب میشد

بناپارت چون احساس کرد که پس از عزیمت (ومارا) کوچکترین خبری راجع بصحت مزاج او تاپیرت نزد وی در کابینه انگلستان خواهد کرد واقعه را با ثبات و سکون تلقی نموده و یادداشتی بخط خود نوشت که (اومارا) آنرا در پای تخت کفش خودپنهان کرد این یادداشت که خطاب به کابینه انگلیس نوشته شده از این قرار است :

« ظاهرا حیات من در نظر شما طولانی آمده است و نمی خواهید بیش از این مرا زنده بگذارید کابینه شما تهورآمیزترین اقدامات را نموده است وقتی که پاپ در پاریس بود من حاضر بقطع ید خود بودم ولی طبیب پاپ را از او نمیگرفتم »

(اومارا) توصیه هائی راجع بغذا و دوا و اینکه درمواقع بحران کسالت چه نوع دوائی استعمال نماید به بناپارت داد و بناپارت گفت:

وقتی که وارد اروپا شدید برادر من ژوزف را ملاقات خواهید کرد و یا کسی را نزد او خواهید فرستاد به او خواهید گفت که من مایلم مراسلات محرمانهٔ که سابقا از طرف پادشاه روسیه و پادشاه آلمان و پادشاه اطریش بمن نوشته شده است و فعلا نزد برادر من میباشد بشما تسلیم نماید

شما این مراسلات را نشر خواهید داد تا شهریاران مزبور در پیشگاه اروپا و تاریخ شرمنده شوند ، مردم بدانند که چگونه در پایهٔ سریر من تضرع مینمودند که تخت و تاج آنهارا بخودشان واگذار کنم وقتی که جوان بوده و بر اریکهٔ امپراطوری تکیه زده بودم آنها خود را بحمایت من می سپردند و از ائتلاف با من مباهات ها می نمودند و خاك پایم را سورمهٔ چشم می کردند ولی امروز که پیر شده ام محبوسم نموده و زن و بچه ام را از دستم می گیرند .....

بناپارت در اینجا توقف کرد شاید تصویر سیمای عزیزترین دوستانش یعنی زن و فرزند در مقابلش مجسم شده بود .... پس ازقدری تامل گفت:

اگر تهمت ها و افترا آتی که بر علیه من استماع نموده ویا خواندید چون مدتی نزد من بوده اید هرچه دیده اید بگوئید و اعلام بدارید که من با چشمان خود دیدم که این افترا آت کذب محض است .

در این موقع بوسیلهٔ بتران مراسلهٔ برای (اومارا) نوشت

که بمنزلهٔ توصیه نامه نزد خانواده و دوستانش بوده و بعد یك ورقه یادداشت کوچکی باین مضمون در دست اومارا گذاشت :

اگر لوئیز نازنین من شما را دید از او خواهش میکنم بشما اجازه دهد که دستش را ببوسید مورخه ۲۵ ژویه ۱۸۱۸»

سپس بعنوان یادگار یك انفیه دان و یك مجسمه کوچك برنز باو داده و چند رساله به (اومارا) سپرد که در اروپا نشر دهد و تاکید کرد که هیچیك از اقوام او بجزیره سنتهلن نیایند زیرا مایل نیست بیچارگی و مذلت اورا ببینند ،

بناپارت گفت اگر لوئیز مرا دیدید (مقصود زوجهٔ اوست) و مادر بیچاره ام را ملاقات کردید ازصحت من آنها را مطمئن کنید اگر پسرم را دیدید از طرف من رو بوسی نموده و باو یاد آور شود که هرگز نژاد و وطن خودرا فراموش ننماید و بعد با یك حرکتی که بناپارت در موارد ابراز دوستی کمتر بجا می آورد دست (اومارا) را فشار داده و اورا در آغوش کشیده و گفت (اومارا) خدا حافظ ما دیگر یکدیگر را نخواهیم دید سعادتمند باشید

وقتی که او مارا از اطاق بناپارت خارج شد (وی نیارد) او را ملامت کرد که چرا علی رغم امرحاکم بناپارت را ملاقات کرده اومارا گفت حاکمیت سیر هودسون لو را برسمیت نمی شناسم (وی نیارد) او رابقصبه جامستون آورده و بلا فاصله سوار کشتی گریفون کرد سفینه یکهفته در وسط دریا لنگر انداخته و بعد از مقابل جزیره عزیمت نمود

با این که عزیمت اومارا بطور غیر مترقبه بود معذالك توانست کاغذ های مهم خود را هم راه بردارد و در موقعیکه با بناپارت صحبت می کرد مونتولون بر حسب خواهش او بدوا خانه رفته و خاطرات سفر وی را که من باب احتیاط پنهان نموده بود برایش آورد

اسباب و اثاثیهٔ سفر اومارا با کمال بحلوء و آهستگی و در فاصلهٔ دو سه روز روی کشتی آورده شد و قطعا مورد تفتیش دقیقی قرار گرفته بود (اومارا) مدعی شد که مقداری جواهرات او را دزدیده اند سیرجورج بنکام تحقیقاتی بعمل آورده ولی مفید واقع نشد

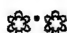
(اومارا) فردا صبح از کشتی کرفون یك راپرت مفصلی راجع بمزاج بناپارت و احتیاطات لازمه برای مراقبان فرستاد و نگذاشت که دکتر ورلنك که ازطرف (او) برای طبابت بناپارت معین شده بود از آن اطلاع حاصل کند

ورلنك جراح توپخانه که از طرف حاکم برای طبابت لونگود تعیین شده بود درنظر بناپارت معروفیت داشت زیرا مشارالیه با کشتی نور تمبرلاند که حامل بناپارت بود به جزیره سنت هلن آمده بود (ورلنك) یك فرانسوی جوان و خوش قیافه و خوش اخلاق بود ولی بناپارت نمی توانست در خانهٔ خودش هرنوع طبیبی را قبول کند بر حسب امر بناپارت مونتولون بحاکم جزیره نوشت فرضا هم خطر مرگ برای من ملحوظ باشد جز (اومارا) و یا طبیبی که از اروپافرستاده شود طبیب دیگری را نخواهم پذیرفت .

تا وقتی که بناپارت اومارا را ندیده بود (اومارا) همواره بر علیه فرانسویها بود ولی فحش های حاکم از یك طرف و پولهای بناپارت از طرف دیگر سببشد که (اومارا) طرف حاکمرا رهانموده و هوادار بناپارت بشود .

هودسون‌لو قبل از اینکه (اومارا) بیرون کند عقیده داشت که چند رسالهٔ که از طرف بناپارت راجع به بناپارت در اروپا منتشرشده است تمام آنها را اومارا باروپا رسانده و خصوصا مراسلات سنتهلن بقلم بناپارت نوشته شده و بانوع استدلالی و ادبی ناپلئون شجین

گردیده بود ضربت قاطعی برای انکلیسها بشمار می آمد (اومارا) در آخرین سالهای حبس بناپارت مدافع او در اروپا بشمار میرفت و بقدری هودسون لو را مورد مذمت و شماتت و افترا وتهمت وتوهین قرار داد که‌حد ندارد پس از مرك بناپارت هم درتمام عالم خودرا مدافع حقیقت بناپارت قلمداد کرد



چون بناپارت دیکر نمیخواست باکستر و ورلنك را بپذیرد علیهذا بدون طبیب گردید و تشویش « لو » زیادشدزیرا از اوضاع مزاجی بناپارت بی اطلاع بود و ازآن گذشته کسی نبود که ازحضور بناپارت در لونکود اطلاع حاصل نماید زیرا و لو اینکه (اومارا) مخالف حاکم بود اما هرگز با فرار بناپارت موافقت نمیکرد

در ٥ سپتامبر ۱۸۱۸ کاپیتن نیکول بجای بلاکنی صاحب‌منصب لونکود شده و حسب الامر هودسون لو موظف بود که روزی دو مرتبه از حضور بناپارت اطلاع حاصل نماید

کاپیتن‌نیکول تانهم فوریه ۱۸۲۰ بهمین شغل باقی بود وخاطرات شیرینی از خود باقی گذارد که موسوم بخاطرات نیکول در سنتهلن است . در این یاد داشت نقل میکند که چکونه برای دیدن بناپارت واطمینان ازاینکه ناپلئون در لونکود است ناچار بود صبر و شکیبائی داشته و حیله و تزویر بکار برد

نیکول در ظرف چهار صد و بیست روزی که بناپارت برای عقیم گذاردن امر هودسون لو در منزل باقی مانده و خود را نشان نداد در سایه حیله و تزویر و بطرق و وسایل مختلفه موفق شد که دویست و هشتاد و شش مرتبه بناپارت را با چشم خود ببیند)

بیچاره نیکول برای دیدن بناپارت با مشکلات عجیبی مصاد

میشد و بناپارت عمدا خود را نشان نمیداد غالبا دو روز می گذشت و
و نیکول امپراطور را نمیدید این بازی قایم شدنك هودسون لو را
بعذاب انداخته و هر روز از دار الحکومه بلونگود می آمد که
صاحب منصب مزبور را امر بدقت و ممارست بدهد بالاخره حاکم
نزد موتولون آمده و صاف و پوست کنده گفت : آقا ! یك جواب
بدهید یا آری یا نه !

آیا بناپارت کماکان نمی خواهد صاحب منصب کشیك و طبیب
را به بیند ؟

موتولون برخلاف برتران می خواست با حاکم رابطهٔ خوبی
داشته باشد بهودسون لو گفت که بناپارت هرگز حاضر نیست مثل
یکنفر محبوس خود را نشان بدهد و اینکه امپراطور ازمنزل خارج
نمیشود بواسطهٔ کسالت مزاجی است که اورا بستری نموده است

(لو) شمهٔ از (اومارا) صحبت کرده و گفت در غیاب او
دو مراسلهٔ مظنونی برای او بجزیره رسیده است

موتولون اتهام توطئه و آنتریکی که از طرف فرانسویها تهیه
شده‌باشد رد نموده و گفت امپراطور هرگز درفکر فرار نبود.است

مذاکره بین (لو) و موتولون ادامه یافت . لو ازعقیده و
و روحیه بناپارت نسبت بالکلیسها شکایت نمود و موتولون این امر
را منسوب بلاسکاس نموده و گفت که مشار الیه دربسیاری از موارد
روابط لونگود و انگلیسها را تیره و تار نموده است

نیکول کماکان از ندیدن بناپارت شاکی بود و هودسون‌لو در
خلال ماه اکتبر چندین مرتبه بلونگود آمده و با موتولون صحبت
کرده و راجع بتمام نکات مورد اختلاف صحبت نمودند

موتولون میگفت که مقرراتی که شما وضع‌نموده‌اید قاهرانه و بمنزله

است . لو معذرت میخواست و میگفت من ناچارم که اوامر لندن را اطاعت کنم و شما بایستی نیکول را یکنفر قراول و نگاهبان ندانسته بلکه اورا رفیق خودتان بدانید امپراطور میتواند درتمام نقاط جزیره بدون محافظ گردش کند مشروط بر اینکه یکساعت قبل از وقت به نیکول اطلاع بدهد .

مونتولون از طرف بناپارت میگفت :

من از منزل خارج خواهم شد و بطیب خاطر سواری خواهم نمود زیرا لازمهٔ صحت مزاج من میباشد وزندگانی ۹ ماه اولیه ورودم را در جزیره سنتهلن تجدید خواهم کرد ولی قبل از همه چیز بایستی نسبت بمن اطمینان و اعتماد داشته باشند و برای زندگی من اسلوب ثابت و معینی که مطیع و هوا و هوس زمامداران جزیره نباشد فراهم شود باین معنی که بدانم فردا هم میتوانم مثل امروز زندگی کنم و بالنتیجه قادر باشم که برنامهٔ گرامی برای زندگی ومشغلهٔ خود تهیه نمایم خلاصهٔ اینکه انتظامات برقرار شده همیشه باقی بوده و تغییرپذیر نباشد

(لو) جواب میداد که من وظیفهٔ دقیقی دارم اگر اهمال نمایم و یا غفلتی بخرج دهم در هر دو حال مورد شماتت خواهم بود بنابر این نظامات موجوده را تغییر نمیدهم زیرا نظامات مزبوره قانون و اساس انجام وظیفهٔ من است

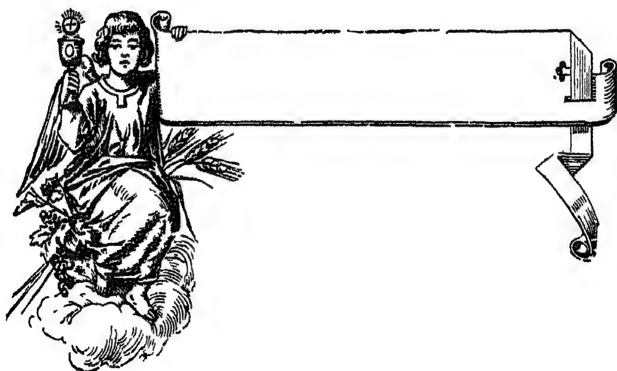
مونتولون باز هم من باب مسالمت میگفت که در بعضی موارد حرکات (لو) در خور تمجید است که خود ناپلئون هم نسبت بپارهٔ از توجهات هودسون لو متأثر شده است .

ولی تمام این صحبتهای مسالمت آمیز نمیتوانست طرفین را آشتی دهد و تراضی بعمل نمی آمد

ناپلئون از قبول طبیبی که از طرف هودسون لو تعیین شده بود

امتناع می کرد و در عین حال خود را به صاحب منصب کشیك نشان نمی داد

حاکم هم بنوبهٔ خود دست از توقعات خویش بر نمی داشت جنکی که از دو سال باین طرف بین حاکم و بناپارت تولید شده و آزادی و صحت مزاج بناپارت و کبر و نخوت باتهورست لرد اول کابینهٔ انکلستان و ترس و وحشت لو ملعبهٔ آن بوث کماکان دوام داشت و بالاخره منتهی بوقایع مرك بناپارت شد که در فصول آیندهٔ کتاب ذکر خواهیم کرد



آوریل سال ۱۸۲۱

وصیت نامه



بل‌از اینکه بشرح گذارشات آوریل سال ۱۸۲۱ بپردازیم بقارئین یاد آور میشویم که در سال ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ در لونگود واقعهٔ که قابل ذکر باشد بنظر نرسیده و مهمترین واقعه عزیمت مادام موتولون باروپا بوده است بنا بر این از شرح گذارش یکنواخت این دو ساله صرف نظر کرده و ایام آخر بناپارت‌رابنظر خوانندگان محترم می رسانیم



مرض بناپارت که سابقا از آن نام بردیم گاهگاهی باو فرصت میداد که بخودآید و این تناوب کسالت اطرافیان بناپارت را امیدوار بمعالجه مینمود ولی خود او میدانست که خواهد مرد

درهمان مواقعی که صاحب‌منصبان و مستخدمین خود را دلداری میداد و پایداری و استقامت آنها را تشجیع میکرد و یا بطمع منافع آتیه و مستمری وغیره وفا داری ایشان را تحریص مینمود شخصامی دانست که روزهای آخرین عمر او فرا رسیده است ولی مرگرا تا باین اندازه عجول تشخیص نداده بود

حالا مرگ را بچشم خود می بیند عفریت موت از درب وارد شده و خودرا بنظر او رسانیده بود

این عفریت هائل اگر برای مخفی نمودن خود در مقابل دیگران پرده پوش بود در عوض مقابل بناپارت عریان جلوه نموده بود بناپارت جلوآمدن ونزدیك شدن اورا می بیند ولی‌وحشت بر اوعارض نمیشود روحش باضطراب نمی افتد و هیچگونه قشعریرهٔ اندام او را متزلزل نمی نماید .

صدای قدمهای عفریت مرك درگوش بناپارت طنین می اندازد او صدای قدمهای این تازه وارد را می شناسد و میشمارد آری او که در ادوار زندگانی خود این همه از حیات برخوردار شده اینك روی از مرك بر نمیگرداند و حالا که تمام آن لذات و بر خورداریهای زندگانی از او سلب شده حالا که تمام دوستان از او کناره نموده اند حالا که اطرافیان باو خیانت کردند حالا که یکه و تنها است مرك یکتا دوست اوست و اوست که ویرا نجات خواهد داد . مرك بجدال جان فرسای روح قادر و توانائی چون روح بناپارت که با بیکاری و رکود ساعات عمر خود در جنك است و شاهدی هم در این معرکه نیست که مراتب شکنجهٔ او را مشاهده نماید خاتمه خواهد داد .

بناپارت بادستیاری مرك از این محبس محقر یعنی سنتهلن‌فراری خواهد شد و دست قدرت زندانبانهای خود را کوتاه خواهد نمود نه تنها ازچنك پاسبانان فرار خواهد کرد بلکه از چنگال روح خود و از سیطره شخصی خود نیز مستخلص خواهد گردید

مرك صلح وآرامش ابدی و آزادی ابدی باو خواهد بخشید و دیگر سیر هودسون لو قادر باخلال این آزادی نخواهد بود

روز ۱۳ آوریل سال ۱۸۲۱ بموتولون دستور داد که درب اطاقش را از داخل قفل کند و سپس باکمال سکون و استراحت به

ناز بالش تخت خواب خود تکیه داده و جملات ذیل را به‌مونتولون املاء نمود:

« من عیسوی هستم و دارای مذهب کاتولیك رومی می‌باشم و بهمین مذهب که بیش از پنجاه سال قبل از این متولد شده ام می میرم »

در اینجا بناپارت مذهب کاتولیك را برسمیت شناخت و با این که درزمان حیات خودکلیسا را مخذول نموده درهم شکست هرکز با روح کلیسا و کاتولیکی خصومت نداشته است و اینك که درشرف احتضار است قانون کلیسا را می پذیرد و در پرتو روشنائی مرك این قانون را برای بشر و برای حفظ حیات اجتماعی لازم میداند.

در دنبالهٔ جمله اول چنین املاء کرد:

« تمایل من این است که خاکستر من در ساحل رودخانه سن و در میان این ملت فرانسه که آن قدر اورا دوست داشته‌ام‌استراحت نماید ».

این آرزوی بناپارت یك آرزوی سیاسی بود و خود او می دانست که بعد از مرك او بلا فاصله مسئول وی را اجابت نخواهند کرد ولی آتیه را خیلی وسیع و دنیارا خیلی متحول‌میدید این آرزوی بناپارت بمنزله سلام مردانه یك محبوس شاهانه میباشد که بطرف فرانسه حوالت گردیده و تا امروز هم قلب هر فرانسوی را بارتعاش در می آورد.

باز چنین دیکته نمود:

« من همیشه از داشتن زن عزیزم ماری لوئیز مباهی بوده ام و تا آخرین لحظه حیات با بهترین احساسات صمیمانه یاد بود او را حفظ خواهم کرد »

بناپارت در موقعیکه این جمله را راجع به زوجه اش ماری لوئیز دیکته میکرد برای تلفظ آن زحمت زیادی بر خود هموار نمود زیرا این زن ویرا ترك کرده و در منفی با او همراهی نکرده بود ولی در موقع ادای جملهٔ دیگری که برای پسرش وپسر این زن مینویسد تلخی جمله اول را فراموش می کند زیرا میداند که پس از مرك او این زن نسبت به وی ترحم خواهد داشت وخطایائی که در زمان زوجیت مرتکب شده با حفظ و حراست طفل و بچهٔ مشترك آن‌ها جبران خواهدنمود پس بموتتولون گفت که برای زوجه‌اش چنین بنویسد :

« از زوجه ام خواهش می کنم که پسر مرا حراست نماید و از خطراتی که در زمن طفولیت او را تهدید مینماید حفظ کند .

پسرش که فرزند ماری لوئیز است و نزد مادر خود در دربار اطریش زندکانی می کند در حال حاضر محصل کوچکی است که اطرافیان وی با نهایت جدیت سعی دارند که او را یك شاهزاده اطریشی باربیاورند اینست که بناپارت تعلیمات اصلیه ذیلرا که شاهزاده زندگانی طفلش خواهد بود برای وی می نویسد :

« به پسرم توصیه می کنم همواره بخاطر داشته باشد که او یك شاهزاده فرانسوی است و هرگز آلت دست کسانی که فرانسه را تحقیر مینمایند نشود پسرم هرگز نباید بهیچ عذر و بهانه و دستاویزی با فرانسه به جنگد و یا آن را از پای در آورد او باید شعار مرا همیشه قبول کند که « موجودیت ما فدای فرانسه می باشد .

بناپارت شاید در حین نوشتن این سطور تصور دیگری

را هم از خاطر می گذراند و فکر می کند که همین جمله در سال‌های بعددرب فرانسه‌را بروی پسرش خواهد گشود و وی را برار یکه سلطنت تکیه خواهد داد

اینك روی خود را بطرف جلادان و مجریان شکنجهٔ خویش بر میگرداند یکمرتبه دیگر ملت انگلیس (ملت بزرگی را که هرگز تقبیح نکرده است) برعلیه اولیای خود و مظالم آنها برمی انگیزاند و بـه آنها می گوید که من بـدست خود پسندی اولیای امور انگلیس بقتل رسیدم و عنقریب ملت انگلیس انتقام مرا خواهد کشید .

بناپارت کسانی را که باو خیانت کرده اند می بخشد مارمونت اوژرو ، تالیران ، لافایت را عفو مینماید و سپس بمادر و بخانواده خود خطاب نموده بعدا با کمال تاثر تحریر حکایاتی که باو نسبت میدهند خصوصا (رساله سنت هلن) را تکذیب میکند

حالا نوبت تقسیم میراث مادی رسیده و خوب است به بینیم که بپسر خود چه تخصیص میدهد ...

پسرش محتاج بپول نیست و بهمین جهت بناپارت پـولی را به او اختصاص نخواهد دادآیا وارث ناپلئون بناپارت ثروت را برای چه می خواهد ؟

برای این وراث تنها نام ناپلئون کافی است ولی از نقطه نظر عشق فرزندی و از لحاظ این که بابك سلسله عوامل و وسائلی که بعدها افتخارات پدر را بیاد پسر بیاورد او را در سیطره نفوذ خود داشته باشد و خصوصا برای اینکه در سایه این عوامل و وسایـل عقاید سوئی را که در ذهن فرزندش کاشته اند از بین ببرد وپس از مرك هم با روح و فکر خود بر او حکم فرمائی نماید وصیت

می کند که تمام اشیاء خصوصی او و تمام چیز هائیکه در خدمت شخصی وی بوده است به پسرش تسلیم نمایند اشیاء خصوصی بناپارت از اینقرار است :

شنلی که در جنك مارانسکو بر دوش داشت - انیفورمهای او چکمه‌ها - البسه زیرین و جامه ها - دو تخت خواب .فری - اسلحه های سرد از قبیل شمشیر جنك اوسترلتیز و شمشیر سوبیسك- اسلحه های آتشی از قبیل طپانچه ها و تفنگها - زینها - فرامین و مهرها - آلات و ادوات طلا - دوربین جنکی او - ساعت کوچك طاقچه - ساعت شماته فردریك دوم - ساعتهای جیبی - ظروف نقرهٔ - روشوئی - سرویس چینی سور - بهترین کتابهایش .

مارشال برتران و مونتولون سرداران او و وینیالی و مارشان و و علی و نوروزا که مستخدمین او هستند و در جزیره سنتهلن با او اقامت‌دارندباید هریك‌قسمتی‌ازاین اسباب‌را نگاهداری ومحافظت نموده و وقتی که پسرش بسن شانزده سالگی رسید اسبابهارا باو تسلیم‌نمایند (صورت این اسبابها در بند الف که منظم بوصیت نامه بناپارت بوده است بدقت ثبت میباشد)

درخاتمه این شرح روی به پسر کرده و میگوید . « امیدوارم این ارث کوچك برای پسرم خیلی عزیز وگرامی باشد زیرا همواره خاطرهٔ پدری را که سراسر گیتی بدو معترفند بیادش خواهد آورد »

بناپارت برای تمام اعضاء خانواده خویش یاد گارهائی تخصیص داده بمادرش یك چراغ نقرهٔ کوچك که معمولا شبها موقع خوابیدن روشن میکنند اعطا کرد به (فش) جعبهٔ توالت خود را بخشید به کارولین و هورتانس قالیچه داد به ژروم یك قبضه شمشیر (یعنی‌یك دسته شمشیر) تقدیم نمود

به اوژن یك شمعدان مینا واگذار کرده و مقرر گردید که زوجه اش ماری لوئیز نیز جامه ها و سایر لوازم طور بافت و زری او را دریافت نماید

هریك از اعضای خانواده او علاوه بر یادگارهای فوق بایستی چند تار از گیسوی اورا نیز برسم یادگار اخذ کنند

لادی هلاند انگلیسی که یکی از خانمهای بریطانیائی بوده واز ناپلئون حمایتهای زیادی کرده بود بزوبه خویش یك کلیه مینا دریافت نمود کلیه مینای مزبور جزو نوادر زینت آلات قدیم و از طرف پاپ پی ششم به بناپارت بخشیده شده بود .

بطوری که ذکرش سابقا بمیان آمد بناپارت در انگلستان مبلغی پول نقد داشت خود او تصور میکرد که در بانك لافیت انگلیس شش ملیون فرانك پول دارد ولی در حقیقت بیش از نصف این مبلغ نبود زیرا بناپارت قبل از محبوسیت خود مبلغ سه ملیون و هشتصد وبیست هزار فرانك در مؤسسه لافیت ودیعه سپرده بود که چهار صد هزار فرانك هم نفع بدان تعلق میگرفت در سالهای آخر اسارت حسب ـ الامر بناپارت مبلغی از این وجوه باشخاص مختلفه پرداخته شده بود که شرحش گذشت و رویهمرفته بانك لافیت خودرا سه ملیون ویکصد و چهل هزار فرانك مدیون میدانست امپراطور مبلغ ودیعه را بتفاوت فیمابین نفرات خود قسمت کرد

بیش از همه ژنرال مونتولون دریافت کرد بناپارت در وصیت نامه خود نوشت کـه نظر بخدمات و وفا داریهای شش ساله ژنرال مونتولون و زوجهٔ او و نظر باینکه در تمام این مدت با یك عشق و علاقه(فرزندی)ازمن مواظبت کرده‌است‌و بپاس خسارتهائی که بواسطه همراهی با من بر او واردآمده است مبلغ دوملیون فرانك از ودیعه

خودرا باو می بخشم .

گران مارشال برتران بیش از پانصدهزار فرانك دریافت نمود شاید امپراطور ازتصمیم سابق مارشال برتران دایر بعزیمت از سنتهلن و قطع رشتهٔ علاقه نسبت بمحبوس شاهانه دلگیر بود ولی تعجب در اینست که چگونه سایر خدمات گران مارشال را فراموش کرد و بخاطر نیاورد که وی چندین سال در جزیره سنتهلن با عیال و اطفال خود گذرانیده و بین وظیفه خانوادگی و وظیفه دوستی همواره علاقه زیادی نسبت بامپراطور ابراز میداشته است

در وصیت نامهٔ که از بناپارت باقی مانده و با یك جمله ساده و بدون ابراز هیچگونه محبت مبلغ پانصد هزار فرانك به گران مارشال واگذار گردیده و در عوض مارشان اطاقدار امپراطور نه تنها معادل گران مارشال یعنی در حدود چهار صد هزار فرانك دریافت کرد بلکه امپراطور در طی وصیت نامه از او تشکر نموده و می گوید خدماتی که مارشان برای من انجام داده است نظیر محبتهای یکنفر دوست فدائی میباشد

وین یالی کشیش و علی و (پیرون) و (نوروزا) صد هزار فرانك و آرشامبولت پنجاه هزار فرانك و کورسوت و شاندلیه بیست و پنجهزار فرانك دریافت داشتند

بقیه وجوه بتقسیمات صد هزار فرانکی بین اشخاصی که در زمان جوانی بناپارت زیر بازوی اورا گرفته و باو کمك کرده اند از قبیل (کوستاوی باستلیکا) و (یوگچی دو تالاوو) و کسانی که نسبت باو وفا دار مانده بودند از قبیل لاسکاس و پسرش و لاوالت و (لاری) و برایر و کانل ماریوت و بارون بیکنون قسمت شد

برای بعضی ازاین اشخاص علاوه برپول سلام و ادعیه هم فرستاد

و مثلا لاری را چنین توصیف مینماید.

« لاری با تقوی ترین مردانی است که در مدت عمر خود دیده ام »

به کلنل ماربوت میگوید :

« من از او تقاضا دارم که کماکان به خدمات ادبی خویش در راه مدافعه از افتخارات قشون فرانسه ادامه داده و متهمین و کذابان را مخذول نماید » .

برای بارون بیکنون چنین مینویسد :

« ازاو تقاضا دارم که تاریخ دیپلوماسی فرانسه را ز سال ۱۷۹۲ تاسال ۱۸۱۵ برشته تحریر در آورد »

بر طبق وصیت نامه اگر پولی باقی بماند و یا بعضی از وراث حاضر به دریافت سهمیه خود نشدند مقرر است که وجه مز بو ر را به مجروحین جنك وا ترلو و یا به سربازا ن جزیرهٔ الب بدهند .

بناپارت به این طریق مدت دو ساعت برای مونتولون املاء میکرد و پس از اینکه املائش تمام شد از مونتولون تقاضا نمود که مرقومات را برایش بخواند و قبل از این که مونتولون برای‌خواندن دهان را بگشاید گفت :

آیا میخواهید که بیش از این بشما بدهم ..؟

مونتولون جوابی نداد بناپارت گفت بروید آنچه که به شما گفته ام پاك نویس نمائید ونزد من بیاورید که بخوانیم و ضمنامارشان را هم نـزد من بفرستید . . خیر ! کرانـد مارشال بر ترا ن را احضار کنید .

امشب هوا مساعد و خوب است بناپارت قدری استراحت‌نموده

و می خوابد و صبح که از خواب بر می‌خیزد قدری صرف غذا نموده و دیگر حالت استفراغیکه از چندی باین طرف باودست میداد به او دست‌نمی‌دهدمجددا باتفاق‌موتولون در اطاق‌خود متحصن شده و شروع به‌دیکته کردن میکند(مرض بناپارت‌را بعدا ذکر خواهیم کرد)

این موقع بناپارت بیاد املاك خصوصی و عمارات و خانه ها و اثاثیه و جواهرات و ظروف طلا و نقره خود می افتد که در فرانسه بجای مانده است بنا پا رت این قسمت ا ز د ارائی خود را که صرفه جوئی ایام سلطنتش بوده است به دویست میلیون فرانك بر آورد می کند .

ولی در این موقع خانوادهٔ بوربون در فرانسه سلطنت دارند و معلوم نیست که ضمیر ناپارت راجع به این املاك چه می گذرد آیا بوربون ها املاك او را به وی مسترد خواهند کرد ؟ بقول خود او هیچ قانونی در دنیا وجود ندارد که وی را از املاك و صرفه جوئی‌های شخصیش محروم نماید .

یك مرتبه وارد دریای تفکرات دور و دراز خود می - گردد . . . . . . و لی کی است که از آینده مستحضر با شد و شاید تصمیماتی که امروز اتخاذ می کند علی رغم نظریه حکومت فعلی فرانسه در ایا م آتیه اجرا گردد علیهذ ا به وسیله موتو لون چنین می نویسد :

من نصف املاك و دارائی خصوصی خودم را بصاحب منصبان وسربارانی می دهم که امروز حیات دارند و در جنگ هائی که خلال سنوات ۱۷۹۲ الی ۱۸۱۵ دوام داشته است برای افتخار و استقلال ملت فرانسه جنگیده اند .

و نیم دیگر از دارائی خود را به شهرها و قراء و قصبات

آلزاس ـ لورن ـ فرانش کونته ـ دوفینه که در مواقع تهاجم قشون اجنبی خسارات عظیم دیده است می بخشم از این مبالغ بایستی یك مليو ن به شهر (برین) و يك ميلون دیگر به شهر مری پرداخته شود .

بناپارت با خود فکر می کند که هدایا و این بخشش هائی که در حال حاضر بواسطه زمامداری طایفه بوربون به صاحبان آنها نخواهد رسید در هر حال هدایای شاهانه و مردانه ایست که روح فرانسویان را تکان خواهد داد ودرآتیه برای ابقاء خاطرات او کمك بزرگی خواهد کرد

بناپارت وقتیکه از بذل و بخشش و هدایای خیالی فارغ گردید بطرف مسائل حقیقی توجه نموده و چنین نوشت

من کنت های ذیل !

« مونتولون ـ برتران ـ مارشان (!) را برای اجرای وصیت نامه خود تعیین مینمایم »

حسب الظاهر امپراطور در این جمله مارشان اطاقدار را همجزو کنت ها بشمار آورده و عنوان او را نظیر عنوان سرداران خود تلفظ کرده بود مونتولون در همان موقعی که مشغول نوشتن جمله مزبور بود تصور نمود که بمعنای عبارت بر خورده و از آنجائیکه خدمات و فداکاریهای مارشان را در بارهٔ امپراطور سنجیده بود خم به ابرو نیاورده و ایراد نگرفت

(ولی بایستی بخاطر آورده که بناپارت لقب کنتی را بمارشان اطاق دار نداده بود و در متن وصیت نامه بین اسم مارشال برتران و مارشان يك ویرگول مشاهده میشود که بالصراحه این دو از یك دیگر مجزا نموده و بالنتیجه لقب کنتی را از مارشان اطاق دار

منتزع می نماید ولی پس از فوت امپراطور اطاق دار او این جمله را دست آویز قرار داده و مدت چهل سال دیگر عنوان کنتی را به خود بست و بالاخره در هفتم آوریل ۱۸۶۹ که موقع سلطنت ناپلئون سوم بود رسما فرمان کنتی را بخود دریافت نمود این لقب بعدانصیب داماد اومسیو دسمازیر شد و امروزهم نواده های مارشان دارای لقب کنتی هستند)

در این موقع بناپارت بمونتولون دستور داد که کاغذ ها را تا نموده و کنار بگذارد زیرا موقع رسیده بود که دکتر آرنوت طبیب بناپارت بحضور پذیرفته شود دکتر مبادرت بمعاینه بناپارت نموده و و بقراری که سیر هودسون لو در خاطرات خود مینویسد پس از خروج دکتر موتولون به او ملحق شده و سئوال کرده بود که آیا کبد بناپارت صدمه ندیده است دکتر جواب داد که من بهیچوجه در کبدا و تصلب و یاتورمی ندیدم ام دکتر آرنورت طبیب قشون ساخلوی انکلیس در جزیره سنت هلن بود و پس از معاینه امپراطور ار وی تقاضا کرد که یك طبیب دیگری را ببالین خود نپذیرد ۸۹ تجدید نظری در امعاء او بنماید بناپارت از قبول این پیشنهاد امتناع نموده و گفت شما نباید مرا نظیر سربازان فوج خود بدانید و بعدا شمه از قشون انکلستان صحبت کرده و چند نفر از سرداران آنها می جمله ژنرال مالبروکت را مورد تحسین قرار داد و گفت من می خواستم شرحی راجع بجنگهای او بنویسم دکتر در این گفته مردد گردید و بناپارت برای اثبات مدعی اطاقدار خود را فرستاده که دو جلد کتاب (کوکس) را که چند ماه قبل اسپنسر نوهٔ مالبروکت برای بناپارت فرستاده بود نزد او بیاورد زوجه مارشال برتران چند فصل از این کتاب را از زبان انگلیسی بزبان فرانسه

ترجمه کرده بود .

پس از اینکه کتابها حاضر شد بناپارت هردو جلد را بدکتر داده و گفت بگیرید ! من مردان شجاع را دوست میدارم و این دو کتاب را در کتابخانه خودتان بگذارید

و پس از یك لحظه تامل مجددا لب به سخن گشوده و گفت

من بزودی مراسلهٔ به نایب السلطنه انگلیس و وزرای شما خواهم نوشت .... آنها خواهان مرك من بودند و اینك موقع انجام آرزوی ایشان فرا رسیده است تمایل من اینست که جسد من درفرانسه بخاك سپرده شود و میدانم که دولت شما با این تصمیم مخالفت خواهد ورزید ولی قبلا به او اخطار می کنم که اگر قبری برای من آماده نماید این مزار برای انگلستان شرمساری زیادی بار خواهد آورد زیرا مظهر روح انگلیس یعنی (جون بو ل) از مزار من خارج شده و کبر ونخوت وخود پسندی انگلیس را در هم خواهدشکست اعقاب شما جلادی رجال فعلی انگلیس را انتقام خواهند کشید ووزرای شما با مرك های شدیدی جان خواهد سپرد

(تعجب در اینست که یکی ازوزرای انگلیس که بزرگترین دشمنان بناپارت بود یعنی کاستلراك یکسال پس از مرك بناپارت باتیغ دلاکی سرخود را برید)

دکتر آرنوت شاید بجهت اینکه از طرف سیر هودسون لو مجاز نبوده است کتاب ها را همراه نبرد ولی بناپارت بوسیله صاحب منصب کشیك عمارت لونگود کتاب ها را برای ماژور جاکسون که آفیل فرماندهی فوج بیستم پیاده نظام انگلیس(مامور جزیره سنت‌هلن) را داشت فرستاد

بناپارت متوجه نبود که این اظهار انسانیت را انگلیسها با چه

وقاهت و بی شرمی تلقی مینمایند

و سیر هودسون‌لو برای ناسزا گفتن با مپراطور چه نقشه کشیده است .

سیرهودسون لو توسط جاکسون کتابها را برای صاحب منصب کشیك لونگود پس فرستاد و گفت ما این کتابها را قبول نمیکنیم زیرا در آنجا عنوان ژنرال بناپارت را امپراطور تلفظ نموده اند

صاحب منصب کشیك با تمام ترسی که از ما فوق داشت راضی نشد که کتابها را به بناپارت پس بدهد و از سمت‌صاحب‌منصبی کشیك استعفا داده و بجای او کاپیتن کروکات نامزد شد

شب چهاردهم الی شب پانزدهم برای بناپارت لیالی سختی بود امپراطور سه مرتبه استفراغ کرد و قرعات نبضش ضعیف شده و یك عرق سرد و لزجی سراپای او را مرطوب نموده بود مونتولون و مارشان لباس های او را عوض کرده و با بطریهای آب گرم بدنش را گرم نمودند

مقارن صبح پس از اینکه چند ساعت با عدم استراحت خوابید از خواب بیدار شده و حال خـود را بهتر دید مقداری آبگوشت مصرف نموده و یك شربت مقوی هم که از طرف دکتر تجویز شده بود نوشید .

بناپارت این شربت را بسختی هضم میکرد و در همین روزبه مارشان اطاقدار خود دستور داد که صورت اثاثیه نقره و چینی و اثاثیه دیگر اورا بردارد و سپس به مونتولون اظهار داشت که وصیت نامه اورا بخواند که شخصا رونویس نماید

بناپارت برای اینکه بتواند وصیت نامه خویش را بنویسد روی تخت‌خواب نشسته و به پشتی تکیه داده و یك ورق مقوا را زیر کاغذ

گذاشته بود که جای میز تحریر را بگیرد

مونتولون بالین او بپا ایستاده و دواترا بدست گرفته و وصیت نامه را میخواند دو مرتبه در حین تحریر حالت تهوع بامپراطور دست داده مونتولون ناچار شد که مارشان را بکمك بخواهد متفقا پا های امپراطور را با حوله های گرم پوشاندند و بناپارت برای اینکه جهت تکمیل تحریر وصیتنامه قوتی داشته باشد قدری شراب خواست با اصرار زیادی که مونتولون و مارشان ممانعت نمودند مع الوصف يك فنجان شراب نوشید و يك قطعه نان بیسکویت در فنجان شراب زده و تناول کرد

مونتولون استدعا کرد که امپراطور استراحت نماید و اظهار داشت که اعلیحضرتا این چه عجله ای است که برای تحریر این اوراق دارید ؟

بناپارت سر را تکان داده و گفت فرزند من ! وقت آن رسیده است که من وصیت نامه خودم را تمام کنم خودم از حال خویش بهتر خبردار هستم .

اصولا بناپارت در نوشتن عاجز بود کمتر اتفاق میافتاد که چیز بنویسد و همیشه مطالب خودرا بدرباریان و منشیان املاء میکرد و آنها می نوشتند ولی در آن روز تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول تحریر و گاهگاهی که دستش خسته میشد تأمل کرده و مجددا به نوشتن مشغول میشد

دکتر آرنوت که یکمرتبه دیگر بناپارت را دید هیجان زیادی در او احساس نموده و پس از اینکه موضوع نوشیدن شراب را هم شنید امپراطور را بر حذر نمود که شراب ننوشد و گفت برای شما نوشیدن شراب مثل اینست که روغن روی آتش بریزند

بناپارت در مقابل این نصیحت از دکتر آرنوت سئوال نمود که وضع مزاج من در نظر شما از چه قرار است و بعبارة آخری شانس حیات و ممات من تاچه اندازه است ؟

آرنوت قدری مردد گردیده و گفت گرچه حالت مزاجی شما سخت است ولی من امیدواری زیادی‌به‌معالجه دارم

امپراطور گفت دکتر ! شما حقیقت را بمن نمیگوئید و در این کتمان قاصر میباشید ... و بعد بیاد لاری جراحی که در قدیم نزد او بود افتاده و گفت حقیقتاً اگرقشون بخواهد بنائی بنام سپاسگذاری برپا نماید بایستی این بنا راباقتخار لاری استوار کند

شب ضعف بناپارت شدت کرد معذلك راحت تر گذرانید فردا صبح از پذیرفتن طبیب امتناع ولی در حضور آرنوت روی پهلوی او ضماد گذاشتند و دکتر تشخیص داد که بدن بناپارت ضعیف شده است .

مونتولون نزد صاحب منصب کشیك لونکود رفته و از او تقاضا کرد که سقف سالون عمارت را که در چند نقطه پوسیده شده است تعمیر نمایند .

از طرفی اطباء هم بقراری که هودسون لو درخاطرات،خود مینویسد به (ژنرال بناپارت) توصیه کرده بودند که برای تهویه در سالون منزل نماید و درهمان روز نجاران شروع بکار وتعمیر نمودند

بناپارت تا سه اعت بعد ازظهر مشغول نوشتن بود زیرا لازم میدید که همان روز نوشتن وصیت نامه خودرا تمام کند و پس از آن مبادرت باملاء دو (کودی سیل) اولیه خویش نمود

(کودی‌سیل‌هم‌یك نوع‌وصیت‌نامه‌ایست که‌ازمحتضرباقی‌می‌ماندوهمیشه‌بعداز وصیت‌نامه‌نوشته‌شده‌واحیانادرمواضیع‌وصیت‌نامه‌تغییروتبدیل‌میدهد چون در

فارسی ترجمه مخصوصی برای آن بنظر نویسنده نرسید عینا ذکر شد)
کودی سیلهائی که از طرف بناپارت نوشته شد برای جلوگیری دخل و تصرف انگلیسها در دارائی جزیره سنتهلن او بود کودی سیلها میبایستی بلا فاصله پس ازمرك او در جزیره سنت هلن کشوده شده و عمل شود ولیّ وصیت نامه بایستی در اروپا مفتوح کردد یکی از کودی سیلها که بعنوان حاکم نوشته بود چنین تصریح مینمود :
« من پول و جواهرات و نقره آلات و ظروف چینی و مبل و کتب و اسلحه و بطور کلی آنچه را که در جزیره سنتهلن دارم بدست آقایان کنت برتران و مونتولون و بدست مارشان میسپارم)
کودی سیل دوم راجع بتقسیم محتضر پولی بود که بناپارت از فرانسه همراه خود آورده و تا زمان مرك خرج نکرده بود
در اوایل کتاب گفتیم که بناپارت در موقع خروج ازفرانسه سیصدهزار فرانك پول داشت که بین نوکرها قسمت کردند تا ازنظر انکلیسها پنهان بماند .
در کودی سیل دوم قسمتی از این سیصدهزار فرانك را برای پرداخت انعام نوکرها تخصیص داده و پنجاه هزار فرانك به کران مارشال برتران و پنجاه هزار فرانك به موتولون و پنجاه هزار فرانك بمارشان وپانزده هزار فرانك به علی و سایرنوکرها بخشید ومقداری از این مبلغ هم مقرر شد که صرف حقوق اطباء انکلیسی و نوکر های چینی برسد
از شب شانزدهم بناپارت در سالونی که تعمیر شده بود منزل کرد یکی از تخت خوابهای سفری بناپارت را بسالون آورده وتخت خواب دیگر کماکان در اطاق خوابش بود .
روز بناپارت باطاق خوابش میرفت و بقراری که علی در یاد-

داشتهای خود نوشته میگفت وقتیکه دراین اطاق هستم مثل اینست که درخانهٔ خود اقامت گزیده ام

امشب با تهوع و تعریق گذشت ناپلئون مقداری شربت کن کینا استعمال کرد و دکتر آرنوت بعد از ظهر آن روز سیرهودسون لو حاکم جزیره را ملاقات کرده و گفت من متدرجا یقین حاصل میکنم که بناپارت مبتلابمرض هیپوکوندری شده‌است

در این مرض اعضای بالای شکم درد میگیرد ولی‌خطرفوری ندارد و اگر فعلا بهبودی حاصل نشود در سایه شکیبائی و مداومت معالجه بهبودی حاصل خواهد گردید

دکتر آرنوت تا اندازهٔ بناپارت را مریض خیالی تصور کرده و گمان مینمود که روح او مرض را بوی تلقین کرده است وبرای تایید راپرت خود اظهار میداشت که امروز وقتیکه درحضور بناپارت بودم وی در صندلی راحتی نشسته و ناگهان شروع بناله کرده ویك مرتبه ناله را قطع نمود و بعد دهان‌را باز کرده و لبها را جلوآورده یك لحظه باچشمان متوحش و با حالت بهت بمن نگاه میکرد

آرنوت اضافه نمود که مریض او همواره از کبد ناله داردو دست را پهلوی خود میگذارد و میگوید که من هیچ علامتی برای مرك نزدیك درخود احساس نمیکنم ولی حالت من طوری است که اگر قدری باد بمن بخورد فورا خواهم مرد

این راپرت دکتر آرنوت سیر هودسون لو را در اشتباه خود باقی گذاشت و مارکی دومونت‌شنو کمیسر فرانسه در جزیره سنتهلن پس‌ازاینکه بوسیلهٔ هودسون لو از راپرت دکتر آرنوت اطلاع حاصل مینماید بدولت متبوع خود مینویسد که مرض بناپارت هم یکی ازآن زیرکیهای قدیمی اواست که هروقت میخواهد جلب توجه دیگران‌را

بنماید و یا مبادرت باقداماتی کند بدانها متوسل میگرد و ما ناخوشی او را باور نمیکنیم



روز ۱۷ آوریل سه ساعت بعد از ظهر بناپارت موتولون را احضار کرد امپراطور روی تخت خواب نشسته و چشمانش حالت تب را نشان میداد

روی به موتولون کرده و گفت من فعلا عیبی ندارم ولی در موقعی که با برتران تکلم مینمودم نزد خود فکر کردم کـه اجرا کنندکان وصیت نامه من بایستی ازطرف من مطالبی به پسرم بگویند برتران از حزب اورلئان است و مفهوم مرا درك نمیکند ... آری او که درسایهٔ مساعدت من بزرگترین صاحب منصبان امپراطوری فرانسه شد افکار مرا نمی فهمد بهتر اینست که نصایح خودرا بپسرم خلاصه کرده و تحریر نمایم .... بنویسید :

« پسر من نباید پس ازمرگ من بفکر انتقام این مرك بیفتدبلکه بایستی از مردن من استفاده نماید »

بناپارت باینوسیله پسرش را تحذیر مینماید که پس از وصول به اریکه سلطنت سر مشق پدرش را تقلید نکند بلکه مقتضیات عصر را درنظر بگیرد و چنین میگوید :

« اگر پسرم بخواهد نظیر من مبادرت بجنك کند میمونی خواهد بود که علی العمیا از کارهای دیگران تقلید نموده است .... درهیچیك ازاعصار تاریخی دوکار متشابه را در یك‌قرن انجام نداده‌اند من انقلاب کبیر فرانسه را در موقعی نجات بخشودم که در شرف مرك بود .... من سیمای انقلاب را از لوث جنایاتی که بدان منسوب بود شستم و چنان بعالم نشان دادم که از افتخار درخشان باشد .....

من در فرانسه و در اروپا عقاید جدیدی را عرض کردم .... و این عقاید باز گشت نخواهد نمود »

بناپارت تمام این جوانه ها و نهالهای تازه را بـرای پسرش به ودیعت نهاده و بر اوست که از این نهالها ثمر بر گیرد و از شکوفه آنها برخوردار شود اینجا بناپارت بپسرش میگوید:

« تنها در سایه همین مجاهدت وی پادشاه بزرگی خواهدشد»

بناپارت پس از ادای این کلمات یك لحظه بناز بالش خود تکیه کرد و بعد پلك چشمها را روی هم نهاد عرق گونه هایش را مرطوب نمود سپس چشمها را گشود و با صدای آهسته و با طمانیه شاهانه عبارات ذیل را که بمنزله پیام غیب گو ترین پیمبران عالم برای نسل آتیه است ایراد کرد :

« مردم فرانسه باید بدانند که سلطنت طایفه بوربون دوامی نخواهد کرد .... گرچه آنها فرانسه را مسخر نمودند ولی قادر نگاهداری آن نخواهند بود .... دیگر فرانسه برای آنها و برای اصول آنهاوطرز حکومت آنها آفریده نشده است .... هر قدرپایداری کنند باز هم بایستی اریکه سلطنت را رها کرده معتکف کردندبمحض این که ناپلئون مرد آن وقت است کـه هدایـای مفید او را برای فرانسه و عالم خواهنـد شناخت و به خدمات او پـی خواهند برد .... »

روی بپسر کرده میگوید :

« به احزاب مملکت چندان توجهی نداشته باش آنهـا فقط توده ای بیش نیستند در اطـراف خود تمام فـراسویان لایـق و کافی را جمع آوری کن و فقط کسانی را مستثنی نمای که به وطن خیانت کرده اند »

«اوه ! سربازان من ؟ سربازان جوانمرد و فداکار وشجاع من..
شاید امروز گرسنه باشید ! »

قدری تامل کرده و اضافه مینماید ؛

« بر پسرم فرض است که تاریخ بخواند و درآن باب تفکر کند زیرا تنها فلسفه حقیقی تاریخ است بـر پسرم فرض است که تواریخ جنك سرداران بزرك را مطالعه نماید زیرا تنها وسیله آموختن فن جنك همین است »

مجددا تاملی نموده و جمله ذیل را ادا مینماید :

« ولی تمام مسموعات و تمام معلومات اکتسابی پسرم در صورتی با آتش مقدس- با آن عشق باطنی که مایه عظمت مردان خواهد بود توام نشود بلا نتیجه است » (اندکی تامل)

« من میخواهم که فرزند من خویشتن را شایسته و سزاوار مقدرات خود بنماید »

یك جمله دیگر هم ادا می کند ولی این عبارت را برای همراهان خود و برای کسانی که پس از مرك امپراطور حامل پیغام او برای پسرش میباشند تلفظ مینماید جمله مزبور اینست :

« اما اگر نگذاشتند که شما بوین رفته و پسرم را ملاقات کنید ... »

صدایش خاموش میشود و قوایش بتحلیل رفته روی نازبالش می افتد و ژنرال مونتولون یك قاشق سوپ خوری شربت طبی بـه به او میخوراند .

وخامت مزاج او

مادام برتران زوجه‌مارشال برتران هر روز برای کسب اخبار مزاجی بناپارت بلونگود می آمد مادام برتران تقاضا می کرد که امپراطور اورا بحضور خود بپذیرد ولی بناپارت امتناع میکرد منتهی‌در این مناعت خشونتی بخرج نمیداد .

قارئین این تاریخ در فصول سابق قرائت نمودند که مادام برتران حرکات نامناسبی نسبت بامپراطور کرده و مهمترین خطایش این بود که شوهرش مارشال برتران را وادار کرد تا در جزیره سنت هلی خانه علیحده تهیه نماید ودر لونکود منزل نکنند وبناپارت از این خودسری همیشه ناراضی بوده است)

چندین مرتبه که مادام برتران تقاضای عیادت و شرفیابی نموده بود امپراطور میگفت که فعلا با این حالتی که دارم نمی توانم‌مادام را بحضور بپذیرم وقتیکه حالم بهتر شد او را خواهم پذیرفت ولی از این محبت و فدا کاری مشارالیها که شش سال در سنت هلن بسر برده است متشکرم .

در شب هفدهم الی هیجدهم بناپارت لاینقطع استفراغ میکرد دکتر آنتومارشی که در منزل بناپارت بود باتفاق مارشان اطاقدار امپراطور از بناپارت پرستاری میکردند صبح هیجدهم ناپلئون قدری شوربای ورمیشل تناول کرد ولی معده اش بلا فاصله غذا را بیرون ریخت آن‌تومارشی سعی کرد که دوائی به بنا پا رت بخوراند و امپراطور گفت :

«خیر انگلستان در انتظار جنازهٔ ... نمی خواهم که او را در انتظار بگذارم و بدون ... بمن بخورانند خواهم ...»

دکتر آرنوت بناپارت ... مطابق دستور سابق به معالجه مداومت ... روز ... دکتر شورت ودکتر میشل که از طرف ... آمده بود باتفاق دکتر آرنوت و دکتر آنتومارشی درمنزل مونتولون جلسه مشاوره طبی تشکیل داده و نتوانستند عقیده قطعی ابراز کنند

چون هوا خوب بود بناپارت بمار شان دستور داد که یکی از پنجره ها را بگشایند و گفت فرزندم پنجره را بگشای تا هوائی را که متعلق بخدا است استشمام نمایم بناپارت این عبارت را کرارا و شاید همیشه استعمال میکرد و در زمان سلطنت هم یکی از تکیه های کلام او بود

پس از گشودن پنجره به مارشال برتران گفت که ... برای او گل ... وقتی که برتران ... بناپارت گل را بدست گرفته و ... روز نزدیک به انتها و ... پائین می آمد ... بود و ... بطور تفریق در آسمان حرکت میکرد از مشاهده ... گل اندکی تسکین یافت و مثل این بود که حالش بهتر شده ... این بهبودی و استراحت تمام شب را دوام داشت و ... تهوع روی نداد ... شب قدری سیب زمینی ... پس از تناول هضم نمود صبح که شد بدکتر آرنوت گفت که خود را قوی تر از دیروز می بیند نبضش منظم و ... بشاشی داشت .

قدری با موتولون راجع به بازگشت همرا هانش به اروپا صحبت کرد و گفت وقتی که من مردم بزرگترین تسلای هریك از شما اینست که به اروپا باز گشت مینمائید و در آنجا دوستان و اقوام خود را ملاقات خواهد کرد و من هم درآسمانها باشجاعان و سرداران خود تلاقی خواهم نمود .

آ ی کابر - دسکس - باسیر - دوروك - نی - مورات - ماسنا - برتیه همگی باستقبال من خواهند آمد و از جنگها و عملیاتی که متحدا انجام داده ایم صحبت خواهیم کرد من آخرین حوادث ایام حیات خود را بر آنها فرو خواهم خواند و همه آنها از ملاقات من قرین مسرت و مباهات خواهند شد .

ما سپیون و قیصر سزار آنیبال و فردریك کبیر راجع بجنگ های خودمان مذاکره مینمائیم و از این رهگذر همگی مشغول و شادمان خواهیم گردید ... بشرط اینکه آنجا ... در آنعالم ازاجتماع اینهمه مردان جنگی مرعوب نشوند

در این جا صحبت را به چگونگی بازگشت همراهانش باروپا تغییر داده وضمنا مقداری از آذوق و مایحتاج فعلی آنها رابرشمرد که باید همراه خود ببرند و در کشتی جای دهند در این شمارش حتی گوسفند هائی را که هم که در آغل تربیت می کردند فراموش ننمود

بعد از ظهر ازمارشال برتران تقاضا کرد که تاریخ یکی از جنك های آنیبال را برایش بخواند و می گفت که فعلا کسی مرض مرا نخواهـد شناخت مگر آن که بمیرم و پس از تشریح کسالت مرا تشخیص بدهند

از واقع هم همینطور بود و پنج نفر دکتر که درجزیره

سنت هلن بودند نتوانستند مرض بناپارت را تشخیص بدهند و پس از این که مرد و بعداز آنکه تشریحش کردند متوجه شدند که ناپلئون مبتلا بمرض سرطان معده بوده است)

دکتر آرنوت نسبت باین حرف بناپارت اعتراض میکرد ومی گفت شما کسالتی ندارید و کسالت شما فقط بواسطه اینست که گردش و تفریح و ورزش نمیکنید

مونتولون میگفت لله الحمد که فعلا حالتان بهبودی یافت ولی بناپارت تبسم کرده و میگفت گرچه امروز حال من خوب است ولی پایان زندگانی من نزدیك میباشد .

همان شب به مارشان دستور داد که جنك های آنیبال را برایش بخواند .

سه ساعت بعد ازنصف تب بازگشت نمود شکمش آماس کرده و می سوخت و عطش مفرطی بر او غلبه کرده مع الوصف جز چند قطره‌مشروب‌خنك نمیتوانست‌چیزی‌نوشدیکی دو مرتبه حال تهوع به‌او روی داده و بعد خوابید

صبح روز بیستم بناپارت خیلی ملتهب بود وقتی که مارشال برتران بحضور رسید امپراطور علی را فرستاد که کتاب ایلیاد همر را بیاورد و از مارشال برتران خواهش کرد که یکی از سرود های آنرا بخواند و میگفت ،

همر احتیاط ها و مواظبت هائی که من در شبهای جنك اتخاذ می کردم بقدری ماهرانه توصیف کرده است که من همواره از شنیدن آن مسرور میشوم

پس از این که سایرین از حضور بناپارت خارج شدند امپراطور به مارشان اطاقدار خود گفت که من تو را یکی از مجریان

وصیت نامه خود نموده ام و مارشان با کمال سکوت و با حال تاثر دست امپراطور را بوسید

در همین موقع بمارشان گفت من وصیت نامهٔ نزد گراندمارشال دارم برو و آنرا برای من بیاور .

مارشان همان لحظه نزد گران مارشال رفته و وی از این امر تعجب نموده ولی‌چیزی نگفت و وصیت‌نامه را برای امپراطورفرستاد وقتیکه پاکت بدست امپراطور رسید لاك آنرا کنده و وصیت نامه‌را بیرون‌آورده و صفحات‌آنرا مرور نموده و پاره کرد و بمارشان‌دستور داد که آنرا در بخاری بیندازد و سپس از جای برخاسته و باستعانت اطاقدار روی صندلی راحتی خود نشست

(این‌وصیت‌نامه در سال ۱۸۲۰ نوشته شده و همراهان امپراطور غیر از برتران ازآن بی‌خبر بودند)

اطباء باتفاق برتران آمده بودند بناپارت از طرز تداوی خود در زمان اسارت بدکتر ارنوت شکایت کرد و برتران جمله جملهٔ اظهارات بناپارت‌را ترجمه کرد ودکترآرنوت طبیب انگلیسی توبیخات شدید بناپارت را اینگونه می شنید :

« مهمان نوازی حکومت شما چنین بود .... من عامدا مورد سوء قصد و قتل واقع شدم ... هودسون لو اجرا کننده اوامرجنایت آمیز وزرای شما گردید .... من که در این سنگستان شوم میمیرم خانواده سلطنتی انگلیس کفارهٔ قتل مرا بردامن دارد »

دکتر آرنوت جوابی نداد در این اطاق کوچك و محقرودر اطراف بناپارت که با چشمهای درخشان بپا ایستاده و تکلم می کرد محیط باعظمتی بوجود آمده بود که آرنوت را وادار بسکوت‌می نمود پس از این که حرف های بناپارت خاتمه یافت با سراشارهٔ بدکتر

کرده و مرخصش نمود

همان روز موستولون مراسلهٔ بزوجه اش که از جزیره سنتهلن باروپا رفته بود نوشت و در ضمن مراسله پیش‌بینی میکرد که ناپارت خواهد مرد و موستولون بزنش اطلاع [illegible] اغمای ناپارت کم شده ولی علائم تغییری [illegible]
که مرگ در سیمای او نقش بسته و [illegible]
بعیادت او آمده و سایر اوقات دکتر آنتو [illegible]
روزها و شبهای من نظیر روزگار پرستارهای مریضخانه میگذرد ولی احساس خستگی نمینمایم مارشان هم مثل من زندگانی مینمایدو گران مارشال روزی چندین مرتبه حضور بهمرسانده و صحبتهای امپراطورو دکتر آرنوت را برای آنها ترجمه میکنند

آن شب ناپارت قدری راحت بود و صبح دستور داد که ریشش را تراشند و در همان موقع وین یالی کششش را احضار کرد وقتیکه کشیش واردشد بناپارت باو گفت : آه ! آیا شما می دانید اطاق مرده را چگونه بایستی آراست ؟

کشیش جواب داد که اعلیحضرتا من تاکنون چنین اطاقی را نیاراسته ام .

امپراطور کفت پس بدانید که عنقریب اطاق مرگ مرا خواهید آراست و سپس جزئیات این اطاق را برای کشیش شرح داده بعد شما پس از مرگ من هر روزه در اطاقی که [illegible]
تلاوت (مس) خواهید نمود [illegible]
خواهید کرد ومحراب [illegible]

(در این موقع با دست [illegible]

(مس) را با تمام تشریفات متداوله آن بجا می‌آورید و تا وقتی که من دفن نشده ام هر روزه بتلاوت مس ادامه میدهید

دکتر آنتو مارشی که این موقع پائین پای امپراطور بود تبسمی نموده و بناپارت هم این تبسم را دیده و از این جسارت متغیر شده و آنتومارشی را مخاطب قرار داد :

« حرکات ناشایسته شما مرا خسته کرد من می توانم سبکی و بی علاقگی شما را نسبت به اصول مسلم اجتماعات ببخشم ولی فقدان عاطفه و قلب شما قابل بخشایش نیست . بیرون بروید »

(دکتر آنتومارشی درسال آخر حیات بناپارت بواسطه‌حرکات سبك خود اورا خیلی منزجر کرده بود)

پس از خروج آنتومارشی یك لحظه با کشیش مزبور که اهل جزیره کورس بود راجع به‌آن جزیره صحبت کرده و پس ازاینکه کشیش بیرون رفت شمهٔ با مارشان راجع باین کشیش ساده دل گفتگو کرده و گفت مرد خوبی است و اما این احمق .. این آنتومارشی‌شایسته‌نیست که‌مورد توجه من بشود و گمان می کنم که هیچ مریضی نظیر من مورد سوء معالجات او قرار نگرفته است .

فردا که روز بیست و دوم بود بناپارت بدکتر آنتو مارشی اجازه ورود نداد و مارشال برتران شفاعت کرد و بناپارت گفت این شخص و لو بد قلب نباشد مرد احمقی است بالاخره در اثر اصرار مونتولون و برتران در روز بیست و سوم اجازهٔ ورود به‌آنتومارشی داده شد .

روز بیست و دوم ساعات قبل از ظهر بناپارت مصروف عملیات

مربوط بوصیت نامه اش شد یعنی با دست موتولون چهار (کودیسیل) دیگر نوشت در این کودی سیل های چهارگانه بماری‌لوئیز زوجه‌اش و به اوژن برادرش وبسلطنت فرانسه توصیه نمود که وجوهی بدوستان و همراهان و وفادارن او بپردازند

کودیسیل اول راجع بتقسیم پانصدششصد هزار فرانك‌جواهری بود که متعلق به بناپارت بوده و با جواهرات سلطنتی مخلوط شده‌بود و نیز دویست‌سیصد هزار فرانك اسهامی که بناپارت در بانك (تورلونیا) داشت در این کودی‌سیل مذکور افتاد و مقرر شد باشخاص مختلفه داده شود .

کودیسیل‌دوم راجع بمبلغی بود که بناپارت نزد برادرش‌داشت که آنهم بایستی بین مارشال برتران و موتولون و مارشان اطاقدار و یکعده اشخاص متفرقه قسمت شود

کودی سیل سوم راجع بتقسیم دو ملیون پولی بود که بناپارت در اورلئان بماری لوئیز سپرده بود که آنهم بین برتران و موتولون و مارشان و لاسکاس و اشخاص دیگر بایستی قسمت گردد

و کودی سیل چهارم هم راجع به تقسیم اشیاء متفرقه بود که در ایطالیا داشت

بناپارت در قبال آنچه که میخواست به وفا داران خود بدهد خویشتن را فقیر میدید

بناپارت مایل بود که تمام اشخاصی را که باو کمك کرده و خدمت کرده و فدا کاری نموده اند فراموش ننماید و بهر یك هدیه و سهمی بدهد

تحریر کودی سیلها موتولون را خسته کرده بود بنا بر این بناپارت مارشان اطاقدار را طلبید و برای اجرا کنندکان وصیت نامهٔ

خـود یعنی (برتران ـ موتتولون ـ مارشان) تعلیمات مفصلی نوشت تعلیمات مزبور در سی و هفت فصل نوشته شده بود و روح عجیب و خورده بین بناپارت را برای انجام منویاتش بعد از مرك نشان میدهد.

در این تعلیمات مجددا بسوی پسر توجه نموده و با محبت تاثر آوری از او صحبت میکند

از هوا خواهان خود خواهش مینماید که با کمال قوت عقایدی که در بارهٔ عوامل و اشیاء داشته است طرفداری نموده و نگذارند این عقاید سوء تعبیر شود

از مادر و برادران و خواهران و خدمه و فدا کاران خـود تقاضا می نماید که نزد وجدان خود برای حفظ و نگاهداری نام او قسم یاد کنند .

از قاتلین خود تقاضا می کنند که تصاویر و رسم هائی از هیکل و قیافه و البسه او بر دارند و هر چه زود تر برای پسرش بفرستند.

در همین روز بناپارت صورت اثاثیه را کـه مارشان اطاقدار تهیه کرده بود امضا نمود و بعد جامه دانها و صندوقهـای خود را خواسته و یکمرتبه دیگر مدالها و مینیاتور ها و صلیب هائی که بایستی بپسرش داده شود تماشا کرد

کلیهٔ مینای پاپ پی ششم را که اختصاص به مادام هلاند داده بود بدست گرفته و پشت درب جعبه اش نوشت « بیادگار ارادت از طرف ناپلئون بلادی هلاند اهداء میشود »

و بعد بین اشیائی که روی تختخواب خود پهن کرده بود یك انفیه دان طلا را برای دکتر آرنوت انتخاب کرد و با نوك قیچی روی درب انفیه دان حرف (ن) را نقر کرد و به موتتولون دستور

داد که با ۱۲ هزار فرانك طلا بدکتر آرنوت بدهد

و بعد گردن بند الماس هورتانس را که از اروپا همراه خود آورده،بود برداشت و روی بمارشان کرده و گفت این گردن بند را هورتانس بمن داد و تصور کرد که شاید روزی برای من لازم شود گمان میکنم که دویست و پنجاه هزار فرانك قیمت داشته باشد آنرا دراطراف بدن خود پنهان کن وقتیکه وارد فرانسه‌شدی‌بموجب وصیت نامه‌من عمل خواهی کرد

(بناپارت گردن بند را به مارشان بخشیده بود ولی مارشان پس‌ازورود بفرانسه گردن بند را بهورتانس داده وپول آنرا دریافت کرد یعنی فروخت)

بناپارت در دنباله کلام خود بمارشان گفت :

بتو توصیه میکنم که نجیبانه ازدواج کن بین دختران صاحب منصبان و یا سربازان گارد امپراطوری قدیم من دختری انتخاب کن و با او وصلت نمای !

سپس سه‌جعبه چوب آکاژوئی راکه حاوی انفیه دانهای طلایش بود بسته و قفل کرد و بمارشان سپرده و برای اینکه خود را تقویت نماید یك گیلاس شراب کنتسانس نوشید ولی بلافاصله درد شدیدی بر او غالب شده و شروع کرد باستفراغ کردن اما بین دوتهوع ودر حالیکه صورتش از عرق خیس بود بکار خود ادامه میداد

دیگران می خواستند او را از کار مانع شوند بناپارت می گفت گرچه خیلی‌خسته‌هستم ولی وقت ضیق است و باید کار را تمام کرد .

بعد از ظهر از ساعت شش الی ساعت هشت برتران را از آخرین تصمیمات خود مستحضر نمود. و گفت که من میخواهم با

مذهب کاتولیکی بمیرم وآبه ون یالی مراسم تلقین وسایرمراسمی که در مذهب کاتولیك در چنین موقعی مرسوم است بجای خواهد آورد پس از مرگ من دکتر آنتو مارشی به تنهائی و یا باتفاق آرنوت مرا تشریح کرده جسدم را خواهند گشود

قدری راجع بقبر خود حرف زد و اظهار نمود که اگر بوربونها اجازه ندادند که جنازهٔ من بپاریس مراجعت کند من مایلم که در یکی از جزایر ملتقای رودخانه (رون) و (ساتون) که نزدیك نیون است دفن بشوم و یا اینکه در آژاکسیو حاکم نشین جزیره کورس که مولد من است مدفون گردم زیرا کورس و فرانسه یکی هستند ولی یقین است که دولت انگلستان مرگ مرا پیش بینی کرده و اگر اوامری برای دفن جنازه من درجزیره سنتهلن داده شد من مایل هستم که جسد مرا در زیر درختهای بیدی که سرراه هوتس کات یعنی منزل شما (منزل برتران) میباشد دفن کنند .

بعدا به برتران اطلاع داد که وی و موتولون و مارشان را برای اجرای وصیت نامه خویش تعیین نموده و منظورش از تعیین مارشان برای این کار آن بوده است که وی را ترفیع دهد و امید وار است که روزی شاه فرانسه او را بارون خواهد کرد و سپس به برتران توصیه نمود که باموتولون منتهای خصوصیت را داشته باشد .

بناپارت در ضمن توصیه های خود چیزی برای دکتر آنتو - مارشی باقی نگذاشته بود واین بدانجهت بود که نسبت بفهم وحذاقت دکتر اطمینان نداشت و یا آنکه دکتر آنتو مارشی نتوانسته بود علاقه خود را نسبت بناپارت بمنصه بروز و ظهور برساند ولی پس از مرگ بناپارت در بند دوم یکی از کودیسیلها این عبارت بنظر رسید:

« از ماری لوئیز خواهش میکنم که دکتر آنتومارشی را در خدمت خود نگاه دارد و مادام‌العمر ششهزار فرانك برای اومستمری تعیین میکنم »

اصولا این نوع بخشش بهیچوجه مطابق اسلوب بناپارت نبوده و بهمین جهت بعد ها در باب آن اختلاف نظر حاصل شده و معلوم نگردید که این ماده از کجا در کودی سیل آمده است بالاخره پس از حکمیت سالی سه هزار فرانك بـه آنتو مارشی مستمری داده شد

بناپارت راجع به مراجعت برتران بفرانسه و زندگانی آتیه او در آن مملکت نصایحی باو داده وسپس مدتی درحافظه خود جستجو نمود که مبادا کسی را برای واگذاری ارث و سهمیه اش ازخاطر فراموش نموده باشد و درساعت هشت که خسته شده بود بادست‌اشارهٔ به برتران نموده و اورا مرخص کرد



فردا که روز بیست و سوم بود بناپارت احساس قوتی در خود کرد و قدری گوشت قرقاول تناول نموده و مقداری ازآن بدکتر آرنوت خوراند و باقبول طبیب دیگری که از چندین روز باینطرف امتناع میکرد موافقت نمود و یك کودی سیل دیگر که آخرین کودی‌سیل بناپارت محسوب میگردد بوسیلهٔ موتولون نوشت و دیگر از رختخواب خود خارج نشده و چندین مرتبه ضعف میکرد

در همان روز دکتر آرنوت ملاحظه نمود که گوش بناپارت سنگین شده و صحبت هائی که برتران یا موتولون میکنند ناچارند که چندین مرتبه آنرا تکرار نمایند

اطباء انگلیسی امیدوار بودند و میگفتند که گرچه مرض‌سخت

و بطئی است ولی مریض در معرض خطر نمیباشد

روز بیست و چهارم حالت بناپارت مطابق روز قبل بود وتبی هم عارض‌شد دراین روز مدتی با موتولون و مارشان مشغول‌تحریر بوده و سپس با برتران راجع بخانواده خود صحبت نمود و شب که مختصر شامی صرف کرد استفراغ نمود در خلال ساعات بعدی شب تهوع شدت کرد و بناپارت نخوابیـد و با صدای آهسته تکلم می کرد و کلمات بریده بریده او بخوبی مفهوم نمی گـردید بین ساعت سه و هفت صبح تب قطع شده و بناپارت استراحت نمود و پس از بیداری تعلیمات کتبی را که برای اجرا کنندگان وصیت نامه خود صادر کرده بود امضا نمود

شب حالت بناپارت آرام بود امپراطور برتران را نگاه داشته و راجع به پسرش با او صحبت نمود و میگفت که مادر من و پولین و فش قسمت مهمی از میراث خود را بـرای پسر مـن باقی خواهند گذاشت .

بناپارت خائف بود که مبادا دیگران نخواهند پسرش را کاردینال بکنند و قبل‌از همه چیز بایستی ممانعت کرد که پسر ش کشیش نشود امپراطور اظهار میکرد که نمی توانم سر نوشت‌پسرم را حدس زنم ولـی او نباید کاری بکند که از فرانسوی هـا دور بیفتد »

بـرتران سئوال کرد که امپراطور برای دوستان خـود چه خط مشئی را معین می نماید و دوستانش چه مقصدی را بایستی تعقیب کنند ؟

امپراطور جواب داد منافـع فرانسه و افتخار وطن ـ همین و بس !

شب باضطراب گذشت و پس از اینکه صبح شد بناپارت خواست وصیت نامه ها و کدی سیلهای خود را مهر کند و سپس بواسطه خستگی زیاد از پای در آمد دکتر آرنوت در ساعت یازده آمده و در حضور او برای اولین مرتبه بناپارت یك مایع سیاهی را که شبیه بقهوه بود تهوع نمود در آن موقع آرنوت خائف شده به هودسون‌لو اطلاع داد و هودسون لو بلونگود آمده و اصرار کرد که بنا پارت اطباء را به حضور بپذیرد که مشاوره طبی بکنند .

در ساعت سه و نیم بعداز ظهر تهوع قطع شده و بناپارت استراحت کرد شب که شد با رب دوشامبر و بکمك مارشان و علی در صندلی دسته دار خویش استراحت نمود ودر مقابل اوروی عسلی مدارك به گانه و صیایای او را گذاورده بودند بناپارت برتران و آبه وین یالی را احضار کرد و آنها باتفاق مونتولون و مارشان روی درز های پاکت‌ها مهر و امضاء کردند و برتران صورت‌مجلس مهر و امضاء نمودن وصیت نامه را تحریر کرد پس از این که نوشتن صورت مجلس تمام شد امپراطور با وین‌یالی خلوت کرد و سواد وصیت نامه و دو عدد از کودی سیلها را باو سپرد و بعد مارشان اطاق دار حاضر شد که امپراطور را برای استراحت در تخت خواب کمك نماید و ناپلئون اصل وصیت‌نامه و کودیسیل ها و رسید ودیعه که در بانك لافیت داشت و مدرك ویعهٔ او بمارشان سپرده و گفت پس ازمرك من این‌اسناد و مدارك را تسلیم مو نتولون کن و فعلا اوراق و مراسلات مرا بدست مونتولون و اسلحه های مرا بکبران مارشال بسپارد و خودت هم از جعبه توالت و جعبه‌های آکاژو نگاه داری کن بناپارت که در این چند روزه برای‌وصیت

نامه خود زحمت زیادی بر خویش هموار کرده بود مثل این بود
که تسلی پیدا کرده و وقتی که مون تو لون وارد اطاق
شد گفت :

خوب ! فرزندم ! کسی که باین‌دقت کارهای خودرا مرتب کرده
اگر نمیرد مغبون نگردیده است ؟

در شب تهوع های سیاه رنگ با شدت زیادتر ظاهر گردید
بناپارت با صدای ضعیفی حرف زده و از قبول دوا امتناع می‌کرد
سیرهودسون‌لو که به (تو هوز) آمده بود با دکتر آرنوت مذاکره
کرده و دکتر آرنوت حالا وضع مزاج بناپارت ر وخیم می بیند
به برتران‌ومونتولون اطلاع می دهد که ممکن‌است بناپارت به‌سرعت
طرف مرك برود و حالا بایستی اطباء در بالین او مشورت کنند
مونتولون و برتران جوابهای خشنی دادند چگونه می توانستند بناپارت
را راضی بقبول اطبای انگلیسی دیگری بنمایند ؟

فردا صبح بناپارت با اصرار همه همراهان و اطباء حاضر شد
که بالمره اطاق کوچك خود را ترك گفته در سالن مقیم شودزیرا
در سالون بهتر از او مواظبت و پرستاری میشد و روشنائی و نور
هم زیادتر بودیکی از تخت خوابهای سفری را بین دو پنجره سالون
و مقابل بخاری قرار دادند و تخت خواب دیگر را در زاویه‌دست
راست سالون نهادند بطوری که ناپلئون بنا بر عادت خود بتواند هر
وقت که مایل است از این تختخواب بطرف آن یك برود

مارشان و مونتولون زیر بازوی های ناپلئون را گرفته و وی در
حال تزلزل از اطاق کوچك خود خارج گردیده بود موقع‌حرکت
زانو هایش قادر بنگاه داری جثه اش نبود و میگفت من دیگر قوتی
ندارم مارشان خواست بناپارت را کول کرده و ببرد ولی ناپلئون

قبول نکرده و گفت وقتیکه مردم آنوقت حمل و نقل کنید عجالةً دست مرا بگیرید کافی است.

وقتی که در رختخواب خود خوابید از روی استراحت آهی کشیده و بدکتر آنتورماشی گفت :

تنها شما باید بدن مرا تشریح کرده و بگشائید ..... من توقع دارم بمن قول بدهید که هیچ طبیب انگلیسی بمن دست نزند و در صورت لزوم تنها دکتر آرنوت برای کمك کافی است من مایلم که شما قلب مرا بیروی آورده و آنرا در الکل خوابانیده و بهمراه خود برای ماری لوئیز عزیزم ببرید و باو بگوئید که من خیلی او را دوست می داشتم و قضایای مربوطه زندگانی ایام آخر حیات و مرگم را بر او فرو خواهید خوا اند به شما تاکید می کنم که مخصوصا معدهٔ مرا مورد معاینه دقیـقی قرار بدهید و راپرت دقیق و مشخصی در آن تهیه کرده و به پسرم بسپارید زیرا با قرب احتمال من گرفتار همان مرض معدوی که پدرم را به گور برده است شده ام و پسرم بایستی از دقایق این مرض مستحضر باشد.

آنتومارشی قول داد که بگفته های بناپارت عمل کند اطرافیان همگی سکوت کرده بودند و هیچیك از آنها لب بسخن نمیگشود و کلام امید بخشی بر زبان نمی آورد

بناپارت به موتولون گفت مسوده مراسله را که پس از مرگ او بایستی بهودسون لو نوشته شود تهیه نماید و این مسوده بطریق ذیل آماده شد :

آقای حکیم :

« امپراطور ناپلئون بر اثر کسالت شدید و ممتدی

فوت کرد بدین وسیله خاطر شما را از این واقعه مولمه مستحضر می دارد »

چند لحظه بعد صدایش منقطع شده و دراز کشید .

معده اش هیچ گونه غذائی را نگاه نمی داشت برتران ومونتولون و دو طبیب انگلیسی در اطاق تاریک ایستاده بودند.

شب بیست و هشتم تا شب بیست و نهم تب بر امپراطور غلبه کرد امپراطور نقشهٔ را راجع بورسای به مونتولون دیکته نمود و باو گفت که عنوانش را (تصورات اولیه) بگذارد مونتولون خسته شده ومارشان جای‌او را گرفت و بناپارت نقشه دیگری تحت عنوان (تصورات ثانویه) راجع بدفاع خاك فرانسه بوسیله افواج گارد ملی به مارشان دیکته نمود .

در همین‌شب گرفتار هذیان شد در یکی از هذیانها میخواست جامهٔ خواب خود را بکند ویك دفعه دیگر میگفت من الان‌بقدری قوت دارم که میتوانم پانزده فرسخ با اسب بتازم

وقتیکه شفق دمید تب خفیف شده و ناپلئون در حدود سه ساعت حالش بهتر شده بود همان روز ضمادی روی معده‌اش‌انداختند و روز را به آرامی گذرانده و توسط مونتولون یك مراسله بیانك لافیت ومراسله دیگری به (بویلری) راجع بتنظیم ارث خودنوشته و مارشان مراسلات را پاکنویس نموده امپراطور امضاء کرد

شب تب و هذیان شروع شد بناپارت با صدای منقطع از پسرش صحبت میکرد و آخرین تکه پاره های افکارش بطرف طفلش متوجه بود یکمرتبه بصدای بلند از خود سئوال میکرد که آیا وظیفه پدری را بخوبی در بارهٔ او انجام دادم با اینکه اطاق تقریباً تاریك

بود میخواست مطالب جدیدی توسط مارشان بنویسد و به اطاق دار خود می گفت که آیا کاغذ همراه داری ؟

مارشان گفت بلی اعلیحضرتا .... و پس از این حرف مدادی را بر داشته و یك ورق گنجفه را هم بدست چپ گرفته و چنین وانمود کرد که چیز مینویسد

بناپارت در حال هذیان گفت که من تمام املاك و عمارت مسکونی و مزارع جزیره کورس خود را با باغات و انهار که مبلغ سیصد هزار فرانك ارزش دارد به پسرم واگذار مینمایم .

این املاك مزارع خیالی بود و بناپارت در جزیره کورس چیزی نداشت .

مجددا بمارشان گفت بنویسد :

من واگذار میکنم .... ولی نتوانست حرف خود را تمام کند ضعف بر او غلبه کرده و سرش روی باز نالش افتاد

مقارن صبح مدت دو ساعت حنجره اش خرخر میکرد بسختی تنفس مینمود ولی بعدا تنفس آرام و منظم شد

آنروز بناپارت گاهی مبهوت و زمانی با وضوح صحبت میکرد برتران وقتیکه بحضور رسید تقاضا کرد که امشب بجای موتولون در بالین امپراطور باشد و بناپارت گفت :

قبلا بشما گفته ام که برای پرستاری من موتولون کافی است اگر من به پرستاری و مواظبت موتولون معتاد شده ام تقصیر خود شما است موتولون بایستی در آخرین نفس بالای سر من باشد و این امر پاداش خدمت او میباشد .

بناپارت امروز قدری نسبت به برتران خشونت کرد ولی اندکی بعد نسبت باو احسان رحمت نمود و بیادش آمد که برتران بدبخت صبر

و حوصله زیادی بخرج داده وخود و زن و اطفالش را فدای امپراطور کرده است ،

همان روز پس از اینکه معاینه اطباء تمام شد برتران بیحرکت در سالون بجای مانده و پای تخت خواب بناپارت ایستاده و باو نگاه می کرد برتران تصور میکرد که امپراطور خوابیده است ولی بناپارت چشم گشوده و با لحن محبت آمیز گفت :

برتران ! شما محزون هستید علت حزن شما چیست ؟

برتران بدون اینکه جواب بدهد سر را فرود آورد بناپارت حال زنش را پرسید و گفت چگونه بر او میگذرد بگوئید که فردا باتفاق بچه ها اینجا بیاید ...

بناپارت پس از شش ماه امتناع بالاخره حاضر شد که مادام برتران حق نا شناس و حسود ولی مادام برتران بدبخت را ملاقات نماید .

بناپارت دراین‌جا مادام برتران‌رابخشید همان شب‌از(بیرون) استفسا نمود که آیا از قصبهٔ جامسنون پرتغال بهمراه خود آورده است یا نه ؟ و سئوال کرد که درقصبه راجع باو چه میگویند هنوز هم جریان حیات مورد توجه بناپارت بود .

غالبا چشمان خود را به تصویر پسرش میدوخت زیرا تصویر پسر بالای تختخواب او بین دو پنجره قرار گرفته بود

در ساعت یازده مبتلا به لرز شدیدی شد نبض متلاطم گردیده لحظه‌لحظه نفس قطع‌میشد دکتر آنتومارشی به‌عقب دکتر آرنوت‌فرستاد و سپس بحران گذشت و نبض مرتب شده و نزدیکهای صبح امپراطور قدری خوابید .

صبح مجددا خرخر و انقطاع نفس حادث شد مریض ازقبول

طبیب و دوا امتناع کرد کم کم هذیان شروع شده و میخواست بباغ رفته و قدم بزند فراموش کرده بود که (اومارا) طبیب قدیمی او را هودسون‌لو جواب گفته و میگفت چیزغریبی است چرا خبرحرکت اورا بمن نداده اید ؟

اسم دکتر آنتومارشی او را متعجب کرده و میگفت این آنتومارشی کی است ؟

در یك لحظه اندکی از روی تخت خواب بلند شده و گفت مگر من در معرض خطر هستم مگر من خواهم مرد یکمرتبه‌روی به برتران کرده و گفت شما ها چرا این جا آمده اید ؟

در این موقع چکار دارید ؟

بالاخره هوش و حواسش سرجای خود آمده و مونتولون مراسلهٔ را که از طرف حاکم جزیره نوشته شده و پیشنهاد گردیده بود که بناپارت اطبای جدیدی را قبول کند بامپراطور نشان داد. جواب داد که من از مرك خود اطمینان داشته و نسبت بکسانی که اطرافم هستند اعتماد دارم

در ساعت یازده مادام برتران وارد سالون شد بناپارت که چشمش به او افتاد زیر لب گفت اوه ! مادام برتران !

مادام برتران سئوال کرد که حال اعلیحضرت چطوراست؟

بناپارت بجای جواب ناله کرده و ساکت شد و بعد به‌مادام برتران اشاره نمود که بالین او به نشیند و گفت ازبهبودی کسالت شما راضی هستم و مسرور هستم که مرض شما را تشخیص دادند ولی مرض من تشخیص داده نمی شود و از پای خواهم افتاد ...

اطفال شما کجا هستند ؟

برای چه مادموازل هور تانس را همراه نیاوردید ؟ بچه ها را بیاورید من به بینم .

مادام برتران با جملات منقطع جواب می داد زیرا گریه مجال نمی داد که صحبت کند .

بالاخره از جای برخاسته سر فرود آورد و بعد از این که درب سالون بروی مادام بسته شد شروع بگریه کرده و گفت امپراطرر تاکنون بواسطه عدم صدور اجازه ملاقات نسبت بمن خیلی بی لطف بوده است .

از این بازگشت مسرورم و اگر پرستاری مرا می پذیرفت بیشتر مسرور میشدم .

از آن روز به بعد مادام برتران هر روز چند لحظه ببالین محتضر می آمد .

مرك امپراطور حسب الظاهر نزدیك است زیرا دکتر آرنوت و دکتر آنتومارشی هر شب در کتابخانه بناپارت میخوابند

برای، اولین مرتبه برتران باتفاق مارشان درخلال شب پرستاری میکرد ولی موشولون وعلی آنها را وادار باستراحت کرده و خودشان مهیای پرستاری شدند

روز دوم ماه مه سال ۱۸۲۱ حالت بناپارت نسبتاً آرام بود هر وقت که شربت طبی و یاغذائی بیاناپارت تقدیم میکردند سر را بلند کرده و میگفت نه ! نه !

بین دکترآرنوت و دکتر آنتومارشی برای معالجه امپراطور اختلاف شدیدی حکمفرما شده است

اولی یعنی آرنوت می خواهد علی رغم اراده مریض پاشویه تجویز نماید ولی دیگری اظهار داشت که این حرکت باعث خرخر

نفس مریض شده و تحریك ناشیه از این حالت او را بشدت ضعیف خواهد کرد و بالاخره دکتر آرنوت تسلیم شد

بعد از ظهر و اوایل شب تا مدت سه ساعت میان بحرأن طی شد در این موقع خرخر نفس و هذیان تجدید گردید شکم بناپارت متورم و درد میکرد

آرنوت مجددا عقیده سابق خود را راجع بامعاء احراز کرده و میخواست کامل تجویز نماید ولی آنتومارشی مخالفت مینمود

بناپارت عطش زیادی داشت و شربت قند رقیق که با مقداری شراب مخلوط شده بود مینوشید و در موقـع نوشیدن مشروب از روی ملاطفت نگاهی بمارشان نموده و گفت خیلی خـوب ـ خیلی خوب است !

(نوروزا) نوکر بناپارت که تازه از ناخوشی بلند شده بود استدعا کرد که امپراطور را ببیند ناپلئون باو اجازهٔ ورود داد

بناپارت که او را دید گفت طفلك خیلی ضعیف شده ای .... حالا که بهبودی یافتی ؟

ـ بلی اعلیحضرتا

بناپارت گفت تسکین مرض و بهودی تو موجب راحت منست مییبنم که میلرزی و پاهایت هنوزقوت حمل بدنت را نگرفته ... خسته نشو .... برو استراحت کن !

(نوروزا) که درواقع‌ازشدت ضعف میلرزید با زحمت از سالون خارج شده دراطاق غذاخوری ازحال رفت



درجه تب خفیف شد مونتولون بحسب دستور امپراطور (وین یالی) کشیش را احضار کرد

کشیش یك شیئی را زیر دامن گرفته بود که ازنظر سایرین پنهان میکرد و پس از اینکه وارد اطاق امپراطور گردید مارشان اطاقدار دم درب ایستاد که دیگران را از ورود منع نماید

نیمساعت بعد که (وین یالی) از اطاق بناپارت خارج شد به مارشان گفت که امپراطور تقدیس‌شد وبواسطه مرض معده‌اش ازمراسم دیگر صرفنظر گردید

واقعاً چرا بناپارت در چنین لحظه نهائی این واقعه را از نظر خدمهٔ خود دور نمود ؟

برای این بود که بناپارت در هرحال یك مرد انقلابی و فرزند انقلاب فرانسه بشمار میرفت

اگر او امروز مقابل مذهب آباء و اجدادی خود سر تسلیم وتعظیم فرود میاورد درتمام مدت فرمانفرمائی خویش کلیسا رامخذول و کشیشان را بشوخی میگرفت او در خلال سنوات سلطنت نسبت به روحانیون شك وتردید و سوء ظن زیادی بروز داده و امروز که خود را تسلیم شرایع می نماید نمی خواهد که دیگران به بینند و بفهمند .

انقیاد و اطاعت حقیقی بود در حال ضعف و محرومیت بطرف خدا وبطرف ذات‌توانائی که ضعفارا تحقیر نمی‌نماید روی بر گردانید برای او که درمنفی میمیرد خوب است یك لحظه دست خود را مقابل مجسمه مسیح بیکدیگر متصل نماید

این خبر پس از آنکه در رم بگوش مادرش برسد تسلی خواهد یافت و اصولا توجه بطرف مادر پیر وی مرك را برای او راحت‌تر خواهد نمود ،

مارشان پس از رفتن کشیش وارد اطاق شد بناپارت خسته شده

و روی تختخواب افتاده یك دستش از تخت خواب بخارج آویزان و مثل این بود کـه مرده باشد مارشان با کمال احتیاط نزدیك شده دست امپراطور را بوسید و علی را هم خبر دار کرد که بیاید ودست امپراطور را ببوسد

هودسون‌لو که ازاختلاف نظر بین دونفر طبیب مستحضر شده بود به لونگود آمد و حالا که از خطر مزاج بناپارت یقین دارد سعی می کند که با تمام وسایل ممکنه با امپراطور کمك کند ما (کروکر) آجودان خود که سابقا از او نام بردیم و دکتر آرنوت در منزل مونتولون آمده و اصرار مینماید که بناپارت دکترشورت ودکتر میچل راکه بهترین اطبای جزیره هستند بحضور بپذیرد



مرك



ور سیت مورخ انکلیسی ساعات مرك بناپارت چنین توصیف مینماید :

« طوفان شدیدی بر جزیره مستولی شده بود ... در موقعی که طوفان ولوله میکرد و زوزه می کشید گوئی که روح عناصر از قلهٔ امواج اقیانوس عالمیان‌را خبردار مینمود که یکروح سهمکینی در مغاك ظلمانی طبیعت فرو میرود »

(فرهو)ساعات مرك‌ناپلئون را اینطور توصیف مینماید .

« باران شدیدی در جزیرهٔ سنت هلن می بارد باد جنوب غربی برای آن که دهشت آن ساعت را بـه خـاطر آورد مبدل به طوفان شده و لوله کنان از بالای فلات لم یزرع‌جزیره میکذشت و به پنجره های خانه مشئوم لصمهٔ وارد می آورد »

این عبارات ازجمله مضامین ادبی است که‌درباره بناپرت بوجود آمده زیرا در آن روز طوفانی در جزیره سنت‌هلن نبود بلکه صبح هوا قدری مه آلود و نزدیك های ظهر یعنی در ساعت یازده هوا باز شد و خورشید نمایان گردید و دریا رنگ شفاف و آبی را بخود گرفت .



چهارم مه ۱۸۲۱ ــ در ساعت هفت صبح کاپتین کروکات صاحب منصب کشتیك لونکود علامت مخصوصی که از دو سه روز

قبل انتظار آن میرفت بحرکت در آورد تا به (پلانتاسیون هوز) یعنی عمارت مسکونی سیر هودسون‌لو اطلاع بدهد که (ژنرال بناپارت‌در معرض خطر نزدیك میباشد)

بلا فاصله سیر هودسون لو سوار اسب شده و باتفاق گروکر و رید صاحبمنصبان خود بطرف لونگود آمد در نزدیکی های منزل بناپارت بیك نفر از قراولان رسید که به استقبال او می آمد و یاد داشتی از طرف دکتر آرنوت باین مضمون آورده بود:
(او در شرف موت است موتولون از من تقاضا نموده است که از بالین او جدا نشوم)

هودسون لو در عمارت نیوهوز استراحت نموده و منتظر خاتمه واقعه شد.

پرده های تخت خواب بناپارت را برداشته بودند و قدری تخت خواب را از دیوار جدا کردند که نزدیك شدن به آن آسان باشدضمنا پنجره های سالون را هم گشوده بودند از چندین روز باین طرف بناپارت با گشودن پنجره ها مخالفت کرده و می گفت این نسیم مرا خواهد کشت ناپلئون که آن همه از نسیم جزیره میترسید اینك احساس نمی نماید که باد از گونه های او عبورمیکند خرخر نفس فی‌الجمله گونه های او را بحرکت در می‌آورد

بناپارت بپشت خوابیده رانهایش از یکدیگر جدا و پاشنه‌های پایش بهم چسبیده و بازوی چپ را به پهلوی خود گذارده و دست راستش قدری از تخت خواب خارج شده بود دکتر آنتو مارشی اسفنجی بدست گرفته و لب های او را مرطوب میکرد و سعی‌می نمود که درکردن و پا و مچ دست نبض امپراطوررا بدست آورد پاها و ساقهای بناپارت سرد شده بود

مادام برتران رنگش پریده و دستمال بلب گرفته و میجائید برتران اونیفورم خود را پوشیده با شلوار سفید و چکمه های ساقه بلند و صلیب و نشان ایستاده موتولون که بواسطه خستگی رنجور به نظر می آمد در جوار برتران قرار گرفته و مار شان هم لباس سیاه در بر نموده و همه آن ها ساکت و آرام و مهموم بودند .

آنتو مارشی در بالین بناپارت جلوس نموده و دکتر آرنوت عقب سر آنتو مارشی بود علی و کورسوت و شاندلیه و آرشامبولت و نوروزا و زوجه علی در دو طرف بخاری ایستاده بودند(آبه‌وین‌یالی) در اطاق غذاخوری مشغول‌تلاوت ادعیه بود و بقدری دیگران‌ساکت بودند که زمزمه کشیش و صدای ساعت طاقچه کوچکی که روی میز طرف دست راست امپراطور گذاشته بودند شنیده میشد

حضار نوبه بنوبه بسوی مطبخ رفته و قدری غذا صرف کرده و بسرعت بسالون مراجعت کردند .

بعد از ظهر چهار طفل مارشال برتران وارد سالون شدند و همگی گریه میکردند .

ناپلئون کوچك که از سایر اطفال برتران کوچکتر بود بقدری متاثر شد که ضعف نمود و خدمه آنهارا بباغ بردند

روز باین ترتیب و بدون اینکه تغییری در حالت بناپارت‌حاصل شود می گذشت سه ساعت بعد از ظهر دکتر آرنوت یاد داشت ذیل را برای سیر هودسون لو که در (نیوهوز) اقامت کرده بود فرستاد :

در مچ دست قرعات نبض بهیچ وجه محسوس نیست حرارت

سطح بدن تنزل می نماید . ولی ممکن است تا چند ساعت، دیگر حیات داشته باشد » .

پس از اینکه یاد داشت مزبور بمستر هودسون لو رسید در ساعت سه و ربع یاد داشت را بمنزل امیر البحر لامبرت فرستاد زیرا (مار کی مونت شنو) کمیسر لوئی هیجدهم پادشاه فرانسه در منزل امیر البحر لامبرت منزل داشت

در ساعت پنج امیر البحر لامبرت یاد داشتی برای حاکم جزیره فرستاده و نوشت که مار کی دومونت شنو میخواهد بلا فاصله پس از مرگ جسد بناپارت را ببیند و من باو پیشنهاد کردم که تا صبح منتظر باشد ولی او حاضر نشده است بنا بر این قبل از اینکه سیاهی شب فرود بیاید من و امیرالبحر بطرف لونگود میائیم و درمحل قراولان منتظر هستیم .

چند عدد کبوتر مخصوص جزیره سنت هلن که پرهای سفید و پنجه های قرمز داشتند روی آستان یکی از پنجره های اطاق مرگ بناپارت نشسته و غوغو میکردند پس از چند دقیقه عدهٔ از آنها پرواز کرده و دوعدد از کبوتران تا شب همانجا نشسته بودند

از دور قلعه نظامی (هیك کنول) بواسطه نزدیکی شب سیاه می شد و آفتاب بطرف افق میخرامید و دریا تحت تاثیر اشعه مورب آفتاب مثل فلز گداخته میدرخشید آئینه که روی بخاری، سالون قرار داده بودند عکس آسمان را منعکس میکرد و تمام چشمها متوجه خوابگاه سفری جنك استرلیتز شده بود خرخرنفس بناپارت لحظهٔقطع و دوباره شروع میشد گاهی از نفس میافتاد ومثل این بود که دیگر نفس نمیکشد

حدقه چشمهایش به پلك فوقانی چسبیده و فقط تخم سفید چشم

مرگی بود آنتومارشی نبض اورا بدست گرفته و بدکتر آرنوت اشاره کرد و دکتر یادداشت سوم را باین طریق بامداد نوشت :

« ساعت پنج و نیم - بدتر شده است تنفس قرین اشکال و کوتاه گردیده است »

اشعهٔ مورب آفتاب در آخر روز آئینه بخاری را قرمز رنگ کرد معلوم نبود که کدام از این دو زودتر خواهند مرد یعنی اول خورشید افول مینماید و یا ناپارت قبلاً جان می سپارد ولی خورشید زودتر افول نمود یکمرتبه نور خورشید ازبین رفت زیرا خورشید درمیان آبهای اقیانوس فرو رفته بود

(در این روز که ۵ ماه مه ۱۸۲۱ بود خورشید جزیره سنتهلن در ساعت پنج وچهل دقیقه غروب کرد)

توپ معمولی غروب که بعد از ورود بناپارت بجزیره سنتهلن هر روز شلیك شده و عبور ومرور عابرین را در جاده های جزیره قدغن میکرد شلیك شد قدری هوا را متلاطم نمود ومجددا سکوت بر قرار گردید

در سالون مرك بناپارت نه صدائی بود و نه حرکتی و بواسطه هبوط ظلمت قیافه فرانسویان مشاهده نمیگردید ولی پیشانی و دستهای بناپارت سفیدرنك مینمود ده دقیقه سخت و ناهموار برای مریض محتضر و فرانسویان گذشت

و پس از آنکه دقایق فیمابین غروب آفتاب و هبوط شب منقضی گـردیده و فلق تمام شده شب دیجور استوائی جـزیره را در بر گرفت .

در این موقع آنتو مارشی بطرف بناپارت خم شد و سپس از

جای بر خواسته سر فرود آورد زیرا امپراطور مرده بود مختصر کف سفید رنگی در گوشه های لب بناپارت دیده می شد و ساعت طاقچه روی میز پنج ساعت و پنجاه و یك و دقیقه بعد از ظهر را نشان می داد .

معلوم نیست که کدام یك از همراهان بناپارت در همان موقع ساعت را ازحرکت بازداشت ولی بعدها حدس زدند که مادام برتران ساعت را متوقف نموده است

دکتر آرنوت چهارمین یاد داشت و آخرین آنها را بطریق ذیل و بزبان انگلیسی برای حاکم جزیره فرستاد :

« هازتیزمومن اکسپیرد » یعنی حالا فوت کرد

سیر هودسون‌لو حاکم جزیره که اخلاق و خصائل ذاتی اورا در فصول گذشته شرح دادیم نظر باین که فوق العاده مقید به فورمالیته بود پس ازوصول این یادداشت ذیل آن نوشت که‌شش‌ساعت بعد ازظهر واصل شده است



یك مرتبه فضای عمارت لونکود از انفجار بغض گلو و گریه همراهان بناپارت پرشد

تمام همراهان و لو آنهائی که چندان مورد علاقه نبوده و غالبا بناپارت را نمی دیدند و آنهائی که میخواستند از جزیره بروند به گریه در آمده و بر اثر توقف قلب امپراطور خود را تنها و بی کس یافتند .

دکتر آرنوت برقت درآمده و چشمها را خشك کرد

برتران اولین مرتبه بامپراطور نزدیك شده زانو بزمین زد و

دست او را بوسید .

موتولون ازاو تقلید نموده وسپس تمام همراهان از روی‌تناسب شغل خود بترتیب دست بناپارت را بوسیدند

زنها هم تقبیل نموده و مادام برتران اطفال خود را صدا زد که دست بناپارت را ببوسند

دکتر آنتو مارشی چشمان امپراطور را بست در چهرهٔ بناپارت بهیچ وجه آثار گرفتگی مشاهده نمی شد و روی لب‌های بی رنگش تبسم خفیفی بنظر می رسید

و چون از سه چهار روز باینطرف ریشش تراشیده نشده بود گرد سفیدی زنخ او را پوشانده بود



شب



ودسون‌لو بلا فاصله از نیوهوز ه‌لونگود آمد و مونتولون در آستان درب او را پذیرفته و گفت خوب است چند ساعتی صبر کنید تا اطاق بصورت عز[illegible] در آمده و جسد بناپارت را بشویند و تخت خوابش را عوض کنند حاکم جواب داد که بایستی دکتر شورت و دکتر میچل حاضر شده و فوت بناپارت را تصدیق کنند مونتولون رضایت داد و مقرر شد که دکتر آرنوت در شب اول از نعش جدا نشود

هنوز هودسون لو وارد اطاق بناپارت نشده یاد داشتی برای امیرالبحر لامبرت و مارکی دومونت شنو کمیسر فرانسه فرستاد کرو کر که حامل یاد داشت بود بمنزل امیرالبحر رفت و مارکی دومونت شنو اصرار ورزید که همین لان بایستی جسد را به بنند و دلیلش هم این بود که همراهان بناپارت ممکن است سمی در کاوی بناپارت گذارده و قیافه او را تغییر بدهند که شناخته نشود .

بلاخره باو فهماندند که دکتر آ نوت دائما بالای جسد ایستاده و حضور او بهترین وثیقه جلو گیری از این کار میباشد و خواهی نخواهی مونت شنو را وادار کردند که دیدار جسد را تا فردا بتاخیر اندازد

در همین موقع برتران و مونتولون و مارشان و (وینیالی) کشیش باطاق مجاور رفتند تا صورت مجلس مرگ بناپارت را تنظیم نموده و تصدیق کنند که وصیت نامه و کودسیلها بمونتولون تسلیم

گردیده و مهر های وصیت نامه صحیح وسالم است موتولون مراسله را که امپراطور برای اعلام مرگ خویش حاکم جزیره برای او نوشته بود خوانده آنرا مهر کرده برای هودسون لو فرستاد

و سپس برتران و موتولون و مارشان که اجرا کنندگان وصیت نامه بودند بسالون آمدند تا اطبای انگلیسی را بپذیرند

چهلچراغ سالون را روشن نموده تمام فرانسویان وارد سالون شده در سمت راست وچپ تخت خواب صف کشیده بودند

دکتر شورت و دکتر میچل به اتفق کروکات صاحب منصب کشیك لوبکود که پس از ورود به سالون با نهایت احترام به جسد سلام داد نزدیك جسد شده و اطباء به آهستگی دست بجسد زده و مراجعت کردند.

مارشان و علی وزوجه اش به اتفاق آرنوت در اطاق امپراطور بجای مانده و سایرین منازل خود رفتند.

(آبه وین یالی) در اطاق غذا خوری مشغول تلاوت ادعیه بود شب ظلمانی و ساکت بود جز همهمه برگ درختان و صدای بومی که در تاریکی صیحه میکشید صدای دیگری مسموع نبود مستخدمین بناپارت نزدیك جسد او به آهستگی صحبت میکردند و زوجه علی طفل یکساله خود را در آغوش خویش تکان میداد.

ناگهان مارشان ازجای برخاسته و طفل را در آغوش خود گرفته و نزدیك تخت خواب آورده و لب های او را به دست امپراطور چسبانید

پس از این که نیمه شب شد برتران و موتولون از خواب بیدار شد و در حضور آنها و مارشان و علی و پیرون و نوروزا جسد امپراطور را با (ادوکلن) شسته و ریش او را تراشیده و

بروی تخت خواب سفری دوم آورده و تخت خـواب را بین دو پنجره سالون قرار داده و روپوشی روی جسد کشیدند که صورت از زیر روپوش نمایان بود کشیش صلیبی را که مادرش فرستاده و شاید بیاد پسرش آنرا بوسیده بود روی سینهٔ بناپارت قرار داده و مبل های سالون را برداشتند و در اطراف تخت خواب متوفی شمع روشن کردند .

اینجاست که واقعه غریبی بظهور رسید .

اگر این واقعه را فرانسویها در خاطرات خود نوشته بودند ممکن بود که در حقیقت آن فی‌الجمله تردید پیدا شود و بگوئیم که فرانسویان از فرط علاقه مندی نسبت بامپراطور در بستر مرگ او را باین حالت دیده اند .

ولی تعجب آنکه تمام اطباء و تمام انگلیس های جزیره سنت هلن هم این موضوع را در خاطرات خود نوشته اند

اعجاز مزبور اینست که بناپارت یکمرتبه از صورت پیری بصورت جوانی مبدل گردید .

با این که مویش فلفل نمکی شده بود در این ساعت یك عدد موی خاکستری در سرش دیده نمی شد در تمام صورت او یك چین مشهود نبود وحتی پوست صورتش از زمان جوانی زیاد تر درخشندگی پیدا کرده بود و روی هم رفته یکجوان سی ساله را نشان‌میداد

اتفاقا شمع هائی که در اطرافش روشن کرده بودند صورت او را فی‌الجمله گلگون نشان میداد اینك که از دنیا رهائی جسته یك نور دیگری درصورت او مشاهده میشود و با همان تبسم گوئی بالمره خوش بخت بود .

آن شب کشیش و آرنوت و پیرون تا صبح در بالین

متوفی بودند .



صبح خبر رسید که حاکم جزیره برای دیدن جسد بناپارت می آید آن شب زمام ادارهٔ سیر هودسون‌لو از دستش بدر رفته و تا پاسی از شب گذشته مقابل عمارت مسکونی خودقدم میریزدو بصاحب منصبان خود میگفت :

آقایان : گرچه او بزرگترین دشمن انگلیس و بزرگترین دشمن من بود ولی من بکلی او را عفو می نمایم زیرا پس از مرگ چنین شخص بزرگی برای ما جز تاسف چیز دیگری باقی نخواهد ماند .

این روح متکبر و مرموز و بی ادب اینك بی اختیار بعظمت بناپارت ایمان میاورد و نمیتواند احترام او را مهمل بگذارد

ساعت هفت صبح روز یکشنبه ششم ماه مه ۱۸۲۱ هودسون‌لو باتفاق امیرالبحر لامبرت و ژنرال کوفن و مارکی دو مونت شنو کمیسر فرانسه و کروس آجودان مارکی دو مونت شنو و پنج نفر طبیب انگلیسی و چند نفر از صاحب منصبان ارکان حرب خود بلونگود آمده و درآنجا از طرف برتران و موتولون پذیرفته شد

هودسون لو به آهستگی وارد سالون گردید در مدخل سالون کلاه را از سر برداشت قدم بقدم جلو می آمد گوئی میترسید که محبوس خودرا از خواب خوش بیدار نماید در قفای او مارکی دومونت شنو کمیسر لوئی هیجدم کلاه از سر برداشته و از هودسون‌لو تبعیت میکرداز سال ۱۸۱۶ که هودسون لو یکمرتبه نسبت بناپارت بی احترامی کرده بود امپراطور مصمم شد که هیچوقت حاکم جزیره را بحضور نپذیرد پنج سال متوالی تمام تشبثاتی که‌هودسون لو برای دیدن (ژنرال

بناپارت بعمل میاورد محکوم بعدم موفقیت شد یکی دو مرتبه کمیسر های فرانسه و اطریش بوسیله دوربین از راه دور بناپارت را دیدند ولی از نزدیك قادر برؤیت او نشدند

اینك محبوس هودسون‌لو دست از دنیا شسته با حملات آهنین و چشمهای صاعقه بار خود حاکم جزیره را خفیف نمینماید و این یك هم قادر نیست که محبوس شاهانه را تحقیر کند

هود سون لو در مقابل تخت خواب به سیمای شاهانه چشم دوخته روی به طرف مارکی دو مونت شنو کرده و این مرتبه بدون این که جرئت کند که بناپارت را بنام ژنرال یا اسم دیگری بخواند گفت :

(او) را میشناشید ؟

مونت شنو گفت بلی (او) را میشناسم .

در قفای هودسون لو و مونت شنو صاحب منصبان انگلیسی تماما بحال خبر دار ایستاده بودند کسانی که تا آنوقت نسبت بیناپارت خصم و یا بدون علاقه بودند اینك سرپا تمجید و تحیر شده اند

در موقع خروج هودسون‌لو کلاه را به سر گذارده پاشنه پارا جفت کرده و در حال خبردار سلام داد و تمام صاحب منصبان از او تقلید نموده و پس از ادای سلام خارج شدند

تمام تحریراتی که صاحب منصبان انگلیسی راجع باین ساعت در خاطرات خود بعمل آورده اند حاکی از مدح و تمجید است

کروکر در خاطرات خود مینویسد :

« سیمایش جوان و سرش مقبول و حالات آرام و موقری داشت »

دکتر شورت مینویسد :

« در موقع مرگ شکوه صورت او بیش از آنچه بود که من دیده بودم گوئی که این مرد فقط برای سلطنت و مظفریت آفریده شده بود »

دکتر هانری مینویسد :

هر کس که وارد اطاق میشد اولین حرفش این بود « چقدر مقبول است »

رید مینویسد :

« تمام حضار اعتراف کردند که هرگز سیمائی باین نجابت و باین وقار و باین آرامش ندیده اند »

حتی خود مارکی دومونت شنو کمیسر لوئی هیجدهم در خاطرات خودمینوسد :

« درقیافه بناپارت کوچکترین تغییری حاصل نشده و تمام خطوط قیافه اش بحال عادی محفوظ و ابدا پریدگی رنگی در او دیده نمیشد گوئی که بخواب خوشی فرو رفته است »

مونتولون بعد از مرگ بناپارت بدست آویز آنکه امپراطور وی را در رأس اجرا کنندگان وصیت نامهٔ خود قرار داده است زمام کار ها را بدست گرفته و فرمانفرمائی میکرد و بهمین جهت مارشال برتران چندان مداخله در امور نمی نمود

مونتولون پس از اینکه هودسون لو از اطاق میت خارج شد یکی از کودی سلهای امپراطور را ارائه داده وگفت ناپارت مایل بوده است که جسد اورا در خاك فرانسه دفن نمایند

هودسون لو جواب داد که این موضوع از سال ۱۸۱۷ پیش بینی شده است !! و بایستی جنازه در جزیره دفن شده و تشییع جنازه هم با افتخارات نظامی و تشریفات یك نفر ژنرال انگلیسی

بعمل آید .

(لرد باتهورست لرد اول کابینه انگلیس در سال ۱۷... واسطه برای هودسون لو فرستاده و در آن موقع که اصلا مرگ بناپارت پیش‌بینی نمی‌شد مراسم تشییع جنازه او را یاد آورشده بود از این روی معلوم می‌شود که تا چه اندازه مرگ بناپارت در نظر باتهورست متحتم بوده است)

سپس موتولون اشعار داشت که بناپارت قبل از مرگ اظهار داشته است که جسد او را تشریح نمایند و چون هودسون لو اوامر مخصوصی برای امتناع با این امر نداشت رضایت داده مقرر شد دو ساعت بعد ازظهر جنازه تشریح شود

هودسون لو قبل از اینکه بطرف منزل خود برود به دکتر آنتو مارشی پیشنهاد نمود که دکتر بورتون را بکمک گرفته و از صورت متوفی قالب گیری کنند

آنتو مارشی گفت احتیاجی بکمک ندارم و فقط قدری گچ برای قالب گیری کافی است و دکتر بورتون برای اینکه گچ بیاورد سواره بطرف قصبه جامستون رفت

بر حسب اجازهٔ موتولون اشخاص ذیل :

آرنوت - کروکات - وارد - کاپیتن ماریات از صورت امپراطور رسم برداشتند و حتی (دنیزل ایبستون) مباشر ارکان حرب سنتهلن نقاشی سریعی از روی صورت بناپارت برداشت و بالاخره یکنفر چینی که چندی قبل درعمارت لونگود کار کرده و سالون را تزئین نموده بود صورت ناپلئون را روی یك ورق کاغذ برنجی نقاشی نمود که فعلا در موزه خصوصی (آلفرد یاروك) موجود است

میز بزرك و کواهی را در سالون غذا خوری گذاشته و جسد

بناپارت روی میز قرار داده آنرا پوشیدند

سیر طوماس رید ازطرف حاکم حضور بهمرسانید که درموقع تشریح حاضر باشد

راپرتی که سیرطوماس رید راجع بتشریح جسد بناپارت برای حاکم جزیره می نویسد بقراری است که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد .

این راپرت هنوز بزبان فرانسه ترجمه نشده و بنظر مورخین فرانسوی نرسیده و فعلا در کتابخانه ملی انگلستان محفوظ و بهترین مدرك و سندی است که راجع بتشریح جسد بناپارت و تشخیص مرضی که او را کشت در دست میباشد

رید چنین راپرت میدهد :

« وقتیکه من دراطاق عمل حاضر شدم موتولون برای حضور من ایرادی نگرفت و بالعکس اظهار رضایت کرده و گفت انسب آن بود که نمایندهٔ ازطرف حاکم درموقع تشریح جسد حاضر باشد در این موقع علاوه بر من و ماژور هاریسون نمایندهٔ امیرالبحر لامبرت و صاحبمنصب کشیك انگلیسی و مارشال برتران و ژنرال موتولون و (وین یالی) کشیش ومارشان وپیرون و علی و دکتر شورت و دکتر میچل و دکتر آرنوت و دکتربورتون و دکتر هانری ودکترروتلج و لیونگستن جراح کمپانی هندوستان که در شعبه کمپانی هند واقع در سنت هلن کارمیکند حضور داشتند

پروفسور آنتومارشی هم تشریح کننده بود

« درمرحله اولیه عملیات چیزی جلب توجه اطباء را نمودفقط در داخله سینه مقداری پیه و چربی بنظر رسید که خصوصاً منطقه قلب

بش از نقاط دیگر چربی داشت

« وقتی که منطقه کبد را کشودند مشاهده کردندم که معده بجناح چپ کبد ملصق شده و عضو اول [illegible] معده خیلی مریض بود بطوری که اطباء باتفاق آراء تصدیق نمودند که علت مرگ ژنرال بناپارت فقط مرض معده بوده است معده را از بدن جدا کرده و بمن نشان دادند دو ثلث معده وضع مدهشی داشت و از مواد سرطانی مستور شده و در یك قسمت هم ریشهٔ سرطان مشاهده می گردید و سوراخی هم بنظر می رسد که ممکن بود انگشت را درون آن بنماید

« سپس کبد را مورد معاینه قرار دادند و وقتی دکتر آنتو مارشی کبد را بیرون آورد دکتر شورت که حضور داشت اظهار نمود که کبد (بزرك شده است)

سایر اطبائی که حضور داشتند عقیده شان راجع بکبد متفاوت بود و خصوصا دکتر بورتون عقیده دکتر شورت را رد نمود

« دکتر آرنوت اظهار داشت که در ظاهر کبد حالت غیر عادی مشاهده نمیشود گرچه این کبد بزرك است ولی بزرگتر از کبد آدمی که بسن و سال بناپارت بوده است نیست

دکتر میچل و دکتر روتلج هم اظهار داشتند که کبد تورم ننموده است ولی دکتر شورت اصرار ورزیده و گفت کبد ورم کرده است

« این موضوع توجه مرا بطوری جلب کرد که نزدیك شده وبه آقایان اطباء یادآوری نمودم که مجدداً با کمال دقت امتحان کرده

و عقیدهٔ صحیحی راجع بحالت کبد ابراز نمایند .

« دکتر شورت دیگر چیزی نگفت ولی سایرین نظریه اولیه خودرا تکرار نموده یعنی در عادی بودن و صحت کبد بناپارت اتفاق عقیده داشتند

« در این موقع کبد در دست تشریح کننده بود و وی که تمایل ما را دید کارد را میان کبد گذارده آنرا از بالا پائین گشود و گفت : خوب است کاملا صحیح است و دارای خصوصیتی نیست ولی در عین حال اظهار داشت که کبد بناپارت کبد بزرگی میباشد و بدیهی است بین اظهار دکتر آنتو مارشی که گفته است کبد بزرگی است و اظهار دکتر شورت که گفته است کبد بزرگ‌شده است تفاوت زیادی موجود میباشد

من موضوع را بدکتر بورتون و دکترآرنوت یادآوری‌نمودم و حضرات تصدیق کردند

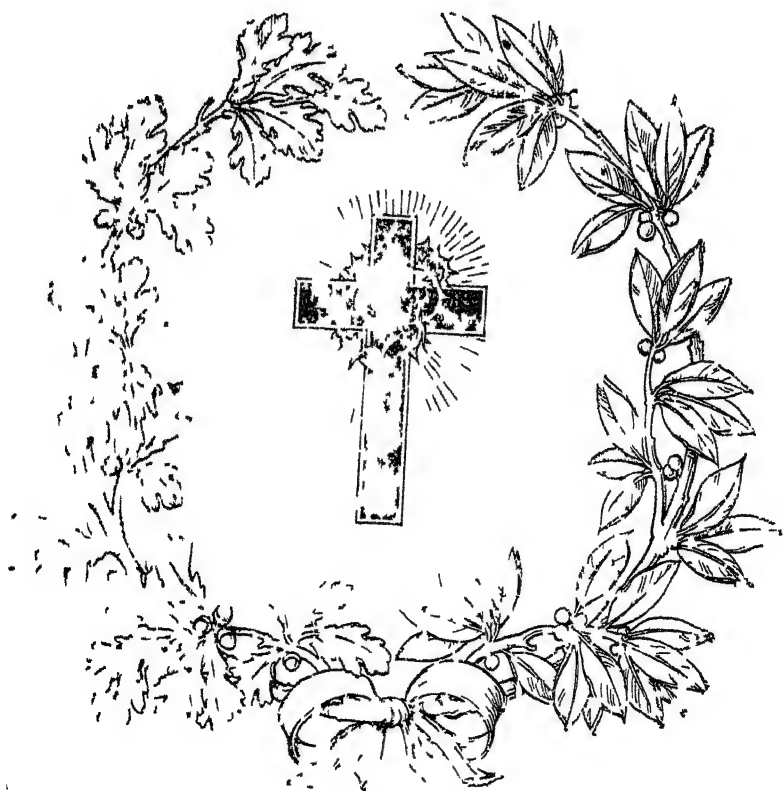
« پس از این که علت مرگ بناپارت بواسطهٔ فساد معده معلوم شد من بدکتر شورت یاد آوری کردم که بدکتر آنتومارشی‌دستور بستن و بخیه زدن جسد را بدهد

ولی در این لحظه مونتولون مرا بکناری برده و گفت که بناپارت در زمان حیات آرزو داشته است که قلبش را برای ماری لوئیز زوجه اش بفرستند

من در این باب دستور مخصوصی نداشتم و ازطرفی مونتولون بقدری اصرار کرد که من رضایت دادم که قلب درخارج جسد باشد تا بشما اطلاع بدهم

قلب را دریك فنجان بزرك نقره گذاشتند و به روتلج سپردند و روتلج هم دستور داد که آنرا از نظر دور ندارند تا دستور شما راجع بقلب معلوم شود

« آقایان کنت برتران و مونتولون ایرادی نداشتند وآقایان اطباء به آنها گفتند که مرض معده علت مرك بوده و آنها هم تصدیق کردند »



علت مرك



ر مقابل این تشریح که اطباء در باره کبد اختلاف عقیده داشتند معلوم است که بناپارت ازمرضی فوت نموده که پدرش هم بهمان علت فوت کرده یعنی سرطان معدهٔ داشت

مشی مزمن سرطان معدی بناپارت مدتی مخفی بوده و یکمرتبه شدت نموده و سبب مرك او شد

موشولون و برتران هم بموجب راپرت رید این مسئله را قبول کردند ولی در عین حال دکتر شورت هم درنظریهٔ خود راجع به تورم کبد ذیحق بوده است

وقتی که اومارا طبیب مخصوص بناپارت هم او را معاینه کرد تشخیص تورم کبد و تب اجامی داده بود وبناپارت در جزیره سنت هلن چند سالی این مرض را داشت ولی از مرض کبد نمرد بلکه علت مرك او مرض معده بوده .

دکتر شورت که عقیده داشت تورم کبد بناپارت را ضمن تشریح اشعار داشته در هفتم مه همان سال (۱۸۲۱) مراسله بداماد خود مینویسد و در ضمن آن می گوید که بناپارت اعم از اینکه روی تخت سلطنت فرانسه و یا در جزیره سنت هلن بود از این مرض می میرد .

ولی مشی مرض متفاوت میگردید و بی شك آب و هوای مرطوب جزیره شدت مرض را تسریع نموده است زیرا مرض سرطان در هوای مرطوب فوق العاده نمو میکند

اطبای دیگری که بعداز (اومارا) بناپارت را معالجه میکردند و همگی از صاحب منصبان و اطباء قشونی بودند بواسطه ادویه‌زیبقی که از ترکیبات دواخانه‌های مستعمراتی آن عصر بود معده و امعاء بناپارت را جائیدند و خراشیدند و هیچ یك ازآنها هم بوخامت‌مرض پی نبردند فقط در روزهای آخر پی بوخامت آن برده بودند

تشریح در ساعت چهار بعداز ظهر خاتمه یافت مادام برتران که اخلاق حاد او را میشناسیم اصرار ورزید که قلب او را به او بسپارند ولـی‌پذیرفته نشد .

در یك مورد هم که معدهٔ بناپارت را دید دست را درسوراخ سرطانی نموده و گفت سرطان همین بود که بناپارت خود رامبتلای بدان میدانست‌ومیگفت این مرض‌مرا خواهد کشت

دکتر آنتومارشی که معلوم نبود عنوان پرفسوری را از کجا گرفته حالا که گرم کار شده میخواست مغز بناپارت را هم خارج نماید ولی برتران و مونتولون او را منع کردند و ناچار شد که جسد را در حضور اطباء و نماینده حاکم باسوزن بدوزد

در موقعی که‌آنتومارشی مشغول دوختن بود دو قطعه کوچیک گوشت از پهلوی بناپارت جدا کرد که دیگران ندیدند و یکی را بکشیش وین یالی دیگری را بکورسوت داد و بعد ها معلوم‌شد که دو قطعه هم امعاء بناپارت را کش رفته که بعدها در لندن به (اومارا) داد و این دو قطعه امعاء امروز در موزهٔ (روایال کالج اوف سورجون) انگلیس موجود است .

جسد دوخته شد بعدها مونتولون و مارشان دعوی نمودند که میخواستند جسد بناپارت را مومیائی کنند ولی حاکم مانع شده است ولی‌حقیقت اینست که اصلا اسم‌مومیائی بمیان بیامد وآنها این موضوع

را فراموش نموده و بعد ها جعل کردند .

وقتی که جسد شسته شد آنتومارشی عرض و طول جسد را کاملا اندازه گرفت و بکشیش املاء کرد که ثبت نماید سپس مارشان و علی لباس بر جسد پوشاندند .

پیراهن حریر و جلیقه فلانل سفید و جوراب ابریشمی وشلوار سفید و نیم تنه کازیمیر و کراوات باتیس ابریشمی و سردوشی طلا و چکمه و مهمیز طلا و شمشیر و کلاه سه ترك و حمایل وصلیب لژیون دو نور و صلیب تاج آهن براو پوشانیده و استوار نمودند

انیفورم مزبور لباس سرهنك افواج سوار گارد امپراطوری بوده و همان انیفورمی بود که بناپارت در جنك ها میپوشید و خاك اروپا را در نور دیده و شهریاران را بزانو در می آورد

وقتی که این کار ها تمام شد امپراطور را باطاق کوچك خودش که سیاه پوش شده و با تمام شمع دانهائی که در عمارت لونگود موجود بود روشن کرده بوده بودند حمل کردند

محرابی هم آماده نمودند که کشیش در آنجا به تلاوت ادعیه مشغول شود .

مستخدمین بناپارت را روی تخت خواب خود دراز کردند و شنل آبی رنك جنك مارانکود را بر او پوشاندند زیر سرش ناز بالشی قرار دادند و صلیبی روی سینه اش نهادند در پائین پایش کاپ نقره بزرگی بود که قلب و معده او را در آن جای داده بودند .

چهرهٔ امپراطور پس از تشریح همان ملایمت و تبسم خود را حفظ کرده بود و دست های سفید و چاقش مثل این بود که حیات داشته باشد .

برتران در بالای سر و موتولـون و مارشان پائین پا بودند
آنتو مارشی و آرنـوت و روتلج و تمام مستخدمین لباس
مشکی پوشیده در یک صف مقابل پنجره بـه ردیف ایستادند و
به این طریق معبر کم عرضی برای کسانی که حضور بهم میرساندند
آماده نمودند .

شش سال قبل که بناپارت وارد بندر پلیموت در انگلستان شد ازدحام
غریبی برپا گردید که دولت انگلیس را متوحش کرد اینك هم که در
خوابگاه مرك است ساکنین جزیره سنت هلن برای تماشای او تهاجم کرده اند
جاده لونگود بکلی سیاه شده و مردم جزیره أعم از ملاحان و
سربازان و سکنهٔ کشوری از خـبر فوت محبوس بزرگی که
از محبس خود فـرار کرده است متاثر شده و به طرف
لونگود می آمدند .

زنها و اطفال هم از مردان تبعیت کردند اغلبی از راه دور
میامدند وعرق از سرو روی آنها میچکید زیرا چند روزه فوت بناپارت
هوا آفتابی و گرم بود

کاپیتن کروکات صاحب منصب کشیك لونگود به انتظامات
مشغول بود وآمدن زائرین تا شب مداومت داشت

اول صاحب منصبان فوج بیستم پیاده نظام انگلیس که مامور
محافظت بناپارت بودند وسپس صاحب منصبان اسکادر بحری ساخلوی
جزیره سنت هلن که مامور بودند وسایل فرار بناپارت را از راه دریا
به بندند و سپس تمام ملاحان سفاین جنگی وسربازان فوج وبالاخره
سکنهٔ کشوری از مقابل جنازه دفیله دادند

هرکس که وارد می شد با کمال سکوت تعظیم نموده و

می گذشت بعضی‌ها گل هائی برای هدیه آورده و در پائین تخت ـ خواب می گذاردند .

بعضی ها در مقابل جنازه زانو زده بالای سر متوفي علامت صلیب ترسیم می کردند اغلب که وارد اطاق می شدند با گریه خارج میکردیدند یکی از سربازان ساخلو که دست پسرش را گرفته و همراه آورده بود گفت :

نگاه کن ! این ناپلیون بزرگترین رجال عالم است .

همان شب کروکات صاحب منصب کشیك لونکود از فرانسویان خدا حافظی نمود زیرا هودسون لو او را مامور کرده بود که با کشتي جنگی (هرون) به طرف انگلستان رفته راپورت مرگ بناپارت وصورت مجلس تشریح را به کابینه انگلیس تسلیم نماید .

صورت مجلس تشریح که از طرف دکتر شورت تنظیم شده بود بواسطه اینکه متضمن مسئله موصوف کبد بود بر هودسون لو خوش نیامد زیرا برای کسانی که مرك بناپارت را ناشی از مرض کبد و بدی آب و هوای جزیره میدانستند سند خوبی بود و بر علیه هودسون‌لو اسلحه برندهٔ محسوب میشد باین جهت با تمام قدرت خودفشار آورده که دکترشورت صورت مجلس را تغییر دهد .

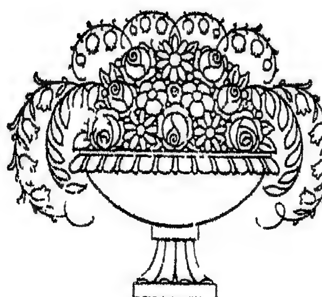
دکتر شورت که از مبارزه خسته شده بود صورت مجلس را تغییر داده و این جمله را حذف نمود :

« کبد احتمالا متورم تر از کبد عادی بود »

صورت مجلس دوم که تنظیم شد به امضای تمام اطبای جزیره سنت هلن رسیده و برای لرد اول کابینه انگلستان ارسال گردید .

(صورت مجلس اول تشریح جسد بناپارت هنوز هم هست وجمله مربوطه بکبد از طرف دکتر شورت قلم گرفته شده است ولی دکتر مزبور درزیرصورت مجلس قید مینماید که این جمله برحسب امرهودسونلو خط زده شده و ذیل آنرا امضاء مینماید

امشب دو سه نفر از مستخدمین با روتلج جراح بالای سربناپارت بودند و فردا صبح کشیش مراسم (مس) را انجام داده و باز دفیلهٔ زائرین شروع شد و موقعی که میخواستند از صورت امپراطور قالب گیری کنند دفیله زائرین را موقتاختم نمودند



قالب صورت بناپارت



دکتر بورتون که روز ششم مه بقصبه جامستون رفته بود که مقدار قلیلی از گچ معروف به (پاریس) برای قالب گیری صورت تحصیل نمینماید این گچ را پیدا نکرد در یك مغازه محقری شنید که در یك جزیره کوچکی که در جنوب شرقی سنت هلن بوده و تقریبا جزو سنت هلن است مقداری (ژیبس) هست که برای قالب گیری صلاحیت دارد

دکتر بورتون همان شب با چند نفر از ملاحان سوار زورق شده و با اینکه دریا طوفانی بود بطرف جزیره کوچك رفته و در پرتو مشعل مقداری (ژیبس) جمع آوری و بقصبه باز گشت نموده آنرا در کورهٔ دستی پخت و بعد صلایه نمود و یك نوع گچ تیره رنگی که شبیه بخاك رست بود بدست آمد که برای قالب گیری صووت صلاحیت داشت و بمحض اینکه گچ حاضر شد از قصبه چهار نعل خودرا بلونکود رسانید

در واقع قبل از اینکه بورتون (ژیبس) را بیاورد برای قالب گیری صورت بناپارت امتحاناتی کرده بودند آرنوت بدوا متوسل به موم شمعها شده بود آنتومارشی برحسب تقاضای مادام برتران متوسل بمقدار گچی که در لونکود موجود بود گردیده ولی این گچ خیلی متخلخل و بالنتیجه حاصلی نداد

وقتیکه دکتر بورتون واردشد چهل ساعت بود که امپراطور

مرده و تلاشی جسد شروع شده‌بود گوشت صورت قدری جمع شده گونه و بینی شکل اصلیش قدری تغییر کرده و لب قدری نیمه‌بازشده و سفیدی دندانها را نشان میداد

بورتون شروع به‌آزمایش کرده و گردن متوفی‌را راست‌نموده کراوات‌را باز کردند و (نوروزا) مجددا صورت بناپارت را تراشید زیرا که ریش دراین دو روزه بیرون آمده بود

بورتون بدوا چهره متوفی را از گچ پوشیده و پس ازاینکه قالب صورت برداشته‌شد بورتون خواست از پشت سرو گردن هم‌قالب بردارد و اینده‌فعه آنتومارشی با بورتون کمك کرد

تجدید عملیات وقالب گیری امکان نداشت زیرا دربعضی‌جاهای صورت مقداری از پوست بالا آمده بود وهیچکدام هم بفکر نیفتادند که از دستهای قشنگ بناپارت قالب بردارند

بواسطه گرمی هوا بیش از این نمی توانستند جسد را روی زمین بگذارند وهمان شب سه تابوت حلبی وسربی و ازچوب آکاژو آماده شد .

جسد بناپارت با کمك مستخدمین در تابوت اول گذارده شد وکف تابوت را با دوشکی از اطلس سفید پوشانده در زیر سر هم ناز بالش کوچکی از همان پارچه گذاردند (بناپارت با لباس دفن‌شد) بواسطه کوتاهی تابوت ناچار شدند که کلاه را از سرش بردارند و روی ران نعش بگذارند

هودسون لو با تمام اصرار و الحاح فرانسویان حاضر نشد که معده و قلب بناپارت بطرف اروپا برود قلب او را در یك قوطی نقره مدوری که جزو لوازم جعبه توالت بناپارت بوده و درآن اسفنج می گذاردند نهاده و آنرا پر از الکل کردند که قلب فاسد نشود و با

يك شلنك نقره درب قوطی را لحیم کردند و معـده را هم در يك فلفل‌دان نقره که جزو لوازم میز غذا بود نهاده و بدون اینکه الکل در آن بریزند باتفاق قوطی قلب در تابوت نهادند

(فلفل دان ترجمهٔ کلمه « پواوریه » است کـه سابقا در اروپا یکی از لوازم میز غذا وحکم فلفل دانهای کوچك امروزی‌را داشته ولی در آن عصرقوطی مدور و بزرگی بوده است)

علاوه بر قوطی های قلب و معده يك بشقاب نقره يك کارد و چنگال نقـره که دارای مارك امپراطوری بود و شش عدد مسکوك طلای يك ناپلیونی و يك مسکوك نقره فرانسوی و دو عدد مسکوك طلای دوناپلئونی ایطالیا در تابوت نهادند

تمام فـرانسویان اطـراف تابوت را گرفتند وقتیکه میخواستند درب تابوت حلبی‌را ببندند برتران دست امپراطور را بلند کرده در دست خود فشار داد

و سپس تا وت حلبی را در میان تابوت چوب آکاژو قرارداده و تابوت آکاژو را هم میان تابوت سربی نهادند

حالا که جسد بناپارت در میان سه تابوت محبوس شده و دو مرتبه تابوت های حلبی و سربی لحیم گردیده هودسون لو یقین‌حاصل کرده که محبوس‌او قادر بفرار نیست ـ شنل آبی‌رنك جنك مارانکو را روی تابوت گستردند

فردا که روز هشتم ماه مه ۱۸۲۱ بود کشیش وین یالی(مس) اموات را تلاوت کرد و يك تابوت آکاژوی دیگری که‌تابوت چهارمی محسوب شده وديشب تمام شده بود مهیا گردید .

سه تابوت را میان تابوت چهارم گذارده و پس‌از اینکه سرپوش چهارم را روی آن گذاردند با پیچ و مهره های نقره آن را

محکم کردند

باز هم دفیله سایرین شروع شد آنهائی که بناپارت را در خوابگاه مرگ ندیده بودند حضور بهمرسانده و از هر مذهبی که بودند روی تابوت آب مقدس میافشاندند



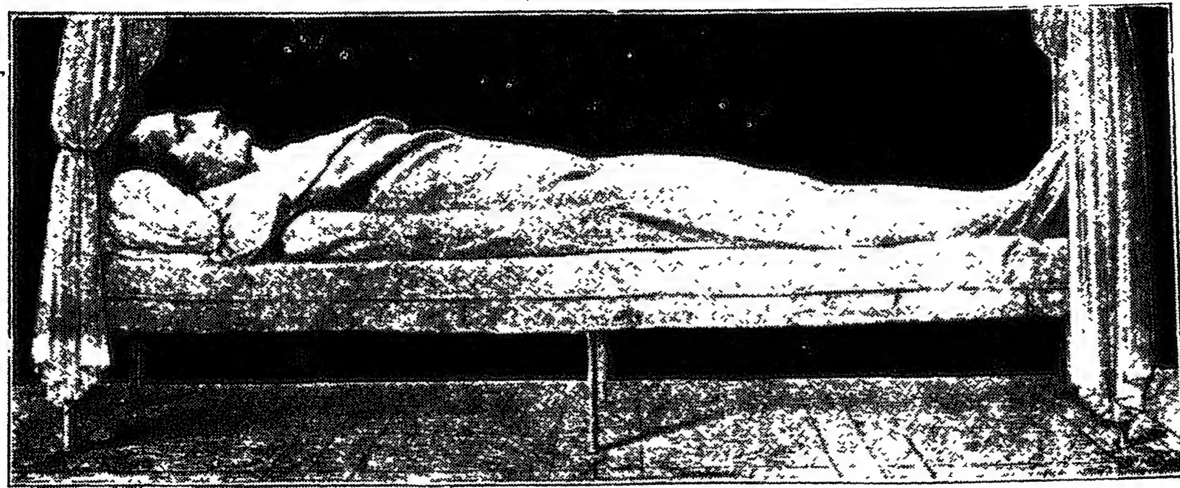
قالب صورت امپراطور که از چهره و پشت سر گرفته شده بود روی بخاری سالون بجای ماند که خشك شود و دکتر بورتون که قالب صورت را گرفته بود بفوج رفت و پس از مراجعت قالب‌صورت را پیدا نکرد زیرا مادام برتران با همکاری دکتر آنتومارشی آنرا مفقود نموده بود و با تمام اصراری که دکتر بورتون نمود جزقالب پشت سر چیز دیگری برایش بجای نماند

بورتون هم بیخود اصرار میکرد زیرا قالب صورت بناپارت‌به کسی جز خانواده و وراث او تعلق نداشت ولی نباید انکار کرد که مادام برتران در این مورد با بورتون که با زحمت زیاد گچ را را تهیه کرده بود بناحق رفتار کرد

مادام برتران این قالب را با خود باروپا برد و چندین قالب دیگر از روی قالب اولی ساختند که یکی از آنها از مادام برتران بدخترش هورتانس‌بارث رسید وهورتانس آنرا بپرنس ناپلئون واگذار نمود و فعلا این قالب درکلکسیون برو کسل موجود است

گرچه قالب صورت بناپارت را خیلی دیر و موقعی که جسد نزدیك بتلاشی بود برداشتند وگرچه مادهٔ که برای قالب گیری بکار رفت ماده اصلی این کار نبود معذلك حس کنجکاوی و حس اشتیاق آنهائیکه میخواهند بناپارت را دربستر مرك دیده باشند تسکین‌میدهد

اما اگر کسی بطرف سنت‌هلن مسافرت نماید قالب دیگری از



بطوری که درصفحات آخراین کتاب خوانده‌اید پس از فوت بناپارت که جنازه اورا روی‌تخت‌خواب‌سفری‌اش گذا
سیر هودسون‌لو حکمران جزیره سنت‌هلن و چند نفر از صاحبمنصبان بحری و بری انگلیس که ساخاو جزیره بودند مقابل -
او آمده و از روی قامت متوفای ناپلئون ترسیماتی برداشتند.

گراور فوق یکی از آن ترسیمات را نشان میدهد که در روز ششم مه سال ۱۸۲۱ از طرف کماندان ماریات صاحبمنصب
بحریه انگلستان نقاشی شده است

صورت بناپارت خواهد دید که حقیقتاً نظیر جوان شدن او در بستر مرگ اعجاز بشمار میاید

در سمت شمال شرقی فلات اونکود که عمارت بناپارت در آن قرار داشت کوهی است موسوم به (بارن) که رنك مفرغ را دارد این کوه با یك طرز عجیبی صورت بناپارت را بـا کلاه سه ترك نشان میدهد

امروز هر کس که از دریا این کوه را تماشا میکند بواسطه شباهت عجیب و غریبی که با بناپارت دارد یکمرتبه قلبش از حرکت می ایستد .

کوه مزبور مثل دماغه بطرف دریا پیش آمده و عینا هیکل بناپارت را دربستر مرك نشان میدهد

بناپارت چشمهایش بواسطه مرك بسته شده و همان تبسمی که در موقع مرك لبان او را باز کرده بود در اینجا هـم مشهود میگردد حتی کلاه سه ترکش با همان هیئت بالای سرش میباشد فقط گردن میت قدری دراز است و صورت او مستقیما به طرف دریای جنوب متوجه است .

همانگونه که امپراطور در شب ششم ماه مه در بستر خود خوابیده بود اینجا هم خوابیده و از ابتدای خلقت عالم براثرحرکات آتش فشانی زمین و باد های اقیانوس و باران تصویر مرك بناپارت با دست طبیعت ترسیم شده است

شما هر قدر جامد و خونسرد باشید و بهر اندازه روح شما از تموجات ارواح حساس بی بهره باشد با مشاهدهٔ این هیئت بهلرزه

خواهید افتاد واقعا اگر امپراطور در زمان حیات خود این تصویررا در جزیره سنتهلن میدید چه فکر میکرد ؟

(موضوع سکوه بارن که دارای تصویر ناپلئون بناپارت‌است از طرف بسیاری از مورخین و مسافرینی که باین جزیره رفته اند تایید شده است)



عملیات مربوط بحفر قبر در همین روز تمام شد هودسون لو بر حسب نظریه مونتولون و آخرین وصیت بناپارت در فلات کوچك گرانیوم که بناپارت زیر درختهای بید آن مینشست قبر را حفر کرد برای خسارتی که از حفر قبر عاید صاحب زمین میشد ششصد وپنجاه لیره نقدا باو دادند ومقررشد تا وقتیکه جسد بناپارت دراین سرزمین است سالی پنجاه لیره باو بدهند

درخاك رست قرمز رنك فلات یکنوع مکعبی را حفرنمودند و از داخل در حدود دومتر با سنك و آهك بنائی کردند که جسد را کسی نتواند برباید این مکعب دوازده قدم عمق وهشت قدم طول وپنج قدم عرض داشت وخصوصا در استحکام قبرنهایت دقت‌را نمودند که کسی جسد را نرباید

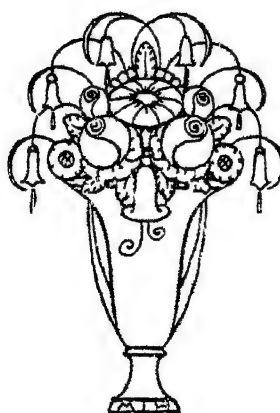
تابوت‌وقبربناپارت هم فاقد اسم شد زیرا دراین مورد هم دائت هودسون لو مانع از انجام کار گردید

مونتولون پیشنهاد کرد که بالای قبر نه نام امپراطور برده شود وبه نام ژنرال همینقدر بنویسند:

(ناپلئون - متولد در ۱۵ اوت ۱۷۶۹ درآژاکسیو درجزیره

کورس متوفی در ۵ مه ۱۸۲۱ در جزیره سنتهلن)

ولی هودسون لو اصرار کرد که بنویسند بناپارت اینجابطوری که گفتیم هودسون لو فوق‌العاده دنائت بخرج‌داد زیرا لرد باتهورست لرد اول کابینه انگلیس هر قدر هم پیش بین مال اندیش بود این قسمت را پیش بینی نکرده و بالنتیجه تعلیمات‌مخصوصی صادر نموده بود بالاخره فرانسویان به تنك آمده و مصمم شدند که سنك قبررا بدون کتیبه بگذارند حق هم داشتند ناپلئون احتیاج نداشت که‌عالمیان از روی کتیبهٔ قبرش او را بخاطر بیاورند



تشییع جنازه



پنج روز نهم ماه مه (وین‌یالی) کشیش برای آخرین مرتبه مراسم تلاوت دعای (مس) را بجای آورد از طلوع آفتاب تمام افراد بحریه و بری جزیره سنت هلن مسلح شده بودند و حاکم جزیره و امیرالبحر لامبرت و صاحب منصبان ارکان حرب ومونت شنو کمیسر فرانسه و سایر متعینین جزیره لباس مشکی پوشیده و درمراسم (مس) حاضر شدند

ظهر دوازده نفر از افراد گروهان بمب انداز وارد اطاق شده و تابوت سنگینی را باکمال زحمت برداشته روی دوش خود نهادند و از پله کان پائین آمده وروی عرابه حامل جنازه که با پارچه‌سیاه پوشیده شده و در خیابان بزرگ باغ منتظر بود گذاردند

این عرابه کالسکهٔ قدیم امپراطوری ناپارت بود که همراه‌خود به جزیره سنت هلن آورده و صندلیهای آن را برداشته سقف بهنی برایش آماده کرده وبصورت عرابه عزا در آورده بودند

افراد بمب انداز جنازه را در عرابه نهاده شنل جنك مارانکو و شمشیر ناپارت روی عرابه گذاشته شد و عرابه بحرکت در آمد

پیشاپیش عرابه وین‌یالی کشیش و یکی از پسر هـای برتران موسوم به هانری که آلات مقدس را در دست داشت حرکت می کردند در قفای آنها آنتومارشی وارنوت میامدند واسب های عرابه

را هم با حرکت قدم براه وا داشته بودند از هر طرف عرابه دوازده نفر افراد بمب اندازه حرکت میکردند در دو گوشه جلو تابوت مارشان و ناپلئون پسر برتران و در گوشه عقب برتران و مونتولون می آمدند پس از تابوت اسب شیخ که محبوب ترین اسب های ناپارت بود می آمد و آرشامبولت دهنه آن را گرفته بود و سپس خدمه فرانسوی و در کالسکه عقب مادام برتران و هورتانس ودختراو آرتور پسر کوچك برتران نشسته بودند

عقب کالسکه دوصف از ملاحان کشتی بااسلحه و لباس‌تشریفات و پس از آنها حاکم و امیرالبحر و کمیسری فرانسه و صاحبمنصبان متعدد جزیره میامدند .

در دو طرف جاده تمام نفرات بری و بحری جزیره بااسلحه واژکون قراول میدادند و در نقاط معینه موزیك عزا در ترنم بود و نوت موزیك را هم ماك‌کارتی رئیس موزیك فوج بیستم پیاده نظام انگلیس مامور جزیره سنت هلن ترکیب کرده بود بهر سبتی که هیئت تشیع کننده جلو میرفت قراولان طرفین راه که سه هزار نفر بودند دو بدو عقب هیئت میامدند .

دو کشتی جنگی در وسط دریا هر دقیقه یك تیر شلیك می کرد وپانزده دهانه توپ قلعه هویت کاتس بهمین جنگی جواب میداد

هیئت تشییع کنندگان در پرتو آفتاب درامی از همان نقاطی که بناپارت در بدو ورود بجزیره آنجاها گردش مینمود عبور کردند در ایام اولیه ورود خود بجزیره سنت هلن بناپارت امیدوار بود و تصور نمیکرد دستهای جنازه‌او را در بر خواهد گرفت در نزدیك افق‌حلقه دریا رنك آبی خود را نشان میداد در تمام ممبر جنازه اهالی جزیره روی تخته سنکها و میان درختها و وسط سنکلاخها جنازه این‌شخص

سهمگین و اسرار آمیزی که حکایات زیادی در اطرافش منتشرولی غالبا آنها را ندیده بودند تماشا میکردند

این تشریفات که در جزیره سنت هلن از بدو خلقت منحصر به فرد بوده برای بناپارت فوق العاده حقیر و کوچك بوده است ولی باز هم جلوه زیادی داشت زیرا بناپارت موقعیکه بمزار خود میرود با احترامات نظامی وموزیك ارتحال مینماید و تمام سکنه جزیره اعم ازاینکه دوست یا دشمن باشد فهمیدند که شخص عظیمی مرده است

در سر پیچ قلعه هوتس کات لادی لو زوجهٔ حاکم جزیره با دخترش میس جونسون که از شوهر دیگری بود لباس عزا پوشیده و دریك کالسکه نشسته و بهیئت تشییع کنندگان جنازه ملحق شدند

یکربع میل بالاتر هیئت توقف کرد و دستجات نظامی جلگه اطراف را محاصره کرد بیست و چهار نفر بمب انداز که از بین تمام گرون های ساخلو جزیره سنتهلن انتخاب شده بود برای حمل تابوت آماده گردیدند لازم بود که تابوت سنگین را از یك جاده سنگلاخی که این دو سه روزه گروهان مهندس قدری صاف کرده بود عبور دهند تمام افراد از اسب پیاده شدند صاحبمنصبان و زنها و نظامیان و اطفال بدون هیچ انتظامی عقب تابوت می رفتند اطراف قبر را سیاه پوش کرده بودند و تشییع کنندگان همانجا گرد آمده و توقف کردند .

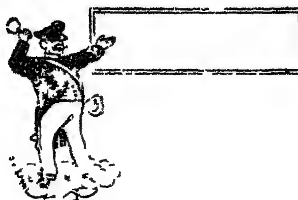
تابوت در مقابل دخمه روی زمین گذاشته شد برتران شمشیر بناپارت و موتولون شنل جنك مارانگو را بدست گرفت نظامیان سه مرتبه با تفنك شلیك کردند و سنگلاخهای کوه صدای تفنگها را منعکس کرد پس ازصدای تفنك تمام توپهای سفاین جنگی و قلاع نظامی جزیره شروع به آتشباری نمود و هوا از غریو توپها متلاطم شد و در همین حال

وین‌یالی کشیش آخرین ادعیه را تلاوت میکرد هودسون لو از مارشال برتران و مونتولون سئوال نمود که آیا مایل هستند نطقی ایراد نمایند هر دوی آنها امتناع کردند

سپس با جرثقیل تابوت را بلند کرده در دخمه گذاردند وسنگ خارای بزرگی هم روی تابوت گذاشته شده با کمال دقت محکم گردید و دسته موزیك و چند دسته از نفرات نی‌لبك باصدای منظم خود بطرف سرباز خانه میرفتند آهنگهای موزیك در اراضی شمالی اروپا تنظیم شده بود و بناپارت تا وقتی که زنده بود هر روز صدای نی‌لبك آنها را در مواقع غروب آفتاب و زمانیکه افراد بسرباز خانه (داودود) مراجعت میکردند می شنید

فرانسویها چند شاخه از درختهای بید چیده و بطرف لونکود مراجعت کردند و همین که رجال رسمی روی بر گرداندند مردم بطرف درختها تهاجم کرده و شاخ و برگهای آن را چیدند هر کس میخواست شاخهٔ از درخت را برای یادکار بهمراه ببرد .

هودسون لو از این ابراز علاقه ناراضی شد و فرمان داد که اطراف محوطه قبر را حدی بکشند و دوازده نفر قراول هم باتفاق یکنفر صاحب منصب در آنجا کشیك بدهند یکی از افراد قراولان دز (کریت) که سرپناه لك قراول است همواره کشیك میداد و مثل اینکه بناپارت هنوز هم زنده میباشد با حال احترام تفنك را در مقابل قبر او بدست گرفته بود



بعداز مرك



الا که فرانسویان جنازهٔ بناپارت را بخاك سپرده واز انجام کارهای او فارغ شده اند بفکرخویشتن افتاده‌اند گرچه مرك بناپارت همه آنهارا شدت اندوهگین نموده بودولی در معنی تسلائی هم داشتند زیرا مرك امپراطور دروازه اروپا را به روی آنها میگشود و بالاخره میتوانستند بدیدار وطن و خانوادهٔخود نائل شوند .

ولی بقدری با امپراطور و آقای خود بسر برده اند که بی او زندگانی‌دنیا برایشان خیلی تلخ بود

از چند سال بین طرف امپراطور در روح آنها حلول کرده و همه چیز آنها متعلق بامپراطور بود اینك که ناپلئون را بالای سر خود نمیبینند خویش را متروك و مترود و بیفایده بشمار میاورند

مرك ناپلئون همهٔ آنها را یتیم کرده بود دقیقه بدقیقه از اطاق هائی که محل قدم زدن بناپارت بود عبور میکردند و اشیائی را که وی استعمال کرده بود لمس مینمودند از اطاقها بباغ آمده ودرنقاطی که بیش از سایر جاها محل گردش بناپارت بود توقف کرده و تصور میکردند که هنوز ناپلئون زنده است

تمام فرانسویان عادت کرده بودند که درعمارت‌لونگوودباهستگی صحبت کنند که مبادا کارها و افکار و یا خواب بناپارت مختل شود و اینك جرئت آنرا ندارند که صدای بلند نمایند و درواقع ازصدای خودشان میترسند

پس از این که اوضاع خانه‌را منظم کردند موتولون صورت مجلس تدفین را تنظیم کرده و برتران و مارشان آن را امضا نمودند

فردا سیر هودسون لو اطلاع داد که حسب الوظیفه میبایستی از ما ترك بناپارت صورت بر دارد فرانسویان هم انتظار چنین حرفی داشتند بنا بر این مخالفتی ننموده و فردا صبح سیر هودسون لو باتفاق لادی لو زوجه اش بعمارت لونکود آمده و زوجهٔ حاکم با نزاکتی هر چه تمامتر تقاضا کرد که اطاقهای خصوصی بناپارت را به او نشان بدهند

تمام اثاثیه و لوازم شخصی بناپارت از قبیل لباس و جامه ها و اسلحه و سرویسهای نقره و چینی در سالون جمع آوری شده بود هودسون لو باتفاق کروکر و رید آنها را ملاحظه کرد جعبه های چوب آکاژو را که از طرف بناپارت مهر و موم شده بود بازدید کرده محتویات آنرا دیدند

هودسون لو سرویسهای چینی و جعبه های توالت و انفیه دانها را تمجید کرد

برتران و موتولون هر قدر میخواستند از مکاتیب بناپارت یعنی تحریراتی که راجع بجنگهایش نوشته بود و خاطرات وغیره برای خود ضبط کردند و سپس کودی سیل اولیه مربوط بصورت اثاثیه‌را به سیرهودسون‌لو نشان دادند هودسون‌لو بایشان اجازه داد که‌وصایای اولیه بناپارت را اجری نمایند

در خلال این دقایق زوجه هودسون‌لو اطاقهای بناپارت‌را تماشا کرده و از حقارت و مسکنت آنها تعجب نمود تا وقتی که بناپارت در این خانه بود حضور او اطاقهای کوچك و مبلهای محقر ر

تحت الشعاع قرارداده وحالا که بناپارت از بین رفته حقارت لونکوډ ظاهر میشود

هودسون لو در این موقع میدانست که بسیاری از چیزها را باو نشان نداده اند معذلك چشم خود را فرو بست وصیت نامه راهم نخواست در واقع هودسون لو هم از مرك بناپارت عزا دار بود زیرا بعد از خانواده امپراطور اولین کسی که از مرك ناپلئون صدمه و خسارت میدید شخص هودسون لو حاکم جزیره بود گرچه بر اثر مرك امپراطور مسئولیت دهشت انگیز او رفع شده ولی در عوض موقعیت مهم اوهم ازبین رفته زیرا هودسون‌لو بواسطه زندانبانی‌بناپارت در جزیره سنتهلن یك نوع نایب السلطنگی داشت و در مدت پنجسال چندین هزار نظامی و اسکادر بحری تحت اطاعت او بودند و وی بواسطه غرور جبلی و جاه طلبی بر خود بسی میبالید ولی حالادیگر در جزیرهٔ سنتهلن کاری ندارد و مثل فرانسویها بطرف اروپا مراجعت مینماید .

آیا پس از ورود به اروپا چه موقعیتی باو خواهند داد ؟آیا مغضوب خواهد شد یا محبوب ؟

هودسون لو آتیه خود را موهوم میدید وشاید در ضمیر خود یك احساس غیرمفهوم و درعوض دل آزاری را ملامسه می نمود که قرابت زیادی با پشیمانی داشت

گرچه وی وظیفه خودرا انجام داده ولی خشونتهای زیادی با محبوس نموده و همیشه نسبت باو بی احترامی کرده بود گرچه بعد از تشریح معلوم شد که مرض اصلی بناپارت سرطان معدی‌بوده یعنی علت اصلی مرض آب و هوای جزیره نبوده است ولی هودسون‌لو هیچوقت حاضر نشدکه کسالت بنا پارت را تصدیق نماید وهمیشه

اعتقاد داشت که امپراطور صحیح و سالم است مع الوصف ناپلئن
احتضار سختی در جزیره سنتهلن مرد

هودسون لو میدانست که این این آب و هوا مرض بناپارت را تشدید و بحران را تسریع نمود زیرا بناپارت در روز آخر بیش از پنجاه و دو سال نداشت و در واقع نسبتا جوان بود آیا روزی بر اثر مرگ بناپارت مورد شماتت قرار نخواهد گرفت آیا فرانسویانی که در جزیره سنت‌هلن همراه بودند آیا روزی براثرمرگ بناپارت مورد شماتت قرارنخواهد گرفت؟

آیا فرانسویانی که در جزیرهٔ سنتهلن همراه بناپارت بوده اند رفتار و کردار اورا بعالمیان بروز نخواهند داد؟

پس حالا که که شهرت آتیهٔ هودسون لو وابسته بهمین یك مشت فرانسوی است یعنی اگر فرانسویان از او مذمت کنند تا ابد در عالم رسوا خواهد گردید و اگر تعریف نمایند تاریخ اورا عفو خواهد کرد پس‌دیگر نبایستی با آنها بدرفتاری نمود بلکه باب رابطه مودت را گشود

هودسون لو هر قدر نسبت بفرانسویان بد رفتاری کند دورهٔ زمامداریش بیش از چند روز دیگر طول نخواهد کشید وپس ازانقضای این دو روزه فرانسویان آزاد گردیده باروپا بازگشت‌خواهند کرد وزبان و همتشان آزاد خواهد گردید و اورا در زیر بار اعلام حرکات ناشایستش درهم خواهند شکست.

پس سیر هودسون لو خودرا موظف میداند که با فرانسویان دوستی کند اتفاقا وسیله هم بدستش افتاد.

یك روز که امیرالبحر لامبرت بملاقات مادام برتران آمده‌بود مادام برتران گفت که امپراطور در روزهای آخر عمرش بما توصیه

نمود که پس از مرك او با حاکم آشتی کنند .

این حرف راست است ؟ خدا دانا است ولی حقیقت امر این است که برتران و موتولون هم خود را محتاج دوستی حاکم می دیدند تاحرکت آنها را ازجزیره سنتهلن تسهیل نموده و بعدا هم که می خواهند درانگلستان زندگانی کنند بدون دردسر باشند (زیرا بواسطه هوا خواهی ناپلئون نمیتواستند بمملکت فرانسه که تحت زمامداری لوئی هیجدهم بود مراجعت نمایند)

در هر حال هودسون لو فرصت را غنیمت شمرده (رید) را نزد مادام برتران فرستاده و گفت که من خیلی مایلم که گذشته فراموش بشود و از امروز باهم دوست صمیمی باشیم

فردا برتران و موتولون برای رعایت نزاکت و جهت ملاقات حاکم به (پلانتاسیون هوز) که عمارت مسکونی حاکم بود رفتند و هودسون لو هم روز بعد بملاقات آنها آمد و سپس آنها را بشام دعوت کرد و بعداز شام مجلس شب نشینی و موزیك دایر شد و شب خوشی بر همه گذشت .

(حقیقتا همراهان بناپارت جلفی وسبکی عجیبی بخرج دادند زیرا هنوز چند روزی از مرك امپراطور نگذشته بود که در مجلس رقص و شب نشینی حاکم حضور بهمرساندند)

فرانسویها با کمیسر لوئی هیجدهم نیز طرح دوستی افکندند خصوصا موتولون نظر باینکه میخواست بفرانسه مراجعت کند وبرای رجعت بفرانسه محتاج نزدیکی لوئی هیجدم بود و این هم وابسته مونت شنو کمیسر لوئی هیجدهم بوده است با مارکی دوموت شنو طرح الفت ریخته و مخصوصا وی را محرم اسرار خود نموده و چیز هائی باو گفت که نیمی از آن آمیخته بدروغ و نیمی دیگر

از روی کبرو خود پسندی، بوده است موتولون نزد کمیسر لوئی هیجدهم از برتران مذمت کرد و اظهار داشت که تنها وارث بناپارت من هستم و مخصوصا دروغ عجیبی بهم بافته و گفت :

امپراطور دو سه روز قبل از مرگ خود تمام مراسلات و تحریرات را سوزانده و بمن گفت که تمام مکاتیب من بدست تو نوشته شده و بالنتیجه تو ازتمام اسرار من مطلعی و حالا که مراسلات را سوزانده‌ایم بایستی فحوای آنها را در نظر داشته باشی و من و شما نباید اجازه بدهیم که خارجیان در کارهای ما مداخله کنند و تمام آنچه را که بتو گفته ا م جز بپادشاه فرانسه و بپسرم بشخص دیگری نباید بگوئی

این حرفها دروغ و اتهام بزرگی بود که موتولون به‌محبوس جزیره سنت هلن می بست وبناپارت در تمام مدت عمر چنین چیزی را نگفته بود .

ولی مارکی دومونت شنو با حماقت ذاتی خود مجعولات موتولون را باور کرد و در راپرتی که برای لوئی هیجدهم‌مینویسد چنین انشاد میکند :

« کنت دو موتولون شخص زیرك و صاحب روحی است و مخصوصا وسایل و عواملی در حیطه تصرف خود دارد که ممکن است روزی بر علیه ما مورد استفاده قرار دهد و نظر باینکه علاوه بر این عوامل ثروت گزافی هم دارد بعقیده من‌بایستی‌از او استمالت کرد اگراجازه مراجعت‌بفرانسه باو داده‌شودبهتر میتوان او را تحت نظر گرفت تا اینکه در ممالك خارجه باشد خصوصا آنکه تمام فرانسویها ازاین حادثه خیلی مسرور هستندزیرا هم‌از رقیب مستخلص شده وهم درانتظار دیگران چنین وانمودکرده اند که تالحظه‌آخر نسبت به (او) وفادار بوده اند »

درواقع مونت شنو آنقدر ها هم گزاف نمی گفت و فرانسویها همین که روز های اولیه‌فوت بناپارت گذشت بفکر خودشان ومراجعت باروپا افتادند .

روز چهاردهم ماه مه اجری کنندکان وصیت نامه شروع به تقسیم نمودن اثاثیه و پول نمودنـد و همه آنها را در صـندوقها و جامه دانها جای دادند بعضی از آنها هـر روز بر سر قبر بناپارت میرفتند و مادام برتو ان چندین رقم گل سر قبر بناپارت کاشت و نظر باینکه برای رجعت باروپا عجله داشتند بحاکم فشار آوردند که کشتی برای آنها آماده نماید.

یکی از سفاین حمل و نقل آذوقه و چهار پایان که روز دهم ماه مه بجزیره سنت هلن آمده و قرار بود روز بیست وچهارم حرکت کند برحسب اصرار همراهان بناپـارت برای سواری آنها تخصیص داده شد لونکود بصورت عماراتی در آمد که مشغول‌تخلیه کردن آن هستند یعنی کوچکترین صدا در میان اطـاقها منعکس میگردید تنها چیزیکه در عمارت باقی مانـد مبل و اثاثیه حکومت انکلیس بود که بعد از یکسال دیگـر از اول آوریل الی سوم ژوئن سال ۱۸۲۲ در قصبه جامستون بمعرض حراج گذاشته شده و قیمت آن بالغ برسه هزار لیره شد

وداع با جزیره سنت هلن



وز بیست و ششم ماه مه برتران و موتولون و کشیش و تمام نوکرها یك دسته کوچك را تشکیل داده و از عمارت لونکود خارج شدند با کمال سکوت از خیابانی که وصل بقراولخانه بوده و فعلا قراولی در آن دیده نمی شد عبور نموده وارد جاده هوتس کات شدند در هر پیچ و خم جاده توقف نموده و بعمارت محقر لونکود که مقابل جنگل درخت های جوز هندی قرار گرفته بود نظر میدوختند شیشه های خانه درمقابل پرتو آفتاب میدرخشید

وپس از این که که گلوگاه پونیچ راعقب سر گذاشتند برای آخرین مرتبه بطرف قبر ناپلئون توجه نمودند .

هودسون لو دراطراف قبر طارمی گذارده بود این طارمی همان طارمیهائی بود که هودسون لو میخواست در عمارت (نیوهوز) بکار بگذارد و بطوری که در فصول سابق دیدیم بناپارت با ساختمان آن خانه موافقت نکرده بود حالا که طارمیهادرمحبس او کار گذارده نشد اطراف قبرش نصب گردیده است چند دسته از گلهای باغ لونکود را که بر اثر زحمات مارشان بوجود آمده بود بالای قبر بناپارت گذاردند .

بالای قبر چند درخت بید زرد رنك شده و درخت های بید خاك فرانسه را بیاد فرانسویان میاورد .

وقتی که فرانسویها سر قبر وارد شدند قراولان مراسم احترام

را بجای آوردند ولی قراول حقیقی قبر ناپارت دریا بود اقیانوس اطلس رفیق دائمی محبوس بوده و تا آنجا که چشم کار میکند ازوسط فرسنك های قرمز رنك بچشم میرسد کشیش یك مرتبه دیگر تلاوت دعا نموده و مادام برتران و اطفالش زانو بزمین زده و دعا میخواندند چهره های همه پریده و بی رنك بود مارشال برتران کلاه سر گذشت و مراجعت کرد سایرین هم مراجعت کردند .

پس ازاینکه که از (آلارم هوز) که محل شلیك توپ غروب بود گذشتند یکمرتبه دیگر بطرف لونکود نظر انداخته و سپس وارد ملك بریار شدند و در ملك بریار هم توقف نمودند

کلاه فرنگی در روز های اول ورود بناپارت محل اقامت او بود هنوز سر جای خود باقی و صدای اطفال از آن میان بگوش میرسید

آبشاری که در جوار باغ بود با صدای عادی خود ساقط می گردید و درروی تخته سنگی که شکل قلب را داشت فرو میریخت همه فرانسویها مقابل کلاه فرنگی آه کشیدند

فرانسویها میخواستند همان روز حرکت کنند ولی اثاثیه واسباب سفر آنها زیاد بود ونتوانستند همه را بکشتی منتقل نمایند علیهذا حاکم از آنها تقاضا کرد که شب را درعمارت او باشند و صرف شام نمایند آن شب شام عمارت حاکم با بشاشت صرف شد و فردا سیر هودسون لو و زوجه اش فرانسویان را تا بندر مشایعت کردند

مارکی دو مونت شنو با آجودان خود آنجا بود کمیسر لوئی لوئی هیجدهم که سراپا لبس رسمی قرمز پوشیده بود ازمادام برتران اجازه گرفت که اورا ببوسد و با اینکه دورهٔ ماموریت مونت شنو

خاتمه یافته بود ولی با فرانسویها حرکت نمیکرد زیرا کشتی (کامل) که حامل فرانسویان است در نظر مونت شنو حقیر میامد و بعلاوه نمیخواست با همراهان بناپارت بطرف اروپا حرکت کند و در نظر دربار فرانسه چنین وانمود شود که وی رفیق سفر همراهان ناپلئون بوده است

تمام اشراف و اعیان جزیره برای مشایعت فرانسویان آمدند زیرا حرکت فرانسویها و مرگ بناپارت که مستلزم تقلیل ساخلوی بحری و بری جزیره بود و عنقریب تمام نفرات و صاحب منصبان نظامی و بحری حرکت مینمودند همه را متاسف کرده و از رونق جزیره هم بسی میکاست

سفینه (کامل) کشتی کوچك و تنك و مخصوصا خیلی کثیف بود زیرا بطوریکه گفتیم معمولا چهار پایان را حمل و نقل میکرد فرانسویها از سواری این کشتی متالم شدند ولی مسرت مراجعت به اروپا حقارت سفینه را از نظر آنها زدود

سه ساعت بعد از ظهر باد حرکت کرد و کاپیتن کشتی شراع افراشت تاغروب آفتاب تمام فراسویها بکنار کشتی تکیه داده وبجزیره سنتهلن چشم دوخته بودند

اول قصبه جامستون و خانها و قلعه نظامی وکلیسیای آن ازنظر محو و سپس لکه سفید (آلارم هوز) که بالای مغاك بناپارت بود ناپدید گردید همه با خود فکر میکردند که بی شك هرگز به این جزیره قدم نخواهند گذاشت

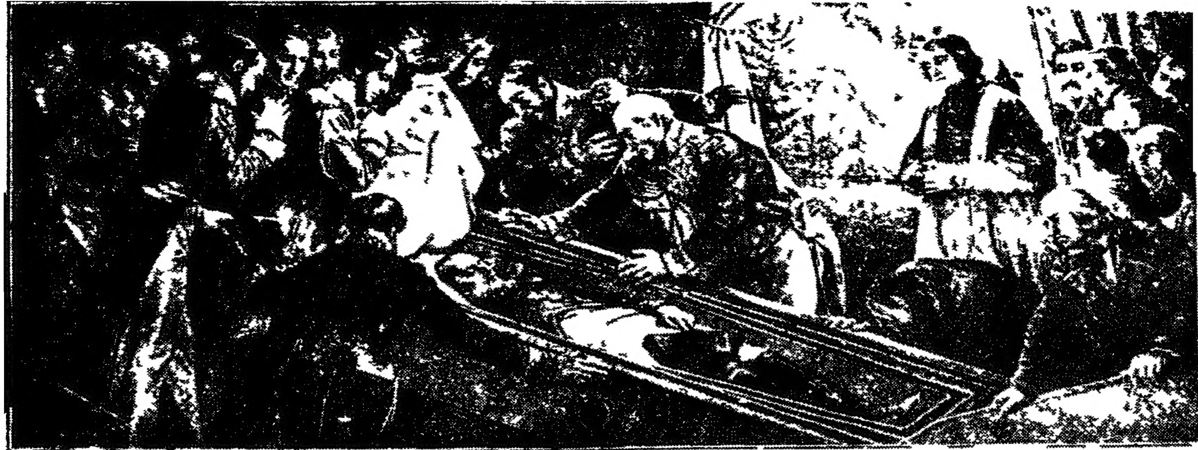
همه رفتند و بزرگترین فرمانده جنگی عالم پس از آن همه مظفریت ها در در دخمه خود سر استراحت بر زمین گذاشت تنها مونس او اقیانوس آبی رنك و تنهائی و انفراد و سکوت و خاموشی

است در اطراف قبر او و در قعر این درهٔ مصفا نه حسدی است و نه کینه ای جز صدای چشمهٔ کوچکی که از زیر سنکها پائین میریزد و جز آهنك بلوه های بزرك سیاه و سفید و کنجشکان کوچك و خاکستری رنك جاوه هیچ چیزی مخل آسایش فاتح جنك آرکول و مغلوب جنك واترلو نخواهد کردید

جزیرهٔ سنتهلن تدریج دور میشود دوری مسافت وسیاهی غروب آنرا کوچك مینماید اینك فقط تودهٔ سیاه رنکی است که مقدرات عالم برای مکمن جاویدان مرد عظیمی آفریده است شب رسید و سنتهلن هم سایهٔ از سایه های کیتی کردید چشمها برای یافتن سنکستان دوچار اشتباه شد و ناکهان ظلمت آفاق آنرا درخود فرود برد

انتهی





نوزده سال بعد از تدفین ناپلئون امپراطور فرانسه که در وادی سنگستان جزیره سنت‌هلن و در زیر درخت‌های بید آنجا مدفون بود پارلمان فرانسه تصمیم گرفت جنازه ناپلئون را به پاریس منتقل نماید

خوانندگان ضمن قضایای او خوانده‌اند که یکی از منویاتش آن بوده که در آغوش هموطنان خود در ساحل رودخانه سن مدفون گردد درآنموقع لوئی فیلیپ در فرانسه سلطنت میکرد و پسرش موسوم به پرنس دوژوانویل با کشتی (بل پول) و باتفاق عدهٔ از صاحبمنصبان قدیم امپراطوری به سنت‌هلن رفته و در روز پانزدهم اکتبر سال ۱۸۴۰ تابوتی را که وضعش مفصلا در این کتاب مسطور است از دل سنگ بیرون آورده و باحضور پرنس دوژانویل و ژنرال برتران و گوکر و متصدی قضاوت عمومی جزیره و کشیش آنجا گشودند تا بر آنها محقق شود که دخل و تصرفی در جنازه نشده است و سپس جنازه را بپاریس حمل نموده با تشریفات فوق‌العاده با جلالی در کاخ انوالید دفن نمودند تصویر فوق یك ترسیم نقاشی است که موقع گشودن تابوت را در جزیره سنت‌هلن نشان میدهد